

بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

حاج ملا سلطان محمد کنا بادی (سلطان علیشاہ)

بشارة المؤمنین

تألیف

حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی سلطان علیشاه

سرشناسه	:	سلطانعلیشاه، سلطان محمدبن حیدر، ۱۲۵۱ - ۱۳۲۷ ق.
عنوان و نام پدیدآور:	:	بشارة المؤمنین / تألیف سلطان محمد بیدختی گنابادی سلطان علیشاه؛ ویراستار حامد خوشنویس.
مشخصات نشر	:	تهران، حقیقت، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	:	پانزده، ۴۰۶ ص.
شابک	:	۶۰۰۰۰ ریال. 978-600-5231-00-7
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا.
یادداشت	:	نمایه.
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	عرفان - شیعه.
موضوع	:	شیعه و تصوف.
شناسه افزوده	:	خوشنویس، حامد ، ویراستار.
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۷ ب ۵ / س ۸ / ۲ / ۲۸۱ BP.
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۸۲.
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۲۲۵۳۰۰

بشارة المؤمنین

تألیف: حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی سلطانعلیشاه
ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴
صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷ - ۱۱۳۶۵
تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲
تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱
Email: nashr_haghighat@yahoo.com

ویراستار: حامد خوشنویس

چاپ اول انتشارات حقیقت (با حروف چینی و ویرایش جدید): ۱۳۸۷
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۲۳۱ - ۰۰ - ۷

ISBN: 978 - 600 - 5231 - 00 - 7

فهرست مطالب

مقدمهٔ چاپ جدید	پنج
دیاچهٔ چاپ سوم	هفت
دیاچهٔ چاپ دوم	سیزده
دیاچهٔ چاپ اول	۱
بشارة المؤمنین	۳
مقدمه: در بیان معنی شیعه و مؤمن و تحقیق تشیع و ایمان	۵
باب اول: در مناقب مؤمن و شیعه	۳۷
باب دوم: در بیان بشارات مؤمن و شیعه	۵۳
باب سوم: در بیان اقسام مؤمن و شیعه	۱۰۷
باب چهارم: در بیان اوصاف شیعه؛ شیعه‌ای که مأخوذ از شعاع باشد و شیعه‌ای که مأخوذ از مشایعت است	۱۳۹
باب پنجم: در بیان ابتلاء مؤمن به انواع بلیه‌ها و بیان اینکه بلیهٔ مؤمن نعمتی است از جانب خدا که مؤمن را به آن نعمت می‌نوازد تا اینکه این بیان ابتلائات مؤمن نیز بشارتی باشد برای مؤمن	۱۶۳
باب ششم: در بیان ولایت و مراتب آن و حقیقت آن و کیفیت اتصال مؤمن به صاحب	

ولایت که آن هم نیز بشارتی باشد برای مؤمنین	۱۷۹
باب هفتم: در بیان حقیقت انبیاء و اوصیاء آن بزرگواران و مقامات عالیه و مراتب دانیه و مناقب آنها تا بشارتی باشد برای کسانی که بیعت با آنها کرده‌اند و صورت ملکوتی از آن بزرگواران به دل آنها وصل شده	۲۰۱
باب هشتم: در بیان ذکر و فضیلت ذکر که به تلقین صاحب اجازه اخذ شود تا اینکه بشارتی باشد مؤمن را	۲۴۳
باب نهم: در بیان ذکر خفی و فضیلت آن تا بشارت عظیمی باشد برای صاحبان این ذکر	۲۵۳
باب دهم: در بیان فکر مصطلح صوفیه	۲۶۳
باب یازدهم: در بیان آداب و اوصافی که باید مؤمن به آنها موصوف باشد	۲۸۹
باب دوازدهم: در بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت یک چیزند که سه مرتبه دارند که از هم منفک نشوند، چون انسان که یک چیز است لکن مشتمل است بر چندین مرتبه که ظاهر جسم دارد که محلّ شریعت است و مقام خیال و نفس و قلب دارد که محلّ طریقت است و مقام عقل مجرد دارد که حقیقت است	۳۰۷
خاتمه: در بیان احوال بعضی از بزرگان و اقوال مفیده ایشان	۳۱۳
جناب رونق‌علیشاه	۳۱۳
نورعلیشاه اول	۳۱۹
مولانا محمدباقر مجلسی	۳۲۳
مولانا محمدتقی مجلسی	۳۲۸
تذییل: در بیان انواع بنی نوع آدم	۳۳۳
گفتار در اعتقاد علماء ظاهر در حق صوفیه	۳۴۳
گفتار در بیان مبدأ اشتقاق لفظ صوفی و زمان وضع آن	۳۴۶
فهرست‌ها	۳۵۵

مقدمه چاپ جدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ فُضْلًا كَبِيرًا^۱

شادروان حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی از عرفای بزرگ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری هستند که قطبیت سلسله نعمت‌اللهی بعد از شادروان حاج محمد کاظم سعادت‌علیشاه به ایشان رسید و لقب طریقتی ایشان، "سلطان‌علیشاه"، در میان محققان و عارفان به عنوان شخصیتی برجسته، عنوان عظیمی یافت.

ایشان گرچه فقیه، متکلم، ادیب، حکیم و متبحر در علوم متداول زمان مثل طب، نجوم و... بودند و قبل از نیل به مقام ارشاد، آثاری از جمله وجیزه در علم نحو و حواشی بر تهذیب المنطق تفتازانی و اسفار ملاصدرا نوشته، ولی هیچ یک از آنها را منتشر نکرده‌اند و تألیفات اصلی ایشان در زمینه عرفان بوده است چرا که وظیفه ارشاد و تعلیم و تربیت عرفانی جویندگان راه حق آنچنان بر وجود و

۱. سوره احزاب، آیه ۴۷. و مؤمنان را بشارت ده به فضیلت بزرگی که از جانب خدا بر آنها است.

شخصیت ایشان مسلط شده بود که تمام قوا و نیروی فکریشان را در تصرف داشت.

سه کتاب اولیه خود - سعادت نامه، بیان السعادة و مجمع السعادت - را هم به تیمن نام مراد خویش (سعادت علی شاه) و شرح سعادت می که در بیعت با پیر دریافته بودند، نامیده اند و در واقع تا آن تاریخ، ایشان سلوک خود را شرح داده و سمت خود را همراهی جویندگان حق در وصول به این سعادت می دانستند ولی از زمانی که جانشین تعیین نمودند نام گذاری آثار تغییر کرد و در واقع گویا با جانشین خود همراهی می کنند.

در این کتاب به جنبه ولایت محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام بر حسب معتقدات شیعه اثنی عشری تکیه شده و از این حیث به سبک آیات قرآنی تأسی شده است. در قرآن مجید غالباً هر جا آیات عذاب و انذار هست بعد از خاتمه آنها آیاتی مبنی بر بشارت ذکر شده است تا بندگان فراموش نکنند که خداوند فرموده است: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي^۱. بشارة المؤمنین در واقع این بشارت ها را جمع آوری کرده است.

این کتاب پیش از این سه بار چاپ شده است^۲ و چون اخیراً این کتاب نایاب شده بود کارکنان انتشارات حقیقت بر ما منت گذاشتند و با مقابله با یک نسخه خطی و اصلاحات و حروفچینی جدید و افزودن فهرست های راهنما در انتهای کتاب، اقدام به چاپ نو و نیکویی از آن کردند.

چاپ دوم این کتاب به هزینه آقای حاج میرزا اسدالله درویش و چاپ سوم به هزینه فرزند مکرم آن مرحوم، حاج حسین آقا درویش، انجام شد و برای چاپ

۱. رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است.

۲. چاپ اول آن در سال ۱۳۳۸ قمری و بصورت سنگی به خط مرحوم اسماعیل بن محمدتقی دزفولی است. چاپ دوم به صورت حروفچینی در سال ۱۳۷۸ قمری (۱۳۳۷ شمسی) انجام شد و چاپ سوم پس از اصلاحات مطبعی در ۱۴۰۳ قمری (۱۳۶۲ شمسی) منتشر شد (ناشر)

چهارم نیز مجدداً ایشان تقاضای قبولی مساعدت مالی کردند. جا دارد از ناشر محترم و برادر مکرم آقای حاج حسین آقا درویش و همچنین از آقای مهدی خواجه مدیر دلسوز چاپخانه خواجه و کارکنان آن چاپخانه تشکر کنیم که حاصل مساعی جمعی آنان، در اختیار نهادن چاپ ارزشمندی از این کتاب شد.^۱ توفیق همگی آنان را از درگاه الهی مسألت دارم.

دکتر نورعلی تابنده

۱. تصحیح کتاب تا ص ۱۵۶ بر اساس نسخه خطی موجود نزد آقای سپهر سلطانی و مقابله آن با چاپ سنگی که به احتمال زیاد بر اساس نسخه خطی دیگری از مؤلف است، انجام گرفت. نسخه خطی مذکور مجموعه‌ای از دستخط ۳ نفر می‌باشد: از ابتدای این نسخه تا اواسط آن، به خط مؤلف دانشمند است (که از ابتدا تا ص ۱۵۶ کتاب حاضر می‌باشد) و از آن به بعد دستخط تغییر کرده و به خط دو کاتب مجهول است ولی مغلوط می‌باشد. از اینجا به بعد تصحیح کتاب بر مبنای چاپ سنگی (چاپ اول) و تطبیق آن با نسخه خطی انجام شد. در تمام کتاب نسخه خطی را با رمز «الف» و چاپ سنگی را با رمز «ب» در پاورقی مشخص کرده‌ایم. در مراحل ویرایش و تصحیح کتاب، علاوه بر یافتن نشانی آیات قرآن و آوردن معانی لغات و عبارات دشوار، متن عربی و منبع بسیاری از احادیث که در کتاب به زبان فارسی به آنها اشاره شده بود، در پاورقی ذکر گردید. ضمناً درباره اشعار منقول از مثنوی مولوی از چاپ کلاله خاور استفاده شد. از آقای حامد خوشنویس که به دقت کار ویراستاری و نمونه‌خوانی این کتاب را انجام دادند، متشکر هستیم. (ناشر)

بِسْمِ اَهِمَةِ الرَّحْمَةِ الرَّحِيمِ
وَهُوَ الْمَاهِمُ لِلصَّوَابِ عِنْدَهُ

بِسْمِ اَهِمَةِ الرَّحْمَةِ الرَّحِيمِ بِسَاسِ عِيَّاسِ خُذَا وَنَشْرَانْتِ كَرُتُورِ كُشُو وَلَهَا س
اَو بِيَاهِتِ وَيِي رَتِ دِه بِيروانِ اَهَابِتِ ودرودنا محدود بر روان
پاك حضرت رسول و اوصيارطاهري و اصحاب كاطلين الجناب باد
و بعد چنين كويدايم ريزه خوار خواني محبت الله البرصو الموقر
المصطفى سلفا نيزه صير محمد كه جو اضا ربي رت اخرو انار
غور انكيز ذكر كتي عتي شيعه ملحوظند بود و اضا ربي رت نو نيد
نشيعر و شيعر غير كامل نظر ريدد بود بخاطر اينكه جمع ربي اضا
نمايد و تحقيق معن مومي كا و شيعه نمايد تا مؤمنين نو نيد و غير مؤمنين
مغور نشوند و جو عمده مقصود رت مؤمنين بود ايم مجموعه لا
به بارت المؤمنين نمايد و ايم الموفق والمعير و ترتيب دادم
ايم مجموعه لا بر مقدمه و چندين باب و دراز ده باب و خاتمه

از باب شيعر و مؤمنين

مقدمه در بيان معن شيعر و مؤمنين و تحقيق تبع و ايمان بدانكه شيعر اسم است
از بارت تبع و انصار شخصي و در عرف اسم شيعه از بارت كسانيكه در زمان حيا

تصوير صفحه اول بشارة المؤمنين به خط مؤلف محترم

دیباچه چاپ سوم

باسمه تعالی شانه

یکی از بزرگان عالی قدر و عرفاء ارجمند که در ادوار تاریخی می توان گفت در طریقت و دانش و عرفان نقش بزرگی به عهده داشته و آثار گرانبهایی از خود باقی گذاشته، عالم ربّانی و حکیم سبجانی و عارف صمدانی، حضرت حاج ملاسلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) نورالله روحه الشریف بوده است که کمتر از بزرگانی که آثاری از خود باقی گذاشته اند، به این نحو حقایق عرفانی و دقایق آسمانی را به طور ساده و واضح، بدون تعقید و اغلاق ذکر کرده اند. درست است که بزرگانی مانند محی الدین بن عربی و حجت الاسلام محمد غزالی و غیرهما مطالب عرفانی را به طور تفصیل ذکر نموده اند، ولی غالباً به نحوی بیان کرده اند که درک آن حقایق برای غالب خوانندگان حتی بعض خواص، مشکل یا غیرقابل فهم است و بدین جهت مورد ایراد و اعتراض قرار گرفته است، ولی بیانات این عارف عالی مقام و این نابغه زمان، حقایق را با تلفیق احکام شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی چنان ذکر نموده که فهم و درک آن دقایق برای خاص و عام قابل فهم و درک است؛ به علاوه ردّ بر ایرادات و اعتراضات که از ناحیه بعضی ذکر شده می باشد.

این عارف عالی‌مقدار و عالم بزرگوار و رهبر سالکان و راهنمای زمان، با آنکه در جامعیت علوم ظاهری، مقامات عالیۀ روحانی را حائز و مجتهد مسلم زمانه بود و مقامات و مراتب از همه جهت برای او فراهم بود، از تمام آن جهات صرف‌نظر کرده و در طریق سیر و سلوک عرفانی و نیل به مقامات روحانی و وصول به معشوق حقیقی و محبوب واقعی، با عشقی وافی و جذبه‌ای کافی، با همتی عالی قدم نهاده و در اندک مدّتی مراتب سلوک را طی کرده و به‌عالی‌ترین درجات عرفانی و موت اختیاری و فناء فی‌الله نائل شده و از طرف قطب زمان، جناب حاج آقا محمد کاظم سعادت‌علیشاه - طاب‌ثراه - مأمور ارشاد و هدایت گردیده و فرموده: راهی را که سالکِ ساعی راه رفته، در شصت‌سال طی می‌کند، این سالک در مدّت سه روزه طی کرده است.^۱

این بزرگوار در طریق هدایت طالبان و ارشاد سالکان و نجات گمراهان از وادی ضلالت و خذلان، از هیچ مانعی حتّی آزار و اذیت مخالفین زیاد و معاندین بی‌شمار باز نمانده و در این راه تمام صدمات و رنج‌ها را با حلم و بردباری تحمل فرموده؛ حتّی از جان خود دریغ ننموده و به فیض شهادت نائل گشته است.

این بزرگوار در عین آنکه هم رهبر طریقت و هم پیشوای شریعت بوده و پیروان خود را در انجام وظایف شرعی و سعی در دارا بودن صفات حمیده و رعایت اخلاق اجتماعی و منع سالکان از بیکاری، مقید و تأکید اکید می‌فرموده و ردّ اشخاص معتاد و مرتکب به اعمال ممنوعه کمال اهتمام را داشته، زندگانی خود را از امور کشاورزی که غالباً خود مباشرت داشت، اداره می‌نمود.

این بزرگوار نمونه یک انسان کامل و دارای ملکات فاضله و خصال حمیده و مصداق حقیقی *تُذَكِّرُ اللَّهَ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يَرْغَبُ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ*^۲ بود و در قبال

۱. رک: نابغة علم و عرفان در قرن چهاردهم، حاج سلطان‌حسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه)، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۸۴، ص ۷۲.

۲. کنز العمال، المتقی الهندی، تصحیح بکری حیانی و صفوة السقا، ج ۹، بیروت ۱۴۰۹، ق، ص ۱۷۸: دیدن او خدا را به یاد می‌آورد و سخن او علم شما را زیاد می‌کند و کردار او مشتاق آخرت می‌کند.

مخالفین و معاندین، بر شدت محبت می‌افزود و مشمول آیه شریفه *وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا*^۱ بود و در تزکیه نفوس و تصفیه قلوب ید بیضا و قدرتی معجزه آسا داشت و تحت توجه و عنایت او، بزرگانی مانند مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری و مرحوم حاج ملا محمد جعفر برزکی - رحمة الله علیهما - که هر دو از مجتهدین زمان خود بودند و سالکان نامی بزرگواری تربیت نمود که هر کدام در حدّ خود بی‌نظیر بوده‌اند.

از این بزرگوار تألیفات مفیده و تصنیفات عدیده باقی است که هر یک خزینه‌ای است از اسرار حقایق عرفانی و گنجینه‌ای است از رموز دقایق معرفت الهی و برای راهروان راه حق و سالکان طریق حقیقت، بهترین هادی و راهنما می‌باشد که نظایر آنها کمتر در آثار بزرگان سابق دیده می‌شود، من جمله: تفسیر منیر بیان السعادة در چهار جلد که به قول یکی از بزرگان، تفسیر السلطان و سلطان التفاسیر است؛^۲ و دو مرتبه به چاپ رسیده است. تألیفات و تصنیفات دیگر آن بزرگوار هر یک بی‌نظیر و مورد تحسین و تقدیر علماء و اهل تحقیق است، مانند رساله سعادتنامه و کتاب مجمع السعادات و رساله تنبیه الذمّین و دو شرح عربی و فارسی بر کلمات عارف نامی باباطاهر همدانی.^۳

دیگر از تألیفات منیعه و تصنیفات رفیعه آن بزرگوار، کتاب مستطاب بشارة المؤمنین است (کتاب حاضر) که روح تشیع و جوهر تصوّف و عرفان در آن به‌طور استدلال و برهان ذکر شده و اتحاد شریعت و طریقت و ظاهر و باطن، واضح و مبرهن بیان گردیده است و مجالی برای ایجاد تفرقه و بروز اختلاف بین

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳: چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن می‌گویند.

۲. این جمله منقول از حاج آقا محسن مجتهد عراقی، آخوند ملا محمد کاشی و بعض دیگر از علماء معاصر آن جناب می‌باشد؛ ر.ک: نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم، ص ۲۲۱.

۳. توضیح (شرح فارسی بر کلمات قصار شیخ اجل باباطاهر عریان)، حاج ملا سلطان محمد گنابادی (سلطان‌علیشاه)، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۸۱؛ ایضاح (شرح عربی بر کلمات قصار شیخ اجل باباطاهر عریان) در حال چاپ در انتشارات حقیقت.

شریعت و طریقت باقی نگذاشته است و مجموعه‌ای است از مقامات مؤمنین و بشارت و مژده‌ای است برای کافه شیعیان و مسلمین و قابل فهم عامه و منبع استفاده و استفاضه جمله مسلمین است. و باید توجه داشت که محتویات این کتب و مکتوبات متعدده آن بزرگوار که در کتاب نابغه علم و عرفان ذکر شده، مقامات عالیه و درجات کامله عرفانی و روحانی آن بزرگوار را مشهود و معلوم می‌دارد که:

لَوْنُ الْمَاءِ لَوْنُ الْأَنْبَاءِ.^۱

این کتاب شریف دو دفعه به چاپ رسیده: دفعه اول با چاپ سنگی به خط عارف بزرگوار و دانشمند عالی‌مقدار، مرحوم حاج شیخ اسماعیل دزفولی معروف به شیخ المشایخ - رحمه الله علیه - در سال ۱۳۳۹ قمری؛ دفعه دوم در سال ۱۳۷۸ قمری به توفیق و هزینه مرحوم حاج میرزا اسدالله درویش - رحمه الله علیه - بوده است. اکنون هر دو نسخه نایاب و طالبان آن بسیارند، لذا برادر ارجمند سعادت‌مند آقای حاج حسین آقا درویش، خلف صدق مرحوم حاج میرزا اسدالله درویش، از پیشگاه مولانا الاعظم و سیدنا الاجل الاکرم، حضرت حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه) ارواحنا فداه و ادام الله ظلّه علی کافّة الانام تقاضا نمود که این کتاب مستطاب را با هزینه خود تجدید چاپ نماید و موافقت فرمودند و با زحمت و جدیت با توفیق و سعادت آقای سید قدرت الله آزاد - زاد توفیقه - در مقابله و تصحیح اغلاط چاپ‌های گذشته و سعی و جدیت برادر گرامی آقای حاج میریونس جعفری - ادام الله توفیقاته - در چاپخانه رودکی با سبکی بسیار مطبوع به چاپ رسید. از خداوند مّتان اجر دنیا و آخرت و خیر و سعادت دارین برای آقای درویش و آقای آزاد و آقای جعفری و کارگرانی که با کمال علاقه و کوشش در چاپ آن سعی نموده‌اند خواستارم. اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْهُمْ و اجزهم فی الدّٰنیا و الآخرة بالخیر و

۱. آب رنگ ظرف را به خود می‌گیرد.

حُسْنِ الْعَاقِبَةِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۱

تراب اقدام فقراء نعمت اللّٰهی سلطان علیشاهی:

فقیر سیّد هبة الله جذبی (ثابت علی)

غرّه شوال ۱۴۰۳، عید سعید فطر، ۲۱ تیرماه ۱۳۶۲

۱. بار خدایا از آنان قبول فرما و به آنان در دنیا و آخرت، خیر و عاقبت نیکو پاداش عطا فرما، به حقّ حضرت محمد(ص) و خاندان او و درود تو بر همه آنان باد.

دبیاچه چاپ دوم

باسمه العلی الاعلی

خداوندی را ستایش سزاست و پروردگاری را نیایش رواست که پدیدآورنده
 جمله اشیا و فرستنده انبیا و اولیاست تا بندگان را از وادی ضلالت به طریق هدایت
 راهنما و از ظلمت طبیعت به نورانیت معرفت و حقیقت آشنا سازند و
 فریب خوردگان نفس امّاره را به بشارت لا تَقْتُؤا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ^۱ امیدوار و
 پیروی کنندگان نفس مکاره را متنّبه و بیدار و به اطاعت رحمان و ترک پیروی
 شیطان وادار، به مژده سَبَّتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ^۲ پس از توبه، کامکار دارند.

و درود بی پایان و صلوات فراوان بر قطب عالم وجود و مظهر تامّ حضرت
 معبود و صاحب مقام محمود، محمّد مصطفی - علیه صلوات الله الملك الودود - و
 بر اوصیاء طاهرین آن حضرت و ائمه راشدین اثنی عشر، خاصّه بر سلطان سریر
 خلافت و صدرنشین مسند امامت و مرشد خانقاه ولایت، غوث الموحّدین و

۱. سوره زمر، آیه ۵۳: از رحمت خدا ناامید نباشید.

۲. بحارالانوار، علامه محمّدباقر مجلسی، ج ۸۷، مؤسسه الوفا، ج ۲، بیروت ۱۴۰۳ ق، ص ۱۵۸.

قائد الغر المحجلین^۱ علی بن ابی طالب امیر المؤمنین - علیه سلام رب العالمین - و بر انبیاء و مرسلین و بزرگان دین مبین، ویژه هادیان شریعت و طریقت سید المرسلین و شهداء و صدیقین و جمیع بندگان صالحین باد.

و بعد، چون در این اواخر بعضی از ظاهر بینان که از حقایق اخبار و آیات قرآن بی اطلاع و از مطالعه کتب اهل عرفان و سیر در تواریخ حالات بزرگان و مصاحبه با آنان گریزانند، مطالبی را برخلاف حقیقت و برهان در رشته تحریر آورده و منتشر نموده اند و جمعی از مردم ساده لوح و عوام را به اشتباه انداخته اند و به بزرگان اهل ایقان و هادیان دین و ایمان که ناشرین شریعت غراء و راشدین طریقت بیضاء بوده اند، نسبت های ناروا و تهمت های بی سر و پا داده که هر شخص منصف و خالی از غرض و عناد، افتراء و کذب آنها را درک و فهم و لهذا بُهتان عظیم^۲ به زبان جاری می کند؛ مناسب آمد که یکی از ساده ترین کتب سلسله تصوف و عرفان که قابل فهم همه خوانندگان باشد و تمام عقاید و حقایق سلوک و طریقت در آن ذکر شده باشد، در دسترس عموم گذاشته شود تا همه از اصول عقاید و رویه ظاهر و باطن این دسته که جز پیروی دستورات شریعت مطهره توأم با وظایف طریقت علویّه نیست، مطلع و آگاه گردند و کذب و افتراء اقاویل مغرضین را تصدیق نمایند.

از طرفی هم کتاب مستطاب بشارة المؤمنین تألیف یکی از بزرگ ترین هادیان راه دین و مروج احکام شریعت حضرت خاتم النبیین و طریقت حضرت سید الوصیین - علیهما السلام - عالم ربّانی مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی - رَوْحَ اللَّهِ رَوْحَه - که گوهری ثمین و درّی از دریای معرفت و یقین و مشحون از حقایق بلند و لطایف ارجمند است و تمام مراتب سلوک از شریعت و طریقت در آن به طور ساده و وضوح بیان شده، نایاب و نسخش کمیاب

۱. قائد الغر المحجلین: پیشوای گروه سپیدجبهگان و دست و پای سفیدان از کثرت وضو و مسح، و یا مأخوذ است از حدیث نبوی که امتی الغر المحجلون یوم القیامه من آثار الوضوء.

۲. سورة نور، آیه ۱۶: این تهمت و دروغی بزرگ است.

و طالبین آن بی‌حدّ و حساب بود، لذا برادر ارجمند آقا میرزا اسدالله درویش که فقیری صادق و سالکی موافق و دارای محبت و صفا و مهر و وفا می‌باشد، پس از استجازه، هزینه تجدید چاپ آن را به عهده گرفت؛ امید است این خدمت و همت که از خلوص عقیدت است، وسیله برکت و رفعت درجت و ذریعت آخرت ایشان گردد. این ذره فرومایه هم توفیق انجام امور چاپ آن را از درگاه احدیت مسألت نمود، بحمدالله والمّنه در مدّت قلیل به چاپ آن موفق گردید، امید از کرم عمیم خداوند کریم و اولیاء ذوی العزّ والتّعظیم، این خدمت ناقابل از برادر محترم آقای درویش و این بنده ناچیز مقبول درگاه حق گردد.

ضمناً از کمک و مساعدت در تهیه وسایل و جدّیت در سرعت چاپ که جناب آقای احمد صمیمی، مدیرعامل محترم شرکت چاپ تابان مبذول داشته، نهایت سپاسگزار و از حسن توجه و مساعدت سایر کارمندان چاپخانه عموماً، ویژه آقای عبدالله ملکی مدیر داخلی آن؛ شاکر و امیدوار است خداوند متّان سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین حال آنان فرماید. و نیز از کمک و همراهی برادر باصدق و اخلاص آقای محمدصادق صادقی که قبول زحمت و صرف وقت نموده و در مقابله اوراق شرکت و مساعدت کردند، کمال امتنان دارم و مزید توفیق و اقبال ایشان را خواستارم.

در خاتمه از مؤمنین و مطالعه کنندگان محترم تقاضا دارد این ضعیف مسکین را به دعا و شفاعت، یاد و شاد فرمایند و از اغلاط و اشتباهاتی که در حین چاپ روی داده، غمض عین و تصحیح نمایند.

و صلّی الله علی خیر الأنام و اوصیائه الائمه الكرام الی یوم الوعد والختام والله ذو الفضل

والاکرام.^۱

سید هبه الله جذبی

جمادی الثانیه ۱۳۷۸، دی ماه ۱۳۳۷

۱. و درود خداوند بر بهترین مردم حضرت محمد(ص) و جانشینان او، امامان بزرگوار تا روز قیامت. و خداوند است که صاحب فضل و بزرگواری است.

دبیاچه چاپ اول

بِسْمِ اللَّهِ الْهَادِي إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَالصَّلَاةِ عَلَى أَشْرَفِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ

این کتاب مستطاب بشاره المؤمنین که از تصانیف حضرت مولانا المعظم و سیدنا الاجل الاکرم، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والاصول، العالم الربّانی والحائز بحقائق الظواهر والمعانی، الداعی باقواله و افعاله الی الله، الحاج ملاً سلطان محمد سلطان علیشاه الجنابذی الخراسانی - طاب ثراه - است و تقریباً دو سال قبل از شهادت خود نگاشته و بدون تکلف و تعمیه^۱ معنی، مؤمن واقعی و شیعه حقیقی را واضح و مبرهن داشته‌اند؛ چنان‌که می‌توان گفت از صدر اسلام الی یومنا هذا، بزرگان دین و پیروان ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - به واسطه تقیه و قوت اجانب و غیرها، به این وضوح شیعه واقعی را از متشیعه، و شیعه ملّی و ناجی را از غیرناجی ممتاز نفرموده‌اند و مراتب هر یک از فرق اسلامی را موافق اخبار پیغمبر مختار و ائمه اطهار - علیهم السلام الی یوم القرار - معین ننموده‌اند تا اشخاصی که از روی صدق در طلب حق و بروز آثار عاجله آن بوده‌اند، بدون زحمت و تحمّل مشقت به حقیقت آن پی برده و سال‌ها در کشف آن معطل نمانند و اکنون که سالکان مسالک دین و طالبان طریق یقین از مطالعه

۱. تعمیه: پیچیدگی.

این کتاب، شاهد مقصود را بدون پرده و حجاب مشاهده می‌کنند، امید است که جناب مستطاب علام فهام، آقا شیخ محمد حسین شیخ الاسلام خونساری - دام افضاله - را که جزء مؤسّسین و مباشر طبع کتاب است، به دعایی یاد و شاد نمایند.

حرّره تراب اقدام الفقراء والملتمس منهم الدّعاء سیّما عند حضور الاولیاء روحی لهم الفداء:

العبد الخمولی اسماعیل بن محمد تقی الدّزفولی

فی ثانی شهر محرّم الحرام من سنة ۱۳۳۹ قمری

بشارة المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو المُلهم للصواب بِمَنِّهِ^۱

سپاس بی‌قیاس خداوندی را سزاست که نوربخش دل‌های اولیاست و بشارت‌ده پیروان آنهاست و درود نامحدود بر روان پاک حضرت رسول (ص) و اوصیاء طاهرین (ع) و اصحاب کاملین آن جناب باد. و بعد چنین گوید این ریزه‌خوار خوان نعمت‌اللهی الرضوی المرتضوی المصطفوی، سلطان‌محمد بن حیدر محمد که چون اخبار بشارت‌آمیز و آثار غرورانگیز درباره شیعه و مؤمنین در کتب معتبره شیعه ملحوظ شده بود و اخبار بسیار در نومیدی متشیعه و شیعه غیرکامل به نظر رسیده بود، به‌خاطر آمد که جمع بین اخبار نماید و تحقیق معنی مؤمن و شیعه نماید تا مؤمنین نومید و غیرمؤمنین مغرور نشوند و چون عمده مقصود بشارت مؤمنین بود، این مجموعه را به بشارة المؤمنین نامید، والله الموفق والمعین.

و ترتیب دادم این مجموعه را بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه.

۱. و اوست که به کرم و بزرگواری خود، الهام‌بخش به‌سوی راستی است.

مقدمه

در بیان معنی شیعه و مؤمن و تحقیق تشیع و ایمان

بدان که "شیعه" اسم است از برای اتباع و انصار شخص، و در عرف اسم شده از برای کسانی که در زمان خلفاء، رَفُض پیروی خلفاء نمودند و با علی (ع) به خلافت و امامت بیعت کردند و پیروی آن بزرگوار می نمودند و مشتق از "شاع" به معنی تبع و منه المشایعه، یا اینکه مشتق از "شعاع" است؛ چنانکه در خبر اشاره شده است که در اصل، "شععه" به دو عین بوده و قبل از ادغام، عین اول را به "یاء" بدل کردند؛ چنانکه در احسست، احسیت می گویند.

بدان که هرکس با علی بیعت می کرد به بیعت خاصه ولویه، به اینکه دست به دست آن حضرت می داد به کیفیت مقرر در نزد خود آنها، به واسطه این بیعت و این اتصال جسمانی صورت روحانی از آن حضرت داخل دل بایع می شد که همان صورت منشأ انتزاع ابوت و بنوت میانه آن حضرت و بایع بود و موجب اخوت میانه بایعین می شد و همان صورت، ایمانی است که داخل دل می شود که فرمود خداوند و دود: **وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**؛ یعنی به واسطه بیعت عامه، اسلام حاصل می شود و به واسطه اسلام، مشرف می شود انسان بر ایمان و مستعد می شود

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴: و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است.

از برای پیوند ایمان و به این واسطه، جملهٔ مسلمین را مؤمن خوانند مجازاً و از این جهت سلب ایمان از مسلمانان که مدعی ایمان شدند فرمود، بقوله: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. ^۱ یعنی به بیعت نبویه و قبول دعوت ظاهره، مستعد می‌شوید از برای اتصال لطیفهٔ ملکوتیهٔ نوریه به دل شما و هنوز به این بیعت، آن لطیفه داخل دل شما نشده و باید بیعت ثانیهٔ ولویه نمایید به قبول دعوت باطنه تا آن لطیفه متصل به دل شما شود و به آن اتصال، برای شما ایمان حاصل شود. و ایمان به معنی اذعان و تصدیق است و مؤمن اطلاق می‌شود بر مسلم، یعنی بر کسانی که بیعت عامه به قبول احکام ظاهره کرده باشند که گفتیم اطلاق مؤمن بر مسلم مجاز می‌نماید؛ چون که مشرف بر ایمان است و اطلاق می‌شد بر کسانی که بیعت ثانیه می‌نمودند به قبول دعوت باطنه و انقیاد در تحت احکام قلبیه و این حقیقت است در عرف چنان که اشاره شد.

و چون در اول امر، اسم شیعه را بر بیعت‌کنندگان با علی اطلاق می‌کردند و بر کسانی که بیعت با مشایخ آن بزرگوار می‌کردند به بیعت خاصهٔ ولویه و قبول دعوت باطنه، پس به تدریج هرکس که ادعای محبت و پیروی آن بزرگوار می‌کرد، به اسم شیعه نامیدند، چه بیعت کرده بود به بیعت صحیح مثل آنها که با خود آن حضرت بیعت کرده بودند یا با مشایخ آن حضرت در زمان خود آن بزرگوار یا در زمان‌های بعد، مثل سلسلهٔ کمیلیه و نصیریه — تا بر حق بودند و حق از میان آنها برداشته نشده بود — و مثل اتباع حسنین (ع) و مثل پیروان ائمهٔ هدی و مشایخ آن بزرگواران و چه بیعت کرده بودند به بیعت فاسده مثل سلسلهٔ کیسانیه — بعد از آنکه حق از میانهٔ آنها برداشته شد که خلفاء بنی‌عباسی باشند — و مثل اسماعیلیه که بیعت می‌گرفتند، لکن بیعت آنها صحیح نبود، و مثل فطحیه و واقفیه و مثل آنها که به مشابَهت سلاسل صحیحه درآمده و بیعت می‌گرفتند بدون اذن و اجازه از

۱. سورةٔ حجرات، آیهٔ ۱۴: اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.

صاحبان اجازه، و چه بیعت نکرده به محض اظهار محبت و پیروی حضرت امیر در ظاهر و رفض محبت خلفاء؛ چون این زمان‌ها که تشیع، ملت و دولت شده که هر که قبول احکام قالبی مذهبی را نموده، به اسم شیعه و مؤمن و رافضی می‌نامند. لکن اسم شیعه در اول امر بر کسانی اطلاق می‌شد که دست به دست امام یا مجاز از امام می‌دادند به بیعت خاصه و لویه و به واسطه این اتصال، صورت ملکوتی از امام یا مجاز از امام به دل آنها متصل می‌شد، كما قيل:

اتصالی بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس^۱
و چون این صورت از شجره نوریه طوبی است، از آن تعبیر به "نور" کرده‌اند در آیه مبارکه نُورُهُمْ يُسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ يَأْمِنُ بِهِمْ^۲ که نُورُهُمْ در اخبار به امامهم تفسیر شده است و چون این صورت ملکوتی امام متحد با امام است، در وقت ظهور این صورت به واسطه زدودن زنگار دل به صیقل ذکر معرفت امام به نورانیت حاصل می‌شود و چون تمام اجزای ملکوت مظهر حقد - تعالی شأنه - چنان مظهریتی که ظاهر را از مظهر نتوان فرق گذاشت، حضرت امیر - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود: معرفتی بالتورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالتورانية^۳. و چون شناسایی حق - تعالی شأنه - برای بشر بدون شناسایی در مظهر ممکن نیست، به طریق حصر فرمود که معرفت من به نورانیت، منحصر است به معرفت خدا و معرفت خدا منحصر است به معرفت من به نورانیت. و چون این صورت شاخه شجره طوبی است، صحیح است که شجره طوبی، اصل او در خانه محمد است و شاخه‌های او اوصیاء آن حضرت و اوراق او شیعیان آن بزرگوارانند؛ یعنی کسانی که این صورت به آنها متصل شده است. چون بقا و زیست آنها و جذب ماده حیات که علم و وجدان و شهود باشد، از این صورت می‌کنند، به منزله اوراق شجره هستند که

۱. مثنوی معنوی، نسخه کلاله خاور، دفتر چهارم، ص ۲۲۸.

۲. سوره تحریم، آیه ۸: نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان در حرکت است.

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۱ و ۲.

جذب مایه زیست خود از شاخه شجره می‌کنند و چون این صورت شعا می‌است که از منیر حقیقی که امام باشد کشیده می‌شود و متصل می‌شود به دل بایع، تعبیر از او فرمود به "عروه و ثقی" که فرمود: و مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، یعنی مَنْ بَايَعَ خُلَفَاءَ اللَّهِ وَاتَّصَلَ صُورَةَ الْأَمَامِ بِوَسِطَةِ الْبَيْعَةِ بِقَلْبِ الْبَائِعِ^۱، فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى^۲ و از همین جهت در آیه مبارکه دیگر تعبیر به "حبل" فرمود که فرمود: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ^۳ که مراد از حبل خدایی، ولایت تکوینی است که قرآن صورت اوست و از این جهت به قرآن تفسیر شده است. و مراد به حبل من الناس ولایت تکلیفی است که به واسطه اتصال به صورت بشری امام، آن نور متصل می‌شود به دل بایع و چون این صورت نور است و از عالم نور، وارد شد در خبر که: «شما می‌بوسید پیشانی برادر خود را در موضع نور»^۴ و چون این صورت ملکوتی است و مظهریت تام دارد برای حق - تعالی شأنه - و بعد از اتصال به دل بایع فعلیت اخیره بایع می‌شود و هر حکم بر شی‌ای وارد آید آن حکم بر فعلیت اخیره آن شی است، در اخبار بسیار وارد شده است که: «هرکس زیارت برادر ایمانی خود کند، مثل این است که زیارت خدا کرده است در فوق عرش». و در اخبار بسیار دیگر وارد شده است که: «چون دو مؤمن با هم مصافحه می‌کنند، دست خدا در میان دست آنها داخل می‌شود یا دست خدا در روی دست آن کسی است که دوستی او بیشتر است به صاحبش»^۵ و از این جهت رسیده است در بعض اخبار که: «امام چیزی که به کسی می‌داد، او را می‌گرفت و می‌بویید و می‌گفت: به دست خدا

۱. کسی که با خلفاء خداوند بیعت کند و صورت امام به واسطه بیعت به قلب بیعت‌کننده متصل شود.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶: به چنان رشته استواری چنگ زده.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲: هر جا که باشند مهر خواری بر آنها زده شده است، مگر آنکه به دست‌آویزی از خدا و دست‌آویزی از مردمان خدا متوسل شوند.

۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۷: ... حَتَّىٰ انْ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ إِخَاهُ قَبْلَهُ فِي مَوْضِعِ التَّوَرِّ مِنْ جِبْهَةِ.

۵. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، چ ۴، تهران ۱۳۶۵ ش، صص ۸۰ - ۱۷۹: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا ادْخَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَدَهُ بَيْنَ اَيْدِيهِمَا وَ اِقْبَلَ....

رسیده است»؛ و چون این صورت مظهر تامّ اله است، در اخبار بسیار رسیده است که: «کسی که اهانت به مؤمنی رساند، خدا به محاربه او می آید»^۱ و «کسی که اذیت کند مؤمنی را، امام را اذیت کرده و رسول خدا و خدا را اذیت کرده است»^۲ و «کسی که مسرور گرداند مؤمنی را، خدا را مسرور کرده و رسول خدا و ائمه هدی را»^۳.

و بالجمله اخباری که دلالت دارد بر اینکه آنچه نسبت به مؤمن بجا آورده شود از خیر و شرّ، آن نسبت به خدا و رسول و ائمه بجا آورده شده است، بسیار است و جهت آن، همان است که ذکر شد که آن صورت امام که به واسطه بیعت خاصّه متصل به دل بایع می شود، آن با امام یا شیخ مجاز از امام متحد است و همان صورت مظهر تامّ خداست و مظهر رسول است و همان صورت بعد از اتصال به دل بایع، فعلیت اخیره بایع می شود و هر حکم که بر چیزی وارد آید فی الحقیقه بر فعلیت اخیره است که سایر فعلیات در تحت فعلیت اخیره هیچ حکم ندارند. نظر کن که انسان مشتمل است بر فعلیات عدیده که عبارت از: جسمیت و عنصریت و جمادیت و حیوانیت و انسانیت باشد و آنچه نسبت به انسان بجا آورده شود، تمام بر انسانیت انسان است نه بر سایر فعلیات که گویا سایر فعلیات هیچ اسم و هیچ حکم ندارند و چون این صورت از شجره نوریّه طوبی است، اگر به واسطه صیقل ذکر زنگار دل زدوده شود و این صورت ظاهر گردد، آن وقت صادق آید: اشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۴ و صادق آید: تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۵، و متخالفات متوافق شوند و متضادات مجتمع گردند که گرگ و میش با هم آب خورند در عالم صغیر، و پست و بلندی برداشته شود؛ زیرا که ظهور این صورت ظهور حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۸: من اهان لی ولیاً فقد ارضد لمحاربتی.

۲. همانجا، ص ۱۵۰: من اذی مؤمناً فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله...

۳. همان، ج ۷۱، ص ۲۸۷: من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله.

۴. سوره زمر، آیه ۶۹: زمین به نور پروردگارش روشن شود.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۸: زمین به زمینی جز این بدل شود.

قائم است - عجل الله فرجه - در عالم صغیر و امارات ظهور آن حضرت در این ظهور نیز جاری است، بلکه بیشتر علامات ظهور در این ظهور ظاهرتر است و اخباری که در آنها تصریح و تلویح شده است بر اینکه همه ما قائم آل محمدیم، اشاره دارد به این ظهور. و اخبار بسیار که به تصریح و اشاره در آنها اظهار شده است که: «هرکس شناسای این امر شد مثل کسی است که در میان فسطاط^۱ قائم باشد»^۲ یا «مثل کسی است که در پیش روی امام کشته شود، یا مثل کسی است که شمشیرش بر دوش گرفته و در لشکر قائم است»^۳ و اخبار دیگر که بیان شده است در آنها که: «کسی که شناسای این امر شد، انتظار او برداشته شد»^۴، همه اینها دلالت دارد بر اینکه آن کس که بیعت خاصه و لویه با امام یا مشایخ امام کرد و صورت ملکوتیه نورانیه امام به دل او متصل شد، همان صورت قائم وجود اوست و تمام جنود وجود او به حکم اینکه آن صورت فعلیت اخیره است، جنود آن صورت و شخص انسانیت انسان در میان آن جنود است و در پیش روی امام است و در مجاهده و مقاتله در پیش روی امام یا رسول است و به حکم ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون^۵، در مجاهده با کفار وجود خود است در پیش روی امام، و گاهی بکشد و گاهی از بعض اوصاف کشته شود، و خفا و غیبت او در وجود بایع خفا و غیبت قائم آل محمد است در وجود او، و ظهور او بر انسان ظهور قائم آل محمد است در عالم او.

پس تو ای عزیز من! اگر خواهی که راه به ملکوت جویی و از نور ملکوت مستنیر شوی و در تحت لوای حضرت قائم داخل شوی و مجاهد فی سبیل الله

۱. فسطاط: خیمه.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۸: من مات عارفاً لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه.

۳. همانجا، ج ۶۵، ص ۱۴۱: ... كمن استشهد مع رسول الله...

۴. همانجا، ج ۵۲، ص ۱۴۲: من عرف هذا الامر فقد فرج عنه بانتظار.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۱: خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خریداری فرمود تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می کنند، چه بکشند یا کشته شوند.

باشی، از رقیّت نفس بیرون شو و خود را بر فتراک ولایت بند و دست به دست شیخ مجاز ده و آن صورت ملکوتی را به دل خود وصل کن، اگر نه هرچه کنی رهین او خواهی بود چه به صورت خوب باشد یا بد که فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ^۱، و حضرت حق فرمود: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ^۲، یعنی هرکس هرچه کند - چه خوب و چه زشت - بند پای او خواهد بود مگر اصحاب یمن که به شیعیان علی تفسیر کرده‌اند. و فرمود: وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا^۳، یعنی همه در زیانکاری‌اند مگر آنها که دست به دست امام یا شیخ مجاز داده‌اند که آنها اگر بد کنند به حکم *اللَّهُ سَيَبَدِّلُهُمْ حَسَنَاتٍ*^۴ خداوند متعال به نیکی بپذیرد چنان‌که بیاید. پس چون از جانب خود خاری که در پای عزیزان میخلی و ناری که دامن خود و دیگران را می‌سوزی و ظلمتی که نه خود توانی راه به جایی بری و نه دیگری را راه بری، زود بجوی شیخ راه را و دست به دست او ده و آن صورت ملکوتی را دریاب تا خار تو گلزار و نار تو نور و تاریکی تو به روشنایی برداشته شود، و نعم ما قال المولوی:

خاربن دان هر یکی خوی بدت	بارها در پای خار آخر زدت
بارها از فعل بد نادم شدی	بر سر راه ندامت آمدی
یا تبر بردار و مردانه بزن	تو علی‌وار این در خیبر بکن
یا به گلبن وصل کن این خار را	وصل کن با ناز نور یار را
تا که نور او کُشد نار تو را	وصل آن گلبن کند خار تو را
تو مثال دوزخی او مؤمن است	کشتن آتش به مؤمن ممکن است ^۵

۱. وسایل الشیعه، حرّ عاملی، ج ۱۲، تصحیح و نشر مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، چ ۲، قم ۱۴۱۴ ق، ص ۴۱ (شبهه به همین مضمون): کسی که شیخی نداشته باشد، شیطان بر او چیره می‌شود.

۲. سوره مدثر، آیات ۹ - ۳۸.

۳. سوره عصر، آیات ۳ - ۱.

۴. سوره فرقان، آیه ۷۰: خداوند گناهانشان را به حسنه تبدیل می‌کند.

۵. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۸.

پس شیعه در اوّل امر، اسم بود از برای آنها که دست به دست حضرت امیرالمؤمنین می دادند و پیروی آن حضرت نموده، رفض خلفاء می کردند و آن صورتِ امام به دل آنها متصل می شد، و همچنین بعد از آن حضرت اطلاق می کردند بر هرکس که دست به دست امام یا مشایخ آنها می داد و آن صورت به دل آنها متصل می شد تا اینکه در این فِرْقِ حَقِّ و باطل به هم آمیخته شد که آنها را که باطل بودند به واسطه اسم پیروی علی و رفض پیروی خلفاء، به اسم شیعه نامیدند؛ چه دست به دست امام یا مشایخ امام داده بودند و چه نداده بودند و چه بیعت باطله کرده بودند و چه نکرده بودند، مثل کیسانیه بعد از آنکه حق از میان آنها برداشته شد؛ چنانکه از تواریخ معروف که تا ابراهیم امام که برادر احمد سفاح بود، شیخوخت در میان آنها بر حق بود و در کشته شدن ابراهیم، احمد سفاح نبود و بعد مدّعی خلافت شد و مثل زیدیه که به باطل بیعت با زید بن علی بن الحسین کردند و مثل اسماعیلیه که بعد از رحلت اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق مدّعی شدند که حضرت صادق تفویض امامت به اسماعیل کرد و بعد از اسماعیل نص به قهقرا بر نمی گزید، و پسر اسماعیل را امام دانستند و بیعت باطل می کردند و چون فطحیه که عبدالله افطح را امام دانستند و بیعت باطل با او می کردند و مثل واقفیه که انکار جناب رضا نمودند و بعضی گفتند پدرت نمرده و امام غائب اوست و بعضی گفتند پدرت مرده و امامت بر هفت قطع شده است، و بیعت می گرفتند بیعت باطله و مثل آنها که به تقلید پدر و مادر، شیعه می خواندند خود را و نه دست بیعت به کسی می دادند و نه تقلید صحیح از عالم وقت خود می نمودند.

و اما ایمان و اسم مؤمن: پس در اوّل امر، "رسالت" اطلاق می شد بر هرکسی که بیعت عامّه نبویه می کرد و قبول دعوت ظاهره می نمود، زیرا که به این بیعت و قبول احکام قالبی که اسمش دعوت ظاهره گذاشتند، بایع مشرف می شد بر ایمان - یعنی بر قبول دعوت باطنه و بیعت خاصّه ولویه و قبول احکام قلبی. و چون اطلاق

مؤمن مجازاً بر مسلم می‌شد و مردم به گمان افتادند که این اطلاق حقیقت است، حق - تعالی شأنه - حکایت قول آنها نمود و سلب ایمان از این بیعت نمود و اثبات اسلام کرد که به سلب ایمان از آنها اشاره نمود که اطلاق مؤمن بر آنها مجاز بوده، و آیه مبارکه *يُمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ*^۱ اشاره دارد به اینکه اسلام غیر از ایمان است و راهنمایی به سوی ایمان است، یعنی به اسلام شاخه‌های زیادی هواهای نفسانی زده می‌شود که مستعد شود از برای بیعت ایمانی و دخول ایمان در دل که پیوند شجره ملکوتیه الهیه است که صورت امام باشد و مؤمن را هم مثل شیعه بر هرکس که اقرار کرد به توحید و رسالت اطلاق می‌کردند بدون التفات به معنی آنچه بیعت عامه کرده بود صحیحاً یا فاسداً مثل صدر اول، و چه نکرده بود مثل زمان‌های بعد که عامه عمیاً همه را مؤمن می‌خواندند؛ لکن شرافت به اسم مؤمن نیست، بلکه به آن لطیفه نوریّه است که به واسطه بیعت، به دل مؤمن وصل می‌شود: «میم و واو و میم و نون تشریف نیست»^۲.

و از این جهت است که تمام مسلمین که رو از حضرت امیرالمؤمنین گردانیدند، گمراه بودند و اسم مؤمن و مسلم هیچ فایده‌ای برای آنها نداشت، زیرا که شاخه طوبی به دل هیچ یک وصل نشده بود، چرا که ترک بیعت با حضرت امیر و مشایخ آن بزرگوار کردند و آن امانت نوریّه که باید به واسطه بیعت با آن حضرت به دل آنها می‌رسید نرسید، و نعم ما قال المولوی:

مریم دل نشود حامله ز انوار مسیح تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد^۳
و اخبار بسیار که در فرق بین اسلام و ایمان و در تفسیر ایمان و در تعیین

۱. سوره حجرات، آیه ۱۷: از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند. بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت نگذارید، بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان هدایت کرده است، بر شما منت می‌نهد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۸.

۳. کلیات شمس، مولوی بلخی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۲، امیرکبیر، چ ۲، ص ۱۴۵، بیت ۸۳۲۵.

ایمان وارد شده است که ایمان دخول در امر ماست، یا ایمان قبول دعوت باطنه است، یا ایمان معرفت این امر است، یا ایمان شناختن ماست؛ همه دلالت دارند بر اینکه ایمان همان اتصال شاخه طوبی است به دل مؤمن به واسطه بیعت کردن، لکن ذکر بیعت در اخبار ولویه کمتر شده است، چون که ایرادات خلفاء جور بر ائمه ما - علیهم السلام - از این بود که حاسدین سعایت می کردند که اینها بیعت می گیرند و خیال خروج دارند و می خواهند جماعت مسلمین را متفرق سازند. لکن شیعه که اسم شده برای کسی که پیوند ولایت به وجود او رسیده باشد که بعضی شعاع آن بزرگواران شده که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده و از خودیت آنها هیچ نمانده و بعضی دیگر آن پیوند نمایان نشده، لکن پیروی به کمال دارند و بعضی در پیروی کوتاهی می نمایند، به تفاوت مراتب در پیروی کردن و پیروی نکردن، به این اعتبار اقسام آنها زیاد که بعضی را اسم شیعه بر آنها نگذاشته و حکم شیعه نداده اند؛ چنان که در بیان اصناف شیعه بیاید ان شاء الله.

و این ضعیف به جهت تیمن و تبرک، رساله ای را که جناب صادق (ع) برای اصحاب نوشتند و امر فرمودند که همه، تعاهد مضامین او را می نموده باشند، در مقدمه درج می کند. شیخ کلینی - رضوان الله علیه - صاحب کافی در "روضه کافی" در اول کتاب، از حفص مؤذن نقل کرد که:

جناب صادق نوشتند این رساله را برای بعضی اصحاب خود و امر فرمودند آنها را به مدارست آن و نظر کردن در آن و تعاهد آن و عمل کردن به آن. اصحاب هم به وصیت آن حضرت رفتار می کردند و آن را در مساجد خانه های خود می گذاشتند و فارغ از نماز که می شدند نظر می کردند در آن، و آن این است: *بسم الله الرحمن الرحيم فاستلوا الله ربكم*^۱. و بر شما باد به سکون و نرم رفتاری و وقار که حفظ دل باشد از مضطرب شدن به واسطه ناملایم و سکینه که ترک عجله در

۱. کافی، ج ۸، ص ۲: به نام خداوند بخشنده مهربان، پس از خداوند، پروردگارتان درخواست کنید.

گفتار و کردار باشد و پاک داشتن خود از آنچه مردمان صالح پیش از شما خود را از آن پاک داشتند. و بر شما باد به نیکی کردن با اهل باطل یا بارکشیدن از آنها (بنابر اختلاف نسخه‌ها) ظلم آنها را متحمل شوید و برحذر باشید از اینکه برانگیزانید خشم آنها را و از منازعه کردن با آنها هرگاه مجالست و مخالطت و منازعه با آنها نمودید؛ چرا که ناچارید از مجالست و مخالطت و گفت‌وگو کردن. رفتار کنید به تقیه که مأمورید به آن تقیه در بین خود و آنها، که هرگاه مبتلا شدید به گفت‌وگو با آنها، شما را اذیت می‌کنند و می‌شناسید انکار آنها را از آنها و اگر خداوند دفع نکند آنها را از شما، بر شما غالب می‌شوند. و آنچه در دل دارند از عداوت و بغض شما، بیشتر است از آنچه ظاهر می‌کنند.

مجالس شما و آنها یکی است، لکن ارواح شما مختلف است که هیچ الفت با هم نمی‌گیرند، شما آنها را نتوانید دوست دارید و آنها هم شما را دوست ندارند. در هیچ چیز فرقی میانه شما نیست غیر اینکه خداوند شما را گرامی داشته است به عطا کردن حق و بینا کرده است شما را به حق و آنها را از اهل حق قرار نداده است، پس شما متحمل می‌شوید از آنها بدرفتاری آنها را و صبر می‌کنید و آنها هیچ تحمل از شما نمی‌توانند داشته باشند و هیچ صبر نتوانند برخلاف شما نمایند.

حیله آنها و سواس کردن بعضی به سوی بعضی، که اعداء الله اگر توانند شما را از حق بازدارند. خداوند شما را حفظ کند از برگشتن از حق، پس پرهیزید از خداوند و بازدارید زبان خود را مگر از خوبی و برحذر باشید از اینکه تند کنید زبان‌های خود را به گفتن‌های خلاف و دروغ و گناه و دشمنی، چرا که اگر شما بازدارید زبان‌های خود را از آنچه مکروه خداست که نهی کرده است، شما را بهتر خواهد بود برای شما در پیش خدا از اینکه زبان‌ها را تند کنید به آنچه ذکر شد، چرا که تندزبانی کردن در آنچه خداوند متعال خوش ندارد و در آنچه نهی از آن کرده است، باعث هلاکت بنده است و دشمنی خداست و کوری و گنگی و کوری به ارث

می‌دهد خداوند به او در روز قیامت، پس خواهید گشت چنان‌که فرمود: **صُمُّ بَكْمٌ عَمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ**، یعنی **لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ**؛ و برحذر باشید از ارتکاب منهیات. و بر شما باد به سکوت داشتن مگر در چیزی که نفع شما در آن باشد در آخرت و اجر دهد خداوند شما را بر او. و بسیار تهلیل و تقدیس و تسبیح و ثنای بر خدا می‌کرده باشید و بسیار کنید تضرع به سوی خدا و رغبت داشتن در آنچه در پیش اوست از خوبی‌هایی که به اندازه نیاید و هیچ‌کس گناهش را نداند، پس مشغول کنید زبان‌های خود را به آن و بازدارید از آنچه نهی شده است از گفتن‌های باطلی که عاقبت آنها خلود در آتش است برای آنها که بر آن بمیرند و توبه نکنند و دست از آنها برندارند.

و بر شما باد به دعا کردن که مسلمین نیابند **نُجِح**^۳ مطالب خود را در نزد پروردگار خود به چیزی که بهتر از دعا و رغبت به سوی خدا و تضرع کردن و سؤال کردن از خدا باشد؛ پس راغب شوید در آنچه خداوند شما را ترغیب کرده و اجابت کنید خدا را در آنچه شما را به سوی آن خوانده است که رستگار شوید و از عذاب نجات یابید و برحذر باشید از اینکه بکشاند شما را نفس‌های شما به سوی محرمات الهی؛ چرا که کسی که هتک محرمات الهی نماید، خداوند حایل شود میانه او و بهشت و نعیم و لذات بهشت و کرامت ثابتة دائمة او برای اهل بهشت تا ابدالابدین.

بدانید که بدلذتی است لذتی که سبب شود از برای هلاکت کسی که خود را در معرض اهلاک الهی درآورد به ترک طاعت و ارتکاب معصیت او، پس اختیار کند هتک محارم الهی را به جهت لذات دنیای منقطعة زایله از اهلش بر خلود نعیم در بهشت و لذات او و کرامت اهلش؛ چقدر ناامیدند از حظّ خود و با زیان است

۱. سورة بقره، آیه ۱۸: کرانند، لالانند، کورانند و باز نمی‌گردند.

۲. سورة مرسلات، آیات ۳۵ و ۳۶: کس سخن نگویید و آنها را رخصت ندهند تا پوزش خواهند.

۳. نُجِح: برآمدن حاجت، کامیابی.

برگشت آنها و بد است حال آنها در نزد پروردگار آنها روز قیامت. پناه برید به خدا از اینکه جاری کند شما را در آنچه آنها را جاری کرده است و از اینکه مبتلا کند شما را به آنچه مبتلا کرده است ایشان را و هیچ قدرت برای ما و شما نیست مگر به خدا. پس پرهیزید ای فرقه ناجیه! برای اینکه تمام کند خداوند برای شما این نعمتی را که عطا کرده است به شما، چرا که امر سلوک شما تمام نمی شود مگر اینکه داخل شود بر شما آنچه بر صالحین پیش از شما داخل شده است و مگر اینکه مبتلا شوید در اموال و انفس خود و مگر اینکه بشنوید از اعداء خدا اذیت بسیار، پس خوب صبر کنید و تحمل اذیت آنها کنید؛ و مگر اینکه ذلیل کنند شما را و دشمن دارند شما را و حتی اینکه متحمل شوید ظلم آنها را، پس متحمل شوید از آنها به جهت درخواست وجه الله و دار آخرت و مگر اینکه پنهان دارید غیظ شدید را در راه خدا که آنها بر شما بار کنند آن غیظ را و مگر اینکه تکذیب کنند شما را به سبب حق و دشمنی کنند با شما درباره حق، پس خوب صبر کنید بر آنچه از آنها به شما برسد.

و مصداق همه اینها در کتاب خداست؛ شنیده اید قول خدا را برای نبی شما که: «صبر کن چنانکه صبر کردند اولوالعزم از رسل و شتاب مکن درباره آنها»^۱ و فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند دلتنگ مشو که پیغمبرهای پیش را تکذیب کردند، پس صبر کردند بر تکذیب و اذیت آنها»^۲، پس اگر خوش دارید که با پیغمبر خدا باشید و با پیغمبران پیش، پس تدبیر کنید حکایاتی را که خداوند برای شما ذکر کرده است در کتاب خود از بلاهای انبیاء و مؤمنین، پس بخواهید از خدا که به شما صبر عطا کند بر بلا در خوبی و بدی و سختی و خوبی، چنانکه به آنها عطا فرمود.

۱. سوره احقاف، آیه ۳۵: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْنَا وَلَوْ اَلْعِزْمُ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ....

۲. سوره انعام، آیه ۳۴: وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلٰی مَا كُذِّبُوا....

و برحذر باشید از ممالله کردن^۱ در دادن دین و ادای حقوق و وفای وعده‌های خود با اهل باطل. و بر شما باد به سیره صالحین و وقار آنها و سکینه و تحمل آنها و تخشع^۲ و ورع آنها از محارم الله و صدق و وفا و کوشش آنها در طاعت که اگر نکنید، به منزله صالحین پیش در نزد خدا نرسید. و بدانید که چون خدا خیری حواله کرد برای بنده، شرح صدر برای اسلام به او عطا کند و هرگاه عطا کند، زبان او را به حق گویا کند و دل او معتقد شود بر او، پس عمل کند به حق؛ پس اگر خدا اینها را برای او جمع کند، اسلام او تمام خواهد بود و اگر بر این حال بمیرد، از مسلمین محسوب شود. و هرگاه خیری نخواهد برای بنده، او را به خود واگذارد، پس سینه او تنگ شود تنگی زیادی از حق؛ اگر بر زبان او حقی جاری شود، به دل اعتقاد نداشته باشد و چون به دل اعتقاد ندارد، توفیق عمل نیابد، پس اگر در این حال بمیرد، در نزد خدا از منافقین باشد و آنچه بر زبان او جاری شده است، بدون اعتقاد و عملی حجت بر او خواهد بود. پس پرهیزید و بخواهید از خدا که شرح صدر برای اسلام به شما عطا کند و زبان‌های شما به حق گویا شود تا بر آن بمیرید و منقلب شما را منقلب صالحین قرار دهد، و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳.

و کسی که خشنود باشد به اینکه بداند که خدا او را دوست می‌دارد، عمل کند به طاعت خدا – عزوجل – و پیروی ما کند، نشنیده‌اید که فرمود: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^۴. قسم به خدا که اطاعت خدا نکند هیچ بنده‌ای مگر اینکه داخل کند در طاعت او پیروی ما را و قسم به خدا که پیروی نکند ما را هیچ بنده‌ای مگر اینکه خدا او را دوست دارد، و قسم به خدا که وانگذارد هیچ کس پیروی ما را مگر اینکه ما را دشمن دارد، و قسم به خدا که دشمن ندارد ما را احدی

۱. ممالله: امروز و فردا کردن.

۲. تخشع: فروتنی کردن.

۳. هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست و سپاس و ستایش مخصوص پروردگار جهان و جهانیان است.

۴. سوره آل عمران، آیه ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

مگر اینکه معصیت خدا کند و کسی که بمیرد عاصیاً لله، خداوند او را به خزی^۱ اندازد و بر او را در آتش اندازد، و الحمد لله رب العالمین.

و روا نیست شما را که مطلع کنید آنها را بر اصول دین خدا، چرا که اگر از شما چیزی بشنوند، شما را دشمن دارند و فاش کنند و جهد کنند که شما را هلاک کنند و با شما به بدی سخن گویند و کسی نباشد که انصاف دهد میانه شما در دولت فجّار. پس شما مرتبه خود را در بین خود و اهل باطل شناسا باشید که سزاوار نیست اهل حق را که خود را به منزله اهل باطل قرار دهند که فرمود خداوند که: «آیا ما مؤمنین را که عمل صالح کنند، مثل مفسدین روی زمین قرار دهیم؟ یا متقین را چون فجّار؟»^۲ خود را گرامی تر دانید از اهل باطل، و خدا و امام خود را و دین خود را در معرض بدگویی اهل باطل قرار مدهید که خدا را بر خود به غضب آورید، پس هلاک شوید. آهسته آهسته باشید و ترک نکنید امر خدا را و امر کسی که مأمورید از جانب خدا به طاعت او، که خداوند تغییر نعمت خود بدهد، دوست دارید به جهت خدا هرکس را که به صفت شما باشد و دشمن دارید مخالفین خود را، این است ادب ما که ادب الله است؛ پس بگیریید و بفهمید و پشت سر خود نیندازید و آنچه موافق دینداری شماست خواهید گرفت و آنچه موافق هوای شماست خواهید انداخت.

و بدان که هرگاه خلق کرد خداوند بنده ای را در اصل خلقت مؤمن، نمیرد تا اینکه شرّ را مبعوض او کند و دور کند خداوند او را از شر و کسی که خدا مکروه کند شرّ را و دور دارد او را از شر، معاف دارد او را از اینکه کبر داخل او شود، پس طبیعت او نرم شود و خُلق او نیک و گشاده روی شود و وقار اسلام و سکینه و خشوع او بر او ظاهر شود و پیرهیزد از محارم و دوری کند از اسباب سخط الهی و روزی کند او را دوستی مردم و به نیکی رفتار کردن با مردم و ترک قطع کردن و

۱. خزی: خواری و رسوایی.

۲. سوره ص، آیه ۲۸: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.

خصومت داشتن با مردم.

و بنده‌ای را چون در اصلِ خلقت کافر خلق کند، نمیرد تا اینکه شرّ را محبوب او کند و نزدیک کند او را به شر و چون چنین شود، مبتلا شود به کبر، پس دل او سخت شود و خلق او بد شود و بی حیا شود و ظاهر شود فُحش^۱ او و پرده از او بردارد و محارم را مرتکب شود و مرتدع^۲ نشود و دشمن دارد طاعت خدا را و اهل طاعت را؛ پس دور است حال مؤمن از حال کافر.

و به صبر و ادارید نفوس خود را بر بالای در دنیا که تتابع^۳ بلا در دنیا و سختی در طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسی که مأمورید به ولایت او، بهتر است عاقبت او در نزد خدا در آخرت از ملک دنیا بادوام او و کثرت نعیم و خوبی عیش او در معصیت خدا و ولایت کسانی که نهی شده است از ولایت او که ائمه ضلالت باشند که خداوند مقدر فرموده است که در دنیا غالب باشند بر اولیاءالله که عمل کنند در دولت خود به معصیت خدا و معصیت رسول تا ثابت شود کلمه عذاب بر آنها. پس تدبّر کنید این را و تعقل کنید و نادان م باشید که کسی که نادان باشد این را و اشباه این را که او امر الهی و نواهی او باشد، ترک دین خدا کرده است و مرتکب معاصی شده است و مستوجب غضب خدا گردیده و او را بر رو در آتش اندازد. ای فرقه مرحومه رستگارا! خداوند تمام کرده است برای شما آنچه از خوبی به شما عطا کرده است و بدانید که از علم خدا نیست و نه از امر او که کسی در دین او به هوا و رأی و قیاس اخذ کند (و جهت فرمایش آن بزرگوار این است که خداوند متعال از بندگان خود خواسته است که تبری از نفس جویند و از رأی خود به کلی بیرون آیند و تسلیم امر او و صاحبان امر او شوند. و به هوا و رأی و مقایس رفتار کردن، از تحت امر الهی و تسلیم صاحبان امر الهی بیرون رفتن است، و

۱. فحش: زشتی.

۲. مرتدع: منصرف.

۳. تتابع: توالی، پیایی.

چندان که علم - یعنی دست به باب علم زدن و تسلیم صاحبان علم شدن - خشوع آور است و خشیت بخش است، توّسل به هوا و رأی و قیاس جستن انانیت آورد و غرور بخشد، فَالْحَذَرُ عِبَادِ اللَّهِ مِنَ الْإِنَانِيَّةِ وَالرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ^۱ که شیوهٔ عامهٔ عمیا بود).

و فرمود که خداوند نازل فرمود قرآن را و بیان هرچیز در آن قرار داد و برای قرآن و علم قرآن اهلی قرار داد و روا نیست اهل قرآن را که اخذ کنند به هوا و رأی و قیاس که خداوند بی نیاز کرده است آنها را از اینها به علم لدنی که به آنها داده است و آنها بندگان اهل ذکر که امت مأمورند به سؤال از آنها و آنها بندگان هرکس سؤال کند از آنها و حال اینکه گذشته باشد در علم خدا که تصدیق کند و پیروی آثار آنها کند، ارشاد خواهند کرد او را و عطا خواهند کرد از علم قرآن چیزی که به او راه یابد به سوی خدا و به جمیع راه‌های حق. و روگردان نشود از سؤال آنها و از علم آنها علمی که گرامی داشته است آنها را به آن و در نزد ایشان گذاشته است، مگر آن کس که در علم حق شقاوت او در اصل خلقت گذشته است؛ پس اینها روگردان می‌شوند از سؤال اهل ذکری که علم قرآن در نزد آنها است.

پس اینها بندگان که اخذ می‌کنند دین را به هوا و رأی و قیاس تا اینکه شیطان در وجود آنها داخل شود، چرا که قرار دادند اهل ایمان در علم قرآن را در نزد خدا کافر و قرار دادند اهل ضلالت در علم قرآن را در نزد خدا مؤمن و قرار دادند حلال خدا را در بسیاری امور حرام و حرام را حلال؛ این است اصل ثمرهٔ هوای آنها و به تحقیق که عهد بست به سوی آنها رسول خدا پیش از فوت خود، پس گفتند بعد از فوت رسول که بعد از رحلت آن حضرت روایت ما را که اخذ کنیم به آنچه مجتمع شود رأی مردم بر آن بعد از عهد رسول که با ما عهد بست و امر کرده است ما را به آن؛ اگرچه مخالف خدا و رسول باشد. پس با جرأت تر و با گمراهی تر

۱. پس ای بندگان خدا از خودبینی و خودرأیی و قیاس دوری گزینید.

احدی نیست از کسی که چنگ زند به این و گمان برد که او را این رواست. قسم به خدا که از برای خداست بر خلق که اطاعت کنند او را و پیروی امر او کنند در حیات محمد و بعد از موت او، پس این اعداء خدا [آیا] قدرت دارند که گمان برند که یک نفر از مسلمانان اخذ کرد به قول خود و رأی و قیاس خود در حیات حضرت محمد با مخالفت با محمد؟ اگر بگویند نعم، دروغ بر خدا بست و گمراه شد گمراهی بعید، و اگر بگویند روا نبود، نخواهد رسید احدی را که اخذ به رأی و هوا و قیاس نماید، چرا که اقرار به حجت کرد بر خود؛ و حال اینکه او از کسانی بود که گمان می برد که خداوند اطاعت کرده می شود و پیروی امر او می شود در حیات محمد و نیست برای خدا که اطاعت شود و پیروی امر او شود بعد از فوت رسول و حال اینکه فرمود و قول او حق است که: «نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسل بوده اند، پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود به پشت سر برخواید گردید؟ و کسی که به پشت سر برگردد به خدا ضرر نرساند و شاکرین را خدا جزا دهد»^۱ و این را فرمود برای اینکه بدانند که خداوند اطاعت می شود و پیروی می شود امر او در حیات محمد و بعد از فوت محمد، و بدانند که چنان که نمی رسید احدی را که در حیات محمد به هوای خود و رأی و قیاس خود رفتار کند که خلاف امر محمد باشد، همچنین احدی را نمی رسد بعد از آن حضرت که به هوا و رأی و قیاس رفتار کند.

و فرمود که بلندکردن دست های خود را در نماز ترک کنید مگر در تکبیر افتتاح، چرا که مردم شما را به همین مشهور می کنند به تشیع، والله المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله.^۲

و فرمود که دعا بسیار کنید که خداوند دوست می دارد از مؤمنین که او را

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۴۴: وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفأين مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين.

۲. و خداوند است که از او یاری خواسته می شود و هیچ نیرو و قدرتی جز از جانب خدا نیست.

بنخوانند و وعده اجابت هم فرموده آنها را و خداوند می‌گرداند دعای مؤمنین را در قیامت عملی که زیادتی اجر دهد آنها را در بهشت و ذکر خدا بسیار کنید به قدری که توانید در هر ساعت از ساعات شب و روز که خداوند امر فرموده به کثرت ذکر و خداوند یاد می‌کند کسی را که او را یاد کند از مؤمنین.

و برحذر باشید از اینکه فحش دهید اعداء خدا را در جایی که بشنوند، پس آنها فحش دهند خدا را بدون علم و سزاوار است که بدانید حدّ سبّ آنها خدا را که چگونه است کسی که سبّ اولیاء خدا کند، پس مبالغه کرده است در سبّ خدا و ظالم تر نیست از کسی که سبب شود فحش خدا و اولیاء خدا را، پس آرام باشید و پیروی کنید امر خدا را، و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

و فرمود: ای فرقه‌ای که خدا حافظ است امر شما را! بر شما باد آثار رسول و سنّت او و آثار ائمه از اهل بیت او بعد از آن حضرت و سنّت آنها که هر که اخذ کند آنها را، راه یافته است و کسی که ترک کند و روگردان شود از آنها، گمراه شده است.

و فرمود پدر ما رسول خدا که مداومت بر عمل در پیروی آثار و سنن اگرچه کم باشد، خشنودکننده تر است خدا را و نفع‌دهنده تر است در آخرت از کوشش زیادکردن در بدعت‌ها و پیروی هوا. و بدانید که ایمان نخواهد آورد به خدا بنده‌ای تا اینکه راضی شود از خدا در آنچه نسبت به او بجا آورد - چه خوب و چه بد - و کسی که صبر کند و راضی باشد از خدا، نخواهد کرد خداوند نسبت به او مگر آن چیزی که خیر او در آن باشد - چه خوب و چه بد.

و بر شما باد به محافظت کردن بر نمازها و بر نماز وُسطی که نماز قلبی باشد و با خضوع در خدمت خدا باشید. و بر شما باد به دوست داشتن مساکینِ مسلمین که کسی که حقیر شمارد آنها را و تکبر ورزد بر آنها، لغزیده است از دین خدا و خداوند حقیر شمارنده اوست و دشمن دارنده اوست. پدر ما حضرت رسول

فرمود: امر کرده است من را پروردگار من به دوستی مساکین و بدانید که کسی که حقیر شمارد یکی را از مسلمین خداوند دشمنی خود را و حقارت را بر او اندازد تا اینکه مردم او را دشمن دارند و خداوند اشدّ مُتّاً^۱ خواهد بود. پس پرهیزید درباره برادران مسلمین مساکین خود، چرا که حق آنها بر شما این است که دوست دارید آنها را که خداوند رسول خود را امر فرموده به دوستی آنها، پس کسی که دوست ندارد کسانی را که خداوند به دوستی آنها امر کرده است، معصیت خدا و رسول کرده است و معصیت کنِ خدا و رسول، اگر بمیرد بر این حال، از غاوین^۲ خواهد بود.

و برحذر باشید از ظلم و تعدی بر یکدیگر که تعدی از خصال صالحین نیست که کسی که بر دیگری ظلم کند، ظلم او را راجع به خود او خواهد کرد و یاری خواهد کرد خدا او را و ظفر خواهد یافت. و حسد بر هم نبرید که اصل کفر حسد است و اعانت نکنید بر ضرر مسلم مظلوم که آن نفرین کند و خدا اجابت کند که حضرت رسول فرمود که دعای مسلم مظلوم مستجاب است. و اعانت کنید یکدیگر را که پدر ما رسول خدا فرمود که اعانت مسلم بهتر است و اجرش بیشتر از روزه یک ماه و اعتکاف یک ماه در مسجد الحرام. و طلب خود را از برادر ایمانی خود مطالبه نکنید در حالت شدت او و ناداری او، و کسی که مهلت دهد ناداری را، خداوند او را در سایه خود جا دهد روزی که سایه نباشد.

و برحذر باشید ای فرقه مرحومه که تفضیل داده شده‌اید بر دیگران از حبس کردن حقوق خدایی را که در پیش شما باشد یک روز و یک ساعت، که کسی که تعجیل کند در ادای حقوق الله، خداوند قادر تر است بر تعجیل برای او و چندان برابر خیر به او دادن در دنیا و آخرت، و کسی که تأخیر اندازد حقوقی که در پیش او باشد، خداوند قادر تر است بر تأخیر رزق او و کسی که خدا حبس رزق او کند،

۱. بیزارترین، منزجرترین.

۲. غاوین: جمع غاوی؛ گمراه، اسیر هوا و هوس.

نتواند به خود روزی رساند؛ پس ادا کنید ای بندگان خدا حق آن چیز را که به شما داده است که طیب گرداند بقیه او را برای شما و وفا کند به وعده مضاعف کردن درباره شما به اضعاف کثیره که حساب او را نداند و نه کُنه فضل آنها را مگر خداوند.

و پرهیزید و تا بتوانید ناچار نکنید امام را که ناچارکننده امام کسی است که سعایت کند برای مرد صالحی که تابع امام باشد و شناسای حق امام باشد که آن وقت ناچار شود امام که لعن کند آن مرد صالح را که تهمت پیروی امام از او برداشته شود. و چون لعن کند امام به جهت ناچار کردن اعداء خدا امام را، آن لعنت رحمت شود بر آن صالح و لعنت خدا و ملائکه و رسول بر این فرقه.

و کسی که خوش داشته باشد که ملاقات کند خدا را و مؤمن باشد حقاً حقاً، پس قبول ولایت خدا و رسول و مؤمنین نماید و تبراً جوید از دشمن‌های آنها و تسلیم داشته باشد آنچه از فضل ائمه و مؤمنین به او رسد؛ به جهت اینکه فضل آنها را نتواند بداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه غیر اینها. نشنیدید آنچه را خدا از فضل اتباع ائمه که مؤمنین باشند، ذکر کرده است که فرمود: *اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً*^۱. پس این یک وجه است از فضل پیروان ائمه، پس چگونه خواهند بود خود آنها و فضل آنها.

و کسی که خوش داشته باشد که به کمال برسد ایمان او، پس وفا کند برای خدای عزوجل به شروطی که شرط کرده است بر مؤمنین، چرا که شرط کرده است با ولایت خود و ولایت رسول و ائمه، اقامه نماز و دادن حقوقات را و قرض دادن به خدا به قرض حسن و پرهیز کردن از فواحش ظاهری و باطنی، پس کسی که دین به خدا آورد مخلصاً و ترخیص نکند نفس خود را در ترک هیچ چیز از اینها، پس او نزد خدا از حزب غالب اوست. و برحذر باشید از اصرار بر حرام الهی در ظاهر

۱. سوره نساء، آیه ۶۹: آنان همراه با کسانی خواهند بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانند.

قرآن و باطن او و به تحقیق که فرمود خداوند: *وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا*، یعنی مؤمنین پیش از شما هرگاه فراموش می‌کردند چیزی را از آنچه شرط کرده است خداوند در کتاب خود، ملتفت می‌شدند که معصیت کردند، پس استغفار می‌کردند و عود نمی‌کردند به سوی ترک او؛ این است معنی *وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا*.

و بدانید که امر و نهی کرده است که اطاعت شود، پس کسی که پیروی امر او کند، اطاعت کرده است او را و درک کرده است تمام خیر را در نزد خدا؛ و کسی که باز نایستد از مناهی، عصیان کرده است و اگر بر این حال بمیرد، بر رو خدا او را در آتش اندازد.

و بدانید که بین خدا و هیچ‌کس از خلق - ملک مقرب و نبی مرسل و پست‌تر از آنها - واسطه نیست مگر طاعت او، پس کوشش کنید در طاعت خدا اگر خوش دارید که مؤمن باشید حقاً حقاً، و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و تا بتوانید ترک طاعت نکنید، زیرا که خداوند متعال پروردگار شماست و بدانید که اسلام تسلیم داشتن امر امام است و تسلیم اسلام است و کسی که خوش داشته باشد که در حال نیکی کردن اثر آن نیکی را به جان خود رساند، پس اطاعت کند خدا را که هرکس اطاعت خدا کرد، اثر نیکی کردن خود را به جانش رسانید و بدون اطاعت اثر نیکی او از ظاهر بدن تجاوز نخواهد کرد.

و برحذر باشید از معاصی که کسی که مرتکب معاصی شود، اثر او را به جان خود خواهد رسانید؛ و در میانه احسان و اسائه، واسطه‌ای نیست، اهل احسان را بهشت است و اهل اسائه را نار است و بدانید که بی‌نیاز نخواهد کرد از سخط خدا احدی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه غیر آنها، پس کسی که خشنود باشد که شفاعت شافعین نفع بخشد او را در نزد خدا، پس بخواهد از خدا که از او راضی باشد و رضای خدا برای هیچ‌کس نیست مگر به طاعت خدا و رسول و اولاد امر از

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۳۵: [و نیکوکاران چون به زشتی گناه آگاه شوند] بر آن اصرار نمی‌ورزند.

آل محمد و معصیت آنها جزء معصیت خداست و هیچ انکار فضل آنها نباید کرد، که منکرین فضل آنها مکذّبند و مکذّب‌ها منافقند و منافقین به فرمایش حضرت حق: «در درک اسفل از آتشند و هیچ یاری‌کننده‌ای نخواهی یافت برای آنها»^۱. و باید نترسد هر یک از شما که دل او را لازم گردانید خداوند طاعت خود و خشیت خود را از هیچ‌کس از کسانی که بیرون برده است خدا آنها را از صفت حق و آنها را از اهل صفت حق قرار نداده است که اینها شیطین جنّ و انس و برای شیطین انس حيله و مکر است و خدعه‌ها و وسوسه بعض آنها به سوی بعض می‌خواهند اگر بتوانند برگردانند اهل حق را از کرامتی که خدا به آنها عطا کرده است که نظر کردن در دین خدا باشد؛ دینی که خداوند شیطین انسی را از اهل آن قرار نداده است به خواهش اینکه مساوی باشند اعداء خدا با اهل حق در شک و انکار و تکذیب؛ چنان‌که خدا فرمود: وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ [كَمَا كَفَرُوا] فَتَكُونُونَ سَوَاءً^۲. پس نهی فرمود خداوند بینایان حق را که قرار دهند از اعداء خدا ولی‌ای و نصیری، پس به خوف نیفتید و شما را از بینایی حق برنگردانند از جهت حيله و مکر خود.

* * *

ترجمه رساله آن بزرگوار تمام شد و این ضعیف بعض فقرات را ترجمه نکرد که در بعض انظار مکرر می‌نمود و بعض دیگر محلّ حاجت چندان نبود برای برادران ایمانی و نسخه‌ها هم مختلف بود به تقدیم و تأخیر، به ترتیب بعضی نسخه‌ها ترجمه نمود. از برادران ایمانی و اخلاّی روحانی مسألت می‌نمایم که این رساله را چنان‌که خود آن حضرت وصیت نمود، پیوسته متذکّر باشند و به فقرات این رساله عمل نمایند که ان شاء الله راحت و وسعت دنیا و گشایش و رفعت عقبی یابند.

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۵: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكُن تَجِدَهُمْ صٰٓئِرًا.
 ۲. سوره نساء، آیه ۸۹: منافقان دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند، شما نیز کافر شوید تا برابر گردید.

و چون منظور این ضعیف از تألیف این مختصر، این است که اخبار بشارت آمیز را برای ارباب وفا و اصحاب صفا ترجمه نماید تا قدر و مرتبه پیروان حضرت امیرالمؤمنین معلوم شود و قدر خود را بدانند و دامنی را که به آب ولایت آن حضرت از لوث معاصی و چرکینی غفلات شست و شوی داده اند، ثانیاً آلوده ندارند به لوث معاصی و چرکینی غفلت.

اگرچه این اخبار، گرفتاران چنگال نفس را غرور بخشد و پیروان هوا را فریب دهد، چنانکه بعضی از آنها، اخباری که وارد شده است در اینکه: «اسلام را خداوند بر پنج پایه بنا نهاده و در چهار پایه از آن ترخیص نموده که خواهی بکن و خواهی مکن و در یک پایه ترخیص نفرموده است که آن یک پایه ولایت است»^۱ در دست گرفته اند و در طرح شریعت مطهره مبالغه نموده و در پیروی هواهای نفسانی زیاده روی می کنند، غافل از اینکه اینها نه برای این است که بعد از آنکه دست به دست صاحب ولایت برسد طرح شریعت نمایند و در عقب خواهش های نفسانی خود برآیند، بلکه این اخبار از باب مبالغه در حفظ ولایت و قبول ولایت است نه برای جری کردن در طرح شریعت. و عمده مقصود از این اخبار طعن زدن بر عامه است که ترک ولایت کرده، در صورت اعمال شرعیه مجاهده بسیار و مبالغه زیاد می نمودند و حال اینکه قبل از قبول ولایت، هیچ یک از اعمال شرعیه مقبول نیست، بلکه خداوند این شخص را با اینکه شب در نماز و روز در روزه باشد، بر رو در آتش اندازد. پس مقصود این است که بدون ولایت چه عبادت کنی و چه نکنی یکسان است، زیرا که باید تمام اعمال به تقلید عالم مجاز باشد که اگر اذن عالم مجاز نباشد، مطابق هم باشد صحیح نیست؛ چنانکه در اخبار بسیار تصریح شده و به تلویح فرمودند که والی دلیل است بر اعمال شرعیه که اگر بدون دلالت والی باشد، مقبول نیست. و همچنین بهانه کرده اند اخباری را که فرمودند:

۱. خصال، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۲۷۸: بنی الاسلام علی خمس: إقام الصلوة... فجعل فی أربع منها رخصة و لم يجعل فی الولاية رخصة.

«خداوند حیا می‌کند از اینکه عذاب کند امتی را که راه به خدا بجویند به امامت امام عادل، اگرچه آن امت در اعمال خود فجره باشند»^۱. و همچنین اخباری که دلالت دارد بر اینکه: «حَبَّ عَلِيٍّ هَيْجَ سَيْئَةٍ بِأَوْ ضَرَرٍ نَمِيَّ رَسَانِدٍ»^۲. و همچنین اخباری که: «سَيِّئَةٌ بِأَوْلَايَةٍ بَهْتَرُ اسْتِ مِنْ حَسَنَةِ أَيْ بِغَيْرِ أَوْلَايَةٍ كَمَا سَيِّئَةٌ بِأَوْلَايَةٍ مَغْفُورٌ اسْتِ وَ حَسَنَةٌ بِدُونِ أَوْلَايَةٍ غَيْرِ مَقْبُولٌ اسْتِ».

و مَثَلٌ وَلِيِّ عَلِيٍّ لَا يَأْكُلُ إِلَّا الْحَلَالَ^۳ و غیرذلک از اخباری [است] که تمام برای تأکید در ولایت است نه ترخیص در معصیت و ترک شریعت. بلی، اگر شخص پیوند ولایت که شاخه شجره نوریه طوبی است نخشکاند و به دم مرگ رساند، البته اگر گناه جن و انس را با خود ببرد همه را بپاشاند یا بپوشاند یا مبدل کند به حسنات، لکن با ترک شریعت و ارتکاب معصیت، می‌شود که آن شاخه طوبی قطع شود که انسان مرتد فطری شود که در دنیا منهدرالدم و در آخرت مخلد در نار باشد. و بیشتری از قلندریه که ترک شرایع کرده و از ارتکاب مناهی هیچ پروا ندارند، امثال این اخبار را دردست گرفته، بهانه آسودگی نفس و پیروی هواهای خود قرار داده‌اند که خلیع العذار^۴ در مرتع خواهش‌های حیوانی می‌چریده باشند.

از بعضی شنیده شده که می‌گویند: نمازی هستی یا نیازی؟ و بعضی دیگر گویند: مناجاتی هستی یا خراباتی؟ و غافلند از اینکه شریعت به منزله پوست است و طریقت و حقیقت به منزله مغز که اگر پوست محفوظ نماند البته مغز هم فاسد شود و در فساد مغز استحقاق آتش است؛ چنان‌که فرمودند که: «چون همت به معصیتی بستی آن معصیت را مکن که می‌شود خداوند متعال تو را بر آن

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۱۳: ان الله يستحي ان يعذب امة دانت بامام من الله و كانت في اعمالها ظالمة مسيئة.

۲. عوالي اللئالی، ابن‌جمهور الاحساوی، تصحیح مرعشی و مجتبی عراقی، ج ۴، انتشارات سیدالشهداء، قم ۱۴۰۳ ق، ص ۸۶: حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۶۳: دوستدار علی(ع) غیر از حلال نمی‌خورد.

۴. خلیع العذار: سرکش، بی‌شرم.

معصیت ببیند و بگوید که بعد از این هرچه خواهی بکن که تو را نخواهم آمرزید»^۱ که اشاره به این است که مرتد فطری خواهی شد که دیگر آمرزش برای تو نباشد. رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ شِيعَتِي^۲ فرمود، لکن مراد شیعه‌ای از شعاع است که آن پیوند نوری طوبی در وجود او نمایان باشد و چون آن شاخه طوبی نمایان شود، آن سالک یا مجذوب و دیوانه شود که بر او حکمی نباشد، یا باهوش باشد، لکن حکم بر او و هوش او نباشد، بلکه کارکن در وجود او همان پیوند باشد و آن پیوند خود او آمر و مأمور و عابد و معبود باشد؛ «خود عابد و معبودی، خود ساجد و مسجودی» درباره اوست و در این وقت مقام احسان از برای او حاصل شود که غیر احسان از او کاری نیاید.

و این فرقه غافلند از اینکه دست به دست صاحب که رسانیدند، باید به آن عهدی که بستند عمل کنند و شروطی که در عهد آنها با آنها شده بجا آورند، اگر نه داخل شوند در زمره کسانی که یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ^۳، چون نقض شرط عهد مثل نقض خود عهد است. بلی، اگر نقض شرط به سهو و نسیان و لَمَّه و خطا باشد که زود به توبه تدارک کند، مغفور و مثل نقض عهد نخواهد بود و غافلند از اینکه خداوند نفی جُنَاحِ نمود از کسانی که اسفار اربعة سلاک را طی کرده و سفر خود را به آخر رسانیده، جمع بین حق و خلق نموده، صورت و معنی را هریک در جای خود ملاحظه می نماید و از این کس غیر از نیکوکاری هیچ نیاید که هرچه کند نیک باشد؛ اگرچه در انظار بد نماید و درباره این کس است: «کفر گیرد ملتی ملتی

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ۲۲۴: ... و اذا همت بسبيته فلا تعملها فانه ربما اطلع الله على العبد و هو على شيء من المعصية فيقول: و عزتي و جلالی لا اغفرلك بعدها ابدا.

۲. ایضاح الفوائد، ابن علامه، تصحیح موسوی کرمانی و دیگران، ج ۳، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ق، ص ۴۱۶ (شبهه به همین مضمون) از شیعه من قلم برداشته شده است.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷: أَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

شود»^۱؛ چنان‌که در باره ناقص است، این مصراع دیگر: «هرچه گیرد علتی علت شود»^۲، چنان‌که آیه مبارکه اشاره دارد به اینها که فرمود: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا^۳؛ که آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در فقره اولی اشاره دارد به سفر اول که سفر کردن از خلق به سوی حق باشد، زیرا که اسلام حقیقی که قبول دعوت عامه اسلامی باشد که آمنا در اول اشاره به آن است، راه جستن به سوی طریق و حق است که ایمان باشد؛ چنان‌که فرمود: بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ بِالْإِسْلَامِ إِلَى الْإِيمَانِ. و راه جستن به سوی حق، پشت از خلق کردن و رو به حق آوردن است، و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اشاره دارد به عمل کردن موافق شروطی که در عهد او شرط شده است که تقید به اعمال شرعیّه قالبیه باشد که در عهد او بر او اخذ شده است و در این فقره، ذکر تقوا نشده است که پیش از اسلام، تقوا ممکن و متصور نیست و تقوا در فقره ثانیه اشاره دارد به پرهیزکاری از منافیات شریعت مطهره و ایمان در این فقره اشاره دارد به ایمان و بیعت خاصّه ولوّیه، زیرا که چون بیعت با امام نمود، در سرحدّ غیب واقع شود و به سرحدّ حق رسد و از این جهت سفر اول را سفر از خلق به سوی حق نامند و این سفر را سفر از حق به سوی حق نامند؛ چون که بعد از دست دادن به دست امام یا مجاز از امام، آن پیوند شجره ملکوتیه حقه به دل او وصل می‌شود و آن چون شاخه شجره الهیه است - چه نمایان باشد بر بایع که ظهور قائم در عالم او شده باشد و چه مختفی باشد و هنوز در انتظار ظهور قائم باشد - به وجهی به حق رسیده است؛ چنان‌که فرمود: مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ^۴ و حضرت رسول فرمود: مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى

۱ و ۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۴ (با کمی اختلاف).

۳. سوره مائده، آیه ۹۳: بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در آنچه خورده‌اند گناهی نیست، هرگاه پرهیزکاری کنند و ایمان بیاورند و به کارهای شایسته پردازند، باز هم پرهیزکاری کنند و ایمان بیاورند، باز هم پرهیزکاری و نیکی کنند.

۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

الحق^۱. و چون فرمود: **أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ**^۲ به راه رسیده است و چون فرمود: **أَنَا الصَّلَاةُ**^۳ به نماز رسیده است و **مُصَلِّيٌ** به صلوات و **وَسَطِيٌّ** شده است و بر او صادق آید: **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**^۴، و این سفر را منازل و عقبات و مراحل و درجات بسیار است.

و تقوا و ایمان در فقره^۱ ثلثه اشاره به سفر ثالث است که مراد تقوای از نسبت فعل و صفت است به خود و مراد از ایمان ایمان شهودی و تحقیقی است، چه شاعر باشد به اندازه نسبت وجود به خود به نسبت ایمان به خود، یا شاعر نباشد و در این سفر هم مسافت بی مسافتی بی پایان است که حد و انتها ندارد.

و تقوا در فقره^۲ رابعه اشاره دارد به سفر رابع که پرهیزکردن از نسبت وجود است به خود که فناء ذاتی باشد و فناء از فنا. و در این سفر اسم و رسمی برای سالک باقی نمی ماند و ذات و صفت و فعلی برای او نیست و از این سفر اگر او را رجوع به کثرات وجود خود او و کثرات خارج وجود او ندادند، که آسوده غنوده، و اگر رجوع دادند او را به سوی کثرات رجوع او به شهود حق خواهد بود در کثرات؛ اگر غالب نشود بر او هواهای نفسانی چون بلعم باعورا. و چون رجوع او با شهود حق باشد در کثرات فعلیت اخیره او در این شهود بعد از رجوع لطیفه نوریه حق خواهد بود و تمام اعضاء و جوارح او، آلت آن لطیفه خواهد بود و فعل و صفت او از آن لطیفه خواهد بود و هرچه از او صادر شود، نسبت آن به آن لطیفه خواهد بود؛ و چون آن لطیفه لطیفه الهیه است، از آن غیر از نیکی هیچ صادر نخواهد شد، زیرا که از خیر محض جز نکویی ناید.

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵: کسی که مرا ببیند، به تحقیق حق را دیده است.

۲. الضافی، فیض کاشانی، تحقیق و تصحیح حسین اعلمی، ج ۲، انتشارات صدر، چ ۲، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۷۱: راه راست من هستم.

۳. مصادقة الاخوان، شیخ صدوق، تصحیح و تحقیق علی خراسانی کاظمی، انتشارات امام صاحب الزمان، کاظمیه ۱۴۰۲، ص ۶۶: من نماز هستم.

۴. سوره معارج، آیه ۲۳: کسانی که دائم در نماز هستند.

و این فرقه اباحیه در جهنم نفس مانده، گرفتار چنگال طبع شده، هواهای نفسانی را معبود خود قرار داده‌اند و بعضی، امثال این اخبار را بهانه راحتی خود قرار داده و می‌گویند که چون دستت به دست ولی امر رسید، هرچه خواهی بکن که بر تو گرفتاری نیست و بعضی دیگر وحدت وجود ممنوعه را سبب آسودگی نفس نموده و گویند چون وجود واحد است، هرچه خواهی بکن که چون مُردی، مثل قطره آب که به دریا ملحق شود، تو هم به وجود حق ملحق شوی و به کلی ترک شرایع الهی نموده و گویند شرایع را انبیاء برای نظام دنیا قرار داده‌اند و الا آخرت را حاجت به عمل نیست. فرقه اولی غافلند از اینکه دست به دست ولی امر که رسید اگر به شرطی که در عهد او با او شده است عمل نکنند، نقض عهد آن ولی امر کرده است که نقض عهد خداست و در نقض عهد خدا وبال، الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ برای آنهاست.

و فرقه ثانیه غافلند از اینکه آن وحدت که مشهود بعضی از سلاک می‌شود، آن منزلی است از منازل و مقامی است از مقامات که حضرت حق در حین مجاهدات سلاک گاهی بر بعضی به اسم "واحد" تجلی کند و آن وحدت بدون اعتبارات و با سقوط کثرات و حدود ظاهر شود، لکن چون سالک از آن مقام بازگشت و رجوع به کثرات نمود و زید و عمرو را غیرهم و خود را غیر همه دید، تفوه^۱ به آن وحدت حرام و از برای گرفتاران کثرات اظهار نمودن ممنوع و اگر تفوه کند، خونش ریختنی است.

و عرفا قائلند به وحدت وجود، نه آن وحدت ممنوعه که اباحه آورد و عابد و معبود را از هم فرق نگذارد، بلکه به وحدتی قائلند که کثرات را در مقام خود نگه‌داری کند و شرایع را خوب بیند و عبادات و معاملات و حدود و سیاسات و عقود و ایقاعات را درست داند و دقیقه‌ای از دقایق شرع انور را اگر به سهو و

۱. تفوه: به زبان آوردن.

نسیان یا به خطا و لغزش واگذارند، خود را مقصّر بیند و به تضرّع و زاری آید و توبه و انابه آورد.

و چون انسان را آیینۀ سراپا نمای خود قرار داده است و مثل اعلای خود گردانیده، باید نظر کنند اینها که به وحدت ممنوعه قائلند، که انسان یک حقیقت است و در عین وحدت چندین هزار در وجود او هست که هر یک حکمی و حقی دارند، دست و پا و گوش و چشم و دل و زبان و جگر و شش و مراره^۱ و طحال هر یک حقی دارند و حکمی دارند که هیچ دخل به حق دیگری و حکم دیگری ندارد و تمام اعضاء و جوارح و قوا و مدارک در اطاعت جان و اطاعت انسانند که اگر از طریق اطاعت منحرف شوند، از جادۀ صحت و استقامت منحرف شوند که باید طیب آنها را از انحراف بیرون آورد و اگر قابل بیرون آوردن از انحراف نباشد، ناچار به تیغ او را قطع کنند.

همچنین وجود یک حقیقت است و آن یک حقیقت، حقیقت حق است - تعالی شأنه - ولی چندین هزار هزار از کثرات در آن موجود، که هر یک حکمی و حقی و رزقی دارند و از اطاعت حق بیرون نیستند که اگر از اطاعت بیرون شوند، خشکیده و قطع کردنی شوند در غیر انسان و جن.

و در اینها که اطاعت باشعور هم باید داشته باشند، اگر از اطاعت بیرون شوند به حسب شعور و تکلیف، مریض باشند و طیب حاذق می خواهند که آنها را از انحراف بیرون آورد و در جادۀ مستقیمۀ مزاج انسانی آورد و اگر قابل استقامت مزاج انسانی نباشند، آنها را قطع کند که سایر اعضاء انسان کبیر را فاسد نسازند. و آن اطبا انبیانند و اولیاء که خداوند به حکمت بالغۀ خود، آنها را مبعوث ساخته که ملاحظه مزاج انسانی به حسب روح نمایند و آن را که قابل استقامت مزاج انسانی روحانی یابند از انحراف بگردانند و آن را که قابل نیابند، از اعضاء انسان کبیر قطع

۱. مراره: زهره.

نمایند؛ چنان‌که شغل حضرت رسول و جناب امیرالمؤمنین این بود که آن را که به لطف و مرحمت توانستند به راه آورند آوردند، و آن کس که اینها او را سود نمی‌بخشید به تیغ قطع می‌کردند. لکن اینها را غرور نفس از دیدن آیات کور می‌کند که آیات نمایان مشهود آنها می‌شود و هیچ ملتفت نمی‌شوند:

تو یک چیزی ولی چندین هزاری دلیل از خویش روشن تر نداری
وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۱.

بر اخلاقی روحانی و برادران ایمانی عرضه می‌دارم که زنه‌ها به تَرّهات^۲ قلندریه و متصوفه^۳ فریب نخورند و بعد از آنکه شاخه طاهره مطهره نوریه طوبی به دل آنها وصل شد، مغرور نشوند و آنچه را سبب طهارت وجود آنهاست سبب تلوث به لوث هواهای نفسانی قرار ندهند، بلکه تا توانند از لذایذ مباحه دوری گزینند که به شبهات نیفتند که اگر ترخیص نفس کنند، آخر به شبهات گرفتار و به تدریج به حرام گرفتار شوند و در گرفتاری نفس به حرام، آخر الامر نفس خود را آسوده کند و حرام بر خود حلال کند به امثال این تَرّهات که نفوس هواپرست، تسهیل ارتکاب هواها نمایند و آخر الامر چون طایفه جدیده، انکار آیات عظمی و نبوت انبیاء کند و انبیاء را چون خود قرار دهد؛ چنان‌که فرمود: *ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ*
أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ^۴.

فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ بَصَرَكَمُ اللَّهُ كَمَا هَدَانِي^۵ از فریب نفس و ترخیص در محرمات شرعیه و شبهات، بلکه از ترخیص در مباحات زیاد از قدر ضرورت بقا.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۵: چه بسیار نشانه‌هایی در آسمانها و زمین است که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند.

۲. تَرّهات: سخن‌های یاه و باطل.

۳. متصوفه: کسانی که به صوفی‌بودن تظاهر می‌کنند.

۴. سوره روم، آیه ۱۰: سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود، زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به مسخره گرفتند.

۵. پس بپرهیزید و بپرهیزید که همچنان‌که خداوند مرا هدایت کرد، شما را نیز بینا گرداند.

باب اول

در مناقب مؤمن و شیعه

مؤمن – چنان که گذشت – در لغت به معنی مصدق و باوثوق و اظهارکننده خشوع و قبول کننده شریعت است و به معنی ایمن گرداننده و امین قرار دهنده است و در عرف عام، کسی است که قبول شریعت کند و از این جهت اعراب می گفتند آمنا که حضرت حق – تعالی شانه – نفی فرمود ایمان را از آنها. و در عرف متشرعین مؤمن کسی است که شاخه طوبی به دل او وصل شده باشد به واسطه بیعت خاصه و لویه که ایمان داخل دل او که در کلام مجید اشاره شده است، همان است. و به واسطه همان وصل شاخه طوبی است که دل انسان مغز می گیرد که فرمودند: «شیعیان مایند صاحبان لب»^۱. و به واسطه این پیوند تقوا ممکن می شود؛ چنان که فرمودند: «شیعیان مایند متقین»^۲. و بدون این پیوند، علم ممکن نیست؛ چنان که فرمود: انا مدینه العلم و علی باؤها^۳. و فرمودند که: «شیعیان ما عالمند و شیعیان ما متعلمند». و به این پیوند توحید و معرفت و عبادت میسر است

۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن فروخ الصفار، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی، انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۶۲: شیعتنا الذین اولوا الایاب.

۲. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷: المتقون شیعتنا.

۳. امالی، شیخ طوسی، انتشارات دارالتقافه، قم ۱۴۱۴ ق، ص ۵۵۹: من شهر علم و علی در آن است.

که فرمودند: **بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحِدَ اللَّهُ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ**^۱. و غیر اینها از صفات عبودیت و ربوبیت بدون این پیوند حاصل نگردد.

و "شیعه" در لغت به معنی پیرو و یاری کننده است و در عرف به کثرت استعمال، نقل شد به سوی کسانی که اعتقاد به خلافت حضرت امیرالمؤمنین داشتند بلافصل و اعتقاد به ولایت آن بزرگوار نموده بودند، چه بر حق بودند و چه بر باطل، مثل کیسانیه پیش از بطلان سلسله آنها و بعد از بطلان سلسله آنها و غیر آنها؛ چنانکه این زمانها هرکس اعتقاد به ولایت بلافصل آن حضرت داشت، شیعه می گویند، مثل سایر فرق غیر از اثنی عشریه و مثل بعض فرقه های اثنی عشریه که به ولایت ائمه اثنی عشر قائلند و بر حق نیستند. و در عرف خاص متشرعین در صدر اول، اسم بود از برای کسانی که این شاخه طوبای نوریه به دل آنها متصل می شد و به واسطه این شاخه که فعلیت اخیره شیعه می شد، آن را "شعاع امام" نامیدند و شیعه را از "شعاع" مشتق گرفتند: **نَحْنُ مِنَ اللَّهِ كَالشُّعَاعِ مِنَ الشَّمْسِ وَشِيعَتُنَا مَتَا كَالضِّيَاءِ مِنَ الشُّعَاعِ**^۲ به جهت اتصال همین شاخه نوریه است. و اگر چنین نبودی که این شاخه طوبی که صورت ملکوتی امام یا مجاز از امام باشد به دل بایع وصل شود **أَنَا وَ عَلِيُّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**^۳ جزاف بودی و هیچ حقیقت و مابه الامتیاز از سایر خلق نداشتی و همچنین **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**^۴ حقیقتی نداشت و حال اینکه نه چنین بود، زیرا که مؤمنین که بیعت کرده بودند، مابه الاخوة میان آنها و مابه الابوة والبنوة میان آنها و امام بود که به آن ممتاز بودند از سایر خلق، که نه با سایر خلق اخوت بود آنها را و نه سایر خلق را با امام بنوت و ابوت بود.

و چون معلوم شد که مؤمن و شیعه، کسی است که این شاخه طوبی که صورت

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۴۵: به وسیله ماست که خداوند شناخته می شود و به وسیله ما خداوند به یکتایی ستایش می شود و مورد پرستش قرار می گیرد.

۲. ما نسبت به خدا مانند شعاع نسبت به خورشید هستیم و شیعه ما مانند نور آن شعاع است.

۳. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، انتشارات حیدری، نجف ۱۳۸۵ ق، ص ۱۲۷: من و علی پدران این امت هستیم.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۰: به درستی که مؤمنان برادر یکدیگرند.

امام است و مظهر تامّ حق است - تعالی شأنه العزیز - چنانکه فرمود حضرت امیرالمؤمنین که: معرفتی بالتورانیة معرفة الله^۱ و این شاخه طوبی فعلیت اخیره مؤمن و شیعه است، معلوم می شود که شرافتی بالاتر از این نیست که مؤمن مظهر تامّ امام و رسول بلکه خدا باشد و از جهت این مظهریت تامّه است که گفتند:

ای بساکس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد^۲ که مضمون حدیث قدسی است که: «کسی که اذیت کند مؤمنی را، به محاربه من کمین کرده است»^۳؛ چون کسانی که از صدر اول، با انبیاء و اولیاء و مؤمنین بنای همسری گذاشتند و بر آنها حسد می بردند و حسد آنها، آنها را مضطرّ می کرد که خاصان خدا را مثل خود بشر پندارند و دعوت آنها و سیره آنها را بدعت شمارند و خون آنها را حلال دانند.

و بعد از این، شرافت مؤمن این بس که فرمود حضرت حق - تعالی شأنه العزیز - که: «اولیاء الله هیچ خوف بر آنها نیست و هیچ حزن نخواهند داشت»^۴. یعنی آنها که قبول ولایت کرده اند، چه به مقام امامت جزئی یا کلیه رسیده باشند و چه در مقام عبودیت مانده باشند، بر هیچ یک خوف نفس و حزن نفس نیست از حیثیت ولایت، بلکه از این حیثیت خشیت و حزن قلب او راست؛ اگرچه بعد از تنزل به دار نفس خوف و حزن نفس برای او خواهد بود.

و منقبت مؤمن را این بس است که بشارت خدایی برای او باشد که فرمود: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ^۵ که بشارت دنیا برای مؤمن، رؤیای نیک است که بیند خود او یا دیگری برای او و بشارت ملائکه است برای او در دم مرگ که آن وقت که بشارت دهند او را، خواهد گفت که بر امر نیکی بوده ام؛ و بشارت آخرت

۱. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۸.

۴. سوره یونس، آیه ۶۲: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۵. سوره یونس، آیه ۶۴: بشارت است ایشان را در زندگی دنیا و آخرت....

به این است که آن صورت ملکوتی در پیش روی او باشد و در همه جا او را بشارت دهد به نیکی، که فرمودند در بیان آیه مبارکه نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْیُنَانِهِمْ^۱ که: «امام آنهاست که در پیش روی آنها می رود». و از برای امام جزء یا امام کل، بشارت دنیا علاوه بر آنچه برای مؤمن است، بشارت ملائکه است در دنیا و در حالت احتضار.

و شرافت دیگر برای مؤمن اینکه فرمود: وَ مَنْ [يَكْفُرُ بِالطَّاعُوتِ وَ] يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا^۲، یعنی آن کس که دست به دست ولی امر داد، دست به ریسمان محکمی زده است که هیچ گسیختگی ندارد که تشبیه کرده است آن شعاعی را که متصل به دل مؤمن می شود که همان صورت ملکوتی امام باشد، به ریسمان محکمی که گسیختگی در آن راه نیابد.

شرافت دیگر اینکه فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳، یعنی مؤمن اگر اندک عمل صالحی بجا آورد که آن عمل صالح همان است که از جهت ولایت بجا آورده شود که معلوم شود که آن لطیفه ملکوتیه، کارکن در وجود او شده است، او را ما به واسطه آن لطیفه که الهی است و ملکوتی، زندگانی دهیم به زندگانی خوشی و جزا دهیم او را در ازای جمیع اعمال آنها به اجر آن عملی که از جهت ولایت بجا آورده شود. و وجه آن این است که همان که لطیفه ولایت در وجود او به واسطه تکمیل جزئی که از انسان صادر شود ثبات پذیرد و چون ثبات پذیرفت که تا دم مرگ از دست نرود، در دم مرگ آن لطیفه نمایان شود و فعلیت اخیره انسان شود که جمیع فعلیات در تصرف آن لطیفه آیند به حکم اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. و چون به تصرف آن لطیفه آیند، خوب و زشت آنها را در ازای آن فعلیتی که به واسطه آن

۱. سوره تحریم، آیه ۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳. سوره نحل، آیه ۹۷.

لطیفه حاصل شود جزا دهد، تَبَتَّنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ.^۱
 شرافت دیگر اینکه فرمود: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ
 سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً؛ که مَنْ
 تَابَ اشاره است به آن کس که رجوع کند به امام و امام برای او استغفار کند. وَ آمَنَ
 اشاره است به اینکه بعد از رجوع به سوی امام دست به دست امام بدهد و قبول
 ولایت او کرده، شروط و عهود او را بپذیرد. وَ عَمِلَ صَالِحاً اشاره به این است که بعد
 از قبول ولایت اندک عملی از جهت همان ولایت بجا آورد که آن لطیفه را در
 وجود خود - به واسطه ظهور اثر آن لطیفه - ثبات دهد که این فرقه، فعلیت اخیره
 در وجود آنها همان لطیفه خواهد بود و چنان که گذشت فعلیات نیک و بد، همه در
 تصرف آن لطیفه آید و چون آن لطیفه الهی است، همه الهی شود. وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ
 صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً اشاره به این است که آن کس که توبه او و بازگشت او
 به سوی امام باشد از روی واقع و قلبی و ثبات دهد آن لطیفه را، رجوع او به
 خداست چون مظهر خداست، یا رجوع او به خداست بدون مظهر که آن مظهر،
 طریق است به سوی خدا.

شرافت دیگر اینکه فرمود: وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا [مِنْكُمْ] وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
 فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
 خَوْفِهِمْ أَمناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً^۲، یعنی فرمود حضرت حق - تعالی شأنه العزیز -
 که کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند، آنها را خلیفه خود
 قرار دهد در روی زمین عالم صغیر یا عالم کبیر، به نحوی که تمام اهل روی زمین
 اطاعت کنند او را یا خلیفه کند او را در زمین بهشت که تمام اهل زمین بهشت

۱. خداوند ما و جمیع مؤمنان را بر آنچه که بر آن قرار داریم ثابت قدم بدارد.

۲. سوره فرقان، آیات ۷۰ و ۷۱: مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند، خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است. و هر که توبه کند و کار شایسته کند، به شایستگی نزد خدا بازگردد.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

اطاعت او کنند؛ چنانکه اطاعت خدا را دارند، مثل کسانی که خداوند آنها را به خلافت خود برگزیده است در دنیا مثل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مثل کسانی که حضرت قائم در عالم آنها ظهور کرده و در دنیا در عالم آنها، گرگ و میش با هم آب می‌خورند. و اما دیگران که به خلافت سرافراز نشده‌اند و به دولت ظهور قائم نرسیده‌اند، در بهشت به این دولت سرافراز شوند؛ چنانکه از حضرت سید سجّاد مأثور که در حین احتضار چشم گشودند و این آیه مبارکه را تلاوت فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ.^۱ و از برای آنهاست تمکین در دین و تبدیل خوف به امن که هیچ شرکت برای هیچ چیز در آنها نماند در عبادت پروردگار، چه در دنیا و چه در آخرت.

شرافت دیگر آنکه فرمود: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا [سَلَامٌ عَلَيْكُمْ] طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ^۲، یعنی پرهیزکاران را که به شیعیان خود تفسیر فرموده‌اند، ملائکه آنها را ببرند به بهشت تا آنکه برسند به در بهشت و درها گشوده باشد و خزنه بر آنها سلام کنند و بگویند: خوش باشید و داخل بهشت شوید که همیشه در بهشت باشید؛ آنها آن وقت حمد خدای بجا آورند که وعده‌ای که فرموده بود راست نموده و زمین بهشت را به ارث به ما داده که هر جا بخواهیم گردش کنیم.

شرافت دیگر اینکه فرمود حضرت معبود: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ

۱. سوره زمر، آیه ۷۴.

۲. سوره زمر، آیات ۷۳ و ۷۴.

ذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ^۱، یعنی ملائکه‌ای که حَمَلَةُ عرشند و آنها که در اطراف حمله عرشند، از آن روی که به خدا دارند تنزیه حق - تعالی شأنه - می‌کنند؛ نه تنزیهی که سعه و احاطه حق را به کثرات در نظر نیاورند، بلکه تنزیهی که حق را در همه چیز مشاهده کنند و حسن همه چیز را از آن حضرت بینند. و از آن روی که به خلق دارند و خدا را در همه چیز مشاهده می‌کنند، از برای مؤمنین دعا و استغفار می‌کنند و دعای آنها چون پاکند از دواعی نفسانی، اجابت می‌شود، چون که آنها هیکل توحیدند و مظهر خدا و زبان آنها زبان خداست و:

چون خدا از خود سؤال و کد کند پس سؤال خویش را کی رد کند^۲
و چون مؤمنین به واسطه گرفتاری تن و نفس، از آرایش تن که موجب دخول جحیم است خالی نمی‌باشند، اولاً سؤال می‌کنند که آن آرایش را که سبب دخول جحیم است پیوشاند که آنها را از دخول نار محفوظ دارد و بعد مسألت می‌کنند که آنها را داخل بهشت کند و هر کس را که فطرت ولایت را باطل نکرده از آباء و ازواج و ذریات آنها، به واسطه آنها داخل بهشت کند و از بدی‌ها در دنیا و آخرت نگاه‌داری کند آنها را، که فوز عظیم در روز قیامت حفظ از بدی‌هاست. و مراد به الَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، الَّذِينَ آمَنُوا است و تفصیل ایمان آنهاست که ایمان همان است که بر دست صاحب وقت توبه جاری کند و پیروی کند صاحب وقت را که سبیل الله است. و چون تمام ملائکه متاع خود را که آن شاخه نوریه الهیه باشد در نزد مؤمن می‌یابند، درکارند که آن مؤمن را از مقام پست که زندان مؤمن است، به

۱. سوره غافر، آیات ۹ - ۷: آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنان که بر گرد آن هستند، به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و از او برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند: ای پروردگار ما، رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس آنان را که توبه کرده‌اند و به راه تو آمده‌اند بیامرز و از عذاب جهنم نگاه‌دار. و ای پروردگار ما، آنان را و هر که صالح باشد از پدران و همسران و فرزندانشان، به بهشت‌های جاویدانی که به آنها وعده داده‌ای داخل کن که تو پیرومند و حکیمی، آنان را از عقوبات حفظ کن که هر که را در آن روز از عقوبات حفظ کنی، بر او رحمت آورده‌ای و آن کامیابی بزرگی است.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، صفحه ۳۱۷ (با کمی اختلاف).

مقام عالی که مقام خود آنهاست برسانند که آنها عاشقند مؤمن را به واسطه همان شاخه نوری که هم رنگ و جنس آنهاست.

پس خداوند بر این ضعیف و جمله برادران و خواهران ایمانی تفضّل فرماید و حالتی عطا کند که چنان که حمله عرش عاشق و جذّابند ما را، ما هم تعشّق ورزیم به آنها و جذّاب شویم آنها را کما قیل:

عاشق آن عاشقان غیب باش عاشقان پنج روزه کم تراش

حیف می آید که پیشت بیستند بر تو می خندند و عاشق نیستند^۱

شرافت دیگر اینکه فرمود: الله ولیّ الذّین آمنوا^۲ و فرمود: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَاكِعُونَ^۳؛ که مراد به الذّین آمنوا صاحبان ولایتند نه مطلق مؤمنین؛ چنان که از قید استنباط می شود و صاحبان قرآن تفسیر کرده اند. و شرافت بالاتر از این نیست که خدا و رسول و صاحب ولایت در وجود انسانی تصرف داشته باشند و کارکن در وجود او باشند. و همچنین آیاتی که دلالت دارد بر ولایت و تصرف خدا و رسول مثل مَنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ وَرَسُولَهُ^۴ که عبارت از قبول ولایت آنهاست.

شرافت دیگر اینکه فرمود: وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً^۵، و امثال این آیه بسیار که اشاره دارد به اینکه کسی که آن صورت ولی امر به دل او متصل شد، همین که اندک عمل صالحی بجا آورد که مورث ثبات آن پیوند شود که از دل او زایل نشود، لامحاله خداوند

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۳۳ (با کمی اختلاف).

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷: خداوند صاحب اختیار کسانی است که ایمان آورده اند.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در حال رکوعند اتفاق می کنند.

۴. سوره مائده، آیه ۵۶: هر کس فرمانروا و ولی او خدا و رسولش باشد....

۵. سوره طلاق، آیه ۱۱: و هر که را به خدا ایمان آورد و کار شایسته کند به بهشت هایی درآید که در آن نهرها جاری است، همواره در آنجا بمانند و خدا روزیشان را بسیار نیکو گرداند.

متان او را داخل بهشت کند و رزق نیک برای آنها مهیا دارد.

شرافت دیگر آنکه فرمود: *كُلُّ نَفْسٍ بِنَاكَسَبَتْ رَهِينَةً إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ*^۱، و فرمود: *وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*^۲، یعنی هرکس هرچه کند، قید پای او باشد چه نیک کند و چه بد، مگر اصحاب یمین که به شیعه تفسیر شده است و همچنین هرکس هرچه کند زیان او خواهد بود مگر مؤمنین. چه قید حیثیت را اعتبار کنیم که معنی آیه‌ها این باشد که هرکس هرچه کند قید و زیان او باشد، مگر مؤمن که آنچه کند، از حیثیت ایمان قید و خسران او نباشد، و چه خواهی قید حیثیت را اعتبار نکنی که معنی این باشد که هرکس هرچه کند قید و خسران او باشد سوای مؤمن که هرچه کند، برای او نافع باشد و سبب رهایی او باشد نه سبب گرفتاری او؛ اگرچه کرده او از حیثیت ایمان نباشد. یا اینکه چه مؤمن و چه غیر مؤمن اگر کرده او از حیثیت ایمان نباشد، قید و خسران او باشد؛ چنانکه آیه مبارکه *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ*^۳ که اشاره دارد که هرچه مؤمن با غفلت و اشتغال از ذکر خدا و لطیفه ولایت کند خسران است برای مؤمن، لکن مؤمن همان لطیفه ایمان قید او را به رهایی و خسران او را به سود مبدل گرداند به حکم *اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ*^۴. شرافت دیگر اینکه فرمود: *هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ*^۵ و فرمود: *أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ*

۱. سوره مدثر، آیات ۹ - ۳۸.

۲. سوره عصر، آیات ۱ - ۳: سوگند به این زمان که آدمی در خسران است، مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند.

۳. سوره منافقون، آیه ۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد که هر که چنین کند زیانکار است.

۴. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۵. سوره زمر، آیه ۹: آیا آنهايي که می‌دانند با آنهايي که نمی‌دانند برابرند؟

مَا يَخْكُمُونَ^۱ و فرمود: اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَيَدْخُلُوْهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ^۲،^۳ و امثال اينها كه نفی مساوات ميانۀ مؤمن و غير مؤمن فرمود به تصريح يا به كنايه و تعريف، مثل آن آياتي كه نفی تسويه ميانۀ ظِلّ و حرور و ميانۀ كور و بينا و ميانۀ مرده و زنده نموده است^۴ بسيار است، بلكه بسياري از آيات قرآني در مدح مؤمنين و مذمت غير مؤمنين است بالصّراحه يا به تعريف و كنايه.

و به همين قدر كه نقل كرديم اكتفا نموديم از مابقي، لكن همه اينها براي كسي است كه آن شاخۀ طوبي را در وجود خود باقي گذارد تا حال احتضار كه اگر — العياذ بالله — به نافرمانی و نقض عهدي كه با او شده است در بيعت او، آن شاخه را بخشكاند، مرتدّ فطري شود كه اگر تمام مشايخ عالم جمع شوند و خواهند او را اصلاح كنند نتوانند. تأمل كن در حال خوارج كه دوازده هزار بودند و از استدلالات آنها بر ردّ كردن جناب اميرالمؤمنين معلوم مي شود كه اغلب آنها بيعت خاصّه کرده بودند و علي را — عليه السلام — به امامت الهيّه قبول کرده بودند، نه به امامت اجماعيه چون خليفۀ اول؛ و به واسطۀ نافرمانی نقض بيعت کرده، تيغ بر روی آن حضرت كشيدند. و چون در حين معصيت كردن، مشهود مي شود كه آلت قتاله در دست گرفته و به قصد قتل صاحب خود برآمده، اگر معصيت به تدريج زياد شود، آن قصد و همت او بر قتل صاحبش شديد گردد تا به جايي برسد كه آخر كار صاحب خود را كه در وجود او بوده، به قتل رساند كه خشكانيدن آن شاخۀ طوبي

۱. سورة جاثيه، آية ۲۱: آيا آنان كه مرتكب بدیها می شوند، می پندارند كه در شمار كسانی كه ايمان آورده اند و كارهای شايسته کرده اند قدرشان می دهيم؟ و آيا زندگي و مرگشان يكسان است؟ چه بد داوري می كنند.
۲. المبین.

۳. سورة جاثيه، آيات ۳۰ - ۲۹: زيرا ما كارهايي را كه می کرده ايد می نوشته ايم. اما كسانی را كه ايمان آورده اند و كارهای شايسته می كنند، پروردگارشان داخل در رحمت خویش می كند و اين كاميابی آشكار است.

۴. سورة فاطر، آيات ۲۲ - ۱۹: و ما یستوی الأعمی والبصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الأحياء و لا الأموات.

است که به دل او متصل شده است؛ «آخرت نسیه بود، نقد بود مال یزید» نقد حال کسی است از سلاک که در صدد معصیت خدا برآید، چون در صدد معصیت برآمدن حظوظ عاجله را بر قتل صاحب خود اختیار می‌کند.

و حظوظ عاجله، ملک بنی‌امیه و مال یزید است، پس این اگر لعن یزید و بنی‌امیه کند، چون خود در ملک بنی‌امیه و وطن‌گزیده و نسبت خود را به یزید و بنی‌امیه مستحکم ساخته، فی‌الحقیقه خود را لعن می‌کند و اگر استبعاد از یزید و شمر و ابن‌زیاد می‌کند، باید استبعاد از خود کند که به لطیفه یزیدی، در صدد قتل لطیفه حسینی برآمده است و از این جهت است که فرمودند: «همت به معصیتی که بستی آن را نکن که شاید تو را خداوند بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این هر چه خواهی بکن که تو را نخواهم آمرزید»^۱، یعنی می‌شود به اندک معصیتی که صورت آلت قتاله است که در دست گرفته‌ای، تیغ خود را فرود آوری و لطیفه علوی و حسینی را بکشی که بعد تو را آمرزش نباشد.

و مناقب مؤمن و شیعه در اخبار بسیار و بی‌شمار است، از آن جمله است اخبار بسیاری که دلالت دارد بر اینکه: «قدر خدا یا معرفت خدا یا صفت خدا را هیچ‌کس نتواند و نداند، و همچنین قدر رسول و ائمه هدی را احدی نتواند و نداند، و همچنین قدر مؤمن و شیعه و صفت او و معرفت او را هیچ‌کس نداند و نتواند»^۲ که مؤمن را در بلندمرتبه‌ای و ناشناسایی، در مرتبه خدا و رسول و ائمه هدی قرار داده‌اند. و سبب آن مرتبه و جلالت قدر، همان است که در مقدمه ذکر شد که این شاخه که متصل به دل بایع می‌شود، از شجره طوبی است که حقیقت او، مشیت است که اسم اعظم حق است - تعالی شأنه‌العزیز - و اصل او در خانه محمد است و شاخه‌های او ائمه هدی می‌باشند و اوراق او شیعیان آنها‌یند که بعد از آنکه این شاخه که صورت ملکوتی امام است، به دل سالک متصل شد آن، فعلیت اخیره

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۴.

۲. همان، ج ۷۳، ص ۲۲. ان الله لا یقدر احد قدره کذلک لا یقدر احد نبیه....

سالک می‌شود و وجود سالک مثل برگ که از شاخه و شاخه از اصل و اصل از ریشه آب می‌کشد، سایر فعلیات سالک از آن شاخه آب بقا می‌کشند، و چنان‌که اسم اعظم الهی را کسی نتواند بشناسد و وصف کند و قدرش بداند، این شاخه را هم کسی نتواند بشناسد و وصف کند و قدرش را بداند.

منقبت دیگر اینکه اخبار کثیره و آثار وفیره در مدح و اجر مصافحه مؤمنین و معانقه و تقبیل آنها یکدیگر را رسیده است، مثل اینکه: «دو مؤمن که با هم مصافحه می‌کنند، دست خدا در میانه دست آنهاست، یا دست خدا در روی دست آن است که دوستی او بیشتر باشد به صاحبش، یا خدا نظر مرحمت بر آنها می‌کند، یا به وجه خود روی می‌آورد بر آنکه دوستی او بیشتر باشد از صاحبش، یا فرو می‌گیرد آنها را رحمت الهی و نود و نه جزء از آن رحمت برای آن است که دوستی او بیشتر باشد از صاحبش، یا ذنوب از آنها می‌پاشد چنان‌که برگ از درخت در زمستان می‌پاشد و از هم جدا نشوند مگر با ذنوب پاشیده»^۱. و جهت اینها، این است که در ملاقات مؤمنین یکدیگر را، آن شاخه طوبی که صورت ملکوتی ولی امر است، به اهتزاز آید و اندک از حجاب هواها بیرون آید، و در اهتزاز و نمایان شدن آن لطیفه و به اندازه نمایان شدن آن لطیفه، نفس و مساوی نفس مضمحل می‌شود و معنی پاشیدن گناه همین است که نفس و مساوی نفس مضمحل شده، از پوشش آن لطیفه باز مانند. و چون آن لطیفه مظهر خداست به حکم معرفتی بالتورانیة معرفة الله^۲، پس در اهتزاز آن لطیفه و توجه آن لطیفه، توجه خداست؛ و چون همان لطیفه رحمت خداست به وجهی و وجه خداست به وجهی، در اهتزاز آن، ریزش رحمت خداست بر آنها، و چون مظهر خداست و فعلیت اخیرة مؤمن است، پس اعضاء و جوارح مؤمن در آن وقت اعضاء و جوارح حقتند به وجهی و آلت اعضاء حقتند به وجهی؛ پس درست است که دست خدا در میان

۱. کافی، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹: ان المؤمنین اذا التقوا و تصافحوا، ادخل الله یدیه بین یدیهما...

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

دست آنهاست، چون دست آنها آستین دست آن لطیفه است.

منقبت دیگر اینکه اخبار کثیره در منقبت زیارت مؤمن وارد شده است، مثل اخبار بسیاری که در کتب معتبره مثل کافی و وافی و بحار ذکر شده است که: «چون مؤمن قصد زیارت برادر ایمانی نماید بدون غرض نفسانی، بلکه به محض محبت ایمانی که حبّ فی الله یا حبّ لله داعی شود بر زیارت، از وقتی که از خانه خود بیرون می آید، هفتاد هزار ملک او را مشایعت می کنند و در همه راه او را تهنیت می کنند که خوشا حال تو و خوش باشد بهشت برای تو؛ و با او باشند تا به خانه خود مراجعت کند»^۱. و در خبری است که: «کسی سؤال کرد که اگر مسافت دور باشد؟ فرمودند: اگرچه یک سال راه باشد»^۲ و جهت این همان است که ذکر شد که در صورتی که داعی بر زیارت محبت ایمانی باشد، آن لطیفه ایمان که صورت ملکوتی امام باشد، به هیجان آید و از تحت هواهای نفسانی و زندان نفس بیرون آید و چون آن لطیفه ملکوتی است، در هیجان خود ملکوتیین را به هیجان آورد و به جانب خود جذب کند کما قیل:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را هم چو گاه و کهر باست^۳
و از همین جهت است که در قرآن هر جا ذکر سکینه شده است که همین صورت ملکوتی باشد، قرین نصر و ظفر یا نزول ملائکه یا قرین چیزی ذکر شده است که این معنی را می فهماند.

و منقبت دیگر اینکه اخبار زیاد در کتب معتبره نقل شده است که: «چون مؤمن به زیارت برادر ایمانی خود می رود، چون وارد شود، خداوند ندا می کند که تو زیارت من کرده ای، یا تو وفد^۴ منی و مهمانی تو بر من است. یا کسی که زیارت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۷۹: من زار اخاه المؤمن لله لا لغيره يطلب به ثواب الله و...

۲. همانجا.

۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۹۵.

۴. وفد: نماینده.

برادر ایمانی کند، مثل این است که خدا را در بالای عرش زیارت کرده است»^۱. و جهت همان است که ذکر شد که لطیفه طوبای الهیه، فعلیت اخیره مؤمن است و زیارت مؤمن زیارت آن لطیفه است و آن لطیفه، مظهر حق است و زیارت مظهر زیارت ظاهر است، پس صحیح است که زیارت مؤمن زیارت خداست، یا مثل زیارت خداست در فوق عرش، یا زائر مؤمن وفد خداست.

منقبت دیگر اینکه اخبار کثیره وارد شده است در اینکه اکرام مؤمن، اکرام خداست یا اکرام رسول و امام است یا اکرام همه است و همچنین ادخال سرور بر مؤمن ادخال سرور بر امام است، یا هرکسی مسرور گرداند مؤمنی، امام و رسول و خدا را مسرور گردانیده است و اخبار زیاد در اکرام مؤمن رسیده است که اکرام مؤمن، اکرام خدا و رسول و امام است و آن قدر اجر در ادخال سرور بر مؤمن و اکرام مؤمن ذکر شده است در اخبار که تحدید نتوان نمود.

منقبت دیگر اینکه روایات عدیده از مصادر عصمت نقل شده است در اجر اطعام مؤمن به حیثیتی که: لا یَعْلَمُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۲. و از جناب باقر نقل شده است که فرمود: «اطعام یک نفر از شیعیانم، دوست تر است به سوی من از اینکه طعام دهم افقی از مردم را. راوی عرض کرد که افق چقدر است؟ فرمود: صد هزار؛ و در خبر دیگر صد هزار یا زیاده»^۳. در خبر دیگر از همین بزرگوار نقل شده است: «طعام دهم یک نفر مسلم را دوست تر است به سوی من از اینکه آزاد کنم افقی از مردم دیگر را راوی در این خبر عرض کرد که افق چقدر است؟ فرمود: ده هزار»^۴. و در خبری: «برادر

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۷۶: من زار اخاه... قال الله عز وجل: انت ضیفی و زاتری و....

۲. هیچکس از خلق الله نمی داند که چه پاداشی در آخرت دارد و هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل نیز نمی داند مگر خداوند پروردگار عالمیان.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۴: لان اطعم مسلماً حتّی یشبع أحبّ الّی من ان اطعم افقاً من النّاس....

۴. همانجا، ص ۳۶۳... لان اطعم رجلاً مسلماً أحبّ الّی من اعتق افقاً....

ایمانی را سیر کنی بهتر است از آزادکردن بنده‌ای از اولاد اسماعیل»^۱. و در بعض اخبار: مِنْ مَوْجِبَاتِ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ^۲. و اخبار در خصوص اجر اطعام به اختلاف وارد شده است و در بعضی اجر زیاد ذکر شده است، در بعضی معادل است با آزادکردن یک بنده و در بعضی معادل است با آزادکردن هزار بنده و در بعضی معادل ده هزار و در بعضی معادل صد هزار یا زیادتر و غیر از اینها هم اخبار بسیار به اختلاف رسیده و جمله اینها دلالت دارد بر زیادتی شأن و مرتبه مؤمن در نزد خدا، و سبب این همه اجر، همان است که ذکر شد که فعلیت اخیر مؤمن همان شاخه طوبی است که به دل مؤمن وصل شده و آن شاخه چنانکه فعلیت اخیر مؤمن است از جهت نسبتش به حق - تعالی شأنه - مظهر حق است و مظهر رسول و امام است، بلکه متحد با آنهاست. و سبب اختلاف اخبار در اجر، به تفاوت احوال اطعام‌کننده است، به تفاوت شدت و ضعف اطعام در محبت‌الله و محبت فی‌الله و محبت‌الله، و به تفاوت مداخله نفس و اغراض نفس، و به تفاوت قلت ما فی‌الید و کثرت او، و به تفاوت بهترین طعام و محبوب‌تر آن نزد دهنده یا خورنده، و به تفاوت حال خورنده است در استحقاق و عدمه، و در قرب نزد خدا و عدمه، و در توجه در آن وقت به خدا و عدمه، و در توجه به جانب دهنده و دعا کردن برای او و عدمه.

منقبت دیگر اینکه اجر بسیار در اخبار رسیده است برای آب دادن مؤمن و برای پوشانیدن مؤمن و برای خدمت کردن مؤمن با اختلاف زیاد در تفاوت اجر؛ و سبب اجر همان است که ذکر شد و سبب اختلاف اجر، اختلاف حال طرفین است چنانکه گذشت و انواع مناقب مؤمن از امثال اینها در اخبار بسیار که ذکر جمله آنها موجب تطویل و فی القلیل غنیه عن الکثیر.

۱. همانجا، ص ۳۶۶: مامن مؤمن یطعم مؤمناً... عتق رقبة من ولد اسماعیل.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۳۰۹: از لوازم داخل شدن به بهشت، طعام دادن به مسلمان است.

باب دوم

در بیان بشارات مؤمن و شیعه

اگرچه جمله مناقب مؤمن که ذکر شد بشارت را لازم دارد - چنانکه تمامی بشارات منقبت را نیز لازم دارد - بدانکه آیات مبشرات که به تصریح و تلویح بشارت مؤمنین را دارد، بسیار و اخبار بشارت آمیز و آثار غرور انگیز از حد و حصر بیرون است، قلیلی از آنها نقل می‌کنیم که باعث روشنی دل و دیده برادران ایمانی شود و قدر خود را بدانند و به شکرانه این نعمت دامن خود را آلوده به لوث معصیت نکنند و قدر پیشوایان خود را بدانند و از آنها شرم کنند و در حضور آنها خود را گرفتار هواهای نفسانی نکنند و آنها را در پیش خدا و رسول شرمنده و سرافکننده نخواهند و به معصیت خود تیغ بر روی صاحب خود نکشند و خود را مشرف بر هلاکت نکنند، *أَعَادَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ غَوَائِلِ الشَّيْطَانِ*.^۱

در کتاب کریم در چندین جا بشارت داده است حضرت حق - تعالی شأنه - مؤمنین را، از آن جمله در سوره بقره فرمود: *وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؟* و فی سوره التوبة فرمود: *الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي*

۱. خداوند ما و همه مؤمنان را از بلاها و گرفتاری‌های شیطان در پناه خود نگاه دارد.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵: به آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بشارت ده که برایشان بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است.

سَبِيلَ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ؛ و در سوره بنی اسرائیل: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛ و فی سوره الكهف: وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا^۳ و غیرذلك من الآيات الدالة على بشاره المؤمنین بالصراحة و بالاشارة. و تقيید مؤمنین در این بشارت به عمل کردن صالحات یا به هجرت و مجاهده فی سبیل الله، به جهت اشاره به این است که آن پیوند ایمان بدون ظهور او بر ظاهر به واسطه اعمال صالحه یا بدون هجرت از دارالشرك نفس و از سیئات و بدون مجاهده کردن با نفس به منع او از خواهش های او، ثبات نپذیرد. پس آن کس که خود را بر فتراک ولایت بست، باید نیک مراقب باشد که نفس جلو از او نگیرد و او را به ترک واجبات یا ارتکاب محرمات نیندازد که داخل معارین^۴ الایمان شود و در زمرة خوارج محسوب گردد،

أَعَادَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذَلِكَ.

در بحار به اسناد از رسول خدا که فرمود به علی: «یا علی شیعیان تو فائزند روز قیامت، پس کسی که اهانت رساند به یکی از آنها، به تو اهانت رسانیده و اهانت تو، اهانت من است و اهانت من سبب دخول آتش است»^۵ و در همین خبر فرمود که: «شیعیان تو خلق شدند از فضل طینت ما، پس هرکس دوست دارد شیعة

۱. سوره توبه، آیات ۱ - ۲۰: آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا درجتي عظیم تر دارند و کام یافتگانند. پروردگارشان به رحمت و خشنودی خود و به بهشتی که در آن نعمت های جاوید باشد، بشارتشان می دهد.

۲. سوره بنی اسرائیل، آیه ۹: این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند، بشارت می دهد که از مزدی بزرگ برخوردار خواهند شد.

۳. سوره کهف، آیات ۲ و ۳: و مؤمنان را که کارهای شایسته می کنند بشارت دهد که پاداشی نیکو دارند؛ در حالی که تا ابد در آن جاودانه اند.

۴. معارین: خارج شوندگان.

۵. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۷: یا علی شیعتک هم الفائزون يوم القيامة، فمن أهان واحداً منهم فقد أهانک و من أهانک فقد أهانني و من أهانني أدخله الله نار جهنم خالداً فيها و بس المصير.

تو را، ما را دوست داشته است و کسی که آنها را دشمن دارد، ما را دشمن داشته است. یا علی به تحقیق که شیعه تو آمرزیده شده‌اند، هرچند که گناه آنها زیاد باشد و عیوب آنها زیاد باشد؛ یا علی منم شفیع آنها روز قیامت، پس بشارت ده آنها را به آنچه گفتم. یا علی شیعه تو شیعه خدایند و یاری‌کننده‌های تو انصار خدایند و اولیاء تو اولیاء خدایند و حزب تو حزب خدایند؛ سعید است هرکس قبول ولایت تو کند و شقی است هرکس تو را دشمن دارد»^۱. و به مضمون این فقرات هم، اخبار بسیار از حضرت رسول و ائمه اطهار رسیده است. و بعض فقرات حدیث را ترجمه نکردیم که در ما نحن فیهِ، محل حاجت نبود.

و فی خبر آخر عن الرسول که فرمود: «بشارت دهم تو را یا علی؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله. فرمود: این جبرئیل است، خبر داد از جانب خدا که خداوند عطا فرمود به دوستان و شیعیان تو هفت خصلت: نرمی در نزد مرگ و انس در وقت وحشت و نور در نزد ظلمت و ایمنی در وقت فزع مردم و قسط در نزد میزان و گذشتن بر صراط و دخول بهشت پیش از مردم به هشتاد سال»^۲؛ و به این مضمون اخبار دیگر هم هست. و فی خبر فی شیعه و لد فاطمة أنزل الله هذه الآية خاصة^۳: یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انّه هو الغفور الرحیم^۴. و در خبری از جناب صادق فرمود که: «فرمود رسول خدا عن یمین العرش قوم علی و جویهم نور لباسهم نور، بر کرسی‌های نور نشسته‌اند. حضرت امیر عرض کرد که کیانند اینها؟ فرمود: شیعیان ما، و تو امام آنهايي»^۵؛ و به این مضمون هم اخبار بسیار است. و

۱. همانجا: شیعتک خلقوا من فضل طینتنا، فمن احنیهم فقد احننا و من ابغضهم فقد ابغضنا و من عاداهم فقد عادانا....
 ۲. همانجا، ص ۹: إذ أقبل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال له: یا علی آیا ابشرک؟ قال: بلی یا رسول الله. قال هذا حبیبی جبرئیل یخبرنی عن الله جل جلاله انه قد أعطی محبک و شیعتک سبع خصال....
 ۳. معانی الاخبار، شیخ صدوق، تصحیح علی‌اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۰۷؛ و در خبری در مورد شیعه فرزندان حضرت فاطمه، خداوند این آیه خاص را نازل فرمود.
 ۴. سوره زمر، آیه ۵۳: ای بندگان من که در حق خودتان اسراف کردید، از رحمت خدا ناامید نباشید خدا همه گناهان را می‌بخشد که او بسیار بخشنده و مهربان است.
 ۵. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴: قال رسول الله... علی کراسی نور، فقال له علی: یا رسول الله ما هؤلاء؟ فقال له: شیعتنا و انت

در بحار از جناب باقر که: «خداوند به مؤمن سه خصلت عطا کرده است: عزّت در دنیا و رستگاری در آخرت و مهابت در سینه‌های عالمیان»^۱؛ و در خبری در سینه‌های ظالمان.

و فی البحار عن امیرالمؤمنین فرمود: «شیعیان ما به منزلة زنبور عسلند که اگر مردم بدانند که چه چیز در درون خود دارند، می‌خورند آنها را»^۲ که اشاره است به همان شاخه طوبی که به دل آنها وصل شده است. و فرمود که: «برای محبت ما فوج‌هایی است از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوج‌هایی است از غضب خدا و منازل شیعیان ما در بهشت مثل ستاره‌های آسمانند»^۳.

و در خبری: «جمعی در خدمت حضرت صادق نشسته بودند، شب صافی بود که کواکب می‌درخشیدند؛ عرض کردند: چقدر صاف است آسمان و چقدر تلالو دارند ستاره‌ها! حضرت فرمودند: شما چنین می‌گویید و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل به زمین نظر می‌کنند، پس چشم آنها بر شما می‌افتد در اطراف زمین درحالتی که نور شما به سوی آسمان و به سوی آنها روشنایی می‌دهد بهتر از نور این ستاره‌ها»^۴؛ و به این مضمون اخبار بسیار است.

و در خبری از رسول خدا که فرمود: «ای علی از جمله کرامت مؤمن است بر خدا که برای اجل او وقتی قرار نداده است تا وقتی که همت ببندد به بدی، چون همت بست به بدی، او را خداوند به سوی خود می‌کشد»^۵. جناب صادق فرمود:

إمامهم.

۱. همانجا، ص ۱۶: عن ابی جعفر علیه السلام قال: إنَّ الله عزَّ وجلَّ أعطى المؤمن ثلاث خصال: العزَّ في الدنیا والدین، والفلح فی الآخرة، والمهابة فی صدور العالمین.
۲. همانجا، ص ۱۷: شیعتنا بمنزلة النحل، لو يعلم الناس ما فی أجوافها لآكلوها.
۳. همانجا، ص ۱۸: لمحبتنا افواج من رحمة الله ولئبغضينا أفواج من غضب الله... إنَّ أهل الجنة لينظرون إلی منازل شیعتنا كما ينظر الانسان إلی کواکب السماء.
۴. همانجا: کان قوم من خواص الصّادق علیه السلام جلوساً بحضرته فی لیلۃ مقمرة مصیحة، فقالوا یا ابن رسول الله ما أحسن أديم هذه السماء، وأنور هذه التجوم والكواکب؟ فقال الصّادق علیه السلام....
۵. همانجا، ص ۱۹: یا علی من کرامة المؤمن علی الله أنه لم یجعل لآجله وقتاً حتّی یهمّ بتقائه فاذا هم قبضة الیه.

«دوری گزینید از بدی‌ها که عمر شماها دراز شود»^۱. و در اخبار عدیده است که فرمودند: «شیعیان ما از اهل بیتند، سائل سؤال کرد که مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فرمودند: ای والله مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ و سبب همان است که مکرر گذشت که فعلیت اخیرۀ مؤمن و شیعه، شاخۀ طوبای الهیه است و آن شاخه، از آن بزرگواران است. پس اگر آن شاخه به هر کس برسد که فعلیت اخیرۀ آن کس شود - چون آن شاخه از آل محمد است - آن کس از آل محمد خواهد بود.

و در بحار است که حضرت رسول فرمود که: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۳. جبرئیل گفته است که اینها علی و شیعه علی هستند که سابقٌ إِلَى الْجَنَّةِ می باشند و مقربٌ خدا هستند به گرامی داشتن خدا آنها را»^۴.

در چند خبر از حضرت رسول است که: «دست زد بر شانۀ علی بن ابی طالب و فرمود: دوست ما عربی است و دشمن ما عجم است - یعنی بی اصل است - شیعه ما صاحب اصل و نجابتند و کسانی که مولد آنها صحیح است. و بر ملت ابراهیم نیست مگر ما و شیعیان ما، و سایر خلق از آن بری هستند. و خدا را ملکه ای است که می ریزند سیئات شیعه ما را چنان که خراب می کنند مردم خانه ها را»^۵.

و در بحار از یعقوب بن میثم تمار روایت کرده است که گفت: «عرض کردم به خدمت جناب باقر که در کتب پدرم - میثم - دیدم که حضرت امیرالمؤمنین فرمود به پدرم که دوست دار حبیب آل محمد را اگرچه فاسق و زانی باشد، و دشمن دار مبغض آل محمد را اگرچه روزه دار و نمازگزار باشد، چرا که شنیدم از

۱. همانجا، ص ۱۹: تَجْنِبُوا التَّوَاتِقَ يُمَدُّكُمْ فِي الْأَعْمَارِ.

۲. همانجا، ص ۲۰: عن عمر بن يزيد: قال ابو عبدالله عليه السلام: يا ابن يزيد انت (شيعتنا) والله منا اهل البيت، قلت: جعلت فداك، من آل محمد؟ قال: اي والله من انفسهم....

۳. سورة واقعه، آيات ۱۰ و ۱۱: آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده اند، اینان مقربانند.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۰: ... عن ابن عباس، سألت رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - عن قول الله عز وجل «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» فقال: قال لي جبرئيل: ذاك علي و شيعته، هم السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ الْمُقَرَّبُونَ مِنْ اللَّهِ بِكَرَامَةِ لَهُمْ.

۵. فضائل الشیعه، شیخ صدوق، کانون عابدی، تهران، ص ۱۱: ... رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، قد ضرب كتف علي بن ابی طالب بيده و قال: يا علي من احبنا فهو العربي و من ابغضنا فهو العليج فشيعتنا....

رسول خدا که قرائت کرد: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، پس حضرت ملتفت من شد و فرمود: اینها - والله - تو و شیعیان تو می باشند. و حضرت باقر فرمود: هَكَذَا هُوَ عَيَانًا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ^۳.

و در خبری از جناب صادق فرمود به شیعیان خود که: «کسی شما را دوست می دارد و نمی داند که شما چه می گوئید و بر چه مذهب هستید، پس خداوند او را داخل بهشت می کند؛ و دیگری دشمن می دارد شما را و نمی داند که شما چه می گوئید یا بر چه مذهب هستید، پس او را خدا داخل جهنم می کند»^۴. و سبب همان است که مکرر گذشت که فعلیتِ اخیرهُ شیعه، همان پیوند ولایت است و آنچه راجع به شیعه شود، راجع به آن پیوند است بدانند یا ندانند. پس، از آنجا که خداوند دوست می دارد که تمام بندگانِش داخل بهشت شوند و دوست دارد آن کس را که سبب شود که بندگانِش رو به خیر و به بهشت بروند، بر هر یک از مؤمنین لازم است که چنان رفتار کند که مردم به سبب رفتار و گفتار او، او را دوست دارند که مستحق بهشت شوند و چنان رفتار نکند که مردم غیبت او کنند یا دشمن دارند او را که مستحق جهنم گردند که رفتار نیک، باعث هدایت و احیاء نفس شود و رفتار بد، موجب اضلال و اهلاک نفس گردد. و فرمود: مَنْ أَحْيَى نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا^۵.

۱. سوره بینه، آیه ۷: کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته می کنند بهترین آفریدگانند.

۲. در کتاب، علی چنین عیان است.

۳. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۵:.... عن يعقوب بن ميثم التمار مولى علي بن الحسين قال: دخلت على ابي جعفر عليه السلام فقلت له: جعلت فداك يا بن رسول الله اني وجدت في كتاب ابي، أن علياً عليه السلام قال لابي ميثم: احب حبيب آل محمد وإن كان فاسقاً زانياً و أبغض مبغض آل محمد وإن كان صواماً قواماً فاني سمعت رسول الله و هو يقول....

۴. همانجا، ص ۲۶:.... عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إن الرجل ليحبكم و ما يدري ما تقولون فيدخله الله الجنة و إن الرجل ليبغضكم و ما يدري ما تقولون فيدخله الله النار.

۵. «هرکس که فردی را زندگی بخشد، گویی چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده است و کسی که فردی را هلاک گرداند، انگار که همه مردم را هلاک کرده است» این جمله مأخوذ است از سوره مانده، آیه ۳۲: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا.

در اخبار از معصومین است که: «رسول الله دست به دامان خدا زده است و ما دست به دامان نبی و شیعیان ما دست به دامان ما زده‌اند، پس به کجا وارد خواهیم شد غیر بهشت»^۱. و از حضرت رسول است در وقت ناله کردنِ ستونِ حنّانه به جهت مفارقت آن بزرگوار که فرمود: «دیدید شدّت حنین این ستون را؟ قسم به خدا که حنین خُزّان^۲ جنان و حورالعین جنان و سایر قصور جنان و منازل او برای کسی که ولایت محمّد و علی و آل آنها را داشته باشد و تبرّاً جوید از اعداء آنها، شدیدتر است از ناله این ستون برای من؛ و آنچه آنها را از ناله ساکت می‌کند، صلوات فرستادن شما معاشر شیعه است بر محمّد و آل محمّد و نماز و روزه شما و صدقه دادن شماست. و بهتر چیزی که ناله آنها را فرونشاند، آنچه به آنها می‌رسد از احسان کردن شما به برادران ایمانی و اعانت کردن آنها که آن وقت بعضی به بعض دیگر می‌گویند که تعجیل مکنید در آمدن صاحب خود که تأخیر آمدن آنها، برای زیادتی درجات است به واسطه هدیه فرستادن معروف به برادران خود. و بالاتر از این در تسکین حنین آنها، صبر کردن آنهاست بر تقیه و به طریق توریت^۳ رفتار کردن که سالم بمانند از شرّ کفره عباد و فسقه آنها، آن وقت می‌گویند که ما صبر می‌کنیم، با این همه شوق که داریم به سوی شیعیان، چنانکه آنها صبر می‌کنند بر شنیدن مکروه درباره سادات و ائمه خود»^۴ تا آخر حدیث شریف که همین مضمون هاست. و سبب این، همان است که مکرّر گذشت که آن شاخه طوبی، فعلیتِ اخیره مؤمن است و جذّاب است ملکوتین را و این حال گاهی مشهود شده برای اهلش که تصدیق حدیث شریف از روی شهود کنند. و از جناب

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۱ - ۳۰: انّ نبینا اخذ بجحزة ربّه و نحن اخذون بجحزة نبینا و شیعتنا....

۲. خُزّان: خزانه داران.

۳. توریت: پوشانیدن حقیقت.

۴. همانجا، ص ۳۳: ...أرايتم شدّة حنين الجذع إلى محمّد رسول الله...؟ قال رسول الله: وألذی بعثنی بالحق نبياً، إنّ حنین خُزّان الجنان و حور عینها و سائر قصورها و منازلها إلى من توالی محمّداً و علیاً و الهما الطّیبین و تبرّاً من أعداهما لا شدّ من حنین هذا الجذع....

صادق است که فرمود: «شما - قسم به خدا - آنهایی هستید که فرمود: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ^۱. شیعه ما صاحب چهار چشمنند: چشمی در سر و چشمی در دل، و همه کس چنین اند مگر اینکه دیده‌های شما را باز کرده است خداوند و دیده‌های آنها را کور کرده است»^۲.

و در خبری از جناب سید سجاد که: «خوشا حال دوستداران علی (ع) که چگونه ذکر می‌کند خدا آنها را با شرف الذکر در فوق عرش و چگونه صلوات می‌فرستند بر آنها ملائکه عرش و کرسی و حجب و سماوات و ارض و هوا و مابین ذلک و ماتحتها الی الثری، و چگونه صلوات می‌فرستند بر آنها ملائکه ابرها و باران‌ها و صحراها و دریاها و آفتاب آسمان و قمر او و کواکب او و سنگریزه‌ها و خاک‌ها و همه روندگان؛ پس بلند می‌گرداند خداوند به واسطه صلوات آنها محل آنها را و عظیم می‌گرداند جلال آنها را تا به قیامت برسند و مشهور به کرامات خدایی و از رفقای محمد و علی قرار داده شوند. و از جمله عظیم‌ترین چیزهایی که تقرّب می‌جویند ملائکه حجب و سماوات به آنها، صلوات فرستادن بر دوستان ما و لعن کردن بر شائین ما و مبغضین ماست؛ تمام اینها که صلوات می‌فرستند بر دوستان ما، آنها را لعن می‌کنند»^۳.

و اخبار عدیده، وارد شده به این مضمون که حضرت رسول فرمود که: «همه امت من یا همه بنی آدم، متمثل شدند برای من در طین یا در زر و من استغفار کردم برای تو و برای شیعه تو تا روز قیامت»^۴. و فی خبر: «یا علی اعمال شیعه تو عرضه

۱. سورة حجر، آیه ۴۷: هر کینه‌ای را از دلشان برکنده‌ایم، همه برادرند، بر تخت‌ها روبه‌روی هم هستند.
 ۲. اصول کافی، ج ۸، صص ۱۵ - ۲۱۴: أتمم والله الأذین قال الله عزوجل: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» إِنَّمَا شِيعَتُنَا اصْحَابُ الارْبعة الراحین: عینان فی الرأس و عینان فی القلب....
 ۳. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۷: طوبی للموالین علیاً علیه السلام... کیف یذکرهم الله بأشرف الذکر من فوق عرشه، و کیف یصلی علیهم ملائکه العرش و الكرسی و الحجب و السموات و الارض و الهواء و مابین ذلک و ما تحتها الی الثری....
 ۴. همانجا، ص ۳۸: قال رسول الله: علمت سبعاً من المثانی و مثلت لی امتی فی الطین... یا علی فاستغفرت لک و لشیعتک الی یوم القیامة.

داشته می شود بر من در هر جمعه، پس شاد می شوم به صالح اعمال آنها و استغفار می کنم از برای بدی های آنها. ای علی ذکر شیعه تو در آسمان، بیشتر است از ذکر آنها در زمین، پس بشارت ده آنها را به این و بگو به شیعیان و دوستان خود که خود را پاک دارند از اعمال دشمن های خود، سخت است غضب خدا بر دشمن های تو و دشمن های شیعه تو»^۱.

و در خبری: «یا علی در هر روز و شب رحمت خدا فرا می گیرد شیعه تو را، پس باید اجتناب کنند از اینکه آلوده کنند خود را و رحمت خدا را به ادناس^۲ هواهای نفسانی».

و در روضه کافی روایت شده است که: «داخل شد ابوبصیر و نفس بر سینه او سوار شده بود. حضرت صادق فرمود: برای چه نفس بر سینه تو سوار شده است؟ عرض کرد: پیر شده ام و استخوان ها ضعیف و اجلم نزدیک رسیده است و نمی دانم چگونه وارد می شوم بر آخرت؛ فرمود. تو هم چنین می گویی؟ عرض کرد که چگونه نگویم. فرمود: نمی دانی که خداگرامی می دارد جوان های شما را و حیا می کند از پیرها؟ عرض کرد: چگونه است این؟ فرمود: گرامی دارد جوان ها را از اینکه عذاب کند آنها را و شرم می کند از پیرها که با آنها محاسبه کند. عرض کرد که این برای ما شیعیان است خاصه یا برای اهل توحید؟ فرمود: لا، والله نیست مگر برای شما خاصه دون العالم. عرض کرد که لقبی بر ما گذاشته اند که پشت ما را شکسته و دل های ما مرده است و به واسطه همان، حکام خون ماها را حلال می دانند به واسطه حدیثی که فقهاء آنها نقل می کنند. فرمود: رافضه؛ و فرمود: آنها شما را به این اسم نامیده اند، خداوند شما را نامیده است به این اسم - تا اینکه فرمود - این اسم را بر آنها می گذاشتند که از اصحاب فرعون بودند و رفض فرعون

۱. همانجا، ص ۴۱: یا علی اعمال شیعتک تعرض علی فی کل جمعة فأفرح بصالح اعمالهم و أستغفر لسیئاتهم... یا علی ذکر شیعتک فی السماء اکثر من ذکرهم فی الأرض فبشّرهم بذلك. یا علی قل لشیعتک و أحبائک یتنزهون من الأعمال الّتی یعملها عدوهم یا علی....
۲. ادناس: ج دَنَس؛ آلودگی، ناپاکی.

و قومش کردند و ملحق به حضرت موسی شدند. و فرمود: خداوند این اسم را برای شما ذخیره کرده است تا اینکه بر شما قرار داده است، آنها رفض خیر کردند و شما رفض شرّ کردید، مردم متفرّق شدند به فرقه‌های بسیار و متشعب شدند به هر نوع شعبه‌ای و شما منشعب شدید با اهل بیت نبیّ خود و رفتید به آنجا که آنها رفتند، وَاخْتَرْتُمْ مَنْ اخْتَارَ اللهُ لَكُمْ؛ پس بشارت باد شما را که شما مرحومید، از محسن شما قبول می‌شود و از مُسیء شما تجاوز می‌کنند؛ کسی که آنچه شما دارید نداشته باشد، از او قبول نخواهد کرد خدا حسنه‌ای را و نخواهد گذشت از سیئه او. مسرورت کردم ای ابامحمد؟ عرض کرد: زیاد تر بگویی. فرمود: برای خدا ملائکه‌ای است که ذنوب را می‌پاشانند از پشت شیعیان ما چنان که برگ از درخت می‌ریزد در وقت ریختن برگ و این است قول خدای تعالی شأنه: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ [وَيُؤْمِنُونَ] بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا^۱ استغفار آنها - قسم به خدا - برای شماست. یا با محمد هیچ آیه نازل نشده است که به بهشت بکشاند و ذکر نشده است اهل آن به خیر، مگر اینکه آن آیه درباره ما و شیعیان ماست؛ و هیچ آیه‌ای نازل نشده است که ذکر شده باشد اهل آن به شرّ و نه اینکه بکشاند به سوی آتش، مگر اینکه آن آیه درباره عدو ما و مخالفین ماست؛ تا اینکه فرمود: نیست بر ملت ابراهیم مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم بری هستند از ملت ابراهیم»^۲.

و عن الباقر در حدیثی که فرمود: «باقی نمی‌ماند در روز قیامت کسی که دوستی ما و تولّای ما را داشته باشد و تبرّاً از دشمن ما داشته باشد و دشمن دارد آنها را، مگر اینکه خواهد بود در مقام ما و وارد خواهد شد حوض ما را»^۳. و از

۱. برگزیدید کسی را که خداوند او را برای شما برگزیده است.

۲. سوره غافر، آیه ۷.

۳. اصول کافی، ج ۸، صص ۵ - ۳۳: اذ دخل ابو بصیر و قد خفره النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبد الله (عليه السلام) يا ابا محمد ما هذا النفس العالی؟ فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله، كبر سني و دق عظمی و اقترب أجلي....

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۵۹: فلا يبقى أحد يومئذٍ كان محبنا و يتولانا و يتبرأ من عدونا و يبغضهم الا كان في حوزنا و حوضنا.

اصبغ بن نباته است که: «رفتم خدمت مولایم امیرالمؤمنین، چندان درنگ نکردم که آمد آن حضرت، استقبال کردم، پس دست به دست من داد و اصابع خود را داخل اصابع من کرد، پس فرمود: ولی ما ولی الله است، پس هرگاه بمیرد، خواهد بود در رفیق اعلا با ما و آب خواهد داد خدا او را از نهری که سردتر از برف و شیرین تر از شهد باشد. عرض کردم: فدایت شوم! اگرچه گناهکار باشد؟ فرمود: بلی، نخوانده‌ای کتاب خدا را که فرمود: *أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا*»^۱. لکن مکرر ذکر شد که نباید به امثال این اخبار ارباب نفوس و هوا، مغرور شوند که به اندک معصیتی می شود چون بلعم باعورا، آن شاخه طوبی را از او بگیرند که مرتد فطری شود که دوام خلود آتش برای او باشد. و دیگر اینکه این نعمت عظمای ولایت را به هرکس عطا کردند، باید به شکرانه این نعمت غیر از رضاجویی حضرت حق و طاعت او، هیچ نخواهد و هیچ نکنند، بلکه آن آنی که خود را غافل بیند از یاد پروردگار خود را معصیت کار داند و برای جبران غفلت توبه و استغفار نماید و تضرع و زاری کند که فرمود: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ*^۲؛ که آن کس که به واسطه اموال و اولاد از یاد خدا غافل شود، زیانکار است.

و از جناب صادق است که فرمود به سماعه که: «حال شما در پیش مردم چگونه است؟ عرض کرد که بدحال تر از ما در نزد مردم نیست؛ بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین. فرمود: نه، قسم به خدا که در آتش دو نفر از شما دیده نخواهد شد، قسم به خدا که یکی از شما دیده نخواهد شد؛ شما ببید که این آیه درباره شما نازل شده است: *مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَخَذْنَاَهُمْ سَخِرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ*

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۰:.... توجهت الی امیرالمؤمنین علی علیه السلام لاسلم علیه فلم ألبث أن خرج فقمت قائماً علی رجلی فاستقبلته فضرب بکفه الی کفی فشبک أصابعه فی أصابعی فقالی....

۳. سوره منافقون، آیه ۹.

الْأَبْضَارُ»^۲.

و در خبری از جناب امیر است که فرمود: «بدانید که خداوند دشمن می‌دارد از بندگان خود متلون هر دم خیال را، پس شما زایل نشوید از حق و از ولایت اهل حق. و برای دوستان ما افواجی است از رحمت خدا و برای دشمنان ما افواجی است از غضب خدا، پس شما تخلف نورزید از ما به جهت طمع دنیا و حطام زایل او. سراج مؤمن معرفت حق ماست و سخت‌ترین کوری‌ها، کوری از فضل ماست و نصب عداوت ما بدون گناهی، مگر اینکه ما به حق می‌خوانیم و غیر ما – چه هوای نفس و چه اشرار – او را می‌خوانند به سوی فتنه، پس برگزید هوای نفس را یا صاحب شر را بر ما»^۳. و از جناب باقر است که فرمود به زیاد که: «پاهایت چرا زخم شده است؟ عرض کرد: آمدم بر شتر جوان لاغری، گاهی پیاده راه می‌رفتم و آمدنم نبود مگر به جهت شوق به سوی شما و دوستی شما. بعد عرض کرد: فدایت شوم! گاهی که در خلوت هستم، شیطان به خاطر می‌اندازد معصیت‌هایم را، پس گویا مایوس می‌شوم، پس به خاطر می‌آورم دوستی و انقطاع را به سوی شما. فرمود: ای زیاد، دین نیست مگر حب و بغض، کسی به خدمت حضرت رسول عرض کرد که روزه‌داران را دوست می‌دارم و روزه نمی‌گیرم و نمازگزاران را دوست می‌دارم و نماز نمی‌کنم و صدقه‌دهندگان را دوست می‌دارم و صدقه نمی‌دهم. حضرت رسول فرمود که تو با کسی هستی که دوست می‌داری، و اگر کار نیک کنی نفعش به تو عاید می‌شود؛ خوش نداری که اگر امر مخوفی از آسمان نازل شود، هر قومی به مأمّن خود می‌گریزند و ما می‌رویم به سوی رسول خدا و

۱. سوره ص، آیات ۶۲ و ۶۳: چرا مردانی را که از اشرار می‌شمردیم اکنون نمی‌بینیم؟ آنان را به مسخره می‌گرفتیم. آیا از نظرها دور مانده‌اند؟

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۱ - ۶۰: ما حالکم عند الناس؟ قال: ما أحد أسوء حالاً منا عندهم [نحن عندهم] أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا....

۳. همانجا، صص ۲ - ۶۱: واعلموا ان الله تبارک و تعالی بیغض من عباده المتلون، فلا تزولوا عن الحق و ولاية اهل الحق... و ان لمحبتنا أفواجاً من رحمة الله و ان لمبغضنا أفواجاً من عذاب الله....

شما می‌روید به سوی ما؟»^۱.

لکن مغرور نباید شد و چنان‌که فرمود: *يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ*^۲ که در اعمال نیک باید خائف بود که شاید مقبول درگاه احدیت نباشد که چنان‌که خواسته است از ما، نمی‌توانیم عمل کنیم که: *علماءٌ يَحْزَنُهُمْ تَرَكُوا الرِّعَايَةَ*^۳ که چنان‌که باید در اعمال رعایت شایستگی درگاه احدیت نمی‌توانیم کنیم، پس وافضیحته از اینکه مخالف امر الهی عمل کنیم و به هواهای نفسانی و چهار روز حطام دنیا رفتار کنیم که البته آن محبت را زایل کند که مرتد فطری شود که مخلد در آتش بماند.

و در خبری از جناب صادق است که: «قسم به خدا که مؤمن، اعظم حقاً می‌باشد از کعبه»^۴. و از جناب صادق است که کسی عرض کرد: «چه چیز است معنی *مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطَّوْرِ إِذْ نَادَيْنَا*^۵؟ فرمود: کتابی است برای ما که نوشته است خداوند پیش از خلق کردن خلق به دو هزار سال که با خود در عرش یا تحت عرش داشته است. در آن کتاب است: ای شیعه آل محمد عطا کنم به شما پیش از سؤال شما و آمرزش دهم شما را پیش از استغفار، هرکس با ولایت آل محمد بیاید به سوی من، در بهشت سکنا دهم او را به رحمت خود»^۶.

و از جناب صادق ماثور که منصور دوانیقی در حیره گفت به آن حضرت که: «چه شده است شیعه تو را که آنچه در دل دارند، در یک مجلس بروز می‌دهند که

۱. همانجا، ص ۶۳: یا زیاد مالی آری رجلیک متفلقین؟ قال: ... جئت علی نضولی أعاتبه الطریق و ما حملنی علی ذلك إلا حب لکم و شوق الیکم....

۲. سوره مؤمنون، آیه ۶۰: و آنهایی که همه آنچه را باید ادا کنند، ادا می‌کنند و باز هم از روزی که نزد پروردگارش باز می‌گردند دل‌هایشان بیناک است.

۳. علما از ترک رعایت اعمال، اندوهگین می‌شوند.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۴: *والله ان المؤمن لاعظم حقاً من الكعبة.*

۵. سوره قصص، آیه ۴۶: و تو در جانب کوه طور نبودی آن هنگام که [به موسی] ندا کردیم.

۶. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۴: «وماكنت بجانب الطور اذ نادينا» فقال عليه السلام: كتاب لنا كتبه الله يا با سعيد في ورق قبل ان يخلق الخلاق بألفي عام، صيره معه في عرشه أو تحت عرشه....

همه کس مذهب آنها را می فهمند؟ فرمود که این به واسطه حلاوت ایمان است در سینه‌های آنها، از جهت حلاوت ایمان نتوانند پنهان دارند»^۱. و از جناب صادق منقول است که فرمود: «با پدرم به مسجد رفتیم، جمعی از اصحاب در بین قبر و منبر بودند، پدرم نزدیک شد و سلام کرد و فرمود: والله که من دوست دارم بوی شما را و ارواح شما را، پس شما هم اعانت کنید ما را به ورع و کوشش در عبادت، و بدانید که ولایت ما را کسی نرسد مگر به ورع و کوشش در عبادت؛ کسی که ایتمام^۲ به قومی ورزد، باید عمل آنها را بجا آورد. شما شیعه خدایید، شما یاری دهنده خدایید، شما یید سابقون اولون^۳، شما یید سابقون آخرون، پیشی گیرنده در دنیا به سوی محبت ما و پیش رونده در آخرت به سوی بهشت، ضمانت می‌کنم بهشت را برای شما به ضمانت خدا و ضمانت نبی. شما طیبید و زن‌های شما طیبند، هر مؤمنه‌ای حورای بهشت است و هر مؤمنی صدیق است»^۴.

بسیار فرمود امیرالمؤمنین به قنبر که: «بشارت باد شما را و بشارت دهید که قسم به خدا که رسول خدا مُرد در حالتی که غضبناک بود بر همه امت خود مگر بر شیعه. آگاه باشید که هر چیزی را عروه‌ای است و عروه دین شیعه است، و برای هر چیزی شرفی است و شرف دین شیعه است، و برای هر چیز سیدی است و سید مجالس مجالس شیعه است، و امام زمین زمین مسکن شیعه است، و هر چیزی را خواهشی است و خواهش زمین سکنا شیعه است. والله اگر در روی زمین از شما کسی نباشد، کامل نمی‌کرد اهل خلاف شما خوشی‌هایی را که در آخرت از آنها هیچ بهره‌ای نخواهند داشت. هر ناصبی اگر زیاد عبادت کند و کوشش بسیار کند

۱. همانجا: یا ابا عبدالله ما بال الرجل من شیعتکم یستخرج ما فی جوفه فی مجلس واحد حتی یعرف مذهبه؟ فقال: ذلک لحلاوة الایمان فی صدورهم من حلاوة یدونه تیداً.

۲. ایتمام: تأسی کردن.

۳. سوره توبه، آیه ۱۰۰: از آن گروه نخستین از مهاجرین و انصار که (در اسلام آوردن) پیشقدم شدند.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۵: خرجت أنا و أبی ذات یوم الی المسجد فاذا هو باناس من اصحابه بین القبر والمنبر قال: فدنا منهم و سلم علیهم، و قال: والله اتی لاحب ریحکم و ارواحکم فاعینونا علی ذلک بورع و اجتهاد. واعلموا....

در عبادت، اهل این آیه است: خاشَعَةٌ غَامِلَةٌ تَأْتِي نَارًا حَامِيَةً^۱. و کسی که دعا کند در حالتی که مخالف شما باشد، پس اجابت دعای او برای شماست و کسی که از خدا مطلبی بخواهد، برای او صد برابر است و کسی که مسأله‌ای سؤال کند، برای او صد برابر است و کسی که دعا کند به دعایی، برای او صد برابر است و کسی که کار نیکی کند، احصاء نمی‌تواند کرد مضاعف شدن اجر او را و کسی که بد کند، محمّد حجّت آورنده اوست بر تبعه آن بدی. والله که روزه دار شما در باغ‌های بهشت گردش می‌کند، ملائکه برای او دعا می‌کنند به فائز شدن تا وقت افطار؛ و حاج و معتمر شما، خاصّه خدا می‌باشند و شما باید اهل دعوت خدا و اهل ولایت او، هیچ خوف و حزن بر شما نیست، پس پیشی گیرید بر یکدیگر در صالحات.

والله احدی نزدیک تر نیست از عرش خدا بعد از ما از شیعه ما، چقدر نیکوست کردار خدا به آنها، بیرون آیند اهل ولایت ما در قیامت مُشْرِقَةٌ وُجُوهُهُمْ^۲؛ چشم‌های آنها روشن، امان می‌دهند آنها را از آنچه مردم می‌ترسند و محزون می‌شوند مردم و آنها محزون نمی‌شوند.

والله ملتفت نمی‌شود هریک که به نماز می‌ایستند و حال آنکه فرا گرفته‌اند او را ملائکه که صلوات می‌فرستند بر او و دعا می‌کنند برای او تا از نماز فارغ شود. اگر نبود به خود بالیدن آنها، ملائکه بر آنها سلام می‌کردند در مواجهه آنها^۳.

و روایت شده است که حضرت رسول آمد به مسجد و در پهلوئی علی نشست و شروع کرد به یمین و شمال نگاه کردن، پس فرمود: «از یمین عرش و از یسار عرش مردهایی بر منبرهای نورند که روی‌های آنها می‌درخشد. ابوبکر عرض کرد: من از آنهایم؟ فرمود: بنشین. پس عمر حرکت کرد که من از آنهایم؟ فرمود:

۱. سورة غاشیه، آیات ۴ - ۲: وحشت در چهره‌ها پدیدار است، تلاش کرده و رنج دیده، در آتش سوزان در افتند.

۲. چهره‌های آنان روشن و درخشان است.

۳. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۶ - ۶۵: آبشروا و بشروا فوالله لقد مات رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ساخط على امته الا الشیعة. ألا وإن لكل الشیء عروة و عروة الدین الشیعة. ألا وإن لكل الشیء شرفاً و شرف الدین الشیعة....

بنشین. پس ابن مسعود دید که حضرت به آنها چنین گفت، برخاست و گفت: کیانند اینها؟ دست بر شانه علی زد و فرمود: این است و شیعیان او، اینها اینند فوزیابندگان»^۱.

از سدیر منقول است که: «به خدمت حضرت صادق رفتم. بعد از نشستن رو به من کرد و فرمود: آگاه باش که ولی ما بندگی خدا می کند ایستاده و نشسته و خوابیده و زنده و مرده. عرض کردم که چگونه عبادت می کند خوابیده و مرده؟ فرمود: ولی ما سر خود را می گذارد، چون وقت نماز می رسد، خداوند دو ملک بر او می گمارد که از زمین خلق شده اند و ملکوت آسمان را ندیده اند، پس نماز می گزارند در نزد او تا بیدار شود، پس خدا ثواب نماز آنها را برای او می نویسد و حال اینکه یک رکعت از نماز آنها برابر است با هزار نماز از نماز آدمیین. و دوست ما، خداوند قبض روح او می کند، پس دو ملک موکل بر آن به آسمان می روند و عرض می کنند که این بنده تو مرد، پس اذن بده ما را که عبادت کنیم تو را در اطراف آسمان و اطراف زمین. وحی می شود که در آسمان عبادت کننده بسیار دارم که حاجت ندارم به عبادت آنها و همچنین در زمین و آنها محتاج ترند به عبادت خود از من؛ پس شما فرود آید به سوی قبر ولی من. عرض می کنند که این کیست که نیک بخت شده است به واسطه دوست داشتن تو او را؟ می فرماید که این از کسانی است که گرفته شده است میثاق او به محمد و وصی او و ذریه آنها به ولایت آنها، شما در نزد قبر آن نماز گزارید تا اینکه او را مبعوث گردانم. پس آنها در نزد قبر آن تا زمان حشر کردن او نماز می گزارند و ثواب نماز او را برای آن بنده می نویسد و هر رکعتی از نماز آنها معادل است با هزار نماز از نماز آدمیین. عرض کرد سدیر: هرگاه چنین است، ولی شما در خواب و مرده عبادت کننده تر است از حال زندگی و بیداری؟ فرمود: چه می گویی، هیهات! ولی ما امان می دهد

۱. همانجا، صص ۷ - ۶۶: إن عن یمن العرش و عن یسار العرش لرجالاً علی منابر من نور، تتلأأ و جوههم نوراً. فقام أبوبکر فقال: یا بئی انت و امی یا رسول الله أنا منهم؟ قال له: اجلس....

بر خداوند و امان او را خداوند قبول می‌کند»^۱.

و از جناب باقر است که: «فرمود رسول خدا که روز قیامت قومی می‌آیند با جامه‌های نورانی و روی‌های نورانی و با اثر سجود، و از همه صفوف می‌گذرند تا پیش روی رب العالمین که انبیاء و ملائکه و شهداء و صلحاء بر آنها رشک می‌برند. و فرمود حضرت باقر (ع) که اینها شیعیان مایند و علی امام ایشان است»^۲.
و در خبر طویلی از جناب صادق مروی است که: «نمی‌خورد آتش کسی را که این امر را وصف کند»^۳. و از جناب صادق مروی است که: «حضرت رسول فرمود: استخفاف به شیعه علی نرسانید که هر یک از آنها هر آینه، شفاعت کنند برای عدد ربیعه و مضر»^۴. و فی خبر، ان مهزماً قال: سَمِعْتُ ابا عبد الله يَقُول: اِذَا اَنْتَ اَحْصَيْتَ مَا عَلَيَّ الْاَرْضِ مِنْ شِيعَةٍ عَلِيٍّ فَلَسْتَ تَلَاقِي اِلَّا مَنْ هُوَ حَطَبٌ لِجَهَنَّمَ^۵. بر اهل خلاف ما نعمت داده می‌شود به واسطه بودن شما در میان آنها؛ اگر نبود در روی زمین از شیعه علی احدی، نمی‌دیدید بارانی ابداً. یکی از شما از خانه بیرون می‌رود و هیچ حسنه‌ای در صحیفه عمل او نیست، پس پر می‌کند خدا صحیفه او را از حسنات پیش از انصراف او؛ به جهت اینکه مرور می‌کند به مجلسی و اهل مجلس فحش می‌دهند ما را، پس می‌گویند: سکوت کنید که این از آنهاست؛ پس از گذشتن او، فحش می‌دهند او را در باره ما»^۶.

۱. همانجا، صص ۸ - ۶۷: دخلت عليه و... فلما ان اخذت مجلسي اقبل علي بوجهه و قال: يا سدير اما ان ولينا ليعبد الله قائماً و قاعداً و نائماً و حياً و ميتاً. قلت: جعلت فداك ائمة عبادته قائماً و قاعداً و حياً فقد عرفنا فكيف يعبد الله نائماً و ميتاً؟....

۲. همانجا، ص ۶۸: قال رسول الله صلى الله عليه و آله يأتي يوم القيامة قوم عليهم ثياب من نور، علي و جوههم نور، يعرفون بأثار السجود يتخطون صفاً بعد صف حتى يصيروا بين يدي رب العالمين....

۳. همانجا، ص ۶۹: لن تطعم النار من يصف هذا الامر.

۴. همانجا، ص ۷۰: لا تستخفوا بشيعة علي فان الرجل منهم ليشفع بعدد ربیعة و مضر.

۵. همانجا، ص ۷۵: از ابا عبدالله شنیدم که می‌فرمود: اگر شیعه علی را بر روی زمین جمع کنی، با هر کس دیگر که رویه‌رو شوی، هیزم آتش جهنم است.

۶. همانجا:... إنه لينعم على اهل خلافكم بجواركم إيتاهم. و لولا ما على الارض من شيعة علي عليه السلام ما نظرت الى غيث ابدأ إن احدكم ليخرج و ما في صحيفته حسنة فيملاها الله له حسنات قبل أن ينصرف....

و در حدیثی از حضرت رسول که فرمود: «در شب "آسری" بر سه قصر داخل شدم - و تفصیل قصرها را در خبر بیان فرمود و فرمود که - بر پرده یکی نوشته بود: کیست مثل شیعه علی؟ و بر پرده دیگری نوشته بود: بشارت ده شیعه علی را به طیب مولد. و بر پرده سومی نوشته بود: شیعه علی آنهاند که در روز قیامت محشور شوند، مردم همه پابرنه و تن برهنه سواى شیعه علی، و مردم را به اسم مادرها می خواهند خواند سواى شیعه علی که آنها را به اسم پدرهای ایشان می خوانند که به جهت دوستی علی، طیب خواهد بود مولد آنها»^۱.

و در اخبار بسیار فرمودند: «بر ملت ابراهیم نیست مگر ما و شیعیان ما، و باقی مردم بری هستند از ملت ابراهیم»^۲.

و از جناب باقر است در بیان آیه مبارکه هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ^۳، فرمود که: «این - قسم به خدا - همین امری است که شما بر او هستید»^۴. و از جناب صادق است در بیان آیه مبارکه إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ^۵، فرمود: «نیست بر این عصابه^۶ از برای شیطان تسلطی. کسی عرض کرد: چگونه می شود این و حال اینکه در میان این فرقه همه چیز هست؟ فرمود: نیست آنکه تو گمان کرده ای؛ معنی این است که تسلط ندارد که دوست گرداند به سوی آنها کفر را و مبعوض گرداند به سوی آنها ایمان را»^۷.

و از جناب باقر است در بیان آیه مبارکه لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنبِتُهُمْ مِنْ

۱. همانجا، صص ۷ - ۷۶: لما اسرى بى الى السماء دخلت الجنة... و اذا مكتوب على الستر يخ يخ من مثل شيعة علي....

۲. همانجا، ص ۸۵: ما أحد على ملّة ابراهيم الا نحن و شيعتنا و سائر الناس منها براء.

۳. سورة حج، آیه ۲۴: به آن سخن پاک و به راه خداوند ستودنی راهنمایی شده اند.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۹۲: هو والله هذا الامر الذى انتم عليه.

۵. سورة حجر، آیه ۴۲: تو را بر بندگان من تسلطی نیست.

۶. عصابه: گروه مردم.

۷. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۹۴: ليس على هذه العصابة خاصة سلطان. قلت: وكيف وفيهم ما فيهم؟ فقال: ليس حيث تذهب إنما

هو ليس لك سلطان أن يحب إليهم الكفر و يبغض إليهم الايمان.

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۱، فرمود: «یا زراره، شیطان قصد شماها دارد و کمین برای شما دارد، چرا که دیگران از آنها فارغ است»^۲.

و از جناب باقر روایت شده که به ابان بن تغلب فرمود که: «این حدیث را روایت کن: مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ^۳. عرض کرد که همه کس می آیند به پیش من، برای همه روایت کنم؟ فرمود: بلی، لکن روز قیامت که می شود که خداوند همه کس را در یک جا جمع می کند، لا اله الا الله را از همه سلب می کند مگر از کسی که بر این امر باشد»^۴. و سبب این است که آنها که پیوند ولایت به وجود آنها نرسیده، لا اله الا الله از مقام خیال تجاوز ندارد و بسته به شاخه طوبی نیست، لهذا باقی نمی ماند بعد از مرگ؛ به خلاف آن کس که صاحب ولایت و حبّ علی است که لا اله الا الله در آن شاخه طوبی ثبت می شود و چون آن شاخه طوبی ملکوتی است و باقی، لا اله الا الله آنها هم باقی خواهد ماند؛ چنان که در آیه مبارکه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ^۵ فرمودند در اخبار بسیار که مراد از "وجه باقی" ماییم یا ولایت ماست یا شیعیان ما می باشند.

و چون ولایت شأن آن بزرگواران است و شیعیان به اعتبار وجهه ولایت که شاخه طوبی باشد، مظهر آن بزرگوارانند و متحد شد با ولایت - چون که فعلیت اخیره آنها آن وجهه ولایت است - پس اختلاف اخبار در لفظ است و در معنی اتحاد است میان آنها.

۱. سورة اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷: من هم ابشان را از راه راست منحرف می کنم. آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها می تازم. و بیشترین شان را شکرگزار نخواهی یافت.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۹۴: یا زراره [تما صمد لک و لا صحابک، فأتا الاخرین فقد فرغ منهم].

۳. کسی که به یکتایی خدا شهادت دهد، بهشت بر او واجب می شود.

۴. همانجا، ص ۹۵: إذا قدمت الكوفة انشاء الله فاروعنی هذا الحديث: "من شهد أن لا اله الا الله وجبت له الجنة" فقلت... یجتنی کل صنف من الاصناف، فاروی لهم هذا الحديث...؟

۵. سورة قصص، آیه ۸۸: هر چیزی [جز وجه پاک الهی] نابود شدنی است.

از جناب صادق است که فرمود: «رافضی، نیکونامی است که به شما داده خداوند مادامی که به قول ما عمل کنید و دروغ بر ما نبندید»^۱ که اشاره فرمود که مراد از رافضی، این است که شما به این اسم ملقب شده‌اید به جهت اینکه ترک فراعنه و اعمال آنها کرده‌اید و اگر به قول ما عمل نکنید و دروغ بر ما ببندید، این اسم وبال شما خواهد بود؛ و همچنین اسم شیعه و مؤمن که اگر پیروی نباشد و تسلیم و اذعان نباشد، وبال خواهد بود.

و از جناب رضا که از آباء خود روایت کرده است که فرمود رسول خدا که: «روز قیامت ما متوجه حساب شیعه خود خواهیم شد، پس آن کس که مظلمه او بین او و خدا باشد، از خدا خواهیم خواست که بگذرد و اجابت خواهد کرد ما را؛ و آن کس که مظلمه او بین او و مردم باشد، از آنها خواهیم خواست که به ما بیخشند و خواهند بخشید آنها را؛ و آن کس که مظلمه او بین ما و او باشد، ما خود سزاوارتریم به عفو کردن و گذشتن از او»^۲. و از حضرت رسول است که فرمود به علی که: «بشارت ده شیعیان خود را که من شفیع آنها خواهم بود آن وقت که نفع نبخشند هیچ شفاعتی»^۳. و در خبر طویلی است که: «روز قیامت حضرت رسول با حضرت امیرالمؤمنین در سر حوض می‌ایستند، بعد مردمان را اذن می‌دهند که از آنجا بگذرند، بعضی می‌آیند و بعضی را برمی‌گردانند. پس هرگاه رسول خدا ببیند که یکی از شیعیان علی را برگردانیدند از حوض گریه کند، ملکی را خداوند بفرستد به سوی آن حضرت که چه چیز تو را می‌گریاند؟ بگوید: چگونه نگریم که جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را از حوض برگردانیدند. بفرماید خداوند که آنها را به تو بخشیدم و از ذنوب آنها برای تو گذشتم و ملحق کردم آنها را به تو و

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۹۶: والله لنعم الاسم الذي منحكم الله مادتم تأخذون بقولنا ولا تكذبون علينا.

۲. همانجا، ص ۹۸: إذا كان يوم القيامة ولينا حساب شيعتنا فمن كانت مظلمته فيما بينه وبين الله عز وجل حكمتنا فيها فأجابنا. ومن كانت مظلمته....

۳. همانجا: بشر شيعتك أتى الشفيع لهم يوم القيامة وقت لا تنفع فيه إلا شفاعتي.

ذریه تو»^۱.

از امام مروی است که کسی سؤال کرد از آن حضرت آیه مبارکه فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً، فرمود: «مؤمن گناهکار را روز قیامت می آورند، پس خداوند خود مباشر حساب او می شود که احدی را بر حساب او مطلع نمی کند، پس اقرار به ذنوب خود می کند، پس حضرت حق - تعالی شأنه - به کتبه می گوید: بدل کنید آنها را به حسنات و آن حسنات را بر مردم ظاهر کنید که مردم می گویند: برای این شخص هیچ سیئه ای نبوده است. پس تأویل آیه این است و این درباره مذنبین از شیعیان ماست»^۳.

و از جناب رضا روایت شده که فرمود رسول خدا که: «حب ما اهل البيت تکفیر ذنوب می کند و مضاعف می گرداند حسنات را و خداوند متحمل می شود از دوستان ما مظالم عباد را مگر آنچه از آنها بر اضرار و ظلم مؤمنین باشد، پس می فرماید به سیئات که شما حسنات شوید»^۴. و از جناب صادق است که: «هیچ کس نمیرد بر محبت علی، مگر اینکه خواهد برد علی او را در دوست ترین موطن به سوی خود»^۵. و وجه این همان است که مکرر ذکر شد که اگر محبت علی را که شاخه شجره طوبی است با خود ببرد، اگر گناه جن و انس را با خود ببرد، همه را بپاشاند و آن شاخه به اصل خود ببیوندد.

و از جناب امام علی التقی روایت شده است که فرمود رسول خدا: «یا علی،

۱. همانجا، ص ۹۹: اذا كان يوم القيامة جمع الله الناس في صعيد واحد من الاولين والآخرين، عراة حفاة، فيقومون على طريق المحشر حتى يعرفوا عرفاً شديداً و تشتد انفاسهم... فيقوم رسول الله فيتقدم أمام الناس كلهم حتى ينتهي إلى الحوض طوله ما بين أبله و صنعاء....

۲. سورة فرقان، آیه ۷۰.

۳. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۰۰: يؤتى بالمؤمن المذنب يوم القيامة حتى يقام بموقف الحساب فيكون الله تعالى هو الذي يتوكى حساباً لا يطلع على حساب احد من الناس، فيعرفه ذنوبه حتى إذا أقر بسيئاته قال الله عز وجل للكتبة....

۴. همانجا: حبنا اهل البيت يكفر الذنوب و يضاعف الحسنات و ان الله تعالى ليتحمل عن محبينا اهل البيت ما عليهم من مظالم العباد الا ما كان منهم فيها على اضرار و ظلم للمؤمنين فيقول للسيئات: كوني حسنات.

۵. همانجا: والله لا يهلك هالك على حب علي الا رأه في احب المواطن اليه.

خداوند عزوجل آمرزیده است تو را و شیعه تو را و محبت شیعه تو را و دوست دوست شیعه تو را، پس بشارت باد تو را که تو آنزع بطینی، منزوع از شرکی و بطین از علمی^۱»^۲.

و مراد به شیعه در این خبر، آنها هستند که شاخه طوبی به دل آنها وصل شده. و مراد به محبت شیعه، آنها هستند که سنخیت با شیعه یافته؛ به واسطه اینکه ولایت تکوینی در وجود آنها به هیجان آمده و آنها را مستعد اتصال شاخه طوبی نموده. و محبت محبت شیعه نیز همین استعداد در آن موجود، و چون حالت احتضار برسد و صاحب ولایت حاضر گردد - از بابت اینکه مستعد بوده - جذب کند نور ولایت را و آن شاخه طوبی به دل او متصل شود. و مکرر گذشت که اگر با شاخه طوبی گناه جن و انس را با خود ببرد، همه را بپاشاند.

و از جناب باقر در خبر سابق مأثور که فرمود: «پس باقی نمی ماند این روز کسی که قبول ولایت ما کرده باشد و دوست دار ما باشد و تبراً از عدو ما بجوید، مگر اینکه در حزب ما خواهد بود و با ما خواهد بود در حوض ما»^۳.

و در خبری از حضرت رسول است که فرمود: «خداوند می گوید که هرکس ایمان آورد به من و به نبی من و به ولی من، او را داخل بهشت خواهم کرد هر عمل که داشته باشد»^۴. از جناب صادق یا باقر روایت شده که کسی عرض کرد که: «سؤال می کنم از خدا بهشت را. حضرت فرمود که شماها در بهشتید، پس سؤال کنید از خدا که شما را بیرون نکند از بهشت! عرض کردند همه که ما در دنیا ایم. فرمود: شما اقرار ندارید به امامت ما؟ عرض کرد: چرا؛ پس فرمود: معنی بهشت این است: کسی که اقرار کند، در بهشت خواهد بود؛ پس سؤال کنید که از شما سلب

۱. شکم خالی هستی، تهی از شرک و پر از دانش.

۲. همانجا، صص ۲ - ۱۰۱: یا علی ان الله عزوجل قد غفرلک و لشیعتک و لمحبتی شیعتک و محبتی شیعتک، فأبشر، فانک الانزع البطین، منزوع من الشکر و بطین من العلم.

۳. همانجا، ص ۹۹.

۴. همانجا، ص ۱۰۲: قال الله عزوجل: من آمن بی و بنبی و بولی ادخلته الجنة علی ما کان من عمله.

نکند»^۱. وَ فِي حَدِيثٍ عَنِ الصَّادِقِ (ع): «قسم به خدا که هیچ کس این امر ما را وصف نخواهد کرد که آتش او را بخورد. راوی گفت: عرض کردم که چنین می کند و چنان می کند (کنایه از بدرفتاری او) فرمود: هرگاه چنین باشد، مبتلا خواهد کرد خدا او را در جسد او پس اگر کفاره ذنوب او شد، و الّا بر او تنگ خواهد گرفت در رزق او پس اگر این کفاره ذنوب او شد، و الّا در دم مرگ سخت بر او خواهد گرفت تا او را داخل بهشت کند بدون گناه»^۲. لکن باید ملتفت بود که اینها مادامی است که پیوند ولایت باقی باشد و می شود که به اندک معصیتی آن پیوند قطع شود که دوام خلود در نار برای او باشد.

در کافی و غیره از ابن ابی یعفور روایت شده که عرض کردم به خدمت جناب صادق که: «من مخالطه با مردم دارم و تعجب زیاد می کنم از اقوامی که ولایت شما را ندارند و ولایت فلان و فلان را دارند و با امانت و صدق و وفا می باشند، و اقوامی شما را دوست دارند و ولایت شما را دارند و نیست برای آنها این امانت و نه صدق و نه وفا. گفت حضرت تکیه داشتند و درست نشستند و رو به من کردند مثل شخص غضبناک و فرمود: نیست دین برای کسی که دین آورد به ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد و هیچ عتب نیست بر کسی که دین به خدا آورد به واسطه امام عادل که از جانب خدا باشد. گفتم از روی تعجب: اینها دین ندارند و آنها عتب ندارند؟! فرمود: بلی، اینها دین ندارند و آنها عتب ندارند؛ نشنیده ای قول خدا را که فرمود: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۳؛ یعنی يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ^۴ به جهت ولایت اینها هر امام عادل را؛ وَالَّذِينَ

۱. همانجا، ص ۱۰۲: أسأل الله الجنة، فقال ابو عبد الله عليه السلام: انتم في الجنة فأسألوا الله ان لا يخرجكم منها، فقالوا: جعلنا فداك نحن في الدنيا، فقال: ألستم تقرون بامامتنا؟ قالوا: نعم، فقال: هذا المعنى الجنة....

۲. همانجا، ص ۱۰۴: و الله لا يصف عبد هذا الامر فتطعمه النار، قلت: إن فيهم من يفعل و يفعل! فقال: إنه اذا كان ذلك ابتلى الله تبارك و تعالی أحدهم في جسده، فكان ذلك كفارة لذنوبه و إلا ضيق الله عليه في رزقه....

۳. سورة بقره، آیه ۲۵۷: خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکی ها به روشنی می برد.

۴. آنها را از تاریکی گناهان به سوی نور توبه و آمرزش می برد.

كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ التُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ! عرض کردم که اینها کفارند که گفت: وَالَّذِينَ كَفَرُوا. فرمود: چه نور است از برای کافر؟ مقصود مسلمین اند که بر نور اسلام بودند، چون قبول ولایت کردند از هر امام جائری، بیرون شدند از نور اسلام به ظلمات کفر»^۲.

و از جناب صادق روایت شده است که خداوند فرموده که: «هر آینه عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که دین بیاورند به امامی که از جانب خدا نباشد؛ اگرچه آن رعیت در اعمال خود نیکوکار باشند و پرهیزکار. و عفو خواهم کرد از هر رعیتی که دین به خدا آورند به واسطه هر امامی که از جانب خدا باشد؛ اگرچه در اعمال خود بدکردار باشند و مُسَيِّئَه. عرض کردم از روی تعجب که عفو از اینها می‌کند و آنها را عذاب می‌کند؟! فرمود: بلی، و آیه مبارکه سابق را تلاوت فرمود»^۳.

و از جناب صادق است که فرمود به شیعیان خود: «چه چیز مانع شماست از اینکه شهادت دهید بر کسی که از شما بمیرد بر این امر که او از اهل بهشت است که خداوند می‌فرماید: كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ»^۴.

و از جناب صادق که فرمود: «خداوند حیا نمی‌کند از اینکه عذاب کند امتی را که دین آورند به خدا به واسطه امامی که از جانب خدا نباشد، اگرچه در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند؛ و خداوند حیا می‌کند از اینکه عذاب کند امتی را که دیندار شوند به واسطه امامی که از جانب خدا باشد، اگرچه در اعمال خود ظالم و

۱. سورة بقره، آیه ۲۵۷: آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌کشد.
 ۲. کافی، ج ۱، ۳۷۵: قُلْتُ لَابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَخَالَطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجْبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَكَّنُونَكَمْ وَيَتَوَكَّنُونَ فُلَانًا وَ فُلَانًا، لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صَدَقَ وَ وَفَاءٌ. وَ أَقْوَامٌ يَتَوَكَّنُونَكَمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ الصَّدَقُ....
 ۳. همانجا: لَا عَذَابَ لِكُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِلَوْلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَا عَفْوَانَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِلَوْلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسَيِّئَةً....
 ۴. سورة يونس، آیه ۱۰۳: زَبْرًا بَرَّ مَا فَرِيضَهُ اسْتَكْبَرَتْ مُؤْمِنَانِ رَا بَرَهَانِيْمَ.
 ۵. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۱۰: مَا يَمْنَعُكَمْ مِنْ أَنْ تَشْهَدُوا عَلَيَّ مِنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ....

بدکردار باشد»^۱.

و مکرر گذشت که امثال این اخبار صحیح است که اگر آن شاخه طوبی را به دم مرگ رسانند، اگر تمام گناه جن و انس را بر روی شانه خود ببرند تمام را پیاشانند، لکن باید نهایت خوف داشته باشند که می شود به اندک گناهی، آن شاخه بخشکد که بعد مرتد فطری شود و مخلد در آتش باشد.

و در خبری از زید شحّام که: «داخل شدم بر جناب صادق، فرمود جناب صادق که ای زید، تجدید توبه کن و عبادتی تازه کن. گفت: با خود گفتم که خبر مرگ ما را می دهد. پس فرمود که آنچه در نزد ماست بهتر است و تو از شیعیان مایی. به سوی ماست صراط و به سوی ماست میزان و به سوی ماست حساب شیعه ما، قسم به خدا که من مهربان ترم به شما از خود شما، گویا که نظر می کنم به سوی تو در درجه تو در بهشت و رفیق توست حارث بن المغیره»^۲. و از ابوبکر حضرمی روایت شده است که در حال احتضار بود، گفت: «ساعتِ دروغ نیست، شهادت می دهم که جعفر بن محمد فرمود که داخل آتش نمی شود از شما احدی»^۳.

و امثال این خبر از حد و حصر بیرون است و سبب همان است که گفتم که اگر پیوند ولایت را هرکس به دم مرگ برد، گناه جن و انس را پیاشانند، لکن برحذر باید بود که پیوند نخشکد.

و از صفوان جمال روایت شده است که گفت: «داخل شدم بر جناب صادق و عرض کردم: فدایت شوم! از تو شنیدم که شیعیان ما در بهشت خواهند بود و حال آنکه طایفه ای از اینها مذنبونند که مرتکب فواحش می شوند و مال مردم را می خورند و شرب خمر می کنند و در دنیا به تمتعات نفسانی مشغولند. فرمود: آنها

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۶: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَعْذِبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنَّ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يَعْذِبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنَّ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مَسِيَّةً».

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۱۴: «دخلت على ابي عبدالله عليه السلام فقال لي: يا زيدا! جدد التوبة و أحدث عبادة، قال: قلت نعت الى نفسي فقال لي: يا زيد ما عندنا لك خير و أنت من شيعتنا، اليانا الصراط و اليانا الميزان و اليانا حساب شيعتنا...».

۳. همانجا: قال: يا عمرو ليست ساعة الكذب، أشهد على جعفر بن محمد أنه قال: لا يدخل النار منكم احدٌ.

در بهشتند؛ بدان که مؤمن بیرون نمی‌رود از دنیا مگر اینکه مبتلا شود به قرض یا به مرض یا به فقر یا به سختی در حال نزع تا اینکه بیرون رود از دنیا و هیچ‌گناه نداشته باشد. عرض کردم: فدایت شوم! کیست که مظلوم مردم را رد کند؟ فرمود: حساب مردم با محمد و علی است و مظلوم مردم را در آنچه از ما بر ذمه آنها هست حساب خواهیم کرد، و آنچه بین شیعه و خالق باشد خواهش خواهیم کرد که به ما ببخشد و خواهیم بود با او تا او را داخل بهشت کنیم به رحمت خدایی و شفاعت محمد و علی^۱. و در حدیثی از جناب رسول است که فرمود: «جبرئیل آمد از جانب خدا و گفت: بشارت ده برادرت علی را که من عذاب نخواهم کرد موالی او را و رحم نخواهم کرد اعداء او را»^۲. و از جناب صادق است که: «اگر کافری وصف کند آنچه را شما وصف می‌کنید، در وقت نزع آتش در او طمع نخواهد کرد»^۳. و از جناب صادق است که فرمود به ابی بصیر در خبری: والله لا یجتمَع فی النار مِنْكُمْ ثَلَاثَةٌ لا والله لا اثنان لا والله لا واحد^۴. و از جناب صادق روایت کرد راوی که عرض کردم که: «شیعه شما با شما خواهند بود؟ فرمود که اگر بترسد از خدا و مراقب امر و نهی پیغمبر باشد و خود را از ذنوب حفظ کند، با ما خواهد بود در درجه ما»^۵.

و از عبید بن زراره است که: «به خدمت جناب صادق رسیدم و در نزد او بود بقباق، عرض کردم: دوستدار بنی امیه با آنها خواهد بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم: دوستدار شما با شما خواهد بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم که اگرچه زنا و دزدی

۱. همانجا، صص ۵ - ۱۱۴: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقلت: جعلت فداک، سمعتک تقول: شیعتنا فی الجنة و فیهم اقوام مذنبون، یرکبون الفواحش و یا کلون اموال الناس و یشربون الخمر و یتمتعون فی دنیاهم....

۲. همانجا، ص ۱۱۶: آتانی جبرئیل من قبل ربی جل جلاله فقال: یا محمد... بشر آخاک علیاً بائی لا اعدب من تولاه و لا ارحم من عاداه.

۳. همانجا: لو أن کافراً وصف ما تصفون عند خروج نفسه ما طمعت النار من جسده شیئاً.

۴. همانجا، ص ۱۱۸: قسم به خدا نه سه تن و نه دو تن و نه یک تن از شما در آتش جمع نمی‌شوند.

۵. همانجا، ص ۱۱۳: شیعتکم معکم؟ قال: ان هو خاف الله و راقب نبیه و توقی الذنوب فاذا هو فعل کان معنا فی درجاتنا.

کند؟ نظر فرمود که بقباق غافل است، به سر اشاره کرد که بلی»^۱.
 لکن ارباب نفوس مغرور نشوند که العیاذ بالله مرتکب فواحش شوند که
 می شود به اندک معصیتی، آن شاخه طوبی که منشأ محبت است قطع شود و آن
 وقت با آنها نباشد، بلکه در بهشت نباشد و جا در دوزخ کند و مخلد در آتش باشد؛
 علاوه بر اینکه می شود قطع نمود رشته محبت، محبوب خود را خجل و شرمند
 نخواهد در پیش خدا و رسول.

و مکرر گذشت که معصیت سالک چون تیغ کشیدن بر روی صاحب خود
 می باشد که در بعض اوقات مشهود می شود به همین صورت. و از این جهت است
 که چون معصیت زیاد شود، آخر کار به تیغ کشیدن در ظاهر هم بر روی صاحب
 خود خواهد کشید، چون خوارج که آخر تیغ بر روی حضرت امیر کشیدند و چون
 ابن ملجم که آخر کار عبادت خود را قتل حضرت امیر قرار داد.

در خبری: «حب ما اهل بیت گناه را می پاشاند چنانکه باد پاییزی برگ را از
 درخت می پاشاند»^۲. و از حضرت رسول (ص) روایت شد که فرمود: «جبرئیل از
 جانب ربّ جلیل برای من سلام آورد و گفت که می فرماید که بشارت ده برادرت
 علی را به اینکه من عذاب نخواهم کرد کسی را که تولّای او را داشته باشد و رحم
 نخواهم کرد دشمن او را»^۳.

و جناب صادق از حضرت رسول روایت کرد که فرمود: «جبرئیل از حضرت
 ربّ جلیل به من خبر داد که فرمود خداوند: کسی که بداند توحید من را و رسالت
 محمد را و خلافت علی بن ابی طالب را و حجّیت ائمه اولاد او را، داخل بهشت
 خواهم کرد او را به رحمت خود و از نار نجات خواهم داد به عفو خود و مباح

۱. همانجا، صص ۴ - ۱۱۳: دخلت علیّ ابی عبدالله علیه السلام و عنده البقباق فقلت له: جعلت فداک! رجل احبّ بنی امیة اهو معهم؟ قال: نعم....

۲. همانجا، ص ۱۱۶: انّ حبنا اهل البيت يساقط عن العباد الذنوب كما تساقط الريح الورق من الشجر.

۳. همانجا.

خواهم کرد جوار خود را برای او و واجب خواهم کرد برای او کرامت خود را و تمام خواهم کرد بر او نعمت خود را و او را از خاصان خود قرار خواهم داد؛ اگر فریاد کند من را، لبیک خواهم گفت و اگر دعا کند اجابت خواهم کرد و اگر خواهش کند عطا خواهم کرد، اگر سکوت کند ابتدا به عطیه خواهم کرد و اگر بد کند رحمت خواهم کرد و اگر از من بگریزد، او را خواهم خواند و اگر رجوع به من کند قبولش خواهم کرد، اگر در خانه من را بزند خواهم گشود. و کسی که به توحید شهادت ندهد یا به رسالت شهادت ندهد یا به ولایت علی بن ابی طالب شهادت ندهد یا به ولایت ذریه او شهادت ندهد، انکار نعمت من کرده و عظمت من را کوچک شمرده و کافر شده به آیات من و به کتب من. اگر من را قصد کند محجوبش کنم و اگر سؤال کند محرومش کنم و اگر ندا کند نشنوم و اگر بخواند اجابت نکنم و اگر امیدوار شود از من، خائب^۱ کنم او را»^۲.

و در روایت است که: «کسی در خدمت حضرت باقر عرض کرد که عکرمه مولی بن عباس حَضْرَتُهُ الْوَفَاةُ^۳، فرمود: اگر او را دریابم، کلامی تعلیمش کنم که آتش او را نخورد. در همین بین کسی آمد که مُرد عکرمه. فرمود: او را تعلیم دادیم؛ بعد فرمود که قسم به خدا که او همین امری است که شما بر او هستید»^۴. و از جناب باقر است که: «خدا مبعوث می کند شیعه ما را از قبور آنها در قیامت با هر قدر گناه که داشته باشند و هر قدر عیوب که داشته باشند، و حال اینکه روی های آنها مثل بدر می درخشد بدون خوف و بدون ظهور عیبی از آنها. به آنها امن و امان داده می شود، بر شترهای بالدار محشور می شوند که آنها از طلا هستند و

۱. خائب: ناکام.

۲. همانجا، صص ۹ - ۱۱۸: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَرْزَةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، وَ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حَجَجِي أَدْخَلْتَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَ نَجِيَّتِهِ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي....

۳. مرگ او را در ربود، وفات یافت.

۴. همانجا، صص ۱۱۹: قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَكْرَمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَدْ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ... ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَدْرَكْتَهُ عَلِمْتَهُ كَلَامًا لَمْ تَطْعَمَهُ النَّارُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلَ فَقَالَ: قَدْ هَلَكَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ [أَبِي]: فَعَلِمْنَا؛ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

می درخشند»^۱.

و در خبری است که: «عمر گریبان یکی را گرفته بود و آورد به خدمت حضرت رسول و عرض کرد که این شخص می گوید که حضرت رسول فرموده که کسی که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله داخل بهشت می شود و اگر مردم این را بشنوند در اعمال کوتاهی خواهند کرد، آیا شما گفته اید؟ فرمود: بلی، به شرط اینکه تمسک جوید به محبت این شخص، که علی بن ابی طالب باشد که در پهلوی حضرت بود و به ولایت این»^۲.

و در خبری که: «حضرت رسول منادی فرستاد که ندا کند که هرکس بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله داخل بهشت شود. عمر به منادی رسید و گفت: این عام است یا خاص است؟ منادی برگشت به خدمت حضرت و عرض کرد که عمر چنین گفت. پس حضرت دست بر شانه علی گذاشت که این برای این شخص و شیعه اوست»^۳.

و در حدیث طویلی از حضرت رسول که فرمود: لَنْ يُرَدَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ مُبْغِضٍ لَكَ وَ لَنْ يَغِيبَ عَنْكَ مُجِبُّ لَكَ^۴. و از آن حضرت مأثور که: «هرکس بر حب آل محمد بمیرد، شهید مرده است؛ آگاه باشید که هرکس بر حب آل محمد بمیرد، مغفور مرده است و تائب مرده است؛ مؤمن مستکمل الایمان مرده است و بشارت خواهد داد ملک الموت او را به بهشت و نکیر و منکر، و در قبر او دو باب به بهشت گشوده خواهد شد و قبر او قرار ملائکه رحمت خواهد بود و بر سنت و جماعت

۱. همانجا، ص ۱۲۷: إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَبْعَثُ شِيعَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى مَا كَانَتْ مِنْهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْعُيُوبِ وَ وَجْهِهِمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ....

۲. همانجا، ص ۱۳۴: ... إِذْ أَقْبَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ قَدْ تَلَبَّبَ بِهِ فَقَالَ: مَا بِالْه؟ قَالَ: حَكِي عَنكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكَ قُلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ....

۳. همانجا، صص ۷ - ۱۳۶: أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُنَادِيًا يَنَادِي: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، فَاسْتَقْبَلَ الْمُنَادِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَسَأَلَهُ: أَعَامَ هُوَ أَمْ خَاصٌّ؟....

۴. همانجا، ص ۸: دشمن تو به حوض [بهشت] وارد نمی شود و دوستدار تو از تو پنهان نمی شود.

خواهد مرد. آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد، روز قیامت بیاید که بر پیشانی او نوشته باشد: آئس من رحمة الله^۱، و کافر خواهد مرد و بوی بهشت به او نخواهد رسید^۲. و از این خبر معلوم می شود که هرکس آن لطیفه ولایت به وقت مرگ برساند، آنچه گفته اند از برای او خواهد بود و گناه جن و انس را که داشته باشد، همه را بپاشاند.

و در خبری از سید سجّاد که کسی آمد به خدمت آن حضرت و عرض کرد که: «خبر ده به حدیثی درباره شما خاصه. فرمود: بلی، ما خزّان علم الله و ورثة علم الله هستیم - تا اینکه فرمود - دوستی ما ایمان است و دشمنی ما نفاق. دوست های ما در بهشتند و دشمن های ما در جهنّم. ما از طینت عذب^۳ خلق شده ایم و دوست های ما از طین پست تر، روز قیامت پست به بالا ملحق می شود - تا اینکه فرمود - همه به سوی جنان می رویم»^۴.

و از حضرت رسول است که: «از یمین خدا یا یمین عرش قومی هستند بر منبرهای نور، روی های از نور و جامه های از نور، فرو می گیرد نور آنها ابصار ناظرین را که پست تر از آنها باشند. ابوبکر و زبیر و عبدالرحمان سؤال کردند که: اینها کیانند؟ حضرت جواب ندادند. پس حضرت امیر عرض کرد که کیستند اینها؟ فرمود: اینها قومی هستند که دوستی با هم دارند به روح الله بدون نسبت میانه آنها و بدون اموال، اینها شیعیان تو می باشند و تو امام آنها یی»^۵.

و جناب سید سجّاد از حضرت امیر روایت کرد که فرمود: «مؤمن به هر حال

۱. مایوس و نا امید از رحمت خداوند.

۲. همانجا، صص ۸ - ۱۳۷: من مات علی حبّ آل محمد مات شهیداً، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات مغفوراً له، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان....

۳. عذب: نیکو، گوارا.

۴. همانجا، ص ۱۳۸: آخرین حدیث فیکم خاصه، قال: نعم، نحن خزّان علم الله، و ورثة وحی الله... حبّنا ایمان، و بغضنا نفاق، محبوبنا فی الجنة و مبعوضنا فی النار، خلقنا و ربّ الکعبة من طینة عذب....

۵. همانجا، ص ۱۳۹: إنّ یمین الله عزّوجلّ - أو عن یمین العرش - قوماً متّاء علی منابر من نور، و جوههم من نور و ثیابهم من نور، تغشی و جوههم ابصار الناظرین دونهم. قال ابوبکر: من هم یا رسول الله؟ فسکت. فقال الزبیر: من هم یا رسول الله؟ فسکت....

که بمیرد و در هر ساعت که بمیرد، شهید مرده است. از رسول خدا شنیدم که فرمود: مؤمن هرگاه از دنیا برود و بر او مثل ذنوب اهل الارض باشد، خواهد بود مردن کفاره همه آنها^۱. و از منهال قصاب روایت شده که: «عرض کردم به خدمت حضرت صادق که دعا کن که خداوند شهادت را روزی من کند. فرمود: مؤمن شهید است، پس این آیه را خواند: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ^۲.

و از حارث بن المغیره نیز روایت شده که در خدمت حضرت باقر بودیم، آن حضرت فرمود که عارف از شما این امر را که منتظر این امر باشد و محتسب باشد، مثل کسی است که مجاهده کند - قسم به خدا - با قائم آل محمد به شمشیر خود، بلکه مثل کسی که مجاهده کند با رسول خدا، بلکه مثل کسی است که شهید شود با رسول خدا در خیمه آن حضرت^۳ و آن آیه سابق را تلاوت فرمود.

و از ابی حمزه روایت شده که: «عرض کردم در خدمت جناب صادق که پیر شده‌ام و می‌ترسم اجلم برسد. فرمود: ای اباحمزه مگر شهید همان است که کشته شود؟ عرض کرد: چنین پندارم. فرمود: هرکس ایمان و تصدیق حدیث ما را کند و انتظار امر ما را داشته باشد، مثل کسی است که کشته شود در تحت رایت قائم، بلکه در تحت رایت رسول خدا^۴».

و مثل این اخبار از حد و حصر بیرون است که مؤمن در دنیا در تحت لوای

۱. همانجا، ص ۱۴۰: المؤمن علی ای حال مات و فی ایّ ساعة قبض فهو شهید و لقد سمعت حبیبی رسول الله یقول: إن المؤمن اذا خرج من الدنیا و علیه مثل الذنوب اهل الارض، لکان الموت کفارة لتلك الذنوب.
 ۲. سورة حدید، آیه ۱۹: کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، راستگویان و راستکارانند و شهیدان در نزد پروردگارشان هستند؛ صاحب پاداش و نور خویشند.
 ۳. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۱: قلت لابی عبدالله علیه السلام: ادع الله ان یرزقنی الشهادة فقال: المؤمن شهید. ثم تلا «والَّذین امنوا باللّٰه و رسله اولئک هم الصّٰدقون و الشّٰهداء عند ربّهم لهم اجرهم و نورهم». روى ایضاً عن الحارث بن المغیره قال: کتأ عند ابی جعفر علیه السلام العارف منکم هذا الامر المنتظر له المحتسب فیہ الخیر کمن جاهد و الله مع القائم آل محمد بسیفه....
 ۴. همانجا، صص ۱۴۱ و ۱۴۲: قلت لابی عبدالله علیه السلام: جعلت فداک قد کبر سنّی و دقّ عظمی و اقتراب اجلی و قد خفت أن یدرکنی قبل هذا الامر الموت، فقال لی: یا اباحمزة او ما ترى الشّٰهید الا ان یتلّی؟

قائم است یا در تحت لوای رسول است یا اگر بمیرد شهید مرده است یا مثل این است که در پیش روی قائم جهاد می‌کند یا در پیش روی رسول جهاد می‌کند یا در لشکر قائم است یا مثل این است که در خون خود بغلتد در پیش روی قائم یا رسول خدا و جهت همان است که مکرر ذکر شده که به واسطه بیعت با امام یا مشایخ امام، صورت ملکوتی متصل به دل بایع می‌شود و آن صورت شاخه شجره طوبی است و چنانکه صورت ملکوتی امام است، مظهر حضرت قائم و مظهر حضرت رسول است. و بعد از بیعت به مضمون *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ*، شخص بیعت کرده متصل در مقاتله است و قوای انسانی او جنود فعلیت اخیره است که شاخه طوبی و مظهر قائم و حضرت رسول است، پس این شخص در میان جنود حضرت قائم است، و جنود بهیمیّه و سبعیّه و شیطانیه جنود کفرند و این شخص در میان جنود حضرت قائم یا حضرت رسول به مقاتله ایستاده است با جنود شیطانی و کفر، و گاهی از آنها بکشد و گاهی از جنود انسانی کشته شود و چون جنود انسانی متحد با شخص انسانند - زیرا که از شؤون شخص می‌باشد و شأن الشیء متحد است با آن شیء - پس کشته شدن شؤون او، کشته شدن خود اوست و چون شهید را شهید گویند، به جهت حاضر شدن ملائکه در وقت نزع روح یا حاضر شدن او و مشاهده کردن او ملائکه را و این شخص بیعت کرده، چون در حال احتضار آن شاخه طوبی بدون حجب هواهای نفسانی و قیود او نمایان می‌شود و به واسطه سنخیت با ملکوتیین در آن حین جذب ملائکه کند که ملائکه بر او حاضر شوند و او را مشاهده کنند و او هم ملائکه را مشاهده کند، پس شهید بمیرد اگرچه در روی فراش خود بمیرد.

و از جناب باقر مروی است که: «خداوند فرمود که عذاب کنم هر رعیتی را در اسلام که اطاعت کند هر امامی را که از جانب خدا نباشد، اگرچه در اعمال خود

نیکوکار و پرهیزکار باشند؛ و عفو خواهم کرد از هر رعیتی که اطاعت کند هر امام عادل را که از جانب خدا باشد، اگرچه آن رعیت در اعمال خود ظالم و بدکردار باشند»^۱.

و در پیشتر هم به همین مضمون خبر دیگر را ترجمه نمودیم و غرض از تکرار، اینکه به این مضمون نه همین یک دو خبر است، بلکه اخبار بسیار وارد شده است.

و از ثمالی روایت شده که: «شنیدم از جناب صادق که می فرمود: شما یید اهل تحیة الله و سلام او، و شما یید اهل آثره الله برحمته، و اهل توفیق الله و عصمته، و اهل دعوة الله بطاعته، لا حساب علیکم و لا خوف و لا حزن»^۲. و از ابو حمزه روایت شده که: «شنیدم از آن حضرت که می فرمود که قلم برداشته شده است از شیعه به واسطه عصمت و حفظ کردن خدا آنها را و به واسطه ولایت خدا. و گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: می دانم قومی را که خداوند آمرزیده است آنها را و راضی است از آنها و رحم دارد بر آنها و حفظ کرده است آنها را از هر بدی و قوت داده است آنها را و راهنمایی کرده است آنها را به سوی هر رَشَدی^۴ و رسانیده است آنها را به نهایت امکان. کسی عرض کرد که کیستند آنها؟ فرمود: اینها شیعه نیکوکار ما می باشند، شیعه علی می باشند»^۵.

و در خبری فرمودند: «عقبه^۶ ما ییم و شیعه ما از عقبه گذشته اند و نجات

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۲: قال الله تبارک و تعالی: لا عذین کل رعیت فی الاسلام اطاعت کل امام لیس من الله و ان کانت

الرعیة بارة تقیة و لا عفون عن کل رعیت اطاعت کل امام عادل من الله و ان کانت الرعیة ظالمة مسیئة.

۲. کسی که خداوند او را به رحمت خود برگزیده است و اهل توفیق و برکناری از گناه است و از گروهی است که دعوت خداوند را به طاعت اجابت می کنند، هیچ گونه حساب و ترس و اندوهی برای آنان نیست.

۳. همانجا، صص ۳ - ۱۴۲: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: انتم اهل تحیة الله و سلامه و انتم اهل اثره الله برحمته....

۴. رَشَد: راستی و هدایت.

۵. همانجا، ص ۱۴۳: قال ابو حمزه و سمعته یقول: رفع القلم عن الشیعة بعصمة الله و ولایته، قال: و سمعته علیه السلام یقول: ائیی

لأعلم قوماً قد غفر الله لهم و رضی عنهم و عصمهم و رحمهم....

۶. عقبه: گردنه کوه.

یافته‌اند. و فرمود: تو را حرفی بگویم که بهتر از دنیا و مافیها باشد؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم! فرمود: فک رقبه^۱، مردم همه بنده نارند غیر از تو و اصحاب تو که خدا منفک ساخته است رقاب شما را از آتش به ولایت ما اهل بیت^۲. و در اخبار بسیار حسنه را به حبّ اهل البیت و سیئه را به بغض اهل بیت تفسیر کرده‌اند و این حسنه، مایه همه خیرات است و این سیئه مایه همه شرور.

و از فرات بن احنف روایت شده که: «بودم در خدمت جناب صادق که داخل شد بر آن حضرت یکی از این ملعون‌ها و گفت: قسم به خدا که اذیت می‌کنم او را درباره شیعه او. پس عرض کرد: یا ابا عبدالله اقبل الیّ^۳، اعتنا نکرد حضرت؛ ثانیاً گفت، اعتنا نکرد؛ ثالثاً گفت: اقبل الیّ، حضرت فرمود: رُویم از تو، چه می‌گویی؟ گفت: شیعه تو نبیذ می‌خورند. فرمود: نبیذ باک ندارد، پدرم از جابر حکایت کرد که اصحاب رسول خدا نبیذ می‌آشامیدند. گفت: قصدم نبیذ نیست، قصدم مسکر است. فرمود: شیعه ما از کنی و اطهرند از اینکه جاری شود در امعاء آنها برای شیطان امری که به آن معتاد شوند یا امر قلیلی؛ و اگر این کار کرد، بر ایشان خواهند یافت رب رؤفی را و پیغمبر مهربان به استغفار کردن برای آنها و ولی‌ای که در نزد حوض الفت گیرنده باشد و تو و اصحاب تو در برهوت خواهید بود نرم شده و جائیده شده. باز گفت که قصدم مسکر نبود، مقصودم شراب بود. فرمود: زبانت قطع شود، چه شده است تو را که اذیت می‌کنی من را درباره شیعیان من، پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا از جبرئیل از خدا روایت کرده است که فرمود: یا محمد حرام کردم فردوس را بر همه پیغمبران تا تو و علی و شیعیان شما داخل نشوند، مگر کسی که بجا آورده باشد کبیره‌ای را که او را مبتلا خواهم کرد در مالش یا خواهم

۱. فک رقبه: آزاد کردن بنده.

۲. همانجا: ... و نحن العقبة من اقتحمها فنجأ... قال: هلا أفیدک حرفاً خیراً من الدنیا و ما فیها؟ قلت: بلی جعلت فداک قال: قوله تعالی: «فک رقبه»...

۳. به من توجه کن.

ترسانید از سلطانی تا اینکه ملاقات کنند او را ملائکه به رُوح و ریحان و من بر او غضبناک نباشم. پیش تو و اصحاب تو چنین چیزی هست؟»^۱

زراره می‌گوید که: «فرمود جناب صادق که آتش نمی‌خورد کسی را که این امر را داشته باشد. عرض کردم: کسانی که وصف این امر می‌کنند کبائر بجا می‌آورند. فرمود: نمی‌دانی که پدرم چه چیز می‌گفت؟ می‌گفت: هرگاه برسد به مؤمن از این موجباتِ نار چیزی، مبتلا خواهد کرد او را خداوند به بلیه‌ای در جسدش او به خوفی، تا بیرون رود از دنیا و بر او از ذنوب هیچ نباشد»^۲.

و این خبر مکرر شد ترجمه‌اش، مقصود از تکرار اینک به این مضمون اخبار بسیار است، لکن باید ملتفت بود که همه اینها تا وقتی است که پیوند ولایت باقی باشد که اگر خدای نخواستہ معصیتِ انسان آن پیوند را بخشکاند، مرتد فطری شود که مخلد در آتش باشد.

و از جناب رضا روایت کرده راوی که: «قلم از شیعه علی برداشته شده است. عرض کرد: علت این چیست؟ فرمود که افتاده‌اند در دولت باطل که می‌ترسند بر خود و امام خود، احدی نیست از شیعه علی که صبح سیئه‌ای را بجا آورد مگر اینکه خواهد رسید به او غمی که سیئه او را بیاشاند، فکيفَ یجری علیه القلم»^۳.

لکن نباید مغرور شد که زود می‌شود که آن پیوند برود و مرتد شود. و دیگر اینکه معصیتِ صدمه پیشوایان است، بلکه به منزله تیغ زدن بر آنهاست یا به منزله فرزند عزیزی که در پیش آنها بر جان کندن باشد که آنها به واسطه آن پیوند

۱. همانجا، صص ۵ - ۱۴۴: کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه الرجل من هؤلاء الملاحین فقال: والله لا سوءه فی شیعتہ فقال: یا ابا عبدالله اقبل الیّ، فلم یقبل الیه، فأعاد فلم یقبل الیه ثم أعاد الثالثه فقال:....

۲. همانجا، ص ۱۴۶: فقال [ابی عبدالله علیه السلام]: لا تطعم النار أحداً وصف هذا الامر، فقال زراره: إن ممن یصف هذا الامر یعمل بالكبائر؟ فقال: أو ما تدری ما کان ابی یقول فی ذلك؟....

۳. پس چگونه قلم بر او جاری می‌شود؟

۴. همانجا: ... شیعة علی رفع عنهم القلم. قلت:... فما العلة فی ذلك؟ قال: لأنهم آخروا فی دولة الباطل یخافون علی انفسهم و یحذرون علی امامهم... ما احدٌ من شیعة علی أصبح صبیحاً أتى بسیئةٍ او ارتكب ذنباً الا اُمسى....

ولایتِ سَمَتِ بنوّت و فرزندی نسبت به پیشوایان خود پیدا می‌کنند و قطع شدن آن پیوند، جان فرزندی را از خود قطع کردن است و از این جهت فرمودند: «اعانت کنید ما را به ورع و کوشش در عبادت»^۱ که عبادت شما، آن پیوند را قوّت می‌دهد و قوّت آن پیوند قوّت امام است.

کسی در خدمت حضرت موسی عرض کرد که: «کسی از موالیان شما شراب می‌خورد و ذنوب کبیره بجا می‌آورد، از او تَبْرًا جوییم؟ فرمود: تَبْرًا جویید از فعل او و از خود او تَبْرًا مجویید، دوست دارید او را و دشمن دارید عمل او را. عرض کرد: ما را رواست که او را فاسق فاجر گوئیم؟ فرمود: نگویید، فاسق فاجر کافری است که جاحد^۲ باشد ما را و نصب عداوت اولیاء ما کند، ابا فرمود خداوند از اینکه ولّی ما فاسق فاجر باشد، و هرچند عمل زشت کند می‌گویید به او فاسق العمل، فاجر العمل، مؤمن النفس، خبیث الفعل، طیب الروح والبدن. قسم به خدا که بیرون نشود ولّی ما از دنیا مگر اینکه خدا و رسول و ما از او راضی خواهیم بود؛ محشور شود - با هرچه از ذنوب داشته باشد - با روی سفید و عورات پوشیده و از خوف ایمن شده، نه خوف داشته باشد و نه حزن؛ به جهت اینکه بیرون نشود تا اینکه صاف شود از ذنوب یا به مصیبت در مال یا نفس یا اولاد یا مرضی. و پست تر صافی‌کننده او، خواب خوفناکی است که ببیند یا خوفی که به او رسد از اهل دولت باطل یا سخت شود بر او در دم مرگ، و در پیش روی او رحمت واسعة حق است که اوسع است از ذنوب جمیع اهل زمین جمعاً و شفاعت محمّد و علی»^۳.

لکن می‌گوییم که مغرور نمی‌توان بود، گیرم که پیوند ولایت را به دم مرگ رساند، از بلیّة الهی باید برحذر باشد که در دنیا مبتلا نشود به بلیّة‌ای در مال یا اولاد

۱. همانجا، ص ۱۴۴: فأعینونا علی ذلک بالورع والاجتهاد.

۲. جاحد: انکارکننده.

۳. همانجا، صص ۸ - ۱۴۷: الرّجل من موالیکم یكون عارفاً یشرّب الخمر و یرتکب الموبق من الذّنوب، تَبْرًا منه؟ فقال: تَبْرًا من فعله و لا تَبْرًا منهُ، أحبّوه و ابغضوا عمله، قلت: فیسعدنا ان نقول: فاسق فاجر؟....

یا بدن یا خوف از سلطان یا خوف از غیر سلطان.

و از ابی جعفر روایت شده از رسول خدا که: «از یمین عرش قومی خواهند بود که روی‌های آنها از نور، بر منبرهای نور باشند که رشک برند بر آنها انبیاء، انبیاء هم نباشند و شهداء هم نباشند. عرض کردند که: چقدر قرب آنها زیاد است به سوی خدا! فرمود: اینها شیعهٔ علی هستند و علی امام آنهاست»^۱.

و اخبار در فضیلت متحابّون فی الله از حد و حصر بیرون است، و متحابّون فی الله نیستند مگر آنها که میانهٔ آنها هیچ نسبت صوری نباشد، و شناسایی و دوستی آنها به واسطهٔ این باشد که دست به دست امام یا یکی از مشایخ آن بزرگواران داده باشند و اخوت روحانی داشته باشند و آن نسبت روحانی و اتحاد در پیوند ولایت داشته باشند.

از جناب صادق روایت شده که فرمود: «متحابّون فی الله در قیامت بر منبرهای نور خواهند بود که روشن کرده باشد نور روی آنها و نور اجساد آنها و نور منبرهای آنها هر چیزی را تا اینکه شناخته خواهند شد به همین و گفته خواهد شد که اینها متحابّون فی الله می‌باشند»^۲؛ و به همین مضمون با اختلاف یسیر^۳ در لفظ اخبار کثیره وارد شده.

و در اخبار بسیار اجر بسیار از برای کسی که اعانت کند مؤمنی را رسیده. در خبری: «کسی که اعانت کند مؤمنی را، بر طرف خواهد کرد خداوند از او کرب^۴ آخرت را و از قبر بیرون آید و حال اینکه دلش خنک باشد»^۵.

و از ابی سعید روایت شده که: «حضرت رسول فرمود به علی که بشارت باد تو

۱. همانجا، ص ۶۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵: إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَجْهَهُمْ وَ نُورِ اجْسَادِهِمْ وَ نُورِ مَنَابِرِهِمْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَعْرِفُوا بِهِ، فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابِّونَ فِي اللَّهِ.

۳. یسیر: کم، اندک.

۴. کرب: اندوه، عذاب.

۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲: مِنْ نَفْسٍ عَنِ الْمُؤْمِنِ كَرِيَةً نَفْسَهُ اللَّهُ عَنْهُ الْكَرْبُ الْآخِرَةُ وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ ثَلَجٌ الْفَوَادِ.

را و بشارت بده که بر شیعه تو حیرتی در نزد مرگ نخواهد بود و نه وحشتی در قبر و نه حزنی در روز نشور، بیرون آیند از قبرها که خاک از سر و ریش خود بپاشند و می‌گفته باشند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۱؛^۲ و به این مضمون‌ها اخبار بسیار است.

و از جناب رسول در حدیث طویلی که: «ندا می‌کند منادی در روز قیامت که کجایند محبتین علی بن ابی طالب؟ قومی از صالحین حرکت می‌کنند، گفته می‌شود که بگیرید از عرصات قیامت دست هر کس را که می‌خواهید، پس پست‌ترین آنها نجات می‌یابد به شفاعت او هزارهزار مرد. پس ندا می‌کنند که کجایند باقی‌مانده محبتین علی؟ پس حرکت کنند قومی که مقتصد باشند، پس گفته می‌شود: از خداوند بخواهید و آرزو کنید هر چه می‌خواهید، پس هر چه تمنا می‌کنند عطا می‌شود، بعد از آن مضاعف می‌گرداند خدا صد هزار برابر. پس ندا می‌کنند که باقی‌مانده محبتین علی کجایند؟ پس حرکت می‌کنند قومی که ظالمند بر خود. پس گفته می‌شود که کجایند دشمنان علی؟ پس آنها را می‌آورند جماعت بسیاری، پس گفته می‌شود که قرار می‌دهیم هر هزار نفر از اینها را فدای یکی از محبتین ناقصین که داخل بهشت شوند، پس نجات می‌دهد خداوند دوستانان علی را و دشمن‌های آنها را فدای آنها قرار می‌دهد»^۳.

و از این خبر استنباط می‌شود که آیه مبارکه تَمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتٌ عَدْنٍ

۱. سوره فاطر، آیات ۳۴ و ۳۵: شکر آن خدایی که اندوه را از ما برد، همانا خدای ما بخشنده و پاداش‌دهنده به شکرگزاران است؛ آن خدایی که از لطف و کرم، ما را به منزل دایمی بهشت وارد کرد که در آن هیچ رنج و الم و ضعف و خستگی به ما نرسد.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۹۸: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلی: یا علی ابشر و بشر فلیس علی شیعتك حسرة عند الموت ولا وحشة فی القبور ولا حزن یوم التثبور....

۳. همانجا، صص ۲۱۰ و ۲۱۱: ینادی منادی یوم القیامة: این محبّو علی بن ابی طالب علیه السلام؟ فیقوم قوم من الصالحین فیقال لهم:....

يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُغُوبٌ، درباره شیعیان مطلقاً جاری است؛ چه نسب صوری آنها به آن بزرگواران برسد و چه نرسد. اگرچه اخبار بسیار وارد شده است که این آیه مبارکه، درباره فاطمین است، ولكن منافات ندارد که شیعه خود را هاشمی گفتند و علوی و فاطمی و قرشی و عربی و نبطی و مهاجری و انصاری؛ و منافات ندارد جریان آیه مبارکه درباره مطلق شیعه یا اینکه مطلق فاطمین را که نسب صوری آنها به آن حضرت رسد شامل شود، چه شیعه باشند و چه نباشند - مثل اغلب اولاد جناب امام حسن که بر دین خلفاء و طریقه آنها می باشند - لکن اورثنا الكتاب باید به کتاب شریعت تفسیر شود، نه به کتاب ولایت تا آنها را هم شامل شود و هیچ استبعاد نباید کرد در اینکه همه فاطمین را شامل شود، چون آنها را نسبت هست و منسوب الیه بزرگ و خداوند صاحب جود، پس تمام آنها که منسوب باشند، به حسب نسبت صوری به آن بزرگواران آمرزیده بروند؛ چنانکه در خبر دیگر هست که: «فاطمین از دنیا نروند مگر شناسا» و این خبر هم چنانکه می تواند جاری باشد در منسوبین به آن بزرگواران به نسبت جسمانی، جاری است درباره منسوبین به نسبت روحانی؛ چنانکه گذشت که همه علوی و فاطمی و هاشمی می باشند. و قال المولوی رحمة الله:

هست اشارات محمد المراد	کُلْ گشاد اندر گشاد
صد هزاران آفرین بر جان او	بر قدم و دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش	زاده اند از عنصر جان و دلش

۱. سوره فاطر، آیات ۵ - ۳۲: سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند. و این است بخشایش بزرگ. به بهشت هایی که جایگاه جاودانه آنهاست داخل می شوند. در آنجا به دست بندهای زر و مرواریدشان می آریند و در آنجا جامه هاشان از حریر است....

گر زبغداد و هری یا از ری اند بی مزاج آب و گل نسل وی اند
شاخ گل هر جا که می روید گل است خم مل هر جا که می جوشد مل است^۱
و چون آن شاخه طوبی از درخت زیتونیّه نوریّه الهیّه است، گاهی از آن
به جبل تعبیر کنند و گاهی به عروه و ثقی و گاهی به ضیاء و گاهی به شعاع و گاهی به
آب ظهور و گاهی به شراب و گاهی به شاهد و به غیر اینها. و شاخ گل کنایه از
همان شاخه طوبی است و همان شاخه تا با آدمی باقی باشد، هیچ گناه ضرر نرساند
که فرمود: حُبُّ عَلِيٍّ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ^۲. و همان شاخه برساند صاحبش را به اصل خود
که محمّد و علی و اولادهما باشند و اگر العیاذ بالله آن شاخه بخشکد، مرتدّ فطری و
معدّب در آتش شود.

و از جناب رضا مأثور است که فرمود: «بهتر چیزی که عالم از دوستان، برای
خود پیش بفرستد برای روز فقر و فاقه و مسکنت و خواری خود، این است که
فریادرسی کند یکی از فقراء دوستان ما را که در دست ناصبی باشد که دشمن خدا و
رسول باشد؛ این شخص از قبر برخواید خاست و حال اینکه ملائکه صف زده
خواهند بود تا منزل او در بهشت که او را بر بالهای خود ببرند و می گفته باشند:
مرحبا، خوش باش خوش باش، ای کسی که تعصب کشیدی برای ائمه اخیار»^۳.
و جابر از حضرت رسول روایت کرد که فرمود: «بشارت باد تو را ای علی که
هیچ بنده ای تو را دوست ندارد و بر خود نبندد ولایت تو را، مگر اینکه مبعوث
خواهد شد با ما؛ بعد این آیه را تلاوت فرمود: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ
عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ^۴»^۵.

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، صفحه ۳۵۴.

۲. عوالم اللئالی، ج ۴، ص ۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۰۸: افضل ما يقدمه العالم من محبّینا و موالینا امامه لیوم فقره و فاقته و ذلّه و مسکنته آن یغیث فی الدنیا مسکینا من محبّینا من ید ناصب عدو لله و لرسوله یقوم من قبره....

۴. سورۀ قمر، آیات ۵ - ۵۴: پرهیزکاران در باغها و کنار جویبارانند. در جایگاهی پسندیده نزد فرمانروایی توانا.

۵. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۰۹: ابشر یا علی ما من عبد یحبّک و ینتحل مودک الا بعنه یوم القیامة معنا ثم قرأ التّبیّ صلی الله علیه و آله هذه الآیة....

و فی حدیث طویل عن النبی قَدْ مَضَى بَعْضُهُ: «آگاه باشید که هرکس بمیرد بر محبت آل محمد، پس ضامن او هستم به بهشت که با انبیاء باشد»^۱. و عن علی بن ابی طالب که فرمود: «هرکس از شیعیان دانا که عالم باشد به شریعت ما، پس بیرون آورد ضعفاء شیعه ما را از ظلمتِ جهل آنها به سوی نور علمی که عطا شده است به او، خواهد آمد در روز قیامت که بر سر او تاجی باشد از نور که روشنی دهد از برای همه اهل عرصات، و حله‌ای باشد بر او که با یک نخِ او برابری نکند دنیا با تمام آنچه در او هست و منادی ندا کند که این عالمی است از تلامذه بعض آل محمد، آگاه باشید هرکس را که از حیرت جهل بیرون آورده است، چنگ به نور او زند تا بیرون برد او را از حیرانی ظلمت این عرصات به سوی بهشت. پس بیرون می‌برد هرکس را که در دنیا تعلیم نموده یا جهلی از او دور نموده یا شبهه‌ای را از او برطرف کرده است»^۲.

و از صدیقه طاهره - سلام الله علیها - روایت شده است که: «از پدرم شنیده‌ام که علماء شیعه ما محشور می‌شوند و خلعت داده می‌شوند به اندازه کثرت علم آنها از خلعت‌های کرامت و به اندازه کوشش آنها در ارشاد عباد تا اینکه بر یکی از آنها هزارهزار حله از نور خلعت داده می‌شود، پس ندا می‌کند منادی پروردگار ما که ای کسانی که کفیل ایتم آل محمد شده‌اید و به هیجان آورندگان آنها بعد از انقطاع آنها از آباء آنها که ائمه می‌باشند، اینها را تلامذه و ایتمی که متکفل آنها شده‌اید، پس خلعت پوشانید بر آنها چنان که خلعت علوم به آنها داده‌اید در دنیا. پس به هر یک به اندازه علمی که اخذ کرده‌اند خلعت می‌دهند، حتی اینکه در میان آنها کسی هست که صد خلعت نور به او داده می‌شود. و همچنین باز این ایتم خلعت می‌دهند به هر یک که از آنها چیزی آموخته است، پس خداوند می‌فرماید که برگشت کنید بر

۱. همانجا، ص ۲۲۲: الا و من مات علی حب آل محمد فاناکفیله بالجنة مع الانبیاء....

۲. همانجا، ص ۲۲۴: من کان من شیعتنا عالماً بشریعتنا فأخرج ضعفاء شیعتنا من ظلمة جهلهم ای نور العلم الذی حیوانه جاء یوم القیامة و علی رأسه تاج من نور یضی لاهل جمیع تلک العرصات....

کافلین^۱ ایتم تا به کمال رسانید خلعت‌های آنها را و مضاعف گردانید خلعت‌های آنها را، پس تمام می‌گرداند و مضاعف می‌گرداند خلعت‌های آنها را. و فرمود صدیقه طاهره که هر رشته‌ای از آن خلعت‌ها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند هزار هزار مرتبه»^۲.

و از جناب رضا روایت شده که: «به عابد می‌گویند روز قیامت که نیکو کسی بودی، همت تو جانت بود و بار خود را بر شانه غیر قرار ندادی، داخل بهشت شو. پس بعد از آن به فقیه گفته می‌شود که ای کسی که کفیل ایتم آل محمد و راهنمایی ضعفاء محبتین و موالی آنها نمودی، بمان در اینجا که شفاعت کنی هر کس را که از تو اخذ کرده است و تعلیم گرفته است، پس توقف می‌کند و داخل می‌شود بهشت را با او جماعت بسیار و جماعت بسیار - تا ده مرتبه فرمود - و آنها کسانی هستند که از او اخذ کرده‌اند علوم او را و کسانی که اخذ کرده‌اند از آنها که از آن عالم است اخذ کرده‌اند؛ چقدر فرق است میانه عالم و عابد»^۳.

و از جناب حسن بن علی ماثور است که: «می‌آیند علماء شیعه ما که کفایت ضعفاء محبتین ما و اهل ولایت ما کرده‌اند در روز قیامت، درحالتی که انوار ساطع است از تاج سر هر یک از آنها که بر سر هر یک "تاج بهاء" است که منتشر شده باشد این نور تاج آنها در همه عرصات قیامت و دور آن عرصات سیصد هزار سال راه است و شعاع تاج‌های آنها همه آن را گرفته است، پس باقی نخواهد ماند یتیمی که کفالت امر دین او نموده باشد و از ظلمت جهل و حیرت تیه^۴ او را بیرون آورده باشد، مگر اینکه چنگ زده خواهد بود به شعبه‌ای از انوار آنها، پس بلند خواهد

۱. کافلین: سرپرستان، کفالت‌کنندگان.

۲. همانجا، ص ۲۲۵: سمعت ابی صلی الله علیه و آله یقول: إن علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرة علومهم و جدهم فی ارشاد عباد الله حتی یخلع علی الواحد منهم الف الف خلعة من نور....

۳. همانجا: یقال للعابد یوم القیامة: نعم الرجل کنت همتک ذات نفسک و کفیت الناس مؤوتنک فادخل الجنة. فیقال للفقیه: یا ایها الکفیل لایتم آل محمد الهادی لضعفاء محبتیه و موالیه....

۴. تیه: گمراهی، بیابان برهوت.

کرد آنها را تا محاذی شوند سوْر^۱ عُرف جنان را، پس نازل می‌کنند آنها را در منازلی که مهیا شده است برای آنها در جوار استادهای آنها و در حضور ائمه آنها که به سوی آن ائمه می‌خواندند علماء»^۲.

و این اشاره به همان شاخه طوبی است که به جان آن عالم متصل شده که چون معسکر^۳ جان انسانی دماغ است و آن شاخه به جان متصل است، از آن تعبیر به تاج کرده‌اند؛ چنان‌که تعبیر به شعاع و ضیاء و حبل و عروه و ثقی و نور شده است و آن کس که از آن عالم علم آموخته است، کسانی هستند که به واسطه دست به دست دادن آن عالم، اگر از مشایخ طریقت باشد و یا به واسطه تبلیغ کردن احکام قالبی یا قلبی، به سوی آنها از نور آن شاخه مستنیر و در قیامت همان نور که آنها به آن مستنیر شده‌اند، آنها را بکشانند به جانب اصل خود، و خلعت‌های نور اشاره به اشتداد آن نور است و به صورت لباس نورانی در آمدن و به اندازه اشتداد آن نور صورت لباس افزوده شود. و در همین خبر است که: «هیچ ناصبی از نواصب نخواهد بود که شعاع آن تاج‌ها به او برسد، مگر اینکه کور شود و کر شود و گنگ گردد و خواهد گردید آن نور بر او سخت‌تر از لهب آتش، پس همان نور آنها را بردارد تا بدهد به زبانیه جهنم که ببرند آنها را به وسط دوزخ»^۴.

و در خبری از جناب صادق که فرمود: «روز قیامت که اولین و آخرین جمع شوند در صعید^۵ واحد، وزن کرده خواهد شد مداد علماء با خون شهداء، مداد علماء رجحان خواهد داشت بر خون شهداء»^۶؛ و به این مضمون با اختلاف لفظ اخبار

۱. سور: دیوار، حصار.

۲. همانجا، صص ۶ - ۲۲۵: یأتی علماء شیعتنا القوامون لضعفاء محبینا و اهل ولايتنا یوم القیامة و الانوار تسطع من تیجانهم علی رأس کل واحد منهم تاج... قد انبتت تلك الانوار فی العرصات القیامة و....

۳. معسکر: محل تجمع، اردوگاه.

۴. همانجا، ص ۲۲۶: و لا یبقی ناصب من التواصب یصیبه من شعاع تلك التیجان الا عمیت....

۵. صعید: عرصه، میدان.

۶. همانجا: اذا كان یوم القیامة جمع الله عزوجل الناس فی صعید واحد و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فترجح مداد العلماء علی دماء الشهداء.

بسیار است. و مداد می تواند از مدّ باشد که به معنی کشیدن باشد و می تواند به معنی مرکب باشد. و سبب رجحان مداد علماء بر خون شهداء این است که شهید خود در مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ^۱ است و عالم خود در آن مقام مأوا دارد و علاوه موافق حدیث سابق، چندین جماعت را با خود بکشاند به آن مقام؛ و همان فرق که بین عالم و عابد بود، همان فرق میانه عالم و شهید می باشد.

و از حضرت رسول مأثور است که فرمود: عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیلَ^۲. و سبب این است که نبی، یا مرسل است یا غیر مرسل؛ غیر مرسل آن است که چشم و گوش اخروی آن باز شده باشد که آواز ملک را بشنود و شخص ملک را در خواب ببیند یا در بیداری و این شخص اعمّ از این است که حالت کثرت بینی و حالت حقوق‌گزاری کثرات در آن باشد یا نباشد. آن کس که حالت کثرت بینی در آن باشد و حالت حق‌گزاری کثرات داشته باشد، آن فی الحقیقه رسول خواهد بود یا از امت محمد خواهد بود، اما آن کس که چشم و گوش او باز شده و حالت ملاحظه کثرات در آن نباشد با آن کس که از مقام علم که مقام خشیت باشد، تجاوز نکرده باشد، لکن حالت مراقبت کثرات را داشته باشد و حق‌گزاری کثرات تواند — چه اذن و اجازه روایت یا طریقت داشته باشد و چه نداشته باشد — این کس به چندین مرتبه، برتر و بالاتر از آن نبی که غیر مرسل باشد خواهد بود، زیرا که این عالم سعه نفس و کثرت جنود برای او حاصل شده، به خلاف نبی غیر مرسل که نه سعه نفس دارد و نه کثرت جنود مثل عالم و عابد؛ علاوه بر این، که این غائب در غیبت خدمت و عبادت می‌کند و ثبات قدم او در خدمت بیشتر و متاعب جهاد او زیادتر و اجر او به همین اندازه بیشتر خواهد بود، و این عالم اگر چشم و گوش او باز شده و آواز ملک می‌شنود و شخص ملک را مشاهده می‌تواند کند که در آن مرتبه با آن

۱. سورة قمر، آیه ۵۵.

۲. المزار، شیخ مفید، تصحیح محمدباقر ابطحی، مدرسه امام مهدی، قم، ص ۶: دانشمندان اُمت من از پیامبران بنی‌اسرائیل برتر هستند.

نبی، یکسان خواهد بود و علاوه بر آن دارد که کثرت بینی باشد، و آیه کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنٰی^۱ اشاره به این دو صنف از مؤمنین دارد و نعم ما قال المولوی فی هذا المعنی:

بندگی در غیب آید خوب و گش	حفظ غیب آید در استبعاد خوش
کو که مدح شاه گوید پیش او	تا که در غیبت بود او شرم رو
قلعه داری که از کنار مملکت	دور از سلطان و سایه سلطنت
پاس دارد قلعه را از دشمنان	قلعه نفروشد به مال بیکران
غائب از شه در کنار ثغرها ^۲	همچو حاضر او نگه دارد وفا
نزد شه بهتر بود از دیگران	که به خدمت حاضرند و جان فشان
پس به غیبت نیم ذره حفظ کار	به که اندر حاضری زان صد هزار ^۳

و مثل انبیاء غیر مرسل از بنی اسرائیل و مثل علماء امت محمّد، حکایت حضرت خضر و حضرت موسی است که حضرت آن چشم آخرت بینی را باز نکرده بود مثل حضرت خضر و از این جهت برای امور غیبیه محتاج شد به حضرت خضر و حضرت موسی آن حالت کثرت بینی را به کمال داشت و حقوق آنها را به کمال - چنان که باید - می توانست رسیدگی کند و از این دو جهت بود که بعد از درخواست حضرت موسی مصاحبت خضر را، گفت حضرت خضر که تو را به کاری واداشته اند که من طاقت آن را ندارم و من را به کاری واداشته اند که تو طاقت آن را نداری. و حضرت موسی پیغمبر اولی العزم بود و حضرت خضر یا پیغمبر نبود یا اگر بود از اولی العزم نبود؛ و حضرت موسی به چندین مرتبه برتر

۱. سوره حدید، آیه ۱۰: از میان شما آنان که پیش از فتح انفاق کرده و به جنگ رفته با آنان که بعد از فتح انفاق

کرده اند و به جنگ رفته اند برابر نیستند. درجات آنان فراتر است و خدا به همه وعده نیک داده است.

۲. ثغر: شکاف کوه یا شکاف دره، مرز.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۱ (با کمی اختلاف).

بود از حضرت خضر، مقام حضرت موسی آسمان ششم و مقام حضرت خضر آسمان دوم.

و در خبری از جناب رسول منقول است که به حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: «روز قیامت می آیی تو و شیعه تو بر ناقه های نور که برق آنها را طیران می دهد در اطراف هوا، که فریاد می کنند شیعیان تو که ما مییم علویون، و از جانب خدا ندا می رسد که شما یید مقربون، لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»^۱.

و در اخبار بسیار از حضرت رسول و از ائمه اطهار روایت شده است که: «روز قیامت تمام مردم را به اسماء امهات آنها می خوانند به جهت پرده پوشی بر آنها که شاید از پدرهای ظاهری آنها نباشند، سواى شیعه که آنها را به اسماء پدرهای آنها می خوانند به جهت اینکه مولد آنها طیب است و مخلوط به زنا نیست»^۳. و از عامه و خاصه روایت شده اخبار بسیار که همه قریب المضمون می باشند که حضرت رسول فرمود که: «در قیامت من و علی بر صراط خواهیم بود، هرکس چیزی از ولایت علی داشته باشد یا از محبت علی داشته باشد، خواهد گذشت یا براتی از علی داشته باشد، و الا در آتش خواهد افتاد»^۴، و در بعض اخبار: «گردن او را خواهیم زد و او را سرنگون در جهنم خواهیم انداخت»^۵ و در بعض اخبار: «می گذرند امت تو به نور علی، و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ»^۶ و در اخبار بسیار در تفسیر آیه

۱. سوره زخرف، آیه ۶۸: ای بندگان من امروز بیمی بر شما نیست و شما غمگین نمی شوید.

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۳۷: اذاکان یوم القیامة جنت انت و شیعتک رکباناً علی نوق من نورالبرق یطیرهم فی أرجاء الهوا ینادون فی عرصة القیامة: نحن العلویون، فیأتیهم النداء من قبل الله: انتم المقربون لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون.

۳. همانجا، ص ۲۳۸: فاذا کان یوم القیامة دعی الناس بأسماء امهاتهم سوی شیعتنا فانهم یدعون بأسماء آبائهم لطیب مولدهم.

۴. همانجا، ص ۳۳۲: اذاکان یوم القیامة أقف انا و علی علی الصراط... فلا یمر أحد من خلق الله الا سألناه عن ولایة علی فمن کان معه شیء منها نجا و....

۵. همانجا: و الا ضربنا عنقه و القیناه فی النار.

۶. سوره نور، آیه ۴۰: کسی را که خداوند برای او نوری قرار نداده باشد، هرگز روشنی نخواهد یافت.

۷. بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۳۲: یجوز امتک بنور علی و نور علی من نورک و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور.

مبارکه یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ^۱، روایت شده است که: «هر طایفه لعن می‌خواهند کرد امام خود را سوای شما و کسی که بر مثل حال شما باشد»^۲.

و در اخبار بسیار وارد شده است که شیعیان ما شفاعت می‌کنند و در بعض اخبار: «شفاعت می‌کنند از برای اهل و عیال و جیران و خدام»^۳، و در بعض اخبار: «شفاعت می‌کنند مثل ربیعه و مضر را»^۴ و در بعض اخبار: «شفاعت می‌کند هر یک هفتاد هزار را»^۵ و در بعض اخبار: «شیعه ما از نور خدا خلق شده‌اند و به سوی خدا عود می‌کنند و شما ملحق می‌شوید به ما و ما شفاعت داده می‌شویم، پس شفاعت می‌کنیم و قسم به خدا که شما شفاعت داده می‌شوید، پس شفاعت می‌کنید و هیچ یک از شما نیست مگر اینکه بلند می‌شود ناری از شمال او و بهشتی از یمین او، پس داخل می‌کند دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در جهنم»^۶.

و جهت بودن شیعه از نور خدا و عود کردن به نور خدا، همان است که مکرر ذکر شده که آن شاخه طوبی از شجره الهیه نوریه است و همان شاخه طوبی، فعلیت اخیره شیعه است و چون شیئیت شیء به فعلیت اخیره اوست، پس شخصیت شخص شیعه همان نور الهی است که آن شاخه طوبی باشد و بعد از مرگ خواهد کشانید شخص را به سوی اصل خود و: «در شفاعت خود داخل می‌کند هریک از شیعیان من و کسانی که من را دوست داشته‌اند و یاری کرده‌اند من را به فعل یا قول در هفتاد هزار از همسایه‌ها و خویشاوند خود»^۷.

و در خبری: «پنج در از هشت در بهشت، داخل می‌شوند از آنها شیعیان و

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱: روزی که هر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانیم.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱: اِنَّهٗ لیس من قوم ائتموا بامام فی الدنیا الا جاء یوم القیامة یلعنهم و....

۳. همانجا، ص ۳۸: و لشیعتنا شفاعة فی اهلهم... و ان المؤمن لیشفع حتی لخدمه.

۴. همانجا: و ان المؤمن لیشفع فی مثل ربیعه و مضر.

۵. همانجا، ص ۳۹: ... یشفع کلّ رجل من شیعی... سبعین الفا من جیرانه و اقرباه.

۶. همانجا، ص ۳۷: شیعتنا من نور الله خلقوا و الیه یعودون، والله انکم لملحقون بنا یوم القیامة، و انا لنشفع فنشفع والله....

۷. همانجا، ص ۳۹: و یشفع کلّ رجل من شیعی و من تولّایی و نصرنی و حارب من حاربنی بفعل او بقول فی....

دوستاناران ما»^۱. و در خبری: «معصیت کاری را می‌برند به دوزخ، می‌گذرد آن معصیت کار بر مؤمن، می‌گوید به مؤمن که من در دنیا برای تو فلان کار کردم یا در قضای حاجت تو قدم برداشتم، می‌توانی مکافات کنی امروز؟ آن وقت مؤمن می‌گوید به ملک موکل بر آن معصیت کار که این را واگذار و خداوند می‌شنود آواز مؤمن را ندا می‌کند که ای ملک اجازه دار قول مؤمن را، پس او را ملک وامی‌گذارد»^۲.

و در خبری: «مؤمن را مؤمن نامیدند به جهت اینکه امان می‌دهد و خداوند اجازه امان او را می‌کند»^۳. و در خبری سه مرتبه قسم خورد جناب صادق و فرمود که شفاعت خواهیم کرد شیعه خود را به این لفظ که: وَاللّٰهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا وَاللّٰهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا وَاللّٰهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا^۴.

و در خبری: «خدا را صد جزء رحمت است و یک جزء آن را بر همه خلائق قسمت کرده است و روز قیامت آن یک جزء را جمع می‌کند با آن نود و نه جزء، پس رحم می‌کند به آن صد جزء امت محمد را، پس شفاعت می‌دهد آنها را درباره هرکس که او را دوست دارند، چرا که مؤمن گرمی‌تر است در نزد خدا از آنچه شما گمان برید»^۵.

و در خبری بعد از آنکه فرمود جناب صادق که: «ما در عرصات می‌ایستیم و می‌فرستیم خیار شیعیان خود را که از عرصات ضعیف شیعیان ما را برچینند و داخل بهشت می‌کنند و می‌آورند از مقصّرین شیعیان ما در اعمال بعد از آنکه ولایت را

۱. همانجا: إِنَّ لِلجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ... وَخَمْسَةَ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَمَحَبُّونَا.

۲. همانجا، ص ۴۱: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيَمْرُؤٌ بِهِ الرَّجُلُ لَهُ الْمَعْرِفَةُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ قَدْ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ وَالْمَلِكُ يَنْطَلِقُ بِهِ فَيَقُولُ لَهُ: يَا فُلَانُ أَغْنَيْتَنِي فَقَدْ كُنْتَ أَصْنَعُ إِلَيْكَ الْمَعْرُوفَ فِي الدُّنْيَا وَاسْعَفَكَ فِي الْحَاجَةِ تَطْلِبُهَا مِنِّي فَهَلْ عِنْدَكَ الْيَوْمَ مَكَافَاةٌ؟...

۳. همانجا، ص ۴۲: فَأَتَمَّا سَمِيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ فَيُؤْمِنُ أَمَانَهُ.

۴. همانجا، ص ۴۳.

۵. همانجا، ص ۴۴: ... وَ مِنْ رَحْمَتِهِ أَنَّهُ خَلَقَ مِائَةَ رَحْمَةٍ، جَعَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فَبِهَا يَتَرَاخَمُ النَّاسُ... فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَصْنَفَ هَذِهِ الرَّحْمَةِ الْوَاحِدَةِ أَيْ تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ رَحْمَةً فَيُرْحَمُ بِهَا أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ....

حفظ کرده - یعنی شاخه طوبی را نخشکانیده - و در مقابل او وامی دارند از صد نفر تا هزار نفر از نصاب؛ پس گفته می شود به او که اینها عوض تو برای آتش می باشند»^۱.

و در خبری از جناب صادق که: «خداوند عظیم تر دارد شیعیان ما را از اینکه مناقشه کند با آنها در حساب و ما می گوئیم: خدای ما اینها شیعیان ما می باشند. خداوند امر آنها را به ما وامی گذارد و می گوید: از مسیء آنها گذشتم، آنها را داخل بهشت کنید به غیر حساب»^۲.

و از جناب رسول مروی است که فرموده: «استخفاف به شیعه علی نرسانید که هر یک از آنها شفاعت داده می شوند درباره عددی که مثل ربیعه و مضر باشند»^۳ که دو قبیله معظم می باشند از عرب. و در خبری از جناب باقر است که: «هیچ بنده ای نیست که ذکر شود در نزد او اهل البیت که دل او نرم شود به جهت ذکر ما، مگر اینکه ملائکه دست به پشت آنها خواهد کشید و همه گناهان آنها آمرزیده خواهد شد، مگر گناهی کرده باشد که او را از ایمان بیرون برده باشد»^۴.

و امثال این اخبار همه اشعار دارد که این فضیلتها و ثوابها، مادامی است که شاخه طوبی را در وجود خود نخشکانیده باشد و می شود که معصیتی بجا آورد انسانی که آن شاخه طوبی را بخشکاند که آن وقت هیچ شفاعت برای او نخواهد بود و مخلد در آتش خواهد بود.

و در خبری از جناب رضا که: «قلم برداشته شده است از شیعه ما و هیچ یک

۱. همانجا، صص ۵ - ۴۴: ... ففری بعض شیعتنا فی تلک العرصات فمن کان منهم مقصراً... فنبعث علیهم خیار شیعتنا... فینقضون علیهم کالبزاة والصقور و یتناولونهم... فیزفهم الی الجنة زفا و....

۲. همانجا، ص ۵۰: اذا حشر الله الناس فی صعید واحد أجل الله أشیاعنا أن یناقشهم فی الحساب. فنقول: إلهنا هؤلاء شیعتنا فیقول الله تعالی: قد جعلت أمرهم الیکم....

۳. همانجا، ص ۵۶: لا تستخفوا بشیعة علی فإن الرجل منهم لیشفع لعدد ربیعة و مضر.

۴. همانجا: ... أما إنه لیس من عبد یذکر عنده اهل البیت فیرق لذکرنا الا مسح الملائكة ظهره و غفر له ذنوبه الا ان یجئ بذنب یرخرجه من الایمان.

نیست که مرتکب شود گناهی را مگر اینکه برسد به او غمی که خالص شود از گناه و اگر اینکه بیاورد گناه را به عدد قطره‌های آب و قطره‌های باران و به عدد سنگریزه‌ها و به عدد خاک‌ها و به عدد خارها و به عدد درخت‌ها، پس اگر درباره خود او بلیه‌ای به او نرسد، در اهل و مالش خواهد رسید و اگر نرسد در اهل و مال و در دنیای او چیزی که به او مغموم شود، خواب آشفته خواهد دید که مغموم شود که از گناه پاک شود»^۱.

و در اخبار بسیار از معصومین - علیهم‌السلام - است که: «از شیعه علی هیچ قدمی نلغزد، مگر اینکه یک قدم دیگر از او ثابت بماند»^۲ که تشبیه کردند معصیت کردن را به لغزش قدم، و نگاه‌داری ولایت او را (که به کلی بر زمین نیفتد) به ثبات قدم دیگر که یک قدم که از جا بیرون رود و یک قدم ثابت بماند، شخص بر زمین نخواهد افتاد و اینها همه مادامی است که رشته ولایت قطع نشود که اگر قطع شود، مرتد فطری شود و مخلد در نار و عذاب بماند.

و اخبار بسیار از ائمه اطهار وارد شده است به این مضمون که: «ولّی علی اگر مرتکب ذنوب بشود، خداوند او را مبتلا سازد در جان و مال و اولاد و عیال یا به سختی مردن یا به خواب‌های پریشان تا بیرون رود از دنیا و بر او هیچ گناه نباشد»^۳ و در بعض اخبار: «طعن مزین بر اولیاءالله»^۴ و در بعض اخبار: «اگر از او بدی دیدی، عذری برای او بگو»^۵؛ غرض این است که آن‌کس که شیعه علی باشد، نمی‌توان بر او تشنیع کرد، بلکه باید پوشید بر او، بلکه از نظر خود هم پوشید که در نظر خود هم نیاوری که شاید عذر موجهی داشته باشد.

۱. همان، ج ۶۵، ص ۱۹۹: رفع القلم عن شیعتنا... ما من احدٍ من شیعتنا ارتکب ذنباً او خطیاً الا ناله فی ذلک غم محص عنه ذنوبه و لو أنه أتى بذنوب بعدد القطر والمطر و بعدد الحصى والرمل و بعدد الشوك والشجر فان لم ينله فی نفسه ففی اهله و ماله....

۲. همانجا: لا تعجلوا علی شیعتنا ان تزل لهم قدم تثبت لهم اخری.

۳. همانجا.

۴. همانجا، ص ۲۰۰: ... لا تشنع علی اولیاء الله.

۵. همانجا: اطلب لآخیک عذراً فان لم تجد له عذراً فالتمس له عذراً.

و در اخبار بسیار است که: «خداوند عطا می‌کند دنیا را به دوست و دشمن و عطا نمی‌کند این امر را (که ولایت باشد یا این دین را که قبول ولایت باشد، یعنی اتصال شاخه طوبی را به دل انسان) مگر به خاصان خود از خلق»^۱.

و مرحوم فردوس آشیان آقا ملا آقای دربندی، از صدوق(ره) روایت کرده از حضرت رسول که فرمود: «می‌دانید که غم من از چه چیز است و در چه چیز است تفکر من و به سوی چه چیز است شوق من؟ اصحاب عرض کردند که نمی‌دانیم، خبر ده ما را. فرمود: خبر می‌دهم شما را ان شاء الله؛ پس آهی کشیدند و فرمود: آه! مشتاقم به سوی برادران خود که بعد می‌آیند. ابوذر عرض کرد: ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب منید و برادرانم می‌آیند بعد از من، شأن آنها شأن انبیاست، قومی هستند که فرار می‌کنند از پدرها و مادرها و از برادر و خواهرها و از خویشاوند همه به جهت طلب مرضات الله، ترک مال می‌کنند به جهت خدا و خوار می‌گردانند خود را به تواضع کردن به جهت خدا، در شهوات رغبت نمی‌کنند و نه در فضول دنیا، جمع می‌شوند در یک خانه از خانه‌های خدا که گویا غریب‌ها هستند - یعنی در دنیا - خواهی دید آنها را محزون به جهت خوف آتش و میل بهشت، پس که می‌داند قدر آنها را در نزد خدا؟ میانه آنها خویشی نخواهد بود و نه مالی که به یکدیگر بدهند، بعضی بر بعضی مهربان‌ترند از پسر بر پدر و از پدر بر پسر و از برادر بر برادر، آه شوقاً الیهم؛ و فارغ دارند خود را از تعب دنیا و از نعیم دنیا به واسطه نجات دادن خود را از عذاب ابد و دخول الجته به جهت خشنودی خدا و بدان که از برای هر یک از آنها اجر هفتاد بدری خواهد بود. ای اباذر هر یک از آنها گرامی‌تر است بر خدا از هر چیزی که خلق کرده است خدا بر روی زمین. ای اباذر دل‌های آنها و عمل آنها برای خداست، اگر یکی از آنها ناخوش شود، زیادتی خواهد داشت اجر او بر عبادت هزار سال بر روزه

۱. همانجا، صص ۲ - ۲۰۱: ... إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مِنْ حُبِّ وَ بِيْغْضٍ وَ لَا يُعْطِي هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا صَفْوَةً مِنْ خَلْقِهِ....

روزهای آن و نمازهای شب‌های آن هزار سال و اگر می‌خواهی زیادتر بگویم؟ عرض کرد: بفرما. فرمود: یا اباذر اگر یکی از آنها بمیرد، گویا مرده است جمیع کسانی که در دنیا هستند از فضیلت آن بر خدا. اگر می‌خواهی زیادتر بگویم؟ عرض کردم: زیادتر بگوی. فرمود که اگر یکی از آنها را اذیت کند شپشی در جامه او، برای او اجر چهل عمره و چهل حجّه و چهل غزوه خواهد بود و اجر چهل بنده که از اولاد اسماعیل آزاد کند، و داخل می‌کند هر یک از آنها در شفاعت خود دوازده هزار نفر را. عرض کردم: سبحان الله چقدر مهربان است به خلق خود و چقدر با لطف و کرم است بر خلق. فرمود: تعجب می‌کنید از قول من، می‌خواهید زیادتر بگویم؟ عرض کردم: بلی یا رسول الله زیادتر بگو. فرمود: اگر یکی از ایشان چیزی بخواهد از خواهش‌های دنیا، پس صبر کند و در طلب آن بر نیاید، برای او از اجر خواهد بود به اندازه یادکردن اهل او آن شهوت را؛ بعد از آنکه مغموم می‌شود و نفس می‌کشد، خواهد نوشت خداوند به هر نفسی هزار هزار حسنه - و در بعض نسخه‌ها دو هزار هزار حسنه - و محو خواهد کرد هزار هزار سیئه و بلند خواهد کرد برای او هزار هزار درجه، و اگر می‌خواهی تا زیادتر بگویم؟ عرض کردم: زیادتر بگوید. فرمود: اگر یکی از آنها صبر کند با اصحاب خود و از آنها قطع نکند و صبر کند در مثل جوع و غم آنها، برای او از اجر خواهد بود مثل اجر هفتاد نفر از کسانی که با من به غزوه تبوک آمده بودند که صعب‌ترین غزوات بود - و به همین منوال می‌فرمود تا اینکه فرمود - مقصّر از آنها افضل است در پیش خدا از هزار مجتهد از غیر ایشان. ای اباذر خنده آنها عبادت است و شادی آنها تسبیح است و خواب آنها صدقه است و نفس کشیدن آنها جهاد است و نظر می‌کند خدا به آنها در هر روز سه مرتبه. ای اباذر من به سوی آنها مشتاقم. بعد چشم‌ها را برهم گذاشتند و گریستند، بعد فرمود: اَللّٰهُمَّ احْفَظْهُمْ وَاَنْصُرْهُمْ عَلٰی مَنْ خَالَفَ عَلَيْهِمْ وَا

تَخَذْلَهُمْ ا و روشن گردان چشم‌های مرا به واسطه ایشان در روز قیامت اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲ تا آخر حدیث شریف.

۱. بار خدایا آنها را حفظ فرما و آنها را بر کسانی که مخالف آنهاست پیروزی عنایت فرما و آنها را خوار مگردان.

۲. سوره یونس، آیه ۶۲.

۳. التحصین، ابن فهد حلّی، به تحقیق مدرسه امام مهدی، ج ۳، قم ۱۴۰۶ ق، صص ۶ - ۲۳: اُتَدْرُونَ غَمِي؟ وَ فِي اَيِّ شَيْءٍ تَفَكَّرِي؟ وَ اِلَى اَيِّ شَيْءٍ تَفَكَّرِي، وَ اِلَى اَيِّ شَيْءٍ اِشْتَأْتِي؟ قَالَ اصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا عَلِمْنَا بِهَذِهِ مِنْ شَيْءٍ اَخْبَرْنَا بِغَمِّكَ وَ تَفَكَّرِكَ وَ تَشَوُّقِكَ؟....

باب سوم

در بیان اقسام مؤمن و شیعه

بدان که مؤمن و شیعه که کسانی هستند که شاخه طوبای ولایت به دل آنها وصل شده و ایمان داخل دل آنها شده و شعاع امام گردیده‌اند، به قسمت اولی سه قسم می‌شوند:

یک قسم آنها می‌باشند که از دارالشّرك نفس هجرت نکرده و به همان "دست به دست دادن" اکتفا نموده و در عقب حظوظ حیوانی و هواهای نفسانی برآمده، لکن لطیفه محبت امام از آنها نرفته؛ و اینها ظالم بر نفس خود هستند که نگذاشتند که لطیفه انسانی از زندان نفس قدم بیرون گذارد و به دارالاسلام قلب رو آورد.

و قسم ثانی کسانی هستند که پشت از زندان نفس نموده و قدم به حدود قلب گذاشته‌اند و به ذوق و وجدان ادراک مدرکات غیبیه نموده‌اند و لذت مدرکات غیبیه را نموده یا لذت مدرکات غیبیه را غالب بر لذت نفسانی کرده‌اند یا غالب نکرده، گاهی به لذت غیبی مشغول و گاهی به لذت نفسانی و گاهی این غالب و گاهی آن غالب شود و اینها بیشترند از فرقه اول و فرقه ثالث، بلکه اینها معظم مؤمنین و شیعه می‌باشند به تفاوت مراتب و درجات آنها که از حدّ و حصر بیرون است، و اینها مقتصد و میانه‌رو هستند که نه طرف نفس را باخته‌اند و نه طرف آخرت را

بلکه هر دو طرف را دارند، لکن در طرف نفس از امر الهی غافل نیستند که طرف نفس را نیز از روی امر دارند که اگر غذا خورند به امر غذا خورند، لکن در حین غذا خوردن گاهی نفس حظّ خود را پیش اندازد از امر الهی که غافل از این و محظوظ به آن شوند و گاهی عقل امر الهی را پیش اندازد و محظوظ به امر و امتثال امر شوند و امر نفس و حظّ نفس را غافل شوند.

و فرقهٔ ثالثه طایفه‌ای هستند که گوی سبقت از همه ربوده‌اند و در همه خیرات بر جن و انس پیشی گرفته و امر الهی را بر امر نفس مقدم داشته و حظوظات نفسانی را به امر الهی برداشته و تمام اعمال معاشیه و معادیه خود را خیرات قرار داده، و اینها رسل و انبیاء و خلفاء آنها می‌باشند نه انبیاء جزء که علماء امت محمد افضل از آنها می‌باشند و نه خلفاء جزء، زیرا که گاهی نفس اینها در مباحات جلو می‌گیرد و حظّ خود را منظور نظر و مقدم بر امر الهی قرار می‌دهد و اینها را به مضمون کریمهٔ *تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ* مراتب و مقامات بسیار و درجات بی‌شمار است.

و دربارهٔ این سه فرقه از مؤمنین است آیهٔ مبارکه *وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ* ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ^۲ که مراد از کتاب احکام نبوت و رسالت و آثار ولایت است و به ارث داده

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳: بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

۲. سوره فاطر، آیات ۵ - ۳۱: هر چه از این کتاب به تو وحی کرده‌ایم حق است که کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند و خدا بر بندگانش آگاه و بیناست. سپس کتاب را به کسانی از بندگانش که برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک‌پیشی گرفتند و این است بخشایش بزرگ؛ به بهشت‌هایی که جایگاه جاودانه آنهاست داخل می‌شوند، ←

نمی‌شود مگر اینکه "نسبت" به آن بزرگوار پیدا کرده باشند و نسبتی که باعث شود به ارث بردن احکام نبوت و ولایت را، نیست مگر نسبت روحانی؛ زیرا که در نسبت جسمانی، منسوبات جسم را به ارث می‌برند، لکن آن بزرگوار به حکم *أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ*^۱ چنان حکم روح و ملکوت را غالب گردانیده بر تن که گویا حکم تن و جسم از آن بزرگوار برداشته شده و بر تن آن حضرت حکم روح جاری شده که ازواج جسمانی آن حضرت را بر اولاد روحانی آن حضرت حرام کردند، پس اولاد جسمانی آن حضرت را می‌توان گفت حکم اولاد روحانی دارند و چنانکه ارث جسمانی را می‌برند، ارث روحانی را هم می‌توانند ببرند؛ پس صحیح است که تفسیر شود وارث کتاب به اولاد جسمانی آن حضرت با اینکه نسبت روحانی نداشته باشند، پس *الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا* را به اولاد جسمانی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و به اولاد روحانی آن بزرگوار صحیح است تفسیر کردن و اختصاص به روحانی تنها ندادن؛ چنانکه نباید اختصاص داد به اولاد جسمانی آن حضرت. پس فرمود که به ارث دادیم این کتاب نبوت و ولایت را به آن کسانی که آنها را از میان بندگان خود برگزیدیم.

و این معلوم است که تمام آنها که شریعت مطهره آن حضرت را دارند، برگزیده خدا نخواهند بود، چون که در میان آنها سنی و شیعه و در شیعه، خوارج و کیسانی و زیدی و اسماعیلی و فطحی و واقفی هستند و ما همه آنها را از دین الهی خارج می‌دانیم و اثنی عشریه را بر مذهب حق می‌دانیم؛ پس معلوم است که به محض نحلّه ملت محمدی، نه برگزیده خدا می‌شوند و نه از امت آن حضرت محسوب و نه فرزند آن حضرت می‌شوند، بلکه - چنانکه مکرر گذشت - تا منشأ

→

در آنجا به دست بندهای زر و مرواریدشان می‌آریند و در آنجا، جامه‌هایشان از حریر است و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما دور کرد، زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است. آن خدایی که ما را از فضل خویش بدین‌سرای جاویدان درآورد که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

۱. سوره احزاب، آیه ۶: همسران او مادران آنها هستند.

انتزاع ابوت و بنوت میانه آن حضرت و امت حاصل نشود، نه فرزند روحانی خواهند بود و نه کتاب را به ارث خواهند برد و آن منشأ انتزاع صورت ملکوتی آن حضرت است که به واسطه بیعت خاصه ولویه، متصل به دل بایع می شد و به واسطه همان شاخه طوبی است که برگزیده حق - تعالی شأنه - می شوند و بعد از اتصال آن شاخه طوبی، وارث آن حضرت می گردند و به واسطه برگزیده بودن برای حق - تعالی شأنه - و بنوت حضرت رسول، خداوند حیا می کند که آنها را عذاب کند؛ اگرچه در اعمال خود بدکردار باشند و به حکم غلبه روحانیت بر جسم آن حضرت، اولاد جسمانی آن حضرت را با اینکه آن شاخه طوبی به دل آنها متصل نشده باشد، فرزند آن بزرگوار به حسب جسم و روح، هر دو می توان گفت آنها را و می توان گفت که آنها هم مصداق اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ هَسْتَنْد و آنها هم برگزیده حق - تعالی شأنه - می باشند و اینها که برگزیده حق می باشند، به حکم آیه کریمه سابقه به قسمت اولی سه قسمت می شوند:

یک قسم آنها که قدم از زندان تن بیرون نگذاشته اند و همان زندان نفس را وطن گزیده و رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا گشته؛ اگرچه همین ها هم به واسطه آن شاخه طوبی که فعلیت اخیر آنها شده، نمی شود که به اصل خود راغب نشوند و گاهی فرار از زندان را نخواهند، اگرچه به واسطه ابتلائات الهی باشد که دلتنگ شدن آنها از حیات دنیا و توجه به اصل خود کردن احياء لطيفة ولایت و شاخه طوبی است، و همین محبت علی است که ظاهر می شود که فرمودند: لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ.^۱ و به جهت همین است که فرمودند: شيعه ما لا محاله به بهشت خواهند رفت هرچند که بسیار بدکردار باشند، یعنی آخر کار آن لطيفة ولایت و شاخه طوبی را ما زنده کنیم که اگر گناه جن و انس را با خود ببرد همه را بپاشاند و از همین جهت فرمودند که: «شيعه علی اگر یک قدمی از آنها بلغزد، قدم دیگر ثابت می ماند». و از جناب صادق در تفسیر

۱. سوره یونس، آیه ۷: به زندگی دنیا راضی گشتند.

۲. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۸۶.

آیه مبارکه مآثور که فرمود: الظالم لنفسه يحوم حول نفسه.^۱

و قسم ثانی آنها می باشند که قدمی از حدود نفس بیرون گذاشته اند و به حدود قلب گاهی قدم گذارند و اینها کسانی هستند که اندک از تقلید تجاوز کرده و بوی تحقیق به مشام آنها رسیده و به ذوق و وجدان معلوم خود را ادراک کرده اند که القاء سمع را با تحقیق که مقام قلب باشد منضم^۲ ساخته، بعضی از معلومات خود را به همان تقلید که مقام ظن است پذیرفته و بعضی را به تحقیق که مقام علم است ادراک نموده و اینها چون طرف نفس و دنیا و طرف قلب و عقبی را دارا شده اند و ملاحظه هر دو طرف را می کنند، "مقتصد" نامیده اند و از جناب صادق در تفسیر مقتصد مآثور که فرمودند: المقتصد من يحوم حول قلبه.^۳

و قسم سیم آنها می باشند که حضرت حق تفضل فرموده و آنها را به حضور حضرت خود خوانده که آنها آنچه کنند به دست حق کنند و دنیا را برای او داشته باشند و پیوسته مراقب حق باشند که فرمود جناب صادق: والسابق بالخيرات يحوم حول ربه^۴ که معنی سابق بالخيرات این است که سبقت گیرنده است بر همه کس در همه خیرات یا سبقت گیرنده است همه کس را به سبب خیرات، یا سبقت گیرنده است نفس را در همه خیرات؛ یعنی در هیچ یک از خیرات نفس نمی تواند خواهش خود را پیش اندازد و شراکت با آنها کند.

و مراد به ذلک هو الفضل الکبیر می تواند اشاره باشد به ایراث کتاب، یعنی به هر کس کتاب ولایت داده شد، فضل بزرگ است که به او داده شده است و این معلوم است که کسی که چنین گوهری به دست آورد که اگر گناه جن و انس را با خود ببرد تمام را بپاشاند، فضلی از آن بالاتر نخواهد بود؛ و می شود که اشاره باشد

۱. صافی، ج ۴، ص ۲۳۹: ستمکار به خود دور خودش می چرخد.

۲. منضم: پیوسته، ضمیمه شده.

۳. همانجا: مقتصد (میان‌رو) کسی است که دور قلبش می چرخد.

۴. همانجا: سبقت گیرنده به نیکی‌ها، دور پروردگارش می چرخد.

به سبقت در خیرات. و همه اینها داخل "جَنّاتِ عدن" خواهند شد که بلندترین همه جَنّاتِها باشد یعنی بر اینها هیچ نقص و قید نباشد که در جَنّاتِ پست تر مقام آنها باشد، و به همین جهت بعد از دخول جَنّتِ عدن بگویند: حمد می‌کنیم خدایی را که از ما حزن را برداشت، یعنی به کلی نقص را از ما برداشت که به جَنّاتِ عدن رسیدیم و نَصَب و لُغوب که لازمه نقص است، نخواهیم یافت.

و این سه قسمت برای مؤمن و شیعه به حسب قسمت اولی و به حسب اَمّهات، اقسام است و الا هر یک از اینها قسمت می‌شوند بر اقسام عدیده کثیره چنان‌که اشاره شد و سابقین به منزله یمین حقّند و دو قسم دیگر اصحاب یمینند؛ چنان‌که آیه کریمه كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ^۱ را به مطلق شیعیان تفسیر کرده‌اند که معنی این است که هرکس هرچه کند، غلّ گردن و پابند او خواهد شد چه به صورت عبادت باشد و چه به صورت معصیت؛ چنان‌که اخبار بسیار دارد که: «هرکس که برای او امامی نباشد، مردن او مردن جاهلیت، بلکه مردن بر کفر و ضلالت خواهد بود»^۲ و چنان‌که اخبار دیگر وارد شده که: «اگر کسی بین رکن و مقام یا در تحت میزاب عبادت کند هفتاد سال یا آن قدر که مثل مشک خشکیده شود و ولایت علی بن ابی طالب یا ولایت ولیّ امر را نداشته باشد، او را بر رو خداوند در آتش جهنّم اندازد» که معلوم می‌شود که بدون ولایت نیک و بد همه بند پای انسان است و آنکه ولایت داشته باشد که از اصحاب یمین شده باشد، هرچه کند - از آن جهت که اصحاب یمین است - بند پای او نباشد، بلکه اسباب رهایی او شود، بلکه به مضمون وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِيْنَ لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي اَعْمَلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳ نیک و بد او را از او به خوبی بپذیرند. و اگر قید حیثیت را اعتبار

۱. سورة مدثر، آیات ۹ - ۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۳۴: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ اِمَامٌ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةِ كُفْرٍ وَ شُرْكَ وَ ضَلَالَةٍ.

۳. سورة زمر، آیات ۶ - ۳۴: هر که درستی آورد و آن را باور داشت، آنان متقیان هستند؛ برایشان هرچه

کنیم که آنچه از غیر جهت ولایت بجا آورده شود، سبب خسران او باشد، بلکه قید او باشد و به حکم تکفیر و غفران حق و به حکم *اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ*^۱، باز تمام آنها را اسباب رهایی قرار دهند.

غرض این است که آن کس که شاخه طوبی را از دست ندهد و جبل ولایت را با خود به دم مرگ رساند، البته پاشاندنی را پاشاند و پوشیدنی را بپوشد و مبدل شدنی را مبدل سازد به حسنات که برود به آخرت بدون گناه و آن کس که فی الجمله اثری از ظلماتِ ظلم‌های او برای او باقی باشد، فی الجمله در برازخ بماند تا پاک شود و برود به بهشت بدون اثری از کدورت‌های گناه او و این کس بسیار نادر است در مؤمنین، بلکه برزخ از برای *مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ*^۲ است که مورد بازگشت حق شوند که اغلبی از آنها در برازخ از آرایش پاک شوند و این *مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ* کسانی می‌باشند که پیوند ولایت به آنها نرسیده باشد و فطرت ولایت را به کلی باطل نکرده باشند که این دو فرقه محکوم^۳ علیه به جنت و نارند و سایرین اگر فطرت را چنان پنهان نکرده باشند که در حین مرگ نتواند ظاهر شود، خداوند بر او بازگشت کند و او را بیامرزد و اگر چنان پنهان کرده باشد که در حین مرگ نمایان نشود بلکه باطل گردد، در عذاب بماند که *إِذَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا يُعَذِّبُهُمْ*^۴ برای اینهاست.

و به قسمت دیگر مؤمن را در اخبار دو قسم کرده‌اند: «یک قسم رجال صدقوا ما غاهدوا الله علیهم»^۴ پس این مؤمن را نه احوال دنیا می‌رسد و نه احوال آخرت و این مؤمن شفاعت می‌کند دیگران را و حاجت به شفاعت ندارد، و مؤمنی است که مثل

→

بخواهند در نزد پروردگارش مهیاست. این است پاداش نیکوکاران، تا خدا بدترین اعمالی را که مرتکب شده‌اند از آنان بزداید و به بهتر از آنچه می‌کرده‌اند پاداششان دهد.

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۶: کارشان بر مشیت خداست.

۳. «یا توبه‌شان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند». این جمله مأخوذ است از سوره توبه، آیه ۱۰۶: *إِنَّمَا يُعَذِّبُهُمْ وَإِنَّمَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ*.

۴. سوره احزاب، آیه ۲۳: مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند.

برگ زرع است و این مؤمن راست می ماند گاهی و کج می شود گاهی»^۱ یعنی گاهی قدمی از او می لغزد و لکن یک قدم دیگر ثابت می ماند و به واسطه ثبات آن قدم ثابت باز راست می ایستد که اشاره به این است که گاهی معصیت از او صادر می شود و گاهی شیطان به ریب و شک می اندازد. و از این خبر و بیانی که شد معلوم می شود که آیه مبارکه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ^۲ تخصیص به موت و شهادت ندارد، بلکه مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ آنها را شامل می شود که کار خود را به انتها رسانیده اند و حالت منتظره در آنها به حسب مقام خود نمانده؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ^۳ کسانی را شامل می شود که هنوز در راه می باشند و کار خود را به انتها نرسانیده اند و گاهی به وسوسه شیطان گرفتار می شوند.

و در خیر دیگر از جناب امیر ماثور که فرمود: «برادران دو صنفند: اخوان الثقة و اخوان المكاشرة؛ پس اخوان ثقة که از آنها با وثوق باشی که با تو از مال و جان مضایقه ندارند، پس آنها دست تو و بال تو و اهل و مال تو می باشند، پس اخوان ثقة را مال و بدنت را برای آنها بذل کن و باصفا باش با کسانی که با آنها باصفا باشند و دشمنی کن با کسانی که با آنها دشمنی کنند و پوشان عیب آنها و سر آنها را و اظهار کن نیکویی آنها را و بدان که اینها کمترند از کبریت احمر.

و اما اخوان المكاشرة - یعنی اخوان مؤانست - پس تو می یابی لذت خود را از آنها، پس قطع مکن لذت خود را از ایشان و خواه سوای این از ضمیر آنها و بذل کن برای ایشان آنچه آنها بذل می کنند برای تو از گشاده رویی و شیرین زبانی»^۴.

و به قسمت دیگر منقسم می شوند مؤمنین به هفت قسم و ده قسم و صد قسم و

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸: المؤمن مؤمنان: فمؤمن صدق بعهد الله و وفی بشرطه و ذلك قول الله عز و جل: "رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه"

۲ و ۳. سورة احزاب، آیه ۲۳: بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند.

۴. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۳: الاخوان صنفان: اخوان الثقة و اخوان المكاشرة. فأما اخوان الثقة: فهم الكف والجناح والاهل المال....

چهار صد و نود قسم و زیادتر به حسب درجات ایمان؛ چنانکه در خبری فرمود جناب صادق که: «ایمان را ده درجه است به منزله نردبان که پایه به پایه باید بالا رفت، پس نباید بگوید صاحب دو درجه به صاحب یک درجه که تو هیچ نیستی تا به دهم درجه برسد که هیچ یک از صاحبان درجه اعلی نباید بگویند به صاحبان درجه پست تر که تو بر هیچ چیز از ایمان نیستی، پس از نظر نینداز پست تر از خود را که بالاتر از تو، تو را از نظر نیندازد و هرگاه از خود پست تری را دیدی، او را به جانب خود بکش به رفق و نرمی، و بار مکن بر او چیزی را که طاقت نیابد که او را در هم شکنی که کسی که مؤمنی را بشکند بر اوست جبران او».^۱

و در خبری ایمان را هفت سهم ذکر کرده اند. و در خبری از جناب صادق است که: «ملامت نباید بکند احدی احدی را، چرا که اگر بدانند مردم که چگونه خلق کرده است خداوند این مردم را، ملامت نمی کرد احدی احدی را. سائل عرض کرد که چگونه است این؟ فرمود که خداوند خلق کرده اجزایی را که رسانیده است آنها را به چهل و نه جزء، پس این اجزاء را هر یک ده جزء قرار داد، بعد قسمت کرد اینها را میانه خلق، پس در یک نفر ده یک یک جزء قرارداد و در دیگری دو عشر جزء قرار داده است تا برسد به یک جزء و همچنین تا چهار صد و نود جزء، پس کسی که در او عشر جزئی قرار داده، قدرت ندارد که مثل صاحب دو عشر جزء باشد و همچنین تا چهار صد و نود عشر».^۲

و در خبری از جناب صادق است که فرمود: «شما را چه می شود که تبراً می جویند بعضی از بعضی، مؤمنین بعضی افضلند از بعضی و بعضی نماز بیشتر می گزارند و بعضی بصیرت آنها بیشتر است و اینهاست درجات ایمان».^۳ کسی

۱. همان، ج ۶۶، صص ۶ - ۱۶۵: ... إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ الدَّرَجَاتِ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ، يَصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاةٌ بَعْدَ مَرَقَاةٍ فَلَا يَقُولُنَّ صَاحِبُ الْإِيمَانِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ: لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ....

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۴: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمِ أَحَدٌ أَحَدًا....

۳. همانجا، ص ۴۵: مَا أَنْتُمْ وَالْبِرَاءَةُ بِيَرِّ بَعْضِكُمْ مِنْ بَعْضٍ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ....

عرض کرد در خدمت حضرت صادق که: «در نزد ما اقوامی هستند که قائلند به امیرالمؤمنین و یفضلونه علی الناس کلهم و لیس یصفون ما نصف من فضلکم أنتو لهم؟^۱ فرمود: بلی، آنها را دوست دارید، نه دوستی‌ای که با مؤمنین دارید؛ آیا نیست که در نزد خدا هست چیزی که در نزد رسول نیست و در نزد رسول چیزی است که در نزد ما نیست و در نزد ما چیزی است که در نزد شما نیست و در نزد شما هست چیزی که در نزد غیر شما نیست؟ خداوند اسلام را بر هفت سهم قرار داده است و کسی که این هفت سهم در او باشد کامل‌الایمان است و بعضی یک سهم دارند و بعضی دو سهم و همچنین تا هفت سهم، پس حمل مکنید بر صاحب یک سهم تکلیف صاحب دو سهم را - و همچنین تا هفت سهم - که اگر چنین کردید، آنها را سنگین بار کنید و نفرت دهید از دین، لکن نرمی کنید با آنها و آسان گردانید دخول آنها را در دین»^۲ و در خبری از جناب صادق روایت شده که: هُم دَرَجَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ بِمَوَالِيهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ آيَاتَانَا يُضَاعَفُ اللَّهُ لِّلْمُؤْمِنِينَ حَسَنَاتِهِمْ وَ يَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى^۳. و از جناب رضا(ع) مروی است که: الدَّرَجَةُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ^۴.

و به قسمت دیگر منقسم می‌شوند بنی نوع انسان به قسمت اولی به سه قسم: یک قسم آنها می‌باشند که فطرت ایمان را باطل کرده‌اند؛ چه ولایت تکلیفی را قبول کرده باشند و بعد باطل کرده باشند و چه قبل از قبول ولایت تکلیفی فطرت قبول ولایت را باطل کرده باشند و این هر دو فرقه مرتد فطری می‌باشند که توبه آنها در ظاهر و باطن هیچ یک مقبول نیست و مُخَلَّد در دوزخ می‌باشند و محکومٌ علیهم بالنار می‌باشند.

۱. او را از همه مردم برتر می‌دانند و فضل شما را آنطور که وصف می‌کنیم آنها توصیف نمی‌کنند، آیا آنها را دوست بداریم؟

۲. خصال، ص ۳۵۱: ان عندنا اقواماً یقولون بأمیرالمؤمنین علیه السلام یفضلونه علی الناس کلهم و لیس یصفون....

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۷۱: برای مؤمنین درجاتی است و از جهت اینکه ما را دوست دارند و می‌شناسند، خداوند نیکی‌های آنان را دوبرابر می‌کند و درجات عالی آنها را بالا می‌برد.

۴. همانجا: مراتب این درجه از آسمان تا زمین است.

و قسم دوم آنها می‌باشند که قبول ولایت تکلیفی نموده ایمان داخل دل آنها شده، شاخه طوبی به دل آنها متصل شده و این فرقه اگر آن ایمان را به آخر رسانند و باطل نکنند، محکومٌ علیهم به بهشت می‌باشند، بلکه اینها در حال احتضار پاک بروند که هیچ اثر گناهی بر اینها نباشد مگر اقلّ قلیلی که از هزاژ یکی شاید شوب گناه بماند بر آنها که در برزخ پاک شوند، لکن باید آنها که پیوند ولایت به وجود آنها رسیده زیاد برحذر باشند که از دست آنها نرود و نخشکد که اگر العیاذ بالله آن پیوند بخشکد، مردود و مرتد فطری باشند که اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند، اصلاح نتوانند نمایند؛ معارین الایمان بسیار بودند که اول در ایمان ثابت قدم بودند و بعد، از دست آنها بیرون شد، مثل بلعم باعورا که مقام بلند در ایمان داشت و مثل ابوالخطّاب که از مشایخ کبار حضرت صادق بود و بعد غالی شد و مثل بسیاری از مشایخ جناب امام موسی کاظم که بعد از مدّت‌ها که از جانب آن حضرت مجاز بودند در روایت و دستگیری و بعد مذهب توقّف اختیار کرده واقفی شدند و انکار امامت جناب رضا را نمودند و مثل اسماعیلیه که در اول به حق دست به دست حضرت اسماعیل دادند و بیعت صحیح با آن حضرت نمودند و بعد انکار جناب صادق و ردّ فرمایش آن حضرت نمودند و همچنین بوده و خواهد بود تا انقراض عالم. و خوارج هم از ایرادات آنها بر حضرت امیر معلوم می‌شود که بیعت خاصّه کرده بودند و آن حضرت را بِامامةٍ من الله پذیرفته، قبول ولایت آن حضرت را نموده بودند و بعد برگشته، تیغ بر روی آن حضرت کشیدند و آن حضرت را کافر و واجب‌القتل دانستند.

و قسم سوم فرقه‌ای هستند که ولایت ولیّ امر را قبول نکرده، به امامت امام حیّ ظاهری قائل نیستند، اعمّ از اینکه نحلّه ملّت الهی داشته باشند - چون نصاریّ و یهود و مجوس و زردشتیان و منتحلین اسلام که عبارت از هفتاد و دو فرقه هالکه باشند - یا نحلّه ملّت الهی نداشته باشند - چون بت پرست و گوساله پرست و

آفتاب پرست و کواکب پرست و طبیعی مذهب و دهری مذهب - که تمام تا ولایت فطری را فاسد نکرده باشند مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ خواهند بود که إِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ اگر چنان پنهان نکرده باشند ولایت فطری را که در دم مرگ نتواند نمایان شود، و إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ اگر چنان پنهان کرده باشند که در دم مرگ نمایان نشود.

و از برای هر دو قسم از این طایفه برزخ خواهد بود، مگر قلبی که بی برزخ به بهشت روند یا به دوزخ و اینها معظم بنی نوع انسانند در هر مذهب و ملت که بوده، چراکه در هر ملت آن پیغمبر که داعی به سوی ملت الهی می بود، اول چاره نبود که عموم خلق را به دعوت ظاهره دعوت نماید و به احکام قالبی بخواند تا خلق در روش دینی بر یک سیره بروند که به تدریج ملت آن نبی خاطر نشین اهل زمان آن پیغمبر شود و در اول به همان بیعت عامه اکتفا می نمودند و احکام قالبی را تعلیم می دادند تا اینکه در میانه اهل ملت اگر پیدا می شد کسی که طالب دین و طریق به سوی خدا می شد، او را به دعوت باطنی دعوت می نمودند و بیعت خاصه از او می گرفتند و احکام قلبی تعلیم او می کردند و پیوند ولایت را به دل او متصل می نمودند و تا حیات آن پیغمبر هر کس گرویده بود به نبی وقت - چه به بیعت عامه و چه به بیعت خاصه - اگر می مرد آمرزیده مرده بود که فرمود: *وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ* وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا^۱ یعنی ما بیعت عامه و قبول احکام شریعت را طریق قرار دادیم از برای ایمان و قبول ولایت، اگر قبول شریعت از روی واقع کرده باشید و به مقصد اسلام که قبول ولایت است نرسیدید و بمیرید، شما را بی اجر نخواهد گذاشت خداوند.

و بعد از رحلت آن نبی وصی او هر کس بود، اهل ملت می خواستند که صورت ملت را زینت دهند و بر صورت ملت چسبیده، اقامه حروف کتاب و ملت نمایند و حدود آن ملت را که حرکت به سوی صاحب دین و ولایت باشد معطل گذارند، این

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴: و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، از کردارهای شما چیزی کاسته نخواهد شد.

است که در هر ملت، در زُخْرُفَةُ^۱ معابد خود و کتاب خود کوشیدند و دین را معطل گذاشتند؛ چنانکه در دین محمدی ملت را بالا بردند و اعراض از صاحب ملت که علی عالی اعلا باشد نمودند که قصرِ مشید^۲ را به صورت ملت تفسیر کرده‌اند که در هر ملت که بوده، صورت ملت را بلند نمودند و به کلی از حقیقت ملت که دین باشد اعراض کردند که بِرْمَعَطْلَه^۳ همان حقیقت دین است که واگذار کرده، بر صورت ملت اقتضار نمودند؛ چنانکه عامه به همان نحله ملت محمدی اکتفا نمودند و کتاب خدا را در پشت سر انداخته، از حقیقت آنکه ولایت حضرت ولی امر بود، اعراض کردند و صورت ملت را چنان زینت دادند که در نظرها بلند نمودند، بلکه منع بعض احکام ملت نمودند که صورت ملت را توانند بلند نمایند، مثل منع حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ و منع مُتَعَتِّينَ^۴، به خیال اینکه مردم به واسطه شنیدن حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ به کلی از کار جهاد و کار دنیا باز می‌مانند و دولت و ملت مهمل می‌ماند و همچنین متعتین از کار دنیا که آرایش ملت و سلطنت به آن است باز می‌دارد؛ و به کلی - چون زمان‌های بعد - از امام زمان منع نمودند و کسانی که می‌خواستند رو به امام بروند، زجر و منع و اذیت و قتل می‌نمودند و این فرقه، رؤسا [یشان] که صاحبان هوش بودند، اغلب مورد يُعَذِّبُهُمْ خواهند بود و اتباع آنها اغلب مصداق یَتُوبُ عَلَیْهِمْ خواهند شد.

و آنها که شاخه طوبای ولایت به دل آنها متصل شده است - چنانکه گذشت - به قسمت اولی سه قسم می‌شوند و به قسمت دیگر چهار قسم می‌شوند: یک قسم آنها که در زندان طبع پابند هواهای نفسانی شده و ظالم نفس خود گردیده، بعضی به شهوت فَرْج گرفتار و بعضی به خوردن و آشامیدن مبتلا گشته، برخی به زدن و بستن و تسلط یافتن و فرقه‌ای به زینت تن و جامه و زخرف اسباب و خانه مقید و غیر اینها از آرایش طبع و خواهش‌های نفس؛ و این طایفه

۱. زخرف: تجملات دنیایی، زیورهای بی‌ارزش.

۲ و ۳. سوره حج، آیه ۴۵: قصر برافراشته و چاه بی‌مصرف.

۴. دو متعه: متعه ازدواج و متعه حج.

بسیار برحذر باشند که زود می شود که لطیفه ولایت از وجود آنها برود و از دنیا و آخرت هر دو بی بهره مانند، پس پیوسته مراقبت حال خود را داشته و تضرع و نیازمندی خود را می کرده باشند و هر آن توبه و انابه آورند به سوی درگاه الهی که هر یک را چندین دیو می کشانند به سوی خواهش های نفسانی که:

گر از او واقف بدی افغان زدی پیش آن سلطان سلطانان شدی
هین بسر کردی به پیش شاه خاک تا امان دیدی زدیو سهمناک^۱
و پیوسته به زبان حال و قال متمثل و مترنم به این شعر باشند:

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا فارغ از احوال دل خویشتم^۲
و تا بتوانند از خواهش های نفسانی بکاهانند که لذات فانیه - چه لذت فرج و گلو و چه لذت زدن و بستن و چه لذت زینت و مال دنیا - همه چهار روز است، بلکه همان آن است که به آن مشغولند، به اندک المی هیچ از آن لذت ها نمی ماند؛ بلکه برحذر از این باشند که چون خدا نمی خواهد که آن پیوند ولایت را آلوده به خواهش های نفسانی داشته باشند، به اندک پیروی خواهش های نفس، می شود که خداوند بلیه ای در پیش پا گذارد که هزار مرتبه از آن لذت و خواهش بیزاری جویم که فرمودند: رَبِّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ أَعْقَبَتْ حُرْنًا طَوِيلًا^۳ که این برای بندگانی است که لجام ولایت بر سر خود زده اند، نه برای آنها که بی افسار می گردند. علاوه بر اینها این اعمال بر خدا و پیغمبر پوشیده نیست و بر اولیاء خدا نیز ظاهر می شود؛ نباید بنده خدا که خود را بر فتراک ولایت بست، خجالت خود را در پیش خدا و پیغمبر و صاحب خود بخواند، بلکه نباید خجالت صاحب خود را در پیش خدا و پیغمبر و ائمه هدی بخواند. فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ إِخْوَانِي مِنَ التَّلَذُّدَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ حِينَ الْعُقْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ ذِكْرِهِ

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۹۸ (با کمی اختلاف).

۲. جذبات الهیه (منتخبات کلیات شمس الدین تبریزی)، شیخ اسدالله ایزدگشسب، انتشارات حقیقت، چ ۲، تهران ۱۳۷۸ ش، ص ۲۴۰.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۲۱: چه بسا شهوت یک ساعته، اندوه طولانی در پی داشته باشد.

و عَنْ أَمْرِهِ^۱.

بلی تلذذات نفسانیة مباحه، هرگاه قرین یاد خدا و با التفات به امر الهی باشد، از جمله عبادات محسوب و اجر زیاد بر آنها وعده داده شده، زیرا که لذا ید مباحه امر الهی همراه دارد؛ مثل اکل و شرب و نکاح و زینت تن و جامه و خانه و تنظیف تن و جامه و خانه و مدح مال و امر به نگاهداری مال و استنمای^۲ مال رسیده و امر به کسب مال شده که در خبر: «عبادت ده جزء است: یک جزء آن، عبادت بین خود و خداست و نه جزء دیگر کسب معاش از وجه حلال»، و در مقام مدح و لُكْمُ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ^۳ فرمود و فرمود: إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا^۴ که به مال کثیر تفسیر شده است و در خبر: الا تَخْضَبُوا وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ^۵ و همچنین در سایر موارد دنیا و مشتهیات آن.

و موافق مضمون خبری که از جناب صادق ماثور است که: «معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است که مادام که سالک راه با یاد خداست، در طاعت است به هر کار که مشغول باشد و چون غافل از یاد خدا باشد، در معصیت است به هر کار که باشد»، پس تمام مباحات بلکه مستحبات بلکه فرایض را، اگر با غفلت از ذکر حق بجا آوری، معصیت کار خواهی بود؛ چنان که حق - تعالی شأنه - فرمود که: «وَيْلٌ أَسْتَ مِنْ أَجْلِ نَمَازِكُمْ فَزَيِّنُوا لَهَا مِنْ أَجْلِ نَمَازِكُمْ وَ لَا تَمَسُّوا فِيهَا مِنْ أَجْلِ نَمَازِكُمْ وَ لَا تَمَسُّوا فِيهَا مِنْ أَجْلِ نَمَازِكُمْ وَ لَا تَمَسُّوا فِيهَا مِنْ أَجْلِ نَمَازِكُمْ»^۶ که مقصود، نه همان نمازگزاری است که از نماز قالبی فراموش داشته باشد و بجا نیاورد، بلکه شامل می شود نمازگزاری را که از نماز قلبی خود در حین نماز قالبی سهو داشته باشد یا نمازگزاری که در حین نماز قالبی، از اذکار و افعال نماز و اشارات آنها غافل

۱. ای برادران من از لذات نفسانی در حالت غفلت از خدا و ذکر او و فرمان او، دوری کنید و بترسید.

۲. استنماء: از دیاد و نمو.

۳. سوره نحل، آیه ۶: و چون شب هنگام باز می گردانید و بامدادان بیرون می فرستید، نشان تجمل شما بند.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۰: و اگر به ارث گذاشت خیری را.

۵. کافی، ج ۶، ص ۵۳۱ (شبیبه به همین مضمون): خضاب بکشید و شبیه یهود نشوید.

۶. سوره ماعون، آیات ۴ و ۵: قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.

باشد که فرمود: لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ؛^۱ یعنی هرگاه سُکر دنیا شما را مشغول نماید از معانی اقوال و اشارات افعال نماز، چنین نمازی را مشغول نشوید، مگر وقتی که ملتفت باشید به معانی اقوال و اشارات افعال نماز.

پس آن کس که خود را بر فتراک ولایت بست، نباید خود را شرمنده و صاحب خود را منفعل بخواهد در پیش خدا و رسول و ائمه هدی، بلکه پیوسته مراقب خود باشد که آنچه کند، از روی امر الهی و به یاد خدا و با ذکر قلبی بجا آورد که اگر چنین کند، تمام اوقات خود را در طاعت، بلکه در نماز خواهد بود.

و از معصومین رسیده که: «چون بنده خدا وضو بگیرد و بخوابد با یاد خدا، مثل این خواهد بود که تا صبح در نماز باشد؛ به خصوص که چنان با یاد خدا و ذکر قلبی بخوابد که در خواب هم مشغول ذکر باشد». و قوله تعالی: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ،^۲ درباره این فرقه است که باید برحذر باشند از اینکه مدت مکث آنها در مَرِيضِ^۳ نفس به طول کشد و قسی القلب گشته، عاقبت کار به انکار آیات عظمای الهی کشد که فرمود: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْأَأُوا السُّؤْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.^۴

و قسم ثانی آنها هستند که قدم از تنگنای نفس بیرون گذاشته و به حدود قلب قدم گذاشته که مقتصد — چنان که گذشت — این فرقه می باشند و اینها از مرتبه اولی تا آخر مرتبه ای که به مرتبه سابقین می رسند، چندین هزار مرحله و مقام دارند، چنان که گذشت و حکایت حال اصحاب کهف که در کتاب کریم ذکر شده است،

۱. سوره نساء، آیه ۴۳.

۲. سوره حدید، آیه ۱۶: آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است، خاشع شود؟ همانند آن مردمی نباشند که پیش از این کتابشان دادیم و چون مدتی برآمد دل‌هایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند.

۳. مریض: آغل، جایگاه چهارپایان.

۴. سوره روم، آیه ۱۰.

نقد حال اینها. و برای این طایفه است فرمایش حضرت حق - جَلَّتْ عَظَمَتُهُ - که فرمود: **وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا**^۱ یعنی چون از اهل دنیا عزلت گزیدید، جای در کهف ولایت گیرید و از آن کهف سر بیرون نیاورید که خداوند کفیل امور شماست و از آن رو که به جانب ولایت دارید، آغشته رحمت ما گردید و از آن رو که به خلق دارید، برای شما حالت نرمی و دلخوشی با بندگان ما عطا کنیم که از هر دو رو به فضل ما دلخوش و ملتذ باشید. و باید زبان حال و قال این فرقه همان سؤالی باشد که اصحاب کهف از خدای خود نمودند و پیوسته بر زبان آورند این کلمه شریفه را: **رَبَّنَا اتِّمْنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا**^۲ تا از خداوند متان اجابت شود این سؤال آنها به زیادتی بر سؤال، که آنها آتنا گفتند که اعم است از دادن مطلق به نحو قلت یا به نحو کثرت؛ و رحمة که نکره در سیاق ایجاب است که "مفید فرد ما" است از رحمة گفتند، و هیئیء لنا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا گفتند که راه یابی است به طرق معاش و معاد، چه مع باشد با نرمی و مهربانی با معاشرین ضروریة معاش و معاد یا به غیر مهربانی. و در اجابت سؤال آنها عوض اتیان، به لفظ نشر آورد که دلالت دارد بر کثرت و وفور رحمت به حیثیتی که پهن و پاش در اطراف باشد و رحمت را اگرچه با مِنْ تبعیضی آورد که دلالت دارد بر بعض از رحمت، لکن رحمت را مضاف فرمود به خود، که رحمت مضاف به سوی حق - تعالی شأنه - قلیل آن کثیر است، و در عوض "رَشَدًا" در اجابت "مِرْفَقًا" فرمود که دلالت دارد بر راه یابی به طرق معاش و معاد با مهربانی با معاشرین ضروریة معاش و معاد.

و درباره اینهاست: **نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ**^۳ که گاهی به ایوان بلند علم آنها

۱. سوره کهف، آیه ۱۶: و چون از ایشان و آنچه جز الله می پرستند کناره جسته اید، پس به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا دارد.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰: ما را از سوی خود رحمت عنایت کن و کار ما را به راه رستگاری انداز.

۳. سوره کهف، آیه ۱۸: و ما آنان را به دست راست و دست چپ می گردانیدیم.

را برند و از لذت آن مقام ملتذ سازند و گاهی در زندان نفس و جهل اندازند تا مرارت آن را بچشند و قدر ایوان علم را بدانند که قدر لذت علم بدون مرارت الم جهل دانسته نشود؛ و به این تقلیب در وجود آنها، رشته تبرا و تولا مستحکم گردد تا خواهش های نفسانی که از جنود جهل و شیطانند، نتوانند آنها را از لذت علم - یعنی ذوق و وجدان یا شهود و عیان - بازدارد و مقام خشیت آنها به غرور مبدل نگردد و این فرقه را درجات و مقامات بی پایان و هریک که به مقامی و درجه ای رسیده، انتظار مقام بالاتر و درجه بلندتر به حسب حال دارند؛ چه مستشعر باشند به این انتظار یا نباشند و آنها که هنوز صورت ملکوتی امام در وجود آنها نمایان نشده و نزول سکینه الهیه که همان ظهور صورت ملکوتی امام باشد، در دل آنها نشده، انتظار ظهور امام عصر - عجل الله فرجه - در عالم صغیر دارند، زیرا که ظهور حضرت قائم در عالم صغیر، همان نزول سکینه الهیه است در دل سالک که ظهور صورت امام باشد، و بیان حال این فرقه است این شعر:

منتظر چشمی به هم یک چشم باز کز کدامین سو رسد صید نیاز^۱
یعنی چشم سر را بر هم گذاشته اند و چشم دل را باز کرده و منتظر آن صید نیاز که صورت ملکوتی امام باشد هستند که از کدامین طرف ظاهر شود و به این دولت فائز گردند و آن کس را که دولت ظهور قائم حاصل شده، اگرچه به وجهی از انتظار بیرون آمده، لکن به وجهی هنوز در انتظار است؛ به جهت اینکه برای آن کس که به طور مباین بر مباین ظاهر شده، انتظار حلول دارد و آن کس که به طور حلول بر او ظاهر شده است، انتظار اتحاد دارد و آن کس که به طور اتحاد ظاهر شده است، بر او انتظار وحدت و فنای صرف دارد و آن کس که فناء صرف او را حاصل، از انتظار بیرون آمده - یعنی موضوع باقی نمانده که وصف انتظار باشد - و لکن همین کس هم حالت باقیه ای دارد که آن، بقاء بعدالفناء باشد که وصف سابقین است، لکن

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۹۷ (با کمی اختلاف).

خود آنها شعور به این انتظار ندارند. و اخباری که در آنها اجر بسیاری برای انتظار ظهور امام رسیده است، تمام آنها درباره این فرقه جاری است و حدیث قدسی که در بعض کتب نقل شده است که فرمود: «کسی که عشق و محبت من داشته باشد، من هم عشق و محبت او را خواهم داشت و کسی را که من عشق داشته باشم، خواهم کشت او را و کسی را که من بکشم، من خود دیه او خواهم بود؛ یعنی او از میانه خواهد رفت و من خواهم بود و بس». و همچنین حدیث مأثور که در بعض کتب نقل شده است، درباره آنهاست و آن این است که: «خدا را شرابی است از برای اولیاء خود که هرگاه بیاشامند، مست و بی خود شوند و چون بی خود شوند، به طرب آیند و پاک و پاکیزه شوند و بیابند و به وجد آیند و واصل شوند و متصل شوند و چون متصل شوند، فرقی بین آنها و حبیب آنها نماند».^۱

و این فرقه چند صنف می شوند: صنفی که در لذت ذوق و وجدان مانده و به انتظار شهود و عیانند، و این صنف را بعضی از مشایخ امر می کردند به نظر گرفتن صورت شیخ؛ چون آن صورت شیخ را نصب العین خود قرار دادن، انتظار را شدیدتر و شوق را قوی تر و ذکر شیخ را که از جمله ذکر خداست، اقوی می گرداند که زودتر به شهود کشاند و این صنف باید پیوسته انتظار شهود داشته باشند که تا به شهود نکشانیده و در همین مقام ذوق و وجدان باشند، اگرچه به علم الیقین رسیده اند، لکن در حکم شاک و مرتابند^۲ که حضرت امیرالمؤمنین در حدیث معرفت به نورانیت فرمود: مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي بِالنُّورَانِيَةِ فَهُوَ شَاكٌّ مُرْتَابٌ^۳. زیرا که صاحب این علم اگرچه از تقلید رسته و به سر حد تحقیق رسیده، لکن چون علم او منفک از معلوم و جائز الزوال است، حکم شک دارد و با اینکه از مظنه گذشته و به علم الیقین

۱. شرح اسماء الحسنی، حاج ملا هادی سبزواری، ج ۱، تهران، کتابخانه بصیرتی، ص ۱۹۸: انَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لَاوَلِيَاءَهُ اِذَا شَرِبُوا سَكُرُوا وَاِذَا سَكُرُوا طَابُوا وَاِذَا طَابُوا ذَابُوا وَاِذَا ذَابُوا خَلَصُوا....

۲. مرتاب: گمان مند، آن کس که به شک باشد.

۳. مشارق انوار الیقین، رجب بُرسی، مؤسسه علمی المطبوعات، چ ۱۰، بیروت، ص ۱۶۰: کسی که مرا به نورانیت نشناسد، پس شک کننده و بدگمان است.

کشیده، به جهت جواز زوال و انفکاک علم از معلوم، اسم علم از او بردارند و در آیات و اخبار او را به "مظنه" نامیده‌اند و آن علمی که به ذوق و وجدان نکشد، اگرچه یقیناً او را دانند و علمش خوانند، لکن این علم از تقلید نگذشته و البته مظنه باشد و حلاوتی نبخشد و سبکی نیاورد و حامل شخص نشود، بلکه محمول شخص باشد و پیوسته طالب خریدار باشد و چون خریدار نیابد افسرده گردد، کما قیل:

علم تقلیدی بود بهر فروخت	چون بیابد مشتری خوش برفروخت
مشتری علم تحقیقی، حق است	دایماً بازار او با رونق است
لب بسته مست در بیع و شری	مشتری بی حد که الله اشتری
آن چنان کس را که کوتاه بین بود	در تلون غرق و بی تمکین بود ^۱
علم تقلیدی بلای جان ماست	عاریه است و ما نشسته کان ماست
گرچه عقلت سوی بالا می پرد	مرغ تقلیدت به پستی می چرد
زین خرد، جاهل همی باید شدن	دست در دیوانگی باید زدن ^۲
علم تقلیدی و تعلیمی است آن	کز نفور مستمع دارد فغان
چون پی دانش نه بهر روشنی است	همچو طالب علم دنیای دنی است
طالب علم است بهر عام و خاص	نی که تا یابد از این عالم خلاص
علم و گفتاری که او بی جان بود	عاشق روی خریداران بود
گرچه باشد وقت بحث این علم زفت	چون خریدارش نباشد مُرد و رفت ^۳

و صاحبان علم تحقیقی اگرچه به شهود نکشیده باشد، زبان حال و قال آنها این

است:

مشتری من خدای است و مرا می کشد بالا که الله اشتری

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۲۹.

۲. همانجا، ص ۱۱۴ (با کمی اختلاف).

۳. همانجا، ص ۱۱۶ (با کمی اختلاف).

این خریداران مفلس را بهل^۱ چه خریداری کند یک مشت گل^۲
وهم و حس و فکر و ادراکات ما همچو نی دان مرکب کودک هلا^۳
علم‌های اهل دل حمالشان علم‌های اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود علم کان بر تن زند باری شود^۴
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۵
گفت یزدان یحمل اسفاره^۶ بار باشد علم کان نبود ز هو
هین مکش بهر خدا این بار علم تا ببینی اندرون انبار علم
از هواهاکی رهی بی جام هو ای ز هو قانع شده با نام هو^۷

و باید دانسته شود که چون علم تقلیدی که به مظنه نامند روی او به جانب آخرت باشد، در طلب این باشد که خود را به تحقیق کشاند که علم‌الیقین و مقام علم و خشیت باشد؛ و علم‌الیقین روی او به جانب قلب است و در طلب این باشد که خود را به شهود کشاند و صاحبش را آسوده نگذارد تا به شهود نرسد و چون به شهود رسد، طالب عیان شود و چون به عیان رسد، طالب اتحاد شود و در اتحاد زود خود از میان برود و معلوم بماند بی عالم، و قال المولوی قدس سره:

وین عجب ظتی است در تو ای مهین که نمی پرد به بستان یقین
هر گمان تشنه یقین است ای پسر می زند اندر تزاید بال و پر
چون رسد در علم پس برپا شود مریقین را علم او پویا شود
علم جویای یقین باشد بدان وان یقین جویای دید است و عیان^۷

۱. فروگذار، رها کن.

۲. همانجا.

۳. حرفی است که در جهت آگاه کردن و تنبیه به کار می‌رود.

۴. همان، دفتر اول، ص ۶۸ (با کمی اختلاف).

۵. سوره جمعه، آیه ۵: در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت بکشد، چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند.

۶. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۸ (با کمی اختلاف).

۷. همان، دفتر سوم، ص ۲۰۳.

و این فرقه که بوی تحقیق به مشام آنها رسیده است، موافق تکوین^۱ به حسب تکلیف، باید از فکر ترقی کردن به مقام معرفت به نورانیت که مقام شهود است بیرون نروند و به مقام پست ذوق و وجدان قانع نشوند که:

هرچه در این راه نشانت دهند گرانستانی به از آنت دهند
و در همه حال از فکر معرفت به نورانیت بیرون نروند و آنچه لازمه این سیر و وصول به مقام معرفت به نورانیت است، فرو گذاشت نکنند که از جمله آنها حفظ مراتب شریعت مطهره است که سنت حضرت رسول است که فرمود حضرت حق - تعالی شأنه - که: «بگو به امت خود که اگر برای شما مقام محبت خدا حاصل شده است، محض آن محبت کافی در محبوبیت خدا نیست، بلکه باید پیروی ما نمایید که محبوب خدا شوید»^۱ زیرا که خداوند از بندگان خود حفظ مملکت وجود و حفظ مراتب جنود آنها را خواسته است و شخص سالک اگر حالت جذبه بر او غالب شود که نتواند حفظ جنود خود نماید، اگرچه خود او آسوده است، لکن مملکت و جنود خود را مهمل گذاشته است و قلعه خدا را که سپرده او بود، خراب گذاشته است و این شخص محبوب خدا نخواهد بود؛ اما آن کس که به غرور نفس گرفتار و به محض اینکه دست به دست صاحب وقت داد، نفس فریبش داد که تو آزاد شدی - موافق آن اخباری که گذشت - آن نه محبت خداست و نه محبوب خدا، گیرم که به واسطه این دست دادن در آخر آمرزیده شود، چه خواهد کرد به شرمندگی و سرافکنندگی در پیش خدا و رسول و ائمه هدی و چه خواهد کرد به شرمندگی صاحبش در پیش خدا و رسول و ائمه هدی. از همه اینها گذشته، باید از ابتلائات الهی در همین دنیا برحذر باشد و به شروط و عهدی که با او بسته اند عمل کند و اگر غفلت ورزد، پیوسته در مقام توبه و انابه در آید که خداوند در دنیا امری پیش او نگذارد که طاقت تحمل او نتواند؛ پس تا بتواند در مستحبات توانی نورزد و

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ....

واجبات را که معلوم است، و باید موقتات در وقت آنها بجا آورد بلکه تا ممکن شود وقت فضیلت آنها را از دست ندهد، و تا ممکن شود از شبهات احتراز لازم شمارد و مکروهات را به قدرالوسع مرتکب نشود، از محرمات البتّه پرهیز نماید و چون پیوسته باید در نماز قلبی باشد، به قدرالوسع از طهارت فرو گذاشت نکند و وقت خود را با طهارت بگذراند. و از حقوق مالیه چیزی فرو گذاشت نکند که دادن حقوقاً دلیل کسر سؤرت^۱ انانیت است و مورث محبت است که نتایج عدیده بر این محبت مترتب است و باعث برکت در بقیه مال است و موجب حلیت تصرف در بقیه مال است، بلکه زیاد اشکال دارد تصرف در مالی که حق خدا و رسول و اقرباء رسول در آن باقی باشد که اگر قصد دادن نداشته باشد، تصرف حرام خواهد بود که مال خود را تصرف کند و بخورد و پیوشد، حرام کرده و خورده و پوشیده. و سایر نُسک و عبادات را نیز مراقب باشد که کوتاهی نکند و در اعمال شرعیه زیاد کوشش کند که نیت را از اغراض نفسانی پاک دارد که اگر نفس خود را دخیل کند، آن عمل فاسد شود، یعنی اگر مُسَقَط مافی الذمه^۲ باشد، منتج اثر نخواهد بود. پس اگر خواهد نماز بجا آورد، اگر اهل محبت است محبت محبوب او را به خدمت وادارد و اگر اهل مناجات است که در نماز موافق آنچه رسیده است که مصلی مناجات می کند با خدا، لذت مناجات او را وادارد به نماز، و اگر از این دو محروم است امتثال امر الهی او را وادارد به نماز و اگر اهل قصد زاید و انتفاع نفس است که نمی تواند خود را از این قصد زاید و انتفاع نفس بگذراند، اقلّاً قصد زاید این باشد که این خدمت را می کنم که از غرض نفس پاک شوم و خواهش نفس که متاع ردی فاسد زایل است، من را از گوهر گرانبهای محبت و لذت مناجات و خدمت باز ندارد و الا باید اشتیاق خدمت و لذت آن نگذارد که نفس غرض خود را پیش آورد، اگرچه غرض صحیح باشد.

۱. سؤرت: شدت.

۲. ساقط کننده آنچه که برعهده شخص است.

و اما اغراض دیگر مثل بهشت و نعیم آن یا نجات از دوزخ و الم آن یا مقرب شدن در پیش خدا یا مرضی بودن در نزد خدا یا صحت تن و حفظ مال یا حفظ فرزند و زن و آبرو و منصب یا رسیدن به مال و زن و فرزند یا به منصب و ریاست و غیر اینها؛ در صحت اول که فرار از جحیم یا وصول به نعیم بهشت باشد، فقهاء - رضوان الله علیهم - اشکال کرده اند و در مابقی و نبودن آنها مُسَقِّط مافی الذمّة، هیچ اشکال نیست. پس باید ملتفت بود و نگذاشت که نفس دخیل شود که فرمود: *فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا*^۱، یعنی هرکس طالب ملاقات پروردگار است، باید در عمل صالح بکوشد و صالح هم همان است که از جهت ولایت آورده شود، و شریک قرار ندهد در عبادت پروردگار احدی را و چون غرض خود را پیش آورد، شریک شود در عبادت پروردگار.

و به مضمون حدیث شریفی که وارد شده است که فرموده: «من بی نیازترین شریک ها می باشم، پس کسی که برای من کاری کند که غیر را شریک قرار دهد در آن کار، من او را به شریک می گذارم و خود دخل نمی کنم»^۲ عملی که نفس شراکت کند با خدا در آن عمل، آن عمل مردود به سوی نفس است و رجوع به خدا نخواهد داشت؛ پس باید در نیت زیاد دقت کند که عمل را از شرکت غیر پاک کند، اگرچه آن شرکت به قرب نفس باشد [تا] به خدا.

قسم ثالث آنهایی هستند که به وصال رسیده و لذت وصال آنها را حاصل شده، به این شعر مترنم شده اند:

وعدۀ وصل تو هرکس که به فردا انداخت دارم امید که زامروز به فردا نرسد
و از لذت وصال، به نعیم و جحیم ملتفت نیستند، بلکه پیوسته گویند:
کنم مصالحه یکسر به زاهدان می کوثر به شرط آنکه نگیرند این پیاله زدستم

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۲: انا اغنی الشُّركاء عن الشُّرك فمن عمل عملاً اشرك فيه غیری فانا منه بری فهو لذی اشرك....

و چون ملتفت شوند به اینها که در پی حور و قصورند، در نظر آنها بسیار پست
همت نمایند و گویند:

الهی زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین

به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

و چون ملتفت لذت وصال و راحت یافتن از تعب فراق شود، گوید:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

و چون خود را مسرور و مشعوف به وصال بیند، از روی شعف و سرور گوید:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد زمین برفراشت رایت الله نور

و چون خود را گرفتار صورت بیند، تسلیه خود دهد به اینکه گوید:

چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنی او بت شکن

شکر یزدان را که او چون شد پدید در خیالش جان خیال او ندید^۱

و چون به مضمون فرموده مولی الموالی مَعْرِفَتِي بِالْثَوَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ، چنان آن صورت

در نور حق گم است که بیننده هیچ ملتفت صورت نیست، مترنم این شعر شود:

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام^۲

همه جام است و نیست گویی می یا مُدام است و نیست گویی جام

و چون ملتفت شود که گرفتار صورت است و گرفتاری صورت عبادت اسم است و

این موافق حدیث شریف چند که به این مضمون است که: «کسی که عبادت کند

اسم را دون المسمی، کافر است»^۳ با خود بگوید که این اگر کفر است، همه

ایمان‌های عالم فدای آن باد، بلکه این کفری است فوق الکفر و الایمان.

کفر اگر این است بالله کافریم این چنین کفری به ایمان کی دهم

و در حال شدت محبت و عشق، از خیال و خطرات غیر دوست فراری باشد و

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۰ (با کمی اختلاف).

۲. مُدام: باده، صهبا.

۳. کافی، ج ۱، ص ۸۸: ان من عبد الاسم دون المسمی، اشرك و كفر و جحد....

به زبان حال بگوید:

در تنگنای عکس نقیض خیال دوست ترسم که صورتم ز هیولی جدا شود
و آیه کریمه یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ^۱ این کس امتثال کرده؛
چون که با شیخی، تو دور از زشتی‌ای روز و شب سیاری و در کشتی‌ای^۲
درباره اوست [و]:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر^۳
برای اوست، چون ظلّ پیروز همان صورت ملکوتی است که در وجود او ظاهر شده
است و ظهور این صورت را "فکر" نامند؛ چون که فکر حقیقی آن است و ذکر
حقیقی هم همین صورت است و سکینه که در قرآن در اغلب جاها که قرین نصر
و ظفر و نزول ملائکه ذکر شده، همین است و برهان رب که در حکایت حضرت
یوسف ذکر شده همین است.

هر کجا تو با منی من خوشدم گری بود در قعر گوری منزل^۴
وصف حال و زبان حال این کس است که این صورت بر او ظاهر شده است؛ اَشْرَقَتِ
الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۵ برای اوست؛ یَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ^۶ زمین وجود اوست، "گرگ
و میش با هم آب خورند" در عالم اوست؛ "پست و بلندی نماند" بر او صادق است
و این ظهور گاهی به نحو ظهور مباین بر مباین است.

گفتمش کی بینمت ای خوش خصال گفتم نصف اللیل لکن فی المنام
برای این ظهور است، و گاهی به نحو حلول

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۲۵.

۳. همان، دفتر دوم، ص ۱۱۸.

۴. همان، دفتر سوم، ص ۱۹۸ (با کمی اختلاف).

۵. سوره زمر، آیه ۶۹.

۶. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

أَنَا مَنْ أَهْوَىٰ وَمَنْ أَهْوَىٰ أَنَا نَحْنُ رُوحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا
در این ظهور است، و گاهی به نحو اتحاد

من کی‌ام لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
در وقت این ظهور است و گاهی به نحو وحدت به این معنی که از سالک به کلی اسم
و رسم و حکم و فعل و صفت و ذات می‌رود، بلکه بینش تقدّر و صورت هم
می‌رود و همان محبوب می‌ماند و بس که آن وقت به زبان بی‌زبانی می‌گوید:

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دویی عین ضلال است
و همچنین بدون ذات و صفت و قول بگوید:

آنجا که تویی چه من نباشد کس محرم این سخن نباشد
و به زبان حال در عین بی‌زبانی، مترنم این مقال شود:

ز بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من
تو آمد خُرده خُرده، رفت من آهسته آهسته

یعنی:

از وجود خود چه نی گشتم تهی نیست از غیر خدایم آگهی
و این کس که این مقام وحدت برای او حاصل شد، تا مادامی که در این دریای
وحدت غرق است، قلم از او برداشته است - یعنی حکم مجنون دارد - لکن بعد از
افاقه^۲ نباید به این وحدت تفوّه کند مگر در پیش اهلش که آن هم بگوید چنین
مقامی برای سالک هست یا برای من حاصل شد و حکم این وحدت را هم نباید
جاری کند؛ چون بعض قلندریه که به تقلید دیگران تفوّه به این می‌کنند و می‌گویند
وجود یکی است هرچه خواهی بکن که:

جنبشی کرد بحر قلزم عشق صد هزاران حباب پیدا شد
جنبش دیگری نمود وجود بشکست آن حباب و دریا شد

۱. من همانم که دوستش دارم (لیلی) و آنکه دوستش دارم (لیلی) من است، ما دو روح هستیم در یک بدن.

۲. افاقه: بیداری.

این است که به کلی قید احکام شریعت را ندارند و باعث بدنامی نکوکاران هم هستند و بعضی از فقهاء کرام - رضوان الله علیهم - که بدگفته‌اند از صوفیه و درویش، محقّقند که اعمال و اطوار این طایفه را ملاحظه می‌کنند و همه را به یک مذهب و یک اعتقاد گمان می‌کنند و درباره عموم بندگان خدا که طریق بندگی پیش گرفته‌اند و از اهل زمان و کردار و رفتار آنها عزلت گزیده‌اند، همین بد را می‌گویند و طعن و دق را دارند و حال اینکه اینها که بر حق بوده‌اند، نهایت اهتمام در آداب شریعت مطهره داشته و دارند که تا بتوانند هیچ یک از آداب را فرو گذاشت نکنند؛ باید نظر کنند که در میان علماء شریعت چقدر بدرفتار و بدکردار هستند که آنها هم بدنام کننده‌اند نکونام‌ها را و به واسطه این بدکردارها نمی‌توان بدگفت به عامه علماء که اگر کسی بد بگوید به نوع علماء، کافر است و مستحق عذاب و مستحق قتل است؛ ابوهزیره و ابوحنیفه از علماء شمرده می‌شوند. غرض این است که صاحبان عقاید فاسده، در همه فرقه‌ها هستند، نباید به بی‌دانشی یک نفر از جمعی همه را بی‌دانش خواند یا همه را کافر گفت، اگرچه این شعر معروف است:

چه از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه که را قدر می‌ماند نه مه را
در میانه شیعه، فرقه‌های مختلفه بسیار که بسیاری از آنها از آداب تشیع بی‌خبر، چون زیدیه و اسماعیلیه و کیسانیه و فطحیه و واقفیه و غیر اینها با اینکه نمی‌توان تمام شیعه را بدگفت و همچنین در میان امت محمد (ص) اغلبی بدند که ما آنها را اهل دوزخ یا کافر خوانیم و نمی‌توان تمام امت را بدگفت و همچنین تمام آنها که اسم درویش و صوفی و عارف بر خود گذاشته‌اند، نمی‌توان بدگفت که شاید در میان آنها خوبی باشد، بلکه اگر خوبی در عالم هست در میان آنهاست؛ با اینکه اغلبی از آنها خلیع العذار در مریض و مرتع نفس می‌گردند و هیچ تقیّد به شریعت مطهره ندارند و باید این هم معلوم شود که آنها که تقیّد ندارند به شریعت

مطهره، اسم درویش و صوفی و عارف بر خود بسته‌اند و از حقیقت درویشی و تصوّف به کلی بی‌بهره‌اند.

حرف درویشان بدزدیده بسی تاگمان آید که هست او خود کسی^۱ چنان که علماء عامّه هر یک در عصر خود، و حید عصر و امام اعظم می‌نمودند و مردم کمال احترام از آنها می‌داشتند، حتی اینکه امام اعظم در برابر حضرت صادق امام اعظم بود و آن حضرت را مبتدع و اصحاب آن حضرت را "جعفری خبیث" می‌گفتند و حال اینکه از علم و دانش هیچ بهره نداشتند و به جهل آغشته و یادگرفتنی‌های آنها اسباب غرور نفس و جهالات مرکبۀ آنها بود که علاج‌پذیر نبود. و از این فرقه آنها که به مقام فناء تام نرسیده‌اند، داخل مقتصدین می‌باشند و آنها که به مقام فناء رسیده، جزء سابقین محسوب شوند.

قسم رابع آنها هستند که بعد از فناء فضل حق - تعالی شأنه - شامل حال آنها شده و آنها را از محو به صحو و از فناء به بقاء کشانیده و ثانیاً به خلق برگردانیده و اینها به یک قسمت سه صنف می‌شوند:

یک صنف کسانی هستند که بعد از برگشت به سوی خلق، نه از خارج مأمور به اصلاح خلق شده و نه از داخل درباره خود آنها امری شده؛ و اینها در این وقت داخل مقتصدین می‌شوند و اینها باید متصل در فکر این باشند که باز خود را به آن مقام اول بکشانند و از زندان نفس خلاص شوند.

و صنف دیگر آنها هستند که از باطن درباره اصلاح نفوس خود امر و نهی شوند، چه ملک را در خواب یا بیداری ببینند یا بدون دیدن ملک امر و نهی او را بشنوند، و اینها انبیاء غیر مرسل می‌باشند و مکلمین و محدّثین از سلاک هستند و اینها هم از جمله مقتصدین محسوب می‌شوند.

و صنف سوم آنها هستند که از داخل امر و نهی ملک بشنوند درباره خود و

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۷.

درباره غیر خود و از جانب خلفاء الله نیز مأذون و مجاز باشند در دعوت کردن به سوی حق - تعالی شأنه - به دعوت عامه یا به دعوت خاصه یا به هر دو و اینها انبیاء مرسل می باشند و خلفاء آنها که اوصیاء انبیاء و مشایخ آنها باشند، و اینها سابقانند که پیشی گرفته اند بر همه خلق و بر نفس خود در اعمال؛ به این معنی که اعمال اینها تمام به امر الهی واقع می شود و امر نفس و لذا ید آن از عقب امر الهی می باشد که لذا ید نفس را دارند، لکن با امر الهی نه غافل از امر الهی که معنی کُلُوا وَ اشْرَبُوا^۱ این است که شما در خوردن و آشامیدن ملتفت امر ما باشید، وَ لَا تُسْرِفُوا^۲ یعنی نفس خواهش خود را مقدم بر امر ما ندارد که حقیقت اسراف همین است که پشت از امر کرده و غافل از امر شده بخوری و بیاشامی.

وجوه دیگر اسراف نیز منظور است، چون کتاب خدا را وجوه عدیده است و به تمام وجوه نسبت به اشخاص و احوال و اوقات منظور است، زیرا که زیاد از قدر میل خوردن و زیاد از قدر قوام ظَهْر برای عبادت و زیاد در الوان غذا کوشیدن و زیاد در تجوید غذا و وقت خود را صرف کردن، همه اسراف است و همچنین کسب کردن غذا و شراب و وجه آن را از وجه حرام یا با غفلت از امر خدا اسراف است و ترتیب دادن غذا با غفلت از یاد خدا، به وجهی اسراف است. لکن در همه اینها - خصوص در وقت خوردن - هرگاه غالب شود میل نفسانی بر امر الهی که زیاده روی کند در خواهش نفسانی، آن وقت اسراف خواهد بود.

و همچنین است معنی یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ^۳ که امر به اکل دارد و به جهت تشریف مؤمنین مِنْ طَیِّبَاتِ فرمود و مَا رَزَقْنَاکُمْ گفت و در عوض لَا تُسْرِفُوا، وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ آورد و به طیبوبت اشاره فرمود به وجه کسب و حلیت آن و عدم غفلت از امر الهی در کسب کردن. وَ اشْکُرُوا اشاره به این است که

۱ و ۲. سورة اعراف، آیه ۳۱: بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

۳. سورة بقره، آیه ۱۷۲: ای کسانی که ایمان آورده اید، از آن چیزهای پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید سپاسش را به جای آورید.

در حال خوردن - چنانکه از یاد ما نباید غافل باشید - باید انعام ما را منظور نظر خود دارید که با یاد ما از عظمت ما و انعام ما غافل نباشید، یعنی اگر از یاد ما و تعظیم ما غافل باشید مسرف خواهید بود.

و همچنین است معنی آیه مبارکه دیگر که فرمود: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ**^۱ یعنی شما که طفیلی مؤمنین که مهمان‌های ما هستند شده‌اید، به طفیلی آنها آنچه از خوان مهمانی ما برای آنها می‌ریزد شما هم بخورید که حلال و طیب است، لکن خواهش‌های نفسانی را که خطوات شیطان است پیش نیندازید که این اسراف و حرام است.

و همچنین است معنی **نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ**^۲ که امر به اتیان^۳ نساء است **مِنْ حَيْثُ أَتَاهَا حَرْثٌ**^۴ که باید از حیثیت اولاد باشد، و **أَنَّى شِئْتُمْ**: در هر وقت که خواهید یا در هر مکان که خواهید یا به هر وضع که خواهید و نیست معنی آن، که از هر **ثُقَبٍ**^۵ که خواهید که بعضی چنین معنی کرده‌اند، زیرا که این معنی منافات دارد با تعلیق بر **حَرْثِكُمْ** و همچنین منافات دارد با ذیل آیه مبارکه که فرمود: **وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ**^۶ که معنی این است که مقدم بدارید امر خدا را بر خواهش نفس به جهت انتفاع خود یا انتفاع انفس خود یا پیش بروید از شیطان و از نفوس خود به جهت انتفاع خود یا مقدم بدارید ذوات خود را بر خواهش‌های خود به هر معنی که باشد؛ معنی این است که غافل نباشید از امر الهی در **تَلَذُّذَاتِ نَفْسَانِي** که فرمود: **الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ كَالصَّائِمِ الْقَائِمِ**^۷ یعنی چون کسی ملتفت امر الهی باشد و **تَلَذُّذَاتِ نَفْسَانِي** را با یاد

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۸: ای مردم، از آن چیزهای حلال و پاکیزه که در زمین است بخورید و پای به جای پای شیطان نگذارید که دشمن آشکار شماست.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۳: زنانان کشتزار شما هستند، هر جا که بخواهید به کشتزار خود درآید.

۳. اتیان: آمیزش.

۴. از آن جهت که آنها کشتزار هستند.

۵. ثقب: ج ثقبه؛ سوراخ.

۶. همان.

۷. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۱ (قریب به همین مضمون): طعام خورنده شکرگزار مانند روزه‌دار برپا ایستاده است.

خدا و به امر او بجا آورد، همه آنها عبادت و بر آنها اجر مقرر است، چنانکه اجر بسیار بر وقاع و غسل آن دارد و همچنین بر سایر لذات نفسانی اجر مقرر شده است و این نیست مگر وقتی که امر الهی منظور نظر شخص باشد که لذت نفسانی بعد از امر الهی باشد.

و مراتب انبیاء و رسل را به حسب امتهات از بابت اشاره به کثرت، گاهی به صد هزار ادا فرموده‌اند و گاهی به صد و بیست هزار و گاهی به صد و بیست و چهار هزار و چون مراتب خلافت و وصایت اوصیاء به اندازه مراتب رسالت و نبوت است، در بعض اخبار صد و بیست هزار نبی و صد و بیست هزار ولی ذکر شده است یا صد و بیست و چهار هزار نبی و صد و بیست و چهار هزار ولی؛ و مقصود از این عددِ عددِ اشخاص انبیاء و اوصیاء نیست و الا بسیاری از انبیاء بودند که خلفاء و اوصیاء آنها زیاد بودند، بلکه مراد لطایف نبوت و ولایت است که هر یک را گاه می‌شد که عدد شخص بسیار می‌بود.

باب چهارم

در بیان اوصاف شیعه؛ شیعه‌ای که مأخوذ از شعاع باشد
و شیعه‌ای که مأخوذ از مشایعت است

بدان که شیعه به قسمت دیگر منقسم می‌شوند به دو قسم: یک قسم آنها می‌باشند که دست به دست امام یا مجاز از امام داده‌اند و به همان دست دادن اکتفا کرده، گرفتار هواهای نفسانی گشته یا گرفتار صورت اعمال شرعی شده و در وجود آنها آن پیوند ولایت هیجانی ندارد و قانع شده‌اند به همان که "اسم" تقلید امام یا عالم بر خود گذاشته، یا پیروی نمی‌کند پیروی درستی که قدم بر قدم امام بردارد یا اگر پیروی می‌کند، محض همان پیروی در صورت اعمال است و از معانی و اشارات اعمال بویی به مشام آنها نرسیده است و اینها ظالم نفس خود هستند و محتاج به شفاعت کنندگان و درباره‌ی آنهاست آنچه روایت شده که: *فِيهِمُ التَّمْيِيزُ وَالتَّمْحِيزُ^۱ وَ دَرَبَارَةُ اَيْنِهَاسْت: تُغْرِبُلُوا غَرْبَالاً حَتَّى يَصْبِرَ اسْفَلُهُمْ اَعْلَاهُمْ وَ اَعْلَاهُمْ اسْفَلُهُمْ^۲*. و اسم شیعه در بعض اخبار از اینها برداشته‌اند و اینها را موالی خوانده‌اند به جهت اینکه شیعه‌ای از شعاع بر اینها صادق نیست؛ چون که شعاع بودن شیعه

۱. در میان آنها افرادی برتر و امتحان شده است.

۲. آنها را خوب غربال کنید تا پایینی‌های آنها بالا آیند و بالایی‌ها پایین روند.

وقتی صحیح است که آن پیوند ولایت که ظلّ نوری امام است، نمایان باشد یا مثل نمایان و در اینها آن پیوند ولایت نمایان نیست و چنان هیجانی هم ندارد که مثل نمایان باشد و از جهت اینکه آن پیوند نورانی به وجود آنها رسیده - اگرچه پنهان است - آنها را شیعه می‌گویند و چون چنان دارند آن پیوند را که گویا ندارند، اسم شیعه از آنها بردارند.

قسم دیگر آنها هستند که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده یا نمایان نشده، لکن چنان هیجان دارد که گویا نمایان است که معرفت به نورانیت آنها را حاصل شده و سکینه الهیه در دل آنها نازل و حضرت قائم - عجل الله فرجه - در عالم صغیر آنها ظاهر گردیده؛ و بر اینها شیعه صادق می‌آید به هر دو معنی که پیرو هستند و شعاع امام می‌باشند و اگر ظاهر نشده آن پیوند، لکن هیجان دارد؛ به واسطه همان هیجان مثل این است که ظاهر شده و بر آنها هم به هر دو معنی شیعه صادق آید.

و اما بر آنها که مُنْغَمِر^۱ است آن شاخه طوبای الهیه در تحت هواهای نفسانی شیعه‌ای به معنی شعاع صادق نیاید، مگر به تأویل بعیدی و شیعه‌ای به معنی پیرو صادق آید و شیعه‌ای به معنی شعاع چون اشتغال آنها به آن پیوند مانع است آنها را از لذایذ نفسانی و از راحت خواب و لذت اکل و شرب، زرد رو و خشک لب و باریک میان می‌باشند و همچنین آنها که پیوند در آنها به هیجان آمده، اشتیاق آنها و جوش محبت آنها مانع دارد آنها را از لذایذ نفسانی و اشتغال به آنها.

و به واسطه اینکه شیعه یعنی کسانی که دست به دست امام داده‌اند، دو قسم می‌شوند: در اخبار بسیار نفی تشیع نموده‌اند از بسیاری و فرموده‌اند که اینها شیعه نیستند، بلکه موالی و محب می‌باشند؛ چنان‌که در خبری از جناب صادق است که: «شیعه علی متغیر اللون و لاغر بدن و میان باریک و خشک لب و شکم به پشت

۱. منغمر: غوطه‌ور.

چسبیده می‌باشند و زردرو و چون شب شود فرش آنها زمین باشد و جبهه خود را بر زمین گذارند؛ سجود آنها و اشک چشم آنها بسیار باشد؛ مردم شادان باشند و آنها محزون»^۱ و اینها صفات کسانی است که اشتداد شوق و هیجان پیوند ولایت یا مشاهده پیوند ولایت آنها را به عبادت وادارد، نه آنها که پیوند ولایت در تحت هواهای نفسانی مختفی مانده باشد و مقصود این است که آنها که شعاع علی شده باشند، غیر این حال، حال آنها نخواهد بود.

و حضرت کاظم از جناب امیرالمؤمنین روایت کرد که آن حضرت فرمود که: «فرمود رسول خدا: یا علی طوبی لمن أحبک و صدق یک^۲ و ویل برای کسی که دشمن دارد و تکذیب کند تو را؛ دوستان تو در آسمان و زمین هفتم معروفند و در مابین اینها، اینها اهل دین و ورع و هیئت نیک و تواضع می‌باشند، چشم‌های آنها خاشع است؛ دل‌های آنها خائف است به جهت یاد خدا و شناسا شده‌اند حق ولایت تو را و زبان‌های آنها گویاست به فضل تو و دیده‌های آنها گریان است به جهت مهربانی بر تو و اولاد تو، و دین به خدا می‌آورند به آنچه آنها را امر کرده است در کتاب خود، یعنی دین به خدا می‌آورند به واسطه ولایت تو که خدا امر کرده است آنها را در کتاب خود به آن و از سنت پیغمبر خود برهان دارند بر آن و عمل می‌کنند به آنچه مأمور شده‌اند از جانب اولی الامر خود؛ با یکدیگر رفت و آمد دارند، از یکدیگر قطع نمی‌کنند، دوستدار یکدیگر هستند، دشمنی با هم ندارند. ملائکه صلوات می‌فرستند بر آنها و آمین می‌کنند در وقت دعای آنها و استغفار می‌کنند برای گناهکار آنها، در حضور گناهکار حاضر می‌شود و از نایابی آن گناهکار مستوحش خواهد بود تا قیامت»^۳.

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۵۰ - ۴۹: ... أما شیعة علی علیه السلام الشّاحبون النّاحلون الذّابلون، ذابلة شفاهم، خمیصة بطونهم متغیّرة الوانهم....

۲. ای علی، خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و تو را تصدیق کند.

۳. همانجا، ص ۱۵۰: قال رسول الله... و ویل لمن ابغضک و کذب یک محبّوک معروفون فی السّماء السّابعة والارض السّابعة اسفلی و....

و در خبری: «حضرت امیر شب ماهتابی بیرون رفتند از مسجد، دیدند که جماعتی از عقب آن حضرت می آیند، آن حضرت ایستادند و فرمودند: شما کیانید؟ عرض کردند: شیعه تو می باشیم. نظر در روهای آنها کرد و فرمود: در شما سیمای شیعه نمی بینم. عرض کردند: سیمای شیعه چه چیز است؟ فرمود: زرد رویی از بیدار خوابی؛ چشم های آنها اکثر اوقات اشک آلود از گریه؛ شکم ها به پشت چسبیده از روزه؛ لب ها باریک شده از دعا؛ بر آنها باشد گرد آلودگی خاشعین»^۱ و به این مضمون اخبار بسیار از هر یک از معصومین روایت شده و اینها نظر به همان شیعه ای است که از شعاع باشد و عامل باشد به آنچه اقتضای ظهور آن پیوند است یا اقتضای اشتداد آن پیوند است.

و در خبری از جناب صادق است که فرمود: «ای گروه شیعه، شما برای ما زینت باشید و شین^۲ ما نباشید، با مردم نیک رفتاری کنید و زبان های خود را از فضول کلام و قول قبیح نگاه دارید»^۳ که مقصود حضرت این است که ورع شما و عبادت شما آن پیوند ولایت را که صورت ماست، زینت می دهد و نمایان می کند و زینت آن پیوند زینت ماست؛ علاوه سبب می شود که آن پیوند ظاهر شود و ظهور آن پیوند زینت دل ماست و بدر رفتاری شما و بد گفتاری شما، آن پیوند را آلوده به باطل و مختفی در تحت هواها می کند و آلودگی آن پیوند شین ماست و هواهای نفسانی شما، شین دل ماست؛ علاوه در ظاهر شما را نسبت به ما می دهند، بدر رفتاری شماها در نظر مورث قبیح نمودن ماست در نظرها و در حین بدر رفتاری به صورت کسی که تیغ کشیده باشد بر روی ما دیده می شوید.

و در خبری از جناب صادق روایت شده که فرمود: «شیعه سه قسمند:

۱. همانجا، صص ۱ - ۱۵۰: روی ان امیر المؤمنین علیه السلام خرج ذات ليلة من المسجد و كانت ليلة قراء فأم الجبانة و لحقه جماعة یقفون اثره فوقف علیهم ثم قال....

۲. شین: زشتی، عیب.

۳. همانجا، صص ۲ - ۱۵۱: معاشر الشیعة کونوا لنا زینا و لا تکنوا علینا شینا قولوا للناس حسنا و احفظوا السننکم و کفوها عن الفضول و قبح القول.

دوستدار با مودت است، پس او از ماست؛ و کسی است که خود را زینت می‌دهد به واسطه ما و ما زینتیم از برای کسی که زینت دهد خود را به ما؛ و کسی است که مال مردم را می‌خورد به واسطه ما و این کس لامحاله فقیر شود»^۱.

و از جناب صادق است که فرمود به سدید که: «ای سدید شیعه ما پیوسته در خوف خواهند بود و محفوظ خواهند بود و پوشیده خواهد بود عیوب آنها و معصوم خواهند بود مادامی که نیک نظر داشته باشند درباره خود در بین خود و خالق، و نیت آنها صحیح باشد درباره ائمه خود و نیکی کنند با برادران خود؛ پس مهربانی کنند با ضعفاء و چیز بدهند به محتاجین از خود، ما امر به ظلم نمی‌کنیم، لکن امر می‌کنیم به ورع، الورع الورع والمواسات المواسات^۲ درباره برادران که اولیاء خدا همیشه ضعیف شمرده می‌شدند و کم بودند از زمان خلقت آدم»^۳.

و از جناب رسول خدا است: «پرهیزید ای گروه شیعه، چرا که بهشت از دست شما بیرون نخواهد شد، اگرچه دیر داخل شوید به واسطه قبايح اعمال خود لکن سبقت گیرید در درجات بهشت. کسی عرض کرد که داخل جهنم خواهد شد کسی از دوستان شما و علی؟ فرمود: کسی که آلوده نفس خود را به مخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شود و ظلم کند بر مؤمنین و مؤمنات و خلاف کند آنچه را که برای او رسم کرده شده از آداب شریعت، روز قیامت خواهد آمد آلوده به کثافات و خواهند فرمود آن دو بزرگوار به آن کس که تو آلوده به کثافتی، برای مرافقت آقایان ابرار خود خوب نیستی و نه برای معانقه حور حسان و نه برای موافقت ملائکه مقربین، به این مقام نرسی مگر اینکه پاک گردانی خود را از آن آلاینده که در دنیا داشته‌ای. پس داخل طبقه اعلای از جهنم می‌شود پس عذاب می‌شود به

۱. همانجا، ص ۱۵۳: الشیعة ثلاث: محب واد فهو متا، و متزین بنا و نحن زین لمن تزین بنا و ستاکل بنا الناس، و من استاکل بنا افتقر.

۲. پارسایی، پرهیزگاری و یاری و غمخواری.

۳. همانجا، صص ۴ - ۱۵۳: یا سدید لا تزال شیعتنا مرعیین محفوظین مستورین معصومین، ما احسنوا النظر لانفسهم فیما بینهم و

بین خالقهم....

بعض ذنوب خود، و بعضی را شاید محشر می‌رسد، پس یک یک را برمی‌چینند خیار شیعیان که آقاهای آنها، آنها را می‌فرستند و بعضی ذنوب آنها کمتر و سبک تر است، پس پاک می‌شوند به شدايد و نواب سلاطين و غيرهم و به واسطه آفات بدنی در دنیا. و بعضی مرگ آنها نزدیک می‌شود و بر آنها از ذنوب چیزی باقی است، پس نزع روح آنها شدید می‌شود که پاک شوند، پس اگر ذنوب آنها بیشتر باشد، پاک خواهند شد به واسطه شدايد عرصات قیامت، پس اگر بیشتر باشد پاک خواهند شد در طبقه اعلای جهنم و این فرقه سخت ترین دوستان ما خواهند بود از حیثیت عذاب روز قیامت و اینها به شیعه ما نامیده نمی‌شوند، لکن نامیده می‌شوند به محبت و موالی ما و موالی اولیاء ما و معادی اعداء ما؛ شیعه کسی است که پیروی کند ما را و پیروی کند آثار ما را و اقتدا کند به اعمال ما».^۱

و در خبر است که کسی به حضرت رسول عرض کرد که: «فلانه کس نظر به حرم همسایه می‌کند اگر ممکنش شود مواقعه حرام، نمی‌ترسد از آن. آن حضرت به غضب آمدند و فرمودند: او را بیاورند. کسی عرض کرد که او از شیعه شما و اعتقاد دارد موالات تو و موالات علی را و تبراً دارد از دشمن‌های شما. فرمود که مگو از شیعه شما که دروغ است، شیعه ما کسی است که پیروی کند ما را در اعمال و آنچه درباره این مرد ذکر کردی از اعمال ما نیست».^۲

و کسی در خدمت حضرت امیر عرض کرد که: «فلانه کس زیاده روی می‌کند در ذنوب مهلکه و باوجود این از شیعیان شماس. فرمود: اگر دوستدار ما و دشمندار دشمنان ماست و زیاده روی در ذنوب می‌کند، یک دروغ گفتمی که او دوستدار ماست نه شیعه ما؛ و اگر دوست دوستان و دشمن دشمنان ماست و مسرف نیست در ذنوب، پس آن‌هم یک دروغ است که گفتمی مسرف است در ذنوب، یعنی این کس شیعه است آن دروغ نبود و اگر اسراف در ذنوب ندارد و

۱. همانجا، ص ۱۵۴: اتقوا الله معاشر الشیعه فان الجنة لن تفوتکم و ان ابطأت بها عنکم قیاح اعمالکم فتنافسوا فی در جاتها....

۲. همانجا، ص ۱۵۵: یا رسول الله فلان ینظر الی حرم جاره فانّ امکنه مواقعه حرام لم یرع عنه فغضب رسول الله....

دوست ما و دشمن دشمن‌های ما نیست، این از تو دو دروغ خواهد بود»^۱. کسی زوجه خود را فرستاد به خدمت سیده نساء که عرض کند که شوهرم از شیعیان شماسست یا نیست؛ آمد به خدمت آن علیا مخدّره و عرض کرد که: «شوهرم می‌گوید که من از شیعیان شما می‌باشم یا نه؟ فرمود: بگو که اگر به آنچه امر کرده‌ایم عمل می‌کنی و از آنچه نهی کرده‌ایم باز می‌ایستی، شیعه مایی و الا فلا. برگشت و خبر آورد، گفت: وای بر من، کیست که از ذنوب جدا باشد، پس من مخلد در آتشم که غیر شیعه مخلد در آتش است، آن زن برگشت و عرض کرد قول شوهر خود را. فرمود: چنین نیست، شیعیان ما از بهترین اهل بهشتند و چنین نیست که هرکس دوست ما و دوستدار دوستان ما و دشمن دشمن‌های ما باشد و به دل و زبان تسلیم ما باشد، شیعه ما باشد، هرگاه مخالفت او امر و نواهی نماید - و با وجود همین - در بهشت خواهد بود، لکن بعد از آنکه او را پاک سازند از ذنوب به بلایا و رزایا^۲ یا در عرصات قیامت به انواع شداید آن یا در طبقه اعلای جهنم»^۳. کسی در خدمت حضرت حسن بن علی عرض کرد که: «من شیعه شمایم. فرمود: اگر مطیع ما باشی در اوامر و زواجر^۴ راست گفته‌ای و الا ذنوب خود را زیاد مکن به ادعای مرتبه شریفه‌ای که از اهل آن نیستی؛ مگو شیعه شمایم، بگو دوستدار شمایم و دشمن دشمن شما می‌باشم و تو در خیری و به‌سوی خیر می‌روی»^۴.

و همچنین کسی در خدمت جناب حسین عرض کرد که: «من شیعه شمایم. فرمود: بپرهیز از خدا و ادعا مکن مرتبه‌ای را که خداوند تو را تکذیب کند و فاجر باشی در دعوای خود، شیعه ما کسی است که سالم باشد دل او از هر غش و غل و

۱. همانجا: انّ فلاناً سرف علی نفسه بالذنوب الموبقات و هو مع ذلک من شیعتکم فقال امیر المؤمنین: قد کتبت علیک کذبه....

۲. رزایا: ج رزیه؛ پیش‌آمدهای ناگوار.

۳. همانجا: و قال رجل لامرأته: اذهبی الی فاطمة... فأسألها عنی ائی من شیعتکم ام لیس من شیعتکم؟ فسألتها فقالت: قولی له:....

۴. همانجا، ص ۱۵۶: ائی من شیعتکم فقال الحسن بن علی علیه السلام: یا عبدالله ان کنت لنا فی اوامرنا و زواجرنا مطیعاً فقد صدقت....

دغلی، لکن بگو که من از جمله دوستداران و موالیان شما می‌باشم».^۱

در خدمت حضرت صادق عرض کرد کسی که: «عمّار دهنی شهادت داد در پیش ابن ابی لیلا - قاضی کوفه - قاضی گفت: برو که تو رافضی می‌باشی و شهادت تو در نزد ما مقبول نیست. عمّار حرکت کرد و به تکان آمد فرایض او و گریه او را گرفت. گفت ابن ابی لیلا که تو اهل علم و حدیثی، اگر بدت می‌آید از اینکه به تو بگویند رافضی، تبرّاً جوی از رفض که با ما برادر باشی. عمّار گفت که قسم به خدا نه چنین است که تو گمان کردی، لکن گریه من بر تو و بر خودم می‌باشد؛ اما گریه بر خودم از این است که نسبت دادی مرا به رتبه شریفه‌ای که اهلش نیستم، گمان بردی که من رافضی می‌باشم، وای بر تو. از جناب صادق شنیدم که اوّل کسی که به رافضی نامیده شد، سحره حضرت موسی بودند که بعد از مشاهده برهان صدق موسی، رفض کردند امر فرعون را و تسلیم شدند تمام بلاهایی که بر آنها نازل شد، پس فرعون آنها را رافضه خواند، پس رافضی کلّ من رَفَضَ جَمِیعَ ما كَرِهَهُ اللهُ^۲، و بجا آورد جمیع ما امره الله^۳، پس در این زمان چنین کسی کجاست؟! پس گریستم بر خود که ترسیدم که مطلع شود خدا بر دل من که این اسم را بر خود بستم، پس مرا عتاب کند که تو رافضی بودی اباطیل^۴ را و عامل بودی به طاعات چنانکه به تو گفت و همین باعث قصور درجات من باشد اگر با من مسامحه کند و باعث عذاب شدید باشد اگر مناقشه کند با من، مگر اینکه پیشوایان من جبران کنند این تقصیر مرا به شفاعت خود.

و گریه من بر تو به جهت گناه بزرگ توست در نامیدن من به غیر اسم من و شفقت سخت بر تو از عذاب خدا، از جهت اینکه اشرف اسماء را گردانیدی

۱. همانجا: انا من شیعتکم قال: اتق الله ولا تدعین شیئا یقول الله لک کذبت و فجرت فی دعواتک....

۲ و ۳. از جمیع آنچه که خداوند آن را مکروه دانسته است اجتناب کند و تمام چیزهایی را که خداوند امر فرموده است بجای آورد.

۴. اباطیل: ج باطل؛ بیهوده‌ها.

به جانب من؛ چگونه صبر خواهد کرد بدن تو بر عذاب این کلمه؟ حضرت صادق فرمود که: اگر بر عمار از گناهها چیزی باشد که عظیم تر از آسمانها و زمینها باشد، از او محو خواهد شد به واسطه همین کلمات و همین کلمات زیاد خواهد کرد حسنات او را حتی اینکه هر خردلی را از حسنات قرار خواهد کرد اعظم از دنیا هزار مرتبه»^۱.

و در حدیثی: «چون که مأمون ولایت عهد را در عهده جناب رضا قرار داد، اذن گیرنده ای داخل شد و عرض کرد که قومی در خانه می کوبند [که] ما شیعه علی بن ابی طالب هستیم، اذن بخواه. حضرت فرمود: من مشغولم، بروند روز دیگر. به همین طریق تا دو ماه اینها آمدند و حضرت اذن ندادند تا مایوس شدند از اذن حضرت، گفتند به دربان که بگو به آقای ما که شیعه پدر تو علی بن ابی طالبیم و دشمنها شماتت می کنند به ما و ما این دفعه برمی گردیم و از ولایت خود فرار می کنیم به جهت خجالت و عجز از تحمل آنچه به ما رسیده و خواهد رسید از شماتت اعداء. پس فرمود: اذن ده آنها را که داخل شوند. داخل شدند و سلام کردند، جواب سلام نداد و اذن جلوس هم نداد تا باقی ماندند ایستاده، عرض کردند که این جفای عظیم و استخفاف بعد از این حجاب سخت، برای ما چه چیز باقی ماند؟ بعد از اینها فرمود: بخوانید که ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یغفوا عن کثیراً، اقتدا نکردم مگر به پروردگار خود و به رسول الله و به امیرالمؤمنین و بعد از آن حضرت به پدرهای خود که عتاب کردند بر شما، پس اقتدا به آنها کردم. عرض کردند که به جهت چه چیز عتاب کردند؟ فرمود: به جهت ادعای تشیع امیرالمؤمنین، وای بر شما! شیعه علی، حسن است و حسین و ابوذر و سلمان و

۱. همانجا، صص ۷ - ۱۵۶: إنَّ عماراً الدَّهْنیَّ شهدَ الیومَ عندَ ابنِ اَبی لیلی قاضی الکوفه بشهادة فقال له القاضی: قم یا عمار فقد عرفناک لا تقبل شهادتک لانک رافضی فقام عمار....

۲. سوره شوری، آیه ۳۰: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده اید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

مقداد و عمّار و محمّد ابی بکر که مخالفت هیچ چیز از اوامر او نکردند و مرتکب هیچ یک از زواجر او نشدند و شما هرگاه بگویند که شیعه علی هستیم و در اکثر اعمال مخالفت کنید و مقصّر باشید در بسیاری از فرایض و تهاون ورزید به حقوق برادران دینی و تقیه کنید در غیر جای تقیه و ترک تقیه کنید در مورد تقیه، پس اگر گفته بودید که ما موالی و دوستدار آن حضرت می باشیم و دوست اولیاء او و دشمن اعداء او می باشیم، این را از شما انکار نمی کردم و لکن این مرتبه شریفه ای بود که اذعا کردید، اگر تصدیق نکنید قول خود را به فعل خود هلاک خواهید شد، مگر اینکه تدارک نماید شما را رحمت پروردگار. عرض کردند: پس ما استغفار می کنیم و توبه به سوی او می کنیم از گفته خود، بلکه خواهیم گفت آنچه را که به ما تعلیم نمود آقای ما؛ ما محب شما و محب اولیاء و دشمن اعداء شما می باشیم. فرمود: مرحبا بکم؛ ای برادران من و اهل دوستی من پیش بیاید پیش بیاید پیش بیاید. آنها را پیش می خواند تا به خود چسبانید آنها را. پس فرمود به حاجب که چند مرتبه اینها را مانع شده ای از آمدن؟ گفت: شصت مرتبه. فرمود: برو به پیش آنها شصت مرتبه متوالیه و بر آنها سلام کن و سلام من را هم برسان به آنها که محو کردند ذنوب خود را به استغفار خود و توبه خود و مستحق کرامت شدند به جهت محبت آنها ما را و احوالپرسی کن از امور آنها و از امور عیال آنها، پس وسعت ده در نفقات آنها و احسان کردن بر آنها و تعارف دادن و رفع بدی از آنها کردن»^۱.

و در خبری کسی از اصحاب جناب جواد به خدمت آن حضرت آمد در حالت سرور، حضرت فرمودند: «مسرورت می بینم! عرض کرد: بلی، از پدرت شنیدم که بهترین اوقات سرور بنده، وقتی است که خداوند او را روزی کند دادن صدقات و احسان کردن بر برادران مؤمن و امروز ده نفر از برادران که صاحب عیال بودند از فلان بلد و فلان بلد، به پیش من آمدند به هر یک چیزی دادم، از این

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۹ - ۱۵۷: و لما جعل المأمون الی علی بن موسی الرضا علیهما السلام ولاية العهد دخل علیه آذنه و قال: انّ قوماً بالباب یستأذنون علیک یقولون نحن شیعة علیّ فقال علیه السلام....

جهت است سرور من. فرمود که جا دارد که سرور باشی اگر حبط نکرده باشی یا بعد حبط نکنی عمل خود را. عرض کرد: چگونه حبط کرده‌ام و حال اینکه من از شیعیان خُلص شما می‌باشم. فرمود: آه! باطل کردی احسان خود را به برادران خود. عرض کرد: چگونه باطل کردم؟ فرمود: بخوان یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ. گفت: منت نگذاشتم بر آنها و اذیت نکردم. فرمود که خداوند فرمود: لَا تُبْطِلُوا بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ مطلقاً و نفرمود بالمنّ والاذی علی من تصدقون علیه^۱، خبر ده که اذیت تو، قوم را بدتر است یا حفظه و ملائکه مقررین را یا ما را؟ عرض کرد: این بدتر است. فرمود: من را و آنها را اذیت کردی و باطل کردی صدقه خود را. عرض کرد: چرا؟ فرمود: برای اینکه گفتمی که من از شیعیان خُلص شما هستم، می‌دانی که کیست شیعه خالص ما؟ خرییل (بالخاء المعجمة والراء المهملة وكسرالخاء) مؤمن آل فرعون و صاحب یس است و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است، خود را با آنها مساوی قرار می‌دهی، اذیت نکردی ملائکه و ما را؟ عرض کرد: استغفرالله^۲ الی آخر الحدیث.

و در روایتی راوی نقل کرد که: «بودیم در خدمت علی بن محمد التقی در غرفه آن بزرگوار و پادشاه او را تعظیم می‌کرد و حواشی پادشاه هم او را تبجیل^۴ می‌کردند که از آنجا گذشت والی بلد (والی جسرین) و با خود داشت کسی را شانه بسته و آن حضرت از روزنه‌ای که بود نظر می‌کرد. چون والی آن حضرت را دید پیاده شد به جهت تعظیم آن حضرت، حضرت فرمودند: برگرد به حال اوّل. پس عرض کرد: این مرد را گرفته‌ام در این شب بر در دکان صیرفی، متهم داشتم او

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن، باطل مکنید.

۲. با منت گذاشتن و آزار دادن بر کسی که به او صدقه داده‌ای.

۳. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۶۰ - ۱۵۹: مالی اراک مسروراً؟ فقال یا ابن رسول الله سمعت اباک یقول أحقّ یوم یأن یسر العبد فیه یوم یرزقه الله صدقات و میرات و....

۴. تبجیل: بزرگ شمردن.

را که می خواهد بشکافد دگان را، او را گرفتم چون خواستم بزخم او را پانصد تازیانه – و این است زاکان^۱ من درباره کسی که متهم شود – پس گفت به من که پیر هیز از خدا که من شیعه امیر المؤمنین و شیعه این امامم. دست کشیدم از او و گفتم: بر آن حضرت می گذرانم، پس اگر تو را به تشیع شناخت رها می کنم و الا دست و پای تو را قطع می کنم بعد از آنکه تو را هزار تازیانه بزخم. فرمود: معاذ الله، این از شیعه علی نیست، این را گرفتار تو کرده است به جهت اعتقاد اینکه از شیعه علی است. عرض کرد: آسوده شدم، الآن پانصد تازیانه می زنم او را. او را دور برد و گفت: بخوابانید او را. خوابانیدند او را و دو جلاد از دو طرف ایستادند و شروع به زدن کردند و هرچه زدند بر زمین می خورد و بر او نمی خورد، دلتنگ شد و گفت: وای بر شما، بر زمین می زنید؟ بزنید بر کفل او. خواستند بر کفل او زنند پس چوب آنها بر خود آنها می خورد، فریاد کرد که شما دیوانه شده اید بر خود می زنید؟! بر او بزنید. گفتند: ما بر او می زنیم و قصد غیر او نداریم، لکن دست ما بر می گردد و بر خود ما می خورد. چهار نفر دیگر را خواند و با آن دو نفر اول کرد و گفت: دورش را بگیرید و بزنید او را. خواستند بززند، چوب های آنها به بالا می رفت و نمی خورد مگر بر والی؛ پس از دابه^۲ خود افتاد و گفت: شما را خدا بکشد من را کشتید، این چه کار شماست؟! گفتند: ما نمی زنیم مگر این را. دیگران را خواست و گفت: بزنید او را. آنها شروع به زدن کردند و بر والی می خورد چوب آنها، گفت: وای بر شما من را می زنید؟ گفتند: ما این مرد را می زنیم. گفت: پس این زخم ها چه چیز است بر سر و روی من و بدنم. آن مرد متهم گفت: ای بنده خدا، عبرت نمی گیری به این الطافی که خداوند درباره من دارد، من را به پیش امام ببر و هرچه او امر کرد بکن. آن را برگردانید به خدمت حضرت و عرض کرد که شما انکار کردید که شیعه شما باشد و غیر شیعه شما شیعه شیطان است و در آتش است و ما از این شخص از

۱. زاکون: قاعده، قانون.

۲. دابه: چهارپا.

معجزات دیدیم چیزی که نیست مگر برای انبیاء. فرمود: بگو یا برای اوصیاء؛ فرمود: او از موالی ما و محبتین ماست و از شیعه ما نیست. والی عرض کرد: فرق چه چیز است؟ فرمود: فرق این است که شیعه ما، پیروی ما می‌کنند در جمیع اوامر و نواهی ما، اما آن کس که مخالفت کند در بسیاری از آنچه بر او فرض فرموده است خدا پس او شیعه ما نیست»^۱ الی آخر الحدیث.

و در خبری از جناب صادق که فرمود: «نیست شیعه ما کسی که در شهری باشد که در آن شهر چندین هزار کس باشد و پرهیزکارتری از او باشد»^۲ و به این مضمون چندین خبر است و از جابر است که: «اگر زنده شوند [سلمان و ابوذر]، برای اینها که بر خود بسته‌اند مودت شما را خواهند گفت که اینها همه دروغگو می‌باشند در ادعای مودت اهل بیت. و اگر اینها ببینند سلمان و ابی‌ذر را، خواهند گفت که اینها دیوانه‌اند»^۳ و از جناب صادق است که فرمود: «کسی که ادعای این امر کند در باطن، سزاوار است که برهانی در علانیه برای این امر داشته باشد. راوی عرض کرد که این برهان چه چیز است؟ فرمود: حلال بداند حلال خدا را و حرام بداند حرام خدا را و بوده باشد برای او ظاهری که تصدیق کند باطن او را»^۴.

و در خبری: «کسی وارد شد بر حضرت صادق و عرض کرد: قسم به خدا که دوست دارم تو را و دوست دارم دوست تو را، چقدر بسیارند شیعه شما. فرمود: ذکر کن آنها را. عرض کرد: بسیارند. فرمود: عدد آنها چقدر است؟ عرض کرد: بیشتر از آنند که توانم احصاء کنم. فرمود: آگاه باشید که اگر کامل کنند عدد اصحاب بدر را، واقع خواهد شد آنچه شما می‌خواهید و لکن شیعه ما کسی است که تجاوز

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، صص ۲ - ۱۶۰: حضرتنا لیلۃ علی غرفۃ الحسن بن علی بن محمد علیهم السلام و قد ملک الزمان له معظمًا و حاشیة له میجلین اذ مرّ علینا والی البلد.....

۲. همانجا، ص ۱۶۴: لیس من شیعتنا من یكون فی مصر یكون فیہ آلاف و یكون فی المصر اورع منه.

۳. همانجا: لو نشر سلمان و ابوذر رحمہما اللہ لهؤلاء الذین ینتحلون مودتکم اهل البیت لقالوا: هؤلاء کذابون؛ و لو رأی هؤلاء اولئک لقالوا: مجانین.

۴. همانجا: ینبغی لمن ادعی هذا الامر فی السرّ أن یتّی علیہ ببرهان فی العلانیه، قلت: و ما هذا البرهان الّذی یتّی بہ فی العلانیه....

نکند آواز او از گوش او و نه عداوت او از بدن او و مدح نکند به واسطه ما غالی را و مخاصمه نکند به جهت ما با والی یا با دوستدار ما و همنشینی نکند عیب جوی ما را و هم صحبتی نکند با دشمن ما و دوست ندارد دشمن ما را و دشمن ندارد دوست ما را. عرض کرد که چه کنیم با این شیعه مختلف که مدعی تشیع شده اند؟ فرمود: در میان آنها تمییز خواهد آمد و تخلیص خواهد آمد و در آنها تبدیل خواهد افتاد، قحطی خواهد آمد که آنها را فناء کند و شمشیر خواهد افتاد در میان آنها که قتل کند آنها را و اختلافی خواهد افتاد که متفرق کند آنها را، شیعه ما کسی است که صدا نزند مثل صدای سگ و طمع نکند مثل طمع غراب و سؤال به کف نکند؛ اگر چه از گرسنگی بمیرد. عرض کرد: کجا بجویم کسانی را که موصوف به این صفت باشند؟ فرمود: طلب کن آنها را در اطراف ارض، اینها ایند که عیش درشت دارند و در یک جا مسکن ندارند، اگر حاضر شوند شناخته نشوند و اگر غائب شوند طلب کرده نشوند، اگر ناخوش شوند عیادت نشوند و اگر زن بخواهند زن به آنها ندهند و اگر بمیرند کسی بر جنازه آنها حاضر نشود، اینها ایند کسانی که در اموال خود مواسات دارند و در قبور خود زیارت یکدیگر می کنند، هواهای آنها مختلف نیست؛ اگر چه بلاد آنها مختلف است.^۱ و در خبر دیگر: «اگر مؤمنی را ببینند اکرام کنند و اگر منافقی را ببینند دوری گزینند و از مرگ به جزع نیایند»^۲. و به این مضمون اخبار بسیار از مصادر عصمت صادر شده است.

و از جناب صادق است که: «از جمله کسانی که بر خود بسته اند این امر را، کسانی هستند که بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین»^۳. و در خبری از جناب صادق است که: «هیچ آیه ای درباره منافقین نازل نشده، مگر اینکه آن آیه

۱. همانجا، صص ۵ - ۱۶۴: ... اَنی وَاَللهُ اَحَبُّک وَاَحَبُّ مِنْ یَحِبُّک، یا سَیِّدِی ما اَکْثَرُ شِیْعَتِکُمْ؟ ...

۲. همانجا، ص ۱۶۵: وَاِنْ رَاوْا مُؤْمِنًا اَکْرَمُوْهُ وَاِنْ رَاوْا مُنَافِقًا هَجَرُوْهُ وَعِنْدَ الْمَوْتِ لَا یَجِزُ عَوْنٌ.

۳. همانجا، ص ۱۶۶: اِنْ مَنَّ یَنْتَحِلْ هَذَا الْاَمْرَ لِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنَ الْیَهُودِ وَالتَّصَارِیِ وَالمَجُوسِ وَالذِّیْنِ اَشْرَکُوا.

درباره کسانی است که تشیع را بر خود بسته‌اند.^۱ و در خبری: «أَحَقُّ النَّاسِ بِالْوَرَعِ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) و شیعه آنها که مردم دیگر اقتدا کنند به آنها».^۲ و در خبری: «مردم را دعوت کنید به این امر به حال خود، نه به زبان». و در خبری از جناب رسول است که فرمود: «ای اولاد عبدالمطلب شما نتوانید به اموال خود مردم را خوشحال داشته باشید، پس خوشحال دارید مردم را به اخلاق خود».^۳

و در خبری از جناب امیر که فرمود: «شیعه من - قسم به خدا - حکمایند، علماء بالله و به دین خدا هستند، یعنی ظاهر شریعت را با باطن طریقت با هم دارند، عمل‌کننده‌اند به طاعت و امر خدا، راه یافته‌اند به محبت خدا، لاغرهاوند از کثرت عبادت، ملازم زهدند یا ملازم خانه خود هستند، به جهت زهدی که دارند زرد رو و از تهجد شب چشم‌های آنها اشک آلود و کم نور از گریه، نازک لب از ذکر، شکم‌ها به پشت چسبیده، شناخته می‌شود ربانیت در روهای آنها و رهبانیت در هیئت آنها، چراغ‌های هر ظلمتند و ریحان هر قبیله - یعنی عزیز هر قبیله. در پی عیب مسلمین نیستند، شرور آنها مستور است و دل‌های آنها محزون، نفوس آنها عقیفه است و حوائج آنها خفیفه، نفوس آنها از آنها در عناء^۴ و سختی و مردم از آنها در راحتند، پس آنها را زیرک‌های عقلا و خالص‌های نجبا، پس آنها حيله می‌کنند به جهت فرار کردن به دین خود»^۵ الی آخر الحدیث.

و از جناب باقر روایت شده که فرمود: «بوده باشید نمرقه وسطی (که کنایه از توسط بین افراط و تفریط است) که غالی و زیادرو و تالی و کندرو به شما رجوع کنند و ملحق شوند و بدانید که میانه ما و خدا خویشی نیست و ما بر خدا هیچ حجت نداریم و نزدیک نمی‌توان شد به سوی خدا مگر به طاعت، هرکس مطیع باشد،

۱. همانجا: ما انزل الله سبحانه و تعالی آیه فی المناقین إلا و هی فیمن یتتحل التشیع.

۲. همانجا، ص ۱۶۷: سزاوارترین مردم در پرهیزکاری، خاندان محمد (ص) می‌باشند.

۳. همان، ج ۷۱، ص ۱۶۹: یا بنی عبدالمطلب انکم لن تسعوا الناس باموالکم فالتقواهم بطلاقة الوجه و حسن البشر.

۴. عناء: سختی، اندوه.

۵. همان، ج ۶۵، ص ۱۷۷: شیعی و الله الحلماء، العلماء بالله و دینه العاملون بطاعته و امره، المهتدون بحیه....

ولایت ما او را نافع خواهد بود و کسی که معصیت کند، نفع نخواهد بخشید او را ولایت ما. بعد فرمود که مغرور نشوید و در کار سست نباشید»^۱.

و در خبری از جناب باقر است که: «شیعه حصارهای محکمند در سینه‌های امین و عقل‌های متین، پهن و پاش‌کننده نیستند اخبار ما را و در دست و پا اندازنده نیستند و سخت‌دل و ریاکننده نیستند؛ در شب راهب‌ها می‌باشند - یعنی در شب در ظاهر، چون راهب‌ها در گریه و زاری و رکوع و سجود می‌باشند و در دل به کلی منصرف از خیالات دنیوی چون رهبانان - و در روز چون شیرها می‌باشند در کسب‌کردن و به اطراف خود خوراندن»^۲.

و از جناب صادق مروی است که: «شیعه ما اهل هدی و اهل تقی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفرند»^۳ و این حدیث شریف می‌تواند که در مقام مدح مطلق شیعه باشد که معنی این باشد که منحصر است تقوا و هدی تا آخر به شیعه ما و می‌تواند که در مقام مدح شیعه کامل و ردع شیعه ناقص باشد.

و از جناب امیرالمؤمنین روایت شده که: «شیعه در بابت ولایت ما بخشش‌کننده‌اند، از جهت دوستی ما با هم دوستی‌کننده‌اند و یکدیگر را زیارت می‌کنند از بابت احیاء امر ما، اگر به غضب آیند ظلم نکنند و اگر خشنود شوند زیاده‌روی نکنند، برکتند بر هر کس مجاور او باشند، تسلیمند برای کسی که با او مخالطه کنند»^۴. اگرچه این اخبار مورث یأس است برای ناقصین، با اینکه اخبار ابواب سابقه موجب غرور بود برای ارباب خیال و باعث رجاء کامل برای پشت‌کردگان از خیال؛ چنان‌که اخبار منع از تعجیل‌کردن در تشنیه بر شیعه نیز موجب غرور و رجاء می‌باشند.

۱. همانجا، ص ۱۷۸: کونوا الثمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی....

۲. همانجا، ص ۱۸۰: انهم حصون حصینة و صدور آمینة و أحلام رزینة لیسوا بالمذایع البذر....

۳. همانجا، ص ۱۸۶: شیعتنا اهل الهدی و اهل التقی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل الفتح و الظفر.

۴. همانجا، ص ۱۹۰: شیعتنا المتبادلون فی ولایتنا المتحابون فی مودتنا، المتزاورون فی إحياء امرنا....

از جناب باقر است که: «تعجیل مکنید بر تشنیع بر شیعه، به جهت اینکه اگر قدمی از آنها بلغزد، قدم دیگر ثابت می ماند»^۱ یعنی اگر تنزل کنند از کهف ولایت و ساعتی گرفتار چنگال نفس شوند، رشته ولایت از آنها قطع نمی شود و همان رشته ولایت آنها را از مقام پست خیال به مقام توبه آورد و به کهف ولایت رجوع دهد و مورد اجابت حق تعالی گردند؛ چنان که فرمود: *وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا*^۲ در مقام اجابت دعای آنها که عرض کردند: *رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا*^۳.

و از جناب رضا مروی است که: «قلم برداشته شده است از شیعه ما به جهت اینکه بر آنها عهد گرفته شده است بر تقیّه در دولت باطل، مردم ایمنند و آنها می ترسند، و تکفیر کرده می شوند درباره ما و ما تکفیر کرده نمی شویم به سبب آنها و کشته می شوند به سبب ما و ما کشته نمی شویم به سبب آنها، هیچ شیعه ای نیست که مرتکب شود گناهی را یا خطایی از او صادر شود مگر اینکه می رسد به او به جهت آن گناه یا خطا، غمی که خالص شود از ذنوب؛ اگرچه بیاورد ذنوبی را به عدد قطره ها و باران ها و به عدد سنگریزه ها و خاک ها و به عدد خارها و درخت ها. پس اگر به او نرسد درباره خود او، پس درباره اهل او خواهد رسید و در مال او خواهد رسید، پس اگر در امر دنیای او به او نرسد چیزی که مغموم شود، در خواب به خیال او چیزی خواهد آمد که مغموم شود که آن غم خواب او، او را از ذنوب پاک کند»^۴.

و از جناب باقر (ع) است که: «ثابت نمی شود حب علی در قلب احدی که قدمی از او بلغزد، مگر اینکه قدم دیگر ثابت می ماند»^۵ و در خبری: «ولّی ما

۱. همانجا، ص ۱۹۹: لا تعجلوا علی شیعتنا ان تزل لهم قدم تثبت لهم اخری.

۲. سوره کهف، آیه ۱۶.

۳. سوره کهف، آیه ۱۰.

۴. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۹۹: رفع القلم عن شیعتنا... لانهم اخذ عليهم العهد بالقیّة فی دولة الباطل یا من الناس و یخافون....

۵. همانجا: ما ثبت الله حب علی علیه السلام فی قلب احد فزلت له قدم الا ثبتت له قدم اخری.

مرتکب ذنوب می شود که مستحق عذاب خدا می شود، پس مبتلا می کند خداوند او را در بدنش یا در مال یا در اولاد؛ پس اگر او را از بوائق^۱ دهر معاف دارد، سخت خواهد گرفت خروج جان او را در وقت مرگ که ملاقات کند خدا را و گناهی بر او نباشد»^۲ و در خبری: «اگر معاف دارد او را از اینها، مبتلا خواهد کرد به همسایه بدی که او را اذیت کند»^۳. پس مؤمن نباید نظر کند همان اخبار غرور انگیز و رجا آمیز را بلکه باید برحذر باشد:

اولاً از خشکیدن پیوند ولایت؛ چنانکه مکرر ذکر شد که در خبر است که: «چون همت بستی به معصیتی، مکن او را که می شود خداوند تو را بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این هرچه خواهی بکن که من بعد تو را نخواهم آمرزید»^۴. و چندین خبر است به این مضمون که چون مرتکب کبیره ای می شود مؤمن، روح ایمان از او می رود؛ چنانکه پیرهن از بدن بیرون می شود. و در چندین خبر هست که ایمان وامی شود چنانکه نمک در آب وامی شود، پس باید برحذر بود از اینکه شاید ایمان که رفته، برنگردد و اگر از اینها برحذر نباشد، برحذر باشد از اینکه معصیت او مثل تیغ کشیدن بر روی صاحب اوست و اگر از این برحذر نباشد، برحذر باشد از اینکه صاحب خود و جناب رسول را و ائمه را در پیش خدا شرمنده و سرافکنده داشته باشد و اگر از اینها برحذر نباشد، برحذر باشد از ابتلائات دنیویه در جان و مال و عیال،^۵ و اگر از هموم دنیا برحذر نباشد، برحذر باشد از سختی مرگ و از عقبات برزخ و از طبقه اولای جهنم و اگر از اینها برحذر نباشد، برحذر باشد از سرزنش اهل دنیا یا سرزنش اهل بهشت در بهشت و اگر از این برحذر نباشد، برحذر باشد از بدنام کردن نکونامان.

۱. بوائق: ج بائقه؛ گرفتاری ها، مشکلات.

۲ و ۳. همانجا، ص ۲۰۰... ان ولینا لیرتکب ذنوباً یستحق بها من الله العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسنم حتی...

۴. همان، ج ۶۸، ص ۲۲۴.

۵. نسخه خطی از اینجا به بعد، به خط مؤلف محترم نمی باشد.

و باید دانسته شود که هرگاه یکی از مؤمنین مرتکب معصیتی شود و یا کاری را مرتکب شود که از آن کار یا معصیت شینی بر صاحب آنها یا بر مؤمنین یا در نظر اهل خلاف قبیح نماید، علاوه بر ضرری که بر خود او وارد می آید به حسب آخرت، ضرر او بر برادران او هم وارد خواهد آمد؛ زیرا که بدکردار را اگر نیکوکاران منع و زجر نکنند، البته وبال او نیکوکاران را نیز بگیرد؛ چنان که جناب صادق فرمود که: «مؤاخذه شدید خواهیم کرد بُرئی^۱ از شما را به گناه سقیم شما و چنانکه حال اینکه می رسد به شما از یکی، چیزی که شین شما و شین ماست، پس به آنها مجالست می کنید و هم صحبتی می کنید، پس کسی که بر شما می گذرد می گوید که اینها بدترند از این شخص، پس اگر هرگاه رسید به شما از آن شخص چیزی که خوش ندارید، منع و زجر می دارید برای ما و شما بهتر بود».

و از حارث بن المغیره روایت شده که جناب صادق به من رسید در راه مدینه و فرمود: «حارثی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: هر آینه بار خواهیم کرد ذنوب سفهاء شما را بر علماء شما. از این فرمایش امر عظیمی داخل قلب من شد، پس بعد به خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم که چنین فرمودید و زیاد بر من گران آمد. فرمود: بلی چنین است، چه مانع است شما را که هرگاه برسد به شما از یکی از شما چیزی که خوش نداشته باشید و چیزی که داخل شود به سبب او اذیت بر شما و یا از اینکه بروید به پیش او و سرزنش کنید او را و او را به استقامت بیاورید و به او بد بگویید؟ عرض کردم: اطاعت نمی کنند ما را و قبول نمی کنند. فرمود: از آنها دوری گزینید و مجالست مکنید با آنها».^۲

پس وصیت می کنم برادران ایمانی را که اولاً خود آنها به قدرالوسع از آنچه در نظرها قبیح نماید، دوری گزینند و موافق عهد خود، با همه کس مهربانی کنند؛

۱. بُر: گروه، دسته.

۲. بحار الانوار، ج ۹۷، صص ۶ - ۸۵... یا حارث فقلت: نعم. فقال: اما لیحملن ذنوب سفهاتکم علی علماتکم، ثم مضی، قال: ثم اتیته فاستأذنت علیه....

به خصوص با مؤمنین که مهربانی و خدمت آنها، مهربانی و خدمت کردن خداست. و با هیچ کس نزاع نکنند که نزاع و جدال لامحاله دل صافی را کدر و مهبط جنود شیطان قرار دهد؛ به خصوص با مؤمنین که نزاع با مؤمن نزاع با خداست. و با هیچ کس به خدعه و فریب رفتار نکنند که خدعه بد است اگرچه با کافر باشد، و خیانت نکنند اگرچه در مال و عرض کافر باشد؛ اما مؤمن که خیانت کردن با او خیانت کردن با خداست. و در او امر و نواهی شرعیّه، توانی نورزند که آخر توانی در امور شرعیّه، به توانی در طریق می کشاند و واجبات شرعیّه و محرمات شرعیّه را نیک مراقب باشد، بلکه سنن و آداب را به قدرالوسع بجا آورد و از مکروهات به قدرالمقدور اجتناب ورزد. و چون دست به عروة الوثقای ولایت زده، روز به روز محکم تر بگیرد که از دست او بیرون نرود و همیشه برحذر باشد از اینکه خدای نخواستہ از دست او بیرون شود و داخل مرتد فطری گردد، و محکم گرفتن این جبل ولایت به دوام ذکر است؛ چنان که خداوند - تعالی شأنه - در هر جا ذکر "ذکر خدا" نموده، بدون قید به کثرت یا مقید این معنی ذکر نکرده است. و روز به روز ذکر خدا را بیشتر و باجلا تر گرداند و همیشه در خاطر می آورده باشد که عصیان سالک به غفلت و طاعت او به ذکر است؛ چنان که مضمون این از جناب صادق مسطور که: «معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است، مادام که انسان با ذکر خداست در طاعت است به هر کار که مشغول باشد و چون غافل از یاد خدا گردد در معصیت است به هر کار که مشغول باشد». و این را باید ملتفت بشود در حین ذکر خدا، که ذکر خدا صیقل زنگار دل است، هرچه بیشتر آن صیقل را به کار برد، جلا و صفای آینه دل بیشتر گردد و از رذایل نفسانی که مهلکاتند دور تر گرداند؛ چنان که مولوی فرمود:

صیقلی کن صیقلی کن صیقلی	پس چو آهن گرچه تیره هیکلی
اندر او هر سو ملیحی سیمبر	تا دلت آینه گردد پر صُور

صیقلی آن تیرگی از وی زدود	آهن ار چه تیره و بی نور بود
صیقلش کن زان که صیقل گیره است	گر تن خاکی غلیظ و تیره است
عکس حوری و ملک در وی جهد	تا در او آشکال غیبی رو دهد
وان هوا را کرده ای دو دست باز	صیقلی را بسته ای، ای بی نماز
تیره کردی آب، از این افزون مکن	تا کنون کردی چنین اکنون مکن
صیقلی والله اعلم بالصّدور ^۱	حاصل آنکه کم مکن ای بی سرور

و سینه بی کینه خود را سالک راه باید از کینه پاک دارد، خصوص از کینه با مؤمن که به قدر پر پشه ای اگر کینه مؤمن در دل داشته باشد، عبادات او غیر مقبول است؛ چنان که فرمودند: مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ أَفٍّ قُطِعَ الْوَلَايَةُ بَيْنَهُمَا^۲ و کسی که رشته ولایت میانه او و مؤمن قطع شود، البته هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود، چون موجب قبول عمل ولایت است؛ اگرچه کینه همه موجودات مورث بعد از دار ایمان و حدود ولایت است و کسی که دور از ولایت و ایمان باشد، البته هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود. و بر احدی حسد نباید برد که حسد که معین میل زوال نعمت است از کسی که به نعمتی متنعم باشد، فی الحقیقه دشمنی با انعام خداست، علاوه بر اینکه شخص خود پیوسته خود را می خورد؛ چون قدرت بر ازاله نعمت محسود دارد و درصدد ازاله آن است، آن آتش حسد اول در دل خود او افتاده و صفات نیک دل او را بسوخته و بعد زبانه آتش حسد به دامن محسود رسیده، و اگر قدرت بر ازاله نعمت محسود ندارد، بیشتر آن آتش حسد در دل او کارگر خواهد بود: «چون نیابد هیچ، خود را می خورد». للمولوی ره:

می فزاید کمتری در احترام	تو حسودی کز فلان من کمترم
بلکه از جمله کمی ها کمتر است	خود حسد نقصان و عیب دیگر است
خویشتن افکند در صد ابتری	این بلیس از ننگ عار کمتری

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۵۵.

۲. کسی که به برادرش آف بگوید، رشته ولایت از بین آنها قطع می شود.

آن ابوجهل از محمد ننگ داشت وز حسد خود را به بالا می فراشت
 بوالحکم نامش بُد و بوجهل شد ای بسا اهل از حسد نااهل شد
 زان که کس را از خدا عاری نبود حاسد حق هیچ دیاری نبود
 آن کسی که مثل خود پنداشتی زان سبب با او حسد برداشتی
 پس به هر دوری ولی ای قائم است تا قیامت آزمایش دائم است^۱

و باید سالک راه حق بعد از آنکه قبول ولایت نمود به بیعت خاصه و لویه، به کلی قطع نظر از خلق نماید و نظر او پیوسته بر خدا باشد و آنچه بخواهد، از خدا بخواهد که اگر چنین بفهمد خداوند از نیت او، هرچه بخواهد، خداوند متعال به او عطا کند و موافق اخبار بسیار بلکه خداوند زمین و آسمان را کفیل کار او و حاجات او کند که اگر از غیر خدا طمع داشتی چیزی را، خداوند تو را به آن غیر واگذار نماید. و اگر کسی احسانی به او کند، آن احسان غیر را از خدا داند که بر دست او جاری شده است و با وجود این، شکر آن محسن را وانگذارد که فرمودند: مَنْ لَمْ يَشْكُرْ مُنْعَمَةَ الْمَجَازِي لَمْ يَشْكُرْ مُنْعَمَةَ الْحَقِيقِي^۲ و فرمود حضرت تعالی شأنه: وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا^۳؛ یعنی شما بیعت و لوی خداوند را مراقب و کفیل امور خود قرار دادید، پس چون خداوند مراقب است، نقض عهد خود نکنید و وفا به عهد خود داشته باشید و چون کفیل امور شما شده است، چشم طمع از غیر بپوشانید که طمع داشتن یا امید به غیر بستن، به وجهی شرک است، بلکه به وجهی نقض عهد است و چون طمع مورث ذلت است، نسبت به کسی که طمع در او بسته باشد، فرمودند: ذَلَّ مَنْ طَمَع^۴ و چون قانع بودن به آنچه خداوند داده است موجب عزت است، فرمودند: عَزَّ مَنْ قَنَعَ^۵ و اینها به خلاف طمع

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۱ (با کمی اختلاف).

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۳ (با کمی اختلاف): کسی که از نعمت دهنده مجازی خود تشکر نکند، از منعم حقیقی خود تشکر نکرده است.

۳. سوره نحل، آیه ۹۱.

۴ و ۵. کسی که طمع کرد خوار شد و کسی که قناعت ورزید عزت یافت.

داشتن از خداست که در آن طمع عزت دنیا و آخرت است و در استغنائی از خدا، ذلت دنیا و آخرت که عز من طمع و ذل من قنع برای این کس است. علاوه بر اینها شخص طامع، پند پنددهندگان در گوش او نرود و چشم را از عبرت‌گیری و از ملاحظه امور اخروی کور گرداند، کما قیل:

همچنان که خلق عام اندر جهان	زان جهان ابدال می‌گویندشان
کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ	هست بیرون عالمی بی‌بو و رنگ
هیچ در گوش کسی زیشان نرفت	کاین جهان آمد حجابی ژرف و زفت ^۳
گوش را بندد طمع از استماع	چشم را بندد غرض از اطلاع
پس طمع کورت کند نیکو بدان	بر تو پوشاند یقین را بی‌گمان
حق تو را باطل نماید از طمع	در تو صد کوری فزاید از طمع
از طمع بیزار شو چون راستان	تا نهی پا بر سر آن آستان ^۴

۳. زفت: استوار، محکم.

۴. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۳۹ (با کمی اختلاف).

باب پنجم

در بیان ابتلاء مؤمن به انواع بلیّه‌ها و بیان اینکه بلیّه مؤمن نعمتی است از جانب خدا که مؤمن را به آن نعمت می‌نوازد تا اینکه این بیان استلثات مؤمن نیز بشارتی باشد برای مؤمن

بدان که مؤمن یعنی آن کسی که پیوند ولایت به واسطه بیعت خاصه ولویه به دل او رسیده که همان پیوند ولایت که صورت ملکوتی امام یا شخص مجاز از امام است، ایمان داخل دل انسان است و چون این پیوند ولایت متاع نفیس الهی است و این متاع نفیس بضاعت مؤمن می‌باشد برای روز خروج از دار دنیا و سرمایه پرمفعت برای روز عقبی، صاحب این بضاعت را خداوند متعال به واسطه این صورت ملکوتی امام که متحد با امام است دوست می‌دارد و ملکوتیین به واسطه این صورت ملکوتی عاشق صاحب آن صورت هستند و هر قدر که آن صورت از آرایش هواهای نفسانی و خیالات شیطانی پاک تر باشد، خشنودی خدا و ملائکه و انبیاء و اولیاء بیشتر خواهد بود و به اندازه آلودگی آن پیوند، از سرور آنها خواهد کاهید تا اینکه چون آلودگی بیشتر گردد، محبت و سرور آنها مبدل به غضب گردد؛ و از این جهت خداوند متان تا بنده خود را وانگذاشته، هر وقت که خواسته باشد بنده او آن صورت ملکوتی را آلوده سازد به هواهای نفسانی، بلیه‌ای در پیش پای

او گذارد که یا آلوده نسازد آن شاخه طوبی را یا اگر آلوده کرده، از آرایش پاک دارد؛ چنان که فرمود خداوند و دود: لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ یعنی قسم می خورم که البته باید مبتلا و آزمایش شوید درباره اموال به تلف شدن و غارت کردن و دزد بردن و آفات ارضی و سماوی به آنها رسیدن و درباره انفس به امراض و إسقام و صدمات خارجی و صدمات داخلی و ابتلائات به هواهای نفسانیته سبعیه و بهیمیته و شیطانیته و تسلط اعداء ظاهره و باطنه. و هر آینه قسم می خورم که البته باید بشنوید از آن کسانی که قبول دعوت نبویه و ملت الهیه نموده اند که اهل کتاب الهی می باشند و از مشرکین اذیت بسیار می بینند؛ و اگر شماها صبر کنید و پرهیزید از معارضه در وقت شنیدن و از جزع کردن در وقت ابتلاء مالی و انفسی، این کار بزرگی است که باید مرد راه همه وقت عازم بر آن باشد؛ به جهت اینکه در معارضه جاهل هم رنگ او شد که بدی را بدی سگساری و در جزع در وقت بلا باید تنزل کرد به دار جهل و حکم نفاق را بر خود جاری داشت که درباره منافقین است که: يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ.^۳

و حال مؤمن باید این باشد که از جانب خدای او آنچه بشود، خیر خود را در آن داند و هرگاه در اذیت خلق خیر خود بیند یا داند، به هیچ وجه معارضه نخواهد کرد و باید مؤمن ملتفت باشد که آنچه بر او وارد می آید، یا به واسطه آلودگی آن پیوند است به هواهای نفسانی که فرمود: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛^۴ یعنی چون آلوده دارید آن متاع ما را و ما هم ضنت^۵ داریم درباره متاع

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶: شما را به مال و جان آزمایش خواهند کرد و از زبان اهل کتاب و مشرکان آزار فراوان خواهید شنید، اگر شکیبایی کنید و پرهیزکار باشید نشان قدرت اراده شماست.

۲. الف: از مشرکین اذیت بسیار و اگر شماها.

۳. سوره منافقون، آیه ۴: هر آوازی را بر زبان خود می پندارند.

۴. سوره شوری، آیه ۳۰.

۵. ضنت: دریغ، مضایقه.

خود که بخواهد آلوده شود به ظلمت جهل ظلمانی و کدورت نفس کشتنی، گاهی چوبی بر سر شما می‌زنیم که قدری از آلودگی پاک شوید و بسیاری را چشم‌پوشی کنیم که در آخر به صدمات پاک شوید یا خود ملتفت شوید و پاک نمایید. و آنها که آلودگی جهل و نفس برای آن پیوند ندارند، بلیه‌ای پیش پای آنها گذارد که از پستی که آن هم آلودگی است به نقصان نسبت به مقام اعلی، برتر آیند تا درجه آنها بلند شود و از نقصان و قصور درجه بیرون آیند. و چون ابتلائات الهی موجب غفران ذنوب و پاکی آن پیوند و سبب دخول بهشت است، خداوند متعال فرمود: *أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ*^۱.

در خبری از جناب صادق که: «مؤمن اگر در دنیا از بلا ایمن نمی‌باشد، لکن از کوری و شقاوت ایمن می‌باشد»^۲ و از رسول خداست که: «الاسلامُ بدأً غريباً و سيعودُ غريباً»^۳ پس طوبی باد برای غرباء. عرض کرد کسی که کیانند این غرباء یا رسول‌الله؟ فرمود: آنها که به اصلاح باشند یا اصلاح کنند وقتی که مردم فاسد شوند. برای مؤمن وحشت و غربتی نیست و هیچ مؤمن نمی‌میرد در غربت خود مگر اینکه ملائکه بر او گریه کنند؛ چون که گریه‌کننده او کم خواهد بود. و وسعت داده شود در قبر او به نوری که تالو داشته باشد از مدفن تا موطن او»^۴ و در خبری: «سخت‌ترین مردم از حیثیت بلا انبیایند، پس کسانی که پست‌ترند از آنها پس مشابه‌ترین خلق به آنهایند»^۵.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۴: می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت در حالی که هنوز آنچه بر سر پیشینیان شما آمده، بر سر شما نیامده؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خدا نزدیک است.

۲. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۰: ان لم يؤمن المؤمن من البلیا فی الدنیا، و لکن امنه من العمی فی الاخرة و من الشقاء.

۳. اسلام غریبانه آشکار شد و غریبانه بازگشت می‌کند.

۴. همانجا: ... فطوبی للغرباء فقیل: و من هم یا رسول‌الله (ص)؟ قال: الذین یصلحون اذا فسد الناس، انه لا وحشة ولا غربته علی مؤمن....

۵. همانجا: ان أشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل.

و از جناب باقر روایت شده که: «کسی عرض کرد که مغیره می‌گوید مؤمن مبتلا نمی‌شود به جذام و به برص. فرمود: او غافل است از صاحب یس که مجذوم بود به حیثیتی که انگشت‌های او به کف او چسبیده بود و آمد به سوی قوم و آنها را انذار کرد و فردا هم آمد که انذار کند، او را کشتند؛ مؤمن مبتلا می‌شود به هر بلیه‌ای و می‌میرد به هر نوع مردنی، لکن خود را نمی‌کشد».^۱

و در خبری از جناب صادق که: «فرمود رسول خدا(ص) که: اشدّ النَّاسِ بِلَاءِ النَّبِيِّنَّ ثُمَّ الْاِمْلُ فَالْاِمْلُ و مبتلا می‌شود بعد از اینها به اندازه ایمان و حسن عملش، پس آن‌کس که صحیح‌الایمان و نیکو عمل باشد، سخت خواهد بود بلای او و کسی که سخیف‌الایمان و ضعیف‌العمل باشد کم خواهد بود بلای او».^۲ و در خبری: «عظیم اجر با عظیم بلاست و دوست نخواهد داشت خداوند هیچ قومی را الا ابتلاهم».^۳

و در خبری از جناب صادق است که: «خداوند را بندگان است از خالص بندگان که از آسمان نازل نمی‌شود و هیچ تحفه‌ای به سوی زمین الا صَرْفَهَا عَنْهُمْ اِلَى غَيْرِهِمْ و لا بَلِيَّةَ اِلَّا صَرْفَهَا اِلَيْهِمْ»^۴ و جناب صادق به سدید فرمود که: «خداوند چون بنده‌ای را دوست دارد، فرو می‌برد او را در بلاء، و ما و شما ای سدید صبح و شام می‌کنیم در بلاء».^۵ و در خبری بعد از ذکر اینکه بنده‌ای را که دوست می‌دارد فرو می‌برد در بلاء، فرمود: «پس هرگاه بخواند او را، خواهد گفت: لَبَّيْكَ عِبْدِي؛ اگر پیش اندازم مسؤول تو را قادرم و اگر ذخیره کنم، پس آنچه ذخیره کنم بهتر است برای تو».^۶

و در خبری: «پس کسی که راضی باشد در بلاء، برای اوست رضای الهی و

۱. همانجا، ص ۲۰۱: اِنَّ الْمَغِيْرَةَ يَقُوْل: اِن الْمُوْمِن لَا يَبْتَلَى بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبُرْصِ....

۲. علل الشرايع، ج ۱، ص ۴۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۹: فَاِنَّ عَظِيْمَ الْاَجْرِ لِمَنْ عَظِيْمَ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللهُ قَوْمًا اِلَّا اَبْتَلَاهُمْ.

۴. همانجا، ص ۲۵۳: اِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادًا فِي الْاَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ تَحْفَةً اِلَى الْاَرْضِ....

۵. همانجا: اِنَّ لِلَّهِ اِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَنَتَهُ بِالْبَلَاءِ غَنًّا وَ اَنَا وَ اِيَّاكُمْ يَا سَدِيْرَ لَنْصِيْحٍ بِهِ وَ نَمْسِيْ.

۶. همانجا:.... فاذا دعا قال: لَبَّيْكَ عِبْدِي لَنْ عَجَلْتُ لَكَ مَا سَأَلْتَ اَنِّي عَلِيْ ذَلِكُ لِقَادِرٌ....

کسی که در غضب باشد در بلاء، برای اوست سخط در نزد خدا»^۱.
 و در خبری: «مؤمن به منزله کفّه میزان است؛ هر قدر در ایمانش زیاد شود، در بلاء او زیاد می‌شود»^۲ و در خبری: «مؤمن چهل روز نگذرد بر او مگر اینکه عارض شود او را امری که محزون شود به واسطه او که به یاد خدا باشد»^۳ و در خبری: «در بهشت درجه‌ای است که به آن درجه نمی‌رسد مؤمن، مگر به ابتلاء در بدنش»^۴.

و در خبری از عبدالله بن ابی‌یعفور که: «عرض کردم به خدمت جناب صادق آنچه به من می‌رسد از اوجاع^۵؛ و کثیرالاجاع بود. آن حضرت فرمود که ای عبدالله اگر بداند مؤمن که چقدر اجر است در مصائب، هر آینه تمنا می‌کرد که بدنش را به مقراض مقراض کنند»^۶. و در خبری: «اهل حق از زمانی که بوده‌اند همیشه در سختی بوده‌اند، لکن این تا مدت کمی و عافیت طولانی خواهد بود»^۷ و در خبری: «خداوند مؤمن را ایمن نمی‌دارد از هزاهز دنیا، لکن ایمن می‌دارد او را از کوری و شقاوت در آخرت»^۸.

و از جناب صادق است که: «حضرت رسول (ص) را کسی دعوت کرد، چون آن حضرت داخل خانه او شدند، نظر کردند که مرغی در بالای دیواری تخم گذاشت و تخم مرغ بر میخی که در دیوار بود افتاد و باقی ماند، آن حضرت تعجب فرمود. صاحب خانه عرض کرد: تعجب فرمودی، پس قسم به خدا که ضرر مالی به من نرسیده است هیچ وقت. پس آن حضرت حرکت کردند و طعام او را نخوردند و

۱. همانجا: ... فمن رضی قلبه عند الله الرضا ومن سخط البلاء قلبه عند الله السخط.

۲. همانجا، ص ۲۵۴: المؤمن بمنزلة كفة الميزان، كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه.

۳. همانجا: المؤمن لا يمضي عليه أربعون ليلة الا عرض له امر يحزنه، يذكر به.

۴. همانجا، ص ۲۵۵: إن في الجنة منزلة لا يبلغها عبد الا بالابتلاء في جسده.

۵. اوجاع: ج وَجَع؛ درد، بیماری.

۶. همانجا: شكوت إلى ابی عبدالله علیه السلام ما ألقى من الاوجاع - وكان مسقماً - فقال لي:....

۷. همانجا: إن اهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة اما ان ذلك الى مدة قليلة و عافية طويلة.

۸. همانجا: لم يؤمن الله المؤمن من هزاهز الدنيا ولكنه آمنه من العمى فيها والشقاء في الآخرة.

فرمود که کسی که ضرر مالی ندارد، خدا را در آن کس هیچ حاجت نخواهد بود.^۱ و در خبری: «ملعون است هر مالی که پاک نشود به آفت و نقصان، ملعون است هر بدنی که پاک نشود»^۲ یعنی به امراض و مصائب.

و در خبری: «خدا را حاجت نیست در کسی که او را در مال و بدن او نصیب و بهره‌ای نباشد»^۳؛ یعنی به نقصان مال و آفات بدن. و در خبری: «برای بنده خدا منزله‌ای است در نزد خدا که نمی‌رسد به آن منزله مگر به ذهاب مالش یا به بلیه در بدنش»^۴ و در خبری فرمود خداوند که: «اگر نبود که بنده مؤمن در دلش چیزی می‌گذشت که خلاف رضای حق باشد، هر آینه می‌بستم سر کافر را به دستمال آهن که هیچ وقت در دسر نبیند»^۵ و در خبری از حضرت صادق که: «حضرت رسول (ص) فرمود: حکایت مؤمن حکایت برگ زرع است که حرکت می‌دهد او را باد از هر طرف بیاید، مؤمن را هم او جاع گردش می‌دهد و مرض‌ها و دردها. و مثل منافق مثل درخت صنوبر است یا مثل عصای آهنی است که هیچ باد نتواند او را حرکت دهد؛ همچنین منافق مرض و درد برای او نیست تا روز مرگ که او را درهم شکنند، درهم شکستن سختی»^۶.

و حضرت رسول فرمود روزی به اصحاب خود که: «ملعون است هر مالی که تطهیر نشود، ملعون است هر بدنی که پاک نشود و هرچند در چهل روز یکبار باشد. سؤال کردند: زکات اجساد چه چیز است؟ فرمود: این است که آفتی به او برسد. پس متغیر شد روهای آنها که شنیدند این را از آن حضرت، پس حضرت دید که اینها متغیر شدند فرمود: این است که خدشه‌ای در بدن او بهم رسد یا بیفتد یا

۱. همانجا: ص ۲۵۶: دعی التبی (ص) الی طعام فلما دخل منزل الرجل نظر الی دجاجة فوق حائط....

۲. همانجا، ص ۲۵۸: ملعون کل مال لا یزکی، ملعون کل جسد لا یزکی.

۳. همانجا: لا حاجة لله فیمن لیس له فی ماله و بدنه نصیب.

۴. همانجا: ص ۲۵۷: إنه لیکون للعید منزلة عند الله فما ینالها الا باحدى خصلتین إما بذهاب ماله أو ببلیة فی جسده.

۵. همانجا: لو لا أن یجد عبدي المؤمن فی قلبه لعصبت رأس الکافر بعصابة حدید، لا یصدع رأسه ایدا.

۶. همانجا: صص ۸ - ۲۵۷: مثل المؤمن کمثل خامة الزرع تکفنها الريح کذا و کذا و کذاک المؤمن تکفنه الواجه....

پای او بلغزد یا اندک مرضی به او رسد یا خاری به پای او خورد و مثل اینها حتی اینکه در آخر فرمود: اختلاج^۱ چشم را».^۲

کسی سؤال کرد از جناب صادق که: «مبتلا می‌شود مؤمن به برص و جذام؟ فرمود: آیا نوشته شده است بلا مگر بر مؤمن؟»^۳ و در خبری از جناب صادق روایت شده که: «مؤمن گرامی است بر خدا که اگر سؤال کند از خدا بهشت را با آنچه در آن بهشت هست، عطا کند به او خداوند و کافر چنین خوار است بر خدا که اگر دنیا و مافیها را بخواهد از خدا، به او عطا کند. و خداوند یادآوری می‌کند بنده مؤمن خود را به بلاء چنان که غائب یادآوری کند اهلش را به چیزهای خوب، و خداوند پرهیز می‌دهد مؤمن را از دنیا چنان که طبیب پرهیز می‌دهد مریض را»^۴ و در خبری: «نبوده و نخواهد بود تا روز قیامت مؤمنی، مگر اینکه همسایه‌ای داشته باشد که اذیت کند او را»^۵ و در خبری: «اگر مؤمن به قتل جبال بگریزد، خداوند شیطانی را برانگیزاند که او را اذیت کند».^۶

جناب صادق از حضرت رسول روایت کرده که: «خداوند می‌فرماید که اگر نبود که حیا می‌کردم از بنده مؤمن خود، برای او خرقة‌ای که خود را بپوشاند به او نمی‌گذاشتم و هرگاه کامل گردانم ایمان مؤمن را، مبتلا خواهم کرد او را به ضعف قوه او و قلت رزق او، پس اگر دلتنگی کند به او برخوایم گردانید رزق و لباسی را که از او گرفته‌ام و اگر صبر کند مباحات خواهم کرد به آن بنده بر ملائکه»^۷ و در خبر دیگر: «اگر مؤمن به قلّه کوه بگریزد، در همان جا برانگیزاند خداوند کسی را

۱. اختلاج: تکان خوردن غیرارادی.

۲. همانجا: ص ۲۵۸: ملعون کلّ مالٍ لا یزکی، ملعون کلّ جسدٍ لا یزکی و لو فی کلّ اربعین یوماً مرّة....

۳. همانجا: آیتلی المؤمن بالجذام والبرص و أشباه هذا؟ قال: و هل كتب البلاء الا علی المؤمن؟

۴. همانجا: صص ۹ - ۲۵۸: إنّ المؤمن لیكرم علی الله حتی لو سأله الجنة بما فیها أعطاه ذلك من غیر أن ینتقص من ملکه....

۵. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۲۶: ماکان ولا یكون الی یوم القیامة مؤمن الا وله جار یوذیه.

۶. همانجا، ص ۲۲۸: لو ان مؤمناً کان فی قلّة الجبل، لبعث الله الیه من یوذیه لیاجره علی ذلك.

۷. همانجا، ص ۲۲۶: قال الله عزّوجلّ: لو لا اثنی استحبی من عبدی المؤمن، ما ترک علیه خرقة یتواری بها....

که او را اذیت کند»^۱.

در خبری از جناب صادق: «هرگاه خداوند اراده خیر کند برای بنده خود، پس گناهی کند، در عقب آن گناه نعمتی بر او ریزد که استغفار کند از آن گناه؛ و هرگاه بدی بخواهد برای بنده، پس گناه کند، نعمتی برای او بدهد که فراموش کند استغفار را و در آن گناه فرو رود و این است معنی قول خدای تعالی شأنه: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ^۲ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي^۳» اعاذنا الله من ذلك.

و از جناب صادق است که: «بلا زینت مؤمن است و کرامت است برای کسی که تعقل کند، به جهت اینکه در مباشرت بلاء و صبر بر آن و ثبات قدم در نزد آن، تصحیح نسبت ایمان است»^۴.

و از جناب رسول در همین خبر نقل کرد که: «کسی که بچشد طعم بلا را در تحت پرده حفظ الهی، او را تلذذ خواهد یافت به بلای بیشتر از لذت یافتن به نعمت و مشتاق خواهد شد به بلا در وقتی که نیابد او را؛ چرا که در تحت دست بلا و محنت انوار نعمت است و در تحت انوار نعمت آتش های بلا و محنت است، و به تحقیق که از بلاء نجات می یابند بسیاری و در نعمت هلاک می شوند بسیاری، و ثنا نکرده است خداوند هیچ بنده ای را از زمان آدم تا زمان محمد (ص) مگر بعد از ابتلاء آن بنده و وفا کردن به حق عبودیت در بلاء؛ به این معنی که بلا را از خدا داند و دواي امراض خود شناسد و مرارت بلا را به ترقب^۵ شفا مبدل به حلاوت رضا گرداند. پس فرمود که کرامات خدایی فی الحقیقه نهاییاتی است که بدايات آنها بلاست و بداياتی است که نهايات آنها بلاست و کسی که بیرون آید از گداختن بلا، سراج مؤمنین و مونس مقربین و دلیل میانه روها خواهد شد. و هیچ خیری نیست

۱. همانجا، ص ۲۲۸.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۸۲: ... از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۵۲: إِنَّ اللَّهَ إِذَا ارَادَ بِعِبْدِهِ خَيْرًا فَادْنَبْ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَةٍ وَ يَذْكَرُهُ الْاسْتِغْفَارَ....

۴. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۳۱: البلاء زين المؤمن وكرامة لمن عقل لان في مباشرته....

۵. ترقب: زیر نظر داشتن.

در بنده‌ای که شکوه کند از محنتی که پیش از آن هزار نعمت باشد و بعد از آن هزار راحت باشد و کسی که نتواند حق صبر را در بلا بجا آورد، محروم خواهد شد از حق شکر در نِعْماء؛ و همچنین کسی که نتواند حق شکر را در نِعْماء بجا آورد، محروم ماند از اداء صبر در بلا و کسی که از این دو محروم ماند از جمله مطرودین خواهد بود.^۱

و حضرت ایوب در دعای خود عرض کرد: «خداوندا بر من هفتاد سال در وسعت گذشته تا این آید بر من هفتاد سال در بلا»^۲ و فرمود که: «بلا را به مؤمن می‌دهند چنان‌که پابند بر پای اسب و عقاب بر پای شتر می‌بندند».^۳

و حضرت امیر فرمود که: «صبر از ایمان به منزله سر است از جسد، و سر صبر بلاست و تعقل نکند این را مگر داناها».^۴ و در خبری از جناب رسول است که: «عجب است از بنده مؤمن از شیعه محمد و علی که اگر یاری شود در دنیا بر دشمن‌های خود، پس جمع شده است برای او خیر دنیا و آخرت و اگر امتحان شود در دنیا، پس ذخیره شده است برای او در آخرت چیزی که بلا و در دنیا در مقابل آن نعمت‌ها هیچ‌قدر نخواهد داشت و همچنین عجب است از بنده مخالف ما که اگر مخدول شود در دنیا و مغلوب شود به دست مؤمنین، پس جمع شده است برای او عذاب هر دو دار و اگر مهلت داده شود در دنیا و عذاب دنیا از او به تأخیر افتد، خواهد بود برای او در آخرت از عجایب عذاب و اقسام عقاب به قدری که دوست می‌دارد که در دنیا مسلم می‌بود و آن قدر عقاب دارد که این نعم دنیا هیچ‌قدر ندارد در مقابل آن عذاب‌ها. پس اگر نیکوترین مردم از حیثیت نعمت در دنیا و طولانی‌ترین آنها از جهت عمر از مخالفین ما یک مرتبه فروبرده شود در آتش،

۱. همانجا: ... و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله له تلذذه اکثر من تلذذه بالنعمة...

۲. همانجا، ص ۲۳۲: اللهم قد اتى على سبعون في الزخاء حتى اتى على سبعون في البلاء.

۳. همانجا: البلاء للمؤمن كالثشكاك للدابة والعقال للابل.

۴. همانجا: الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و رأس الصبر البلاء و ما يعقلها الا العالمون.

پس سؤال شود که نعیمی در دنیا دیدی؟ خواهد گفت: ندیده‌ام. و اگر سخت‌ترین مردم از حیثیت عیش در دنیا و عظیم‌ترین مردم از جهت بلاء از شیعیان ما فروبرده شود در بهشت یک فروبردنی، پس سؤال شود که هیچ شدتی در دنیا دیدی؟ خواهد گفت: ندیده‌ام»^۱.

و از جناب صادق است که: «به تحقیق که پیغمبری بود که به گرسنگی مبتلا می‌شد تا اینکه می‌مرد و همچنین به تشنگی و برهنگی می‌مرد، مبتلا می‌شد به مرض و می‌مرد؛ و پیغمبری می‌آمد به سوی قوم و امر می‌کرد به طاعت خدا و می‌خواند آنها را به توحید و حال اینکه گذران یک شب را نمی‌داشت و نمی‌گذاشتند قوم آنها، آنها را که کلام خود را تمام کنند که می‌کشتند آنها را»^۲.

و در خبری: «دوست می‌دارند اهل عافیت در روز قیامت که پوست آنها به مقراض مقراض می‌شد بعد از آنکه ثواب اهل بلا را می‌بینند»^۳.

و در خبری از جناب کاظم که: «شما مؤمن نخواهید بود مگر وقتی که بلا را نعمت خود شمارید و وسعت و رخاء را مصیبت خود؛ به جهت اینکه صبر در نزد بلاء بالاتر است از غفلت در وقت رخاء»^۴. و در خبری: «شیاطین بر مؤمنین اکثرند از زنبورها بر لحم»^۵. و از جناب کاظم است که فرمود: «انبیاء و اولاد انبیاء و اتباع انبیاء اختصاص داده شده‌اند به سه خصلت: مرض در ابدان و خوف از سلطان و فقر»^۶.

۱. همانجا، ص ۲۳۴: عجیباً للعبد المؤمن من شیعۃ محمد و علی علیهما السلام إن یصر فی الدنیا علی اعدائه فقد جمع له خیر الدارین....

۲. همانجا، ص ۲۳۵: إن کان النبی من الانبیاء لیبتلی بالجوع حتی یموت جوعاً و ان کان النبی من الانبیاء لیبتلی بالعطش حتی یموت عطشاً....

۳. همانجا، ص ۲۳۶: لیودن اهل العافیة یوم القیامة ان جلودهم قرضت بالمقاریض لما یرون من ثواب اهل البلاء.

۴. همانجا، ص ۲۳۷: لن تكونوا مؤمنین حتی تعدوا البلاء نعمة والرّخاء مصیبة و ذلك أن الصّبر عند البلاء أعظم من الغفلة عند الرّخاء.

۵. همانجا، ص ۲۳۹: إن الشّیاطین علی المؤمنین اکثر من الزّناбір علی اللّحم.

۶. همانجا: إن الانبیاء و اولاد الانبیاء و اتباع الانبیاء خصوا بثلاث خصال: السّقم فی الابدان، و خوف السّلطان، و الفقر.

و در خبری: «اگر مؤمن بر تخته پاره‌ای باشد در روی دریا، خداوند منافقی را برانگیزاند که اذیت کند او را».^۱

و در خبری: «مؤمن از یکی از چهار خصلت خالی نمی‌باشد: یا همسایهٔ مودی؛ یا منافقی که تجسس کند اثر و عیوب او را؛ یا مخالفی که قتال او را جهاد داند و ثواب پندارد؛ یا مؤمنی که حسد برد بر او و سخت‌ترین همه حسد مؤمن است بر او».^۲

و در خبری: «مؤمن در معرض هر خیری است، اگر انگشت انگشت شود خیر او در آن خواهد بود و اگر والی مشرق و مغرب شود خیر او در آن خواهد بود»^۳ و در خبری است که: «عجب از حال او که اگر صبح کند که پاره پاره شود، خیر او در آن خواهد بود و اگر صبح کند که مالک شود مابین مشرق و مغرب را، خیر او در آن است».^۴

و از کلمات بزرگان است که: «از مصدر ولایت نسبت به مؤمن صادر نمی‌شود مگر آنچه خیر او در آن باشد»^۵ که معنی این کلام این است که آنچه در عالم و نسبت به مؤمن واقع شود خیر مؤمن در آن منظور خداست و آنچه نسبت به کافر واقع شود می‌شود که منظور خیر نظام کل در آن باشد نه خیر کافر؛ و می‌شود که خیر کافر در آن باشد. و در خبری از جناب امیر است که: «بلاء برای ظالم ادب است و برای مؤمن امتحان و خالص گردانیدن است و برای انبیاء درجه است و برای اولیاء کرامت است».^۶ و از جناب صادق است که: «حضرت حق - تعالی شأنه - فرمود در مناجات حضرت موسی (ع) که خلق نکردم خلقی را که دوست‌تر

۱. همانجا، ص ۲۴۰: لو أن مؤمناً علی لوح فی البحر لقیض الله له منافقاً یؤذیه.

۲. همانجا: ... ماکان و لن یكون مؤمن إلا و له بلایا و أربع: إما یكون له جارٌ یؤذیه أو منافقٌ یقفواثره....

۳. همانجا، ص ۲۴۲: المؤمن یعرض کل خیر لو قطع أنملة أنملة کان خیراً له....

۴. همانجا، ص ۱۵۱: ... ان المؤمن لو اصبح له مابین المشرق والمغرب کان ذلک خیراً له و لو اصبح مقطعاً اعضاؤه کان ذلک خیراً له.

۵. همانجا: ان الله لا یفعل بالمؤمن الا ما هو خیراً له.

۶. همانجا: ص ۲۳۵: إن البلاء للظالم أدب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجه و للاولیاء کرامة.

از مؤمن باشد و مبتلا می‌کنم او را به جهت آنچه خیر اوست و من داناتریم به آنچه به صلاح آورد بنده من را؛ پس باید صبر کند بر بلای من و شکر کند نعماء من را و راضی باشد به قضای من که او را در جمله صدیقین ثبت کنم هرگاه عمل کند به آنچه رضای من در آن است و اطاعت امر من کند»^۱.

و جناب باقر از حضرت رسول روایت کرده که: «بنده مؤمن طلب می‌کند امارت را یا تجارتی را تا اینکه مشرف بر امضاء آن امارت یا تجارت می‌شود به هر نحو که میل داشت، خداوند ملکی را می‌فرستد که مانع شو بنده ما را و بازدار او را از امری که اگر متمکن شود از او، داخل آتش شود. پس ملک بازدارد او را از آن امر و او صبح می‌کند و می‌گوید: باز داشته شدم از این امر و هرکس باز داشت مرا از این امر خدا او را چنین کند و چنان کند و نمی‌داند که خداوند ملاحظه حال او کرده و او را باز داشته که اگر داخل آن امر می‌شد، داخل آتش می‌شد»^۲.

و در خبری از حضرت رسول (ص) است که: «مرض محو ذنوب می‌کند و ساعات دردمی برد ساعات خطا را و ساعات هموم ساعات کفارات است، و هم و غم با مؤمن خواهد بود تا وقتی که او را واگذارد که هیچ گناه بر او نباشد»^۳.

و در خبری کسی به خدمت جناب باقر رسید و ذکر کردند بلایای شیعه و مصیبت‌های آنها را، فرمود: «جمعی به نزد علی بن الحسین (ع) و عبدالله عباس آمدند و به آن دو نفر گفتند آنچه شما ذکر کردید، پس آن هر دو نفر آمدند به خدمت حسین بن علی (ع) و ذکر کردند آنچه را گفته بودند، آن حضرت فرمود: والله که بلای فقر و قتل شتابان‌تر است به سوی دوست ما از دویدن اسب‌ها و از ریختن به قرارگاه خود و اگر شما چنین نباشید اعتقاد می‌کنیم که شما از ما

۱. همانجا: إن فیما ناجی الله به موسی بن عمران أن یا موسی ما خلقت خلقاً هو أحبّ الیّ من عبدی المؤمن....

۲. همانجا، ص ۲۴۳: إن العبد المؤمن لیطلب الامارة والتجارة، حتی اذا اشرف من ذلك علی من كان یهوی بعث الله ملكاً....

۳. همانجا، ص ۲۴۴: السقم یحو الذنوب... ساعات الوجع یذهبن ساعات الخطایا....

نیستید»^۱.

و از جناب باقر است که: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست دارد، نظر کند به سوی او و هرگاه نظر کند، او را بنوازد به یکی از سه تحفه: یا درد سری یا تپی یا درد چشمی»^۲.

و از جناب رسول روایت شده که: «دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر»^۳ و فرمود که: «اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد، برانگیزاند خدا در آن سوراخ کسی را که او را اذیت کند»^۴ و فرمود: «مؤمن تکفیر کرده شده است و تکفیر می‌شود و نخواهد بود در دنیا مؤمنی، مگر اینکه همسایهٔ مودی داشته باشد»^۵ و فرمود که: «نبوده و نخواهد بود و نیست پیغمبر یا مؤمنی، مگر اینکه برای او خویشی باشد که او را اذیت کند یا همسایه‌ای که او را اذیت کند»^۶.

و از جناب باقر روایت شده که: «کسی به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که چگونه است حال شما؟ فرمود: شما باید بدانید که حال ما چگونه است. مثل ما در میان این امت حکایت بنی اسرائیل است که پسرهای آنها را می‌کشتند و زن‌های آنها را باقی می‌گذاشتند؛ این طایفه پسرهای ما را می‌کشند و زن‌ها را باقی می‌گذارند»^۷ و در خبری: «مؤمن نمی‌گذرد بر او چهل شب مگر اینکه عارض شود او را امری که محزون شود به آن امر تا به یاد خدا افتد و غافل نماند»^۸.

و سبب ابتلاء مؤمن این است که مؤمن آن کسی است که شاخهٔ طوبای شجرهٔ نوریهٔ الهیه به واسطهٔ بیعت خاصهٔ ولویه و قبول دعوت باطنه، به او وصل شده و

۱. همانجا، ص ۲۴۶: إن اناسا أتوا علي بن الحسين عليه السلام و عبد الله بن عباس فذكروا لهما نحو ما ذكرتم....

۲. همانجا: إذا أحب الله عبداً نظر إليه، فإذا نظر إليه أتخفه من ثلاث بوحدة: إما صداع وإما حمى واما رمد.

۳. همانجا، ص ۲۴۲: الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر.

۴. همانجا، صص ۹ - ۲۳۸: لو كان المؤمن في حجر فارة لقيض الله فيه من يؤذيه.

۵. همانجا، ص ۲۳۹: المؤمن مكفر و... لا يكون في الدنيا مؤمن الا وله جار يؤذيه.

۶. همانجا: ما كان ولا يكون ولا هو كائن نبياً ولا مؤمن الا وله قرابة يؤذيه أو جار يؤذيه.

۷. همانجا، ص ۲۳۸:.... اذ جاءه الرجل... فقال الرجل: كيف انتم؟ فقال له محمد: أو ما أن لكم أن تعلموا كيف نحن؟...

۸. همانجا، ص ۲۴۲.

چون این شاخه طوبی متاع نفیس الهی است و از عالم پاک و پیوسته در هیجان است که خود را به اصل خود برساند و فعلیت اخیره مؤمن می شود و شخصیت شخص به فعلیت اخیره است و این شاخه طوبی محبوب خداست، شخص مؤمن نیز محبوب خدا می شود به محبوبیت آن، و چون دوست پیوسته می خواهد که روی دوست از طرف او باشد و راضی نیست که آنی روی محبوب به جانب غیر شود، خداوند متان پیوسته می خواهد که روی مؤمن به جانب او باشد و از او روگردان نباشد و از این جهت به حسب تکلیف و اختیار امر فرموده است مؤمنین را به ذکر بسیار و تسبیح و تهلیل^۱ در اطراف لیل و نهار، و از این جهت فرمود جناب صادق که: «معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است که مادام که بنده خدا در ذکر خدا است، در طاعت است به هر کار که مشغول باشد و چون به غفلت آید، در معصیت است به هر کار که مشغول باشد» یعنی چون در یاد خدا باشد، روی خود را از خدا خواهد داشت و این مطلوب و مرضی خداست و چون به غفلت آید، روی او از خدا برگردد و این مَرَضی و مطلوب نیست. و طاعت و معصیت موافقت با امر و رضای الهی است و مخالفت با آن و از این جهت فرمود: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ^۲، یعنی مگر کسانی که دست بیعت خاصه به ولی امر داده اند؛ یعنی هر کس هر چه کند زیان و خسران و پابند اوست مگر کسی که ایمان آورده و از حیثیت ایمان کار او باشد؛ یعنی هر چه کند مؤمن که روی او در کارش به سوی خدا باشد، اسباب گشایش او خواهد بود و آنچه کند نه از حیثیت ایمان، بلکه با بودن روی او به جانب غیر خدا، آن پابند او خواهد بود و از این جهت فرمود: وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۳، یعنی هر چه کند زیان اوست یعنی مَرَضی خدا نیست مگر آن کس که روی به خدا باشد، و از آن جهت که روی به خدا دارد کار

۱. ذکر لا اله الا الله گفتن.

۲. سوره مدثر، آیات ۸ - ۳۷.

۳. سوره عصر، آیات ۳ - ۱.

کند که آن کار سود اوست نه زیان او و از این جهت که خداوند متّان روی بنده خود را به جانب خود می‌خواهد، گاهی بر مؤمن مودّی ای می‌گمارد که او را اذیت کند که به واسطه اذیت آن مودّی، از آن رو که به جانب خلق دارد منزجر شود و به واسطه این انزجار روی دل را به جانب خداگرداند؛ اعمّ از اینکه آن مودّی از بنی نوع بشر باشد - چه بیگانه و چه خویش - یا از سایر حیوانات باشد - چه مودّی و چه غیر مودّی - یا از شیاطین و جن باشد و قال المولوی (ره):

یارِ تو چون دشمنی پیدا کند	گرّ رشک و حقد او بیرون زند
تو از آن اعراض او افغان مکن	خویشتن را ابله و نادان مکن
بلکه شکر حق کن و نان بخش کن	که نگشتی در جوال او کهن
از جوالش زود بیرون آمدی	تا بجویی یار صدق سرمدی
این جفای خلق بر تو در جهان	گر بدانی، گنج زر آمد نهران
خلق را با تو چنین بدخو کند	تا تو را ناچار رخ زان سو کند ^۱

یا اگر مودّی بر تو نگمارد، امراض و اسقام بدنی بر تو وارد آورد که تو را از خواهش‌های حیوانی ممنوع دارد که روی تو به جانب نفس و خواهش‌های حیوانی نشود یا آفت‌های مالی به تو رساند که تو را ناچار به جانب خود کشاند یا تو را به فقر و فاقه گرفتار کند که ناچار از خواهش‌های نفسانی دست برداری و رو به جانب او آوری یا مصائب اقرباء و خویشان تو، تو را منزجر سازد از توجه به جانب نفس و از انصراف از حضرت حق - تعالی شأنه العزیز - یا اینکه در خواب تو را بترساند یا خواب پریشان بر تو وارد آورد که به آن سبب محزون شوی و از توجه به جانب خواهش‌های نفسانی منصرف شوی و اگر هیچ‌یک از اینها نباشد، همّ و غمی از غیب بر دل تو وارد آورد که تو را به جانب خود منصرف کند. پس چون ابتلائات الهی محض دوستی اوست که بنده را می‌خواهد از زندان

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۰۴ (با کمی اختلاف).

نفس منصرف کند و به جانب ایوان حضرت خود کشاند، بنده مؤمن نباید از ابتلائات دلتنگ و محزون و شاکی باشد، بلکه در بلا شادان و شاکر گردد که آن بلا را نعمت داند، بلکه آنها که چشم دل باز کرده و عواقب امور دیده، به آواز بلند بگویند:

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ	باطرب تر از سماع بانگ و چنگ
ای جفای تو زد دولت خوب تر	و انتقام تو ز جان محبوب تر
نار تو این است نورت چون بود	ماتم این تا خود که سورت چون بود
از حلاوت ها که دارد جور تو	وز لطافت کس نیابد غور تو
نال و ترسم که او باور کند	وز ترحم جور را کمتر کند
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد	بوالعجب من عاشق این هر دو ضد ^۱
و چون سالک لذت نتیجه بلاء را به ذوق و وجدان درک کند، با وجد و سرور	

بگوید:

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او^۲

۱. همان، دفتر اول، ص ۳۳ (با کمی اختلاف).

۲. همان، دفتر دوم، ص ۱۱۹.

باب ششم

در بیان ولایت و مراتب آن و حقیقت آن و کیفیت اتصال
مؤمن به صاحب ولایت که آن هم نیز بشارتی باشد برای مؤمنین

بدان که "ولی" بر وزن نصیر، مأخوذ از ولی است مثل ضرب، که به معنی قرب و دُنو و باران بعد از باران است و ولی به معنی مُحَبِّ و صدیق و نصیر، و ولایت بالفتح مصدر آن است و ولایت به کسر واو به معنی مُلک و به معنی امارت و سلطنت، و مولا به معنی مالک و بنده و آزادکننده و آزاد شده و مصاحب و خویش و همسایه و هم قسم و هم منزل و شریک و پسر و عمّ و پسرخواهر و ربّ و ناصر و منعم و منعمٌ علیه و محبّ و تابع و صهر که داماد باشد یا مطلق خویش نسبی یا سببی باشد و از این جهت ملاً سعد تفتازانی گفت که: بر فرض تسلیم صدور مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ (ع) مَوْلَاهُ^۱ از زبان گهربار حضرت رسول (ص)، مولی را چندین معنی است و لفظ مشترک دلیل مدّعی بزرگی که مبنای اصل دین باشد نمی تواند باشد. و حقیقت ولایت به همه معانی مشیّت است که از آن به عبارات مختلفه به حسب اعتبارات مختلفه تعبیر کنند؛ مثل عرش و کرسی و نَفْسِ الرَّحْمَنِ و اضافه اشراقیه حق تعالی و فعل حق و وجود لا بشرط و کلمه کُن و فیض منبسط و حق

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۲۰: هرکس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست.

مخلوق به و بسیط الحقیقه و حقیقت محمدیه (ص) و علویّت علی (ع) و مقام معروفیت حق و مقام معبودیت و محبوبیت حق^۱ و غیر ذلك من الاسماء. و این مشیت چون اسم اعظم الهی است و اسم را من حیث اسمیت هیچ حکم بلکه هر حکم و هر خبر که به واسطه اسم جاری شود، آن حکم و آن خبر بر مسمی است که هیچ اسم در نظر حکم کننده و خبر دهنده نیست و از این جهت فرمود: *إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ*^۲ یعنی اینها که شما عبادت می کنید اسماء اند که باید به کلی در نظر نیایند؛ *سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ*^۳ یعنی شما اینها را از اسمیت بیرون برده اید و مسمی قرار داده اید و تحریف کلمه عن مواضعها^۴ کرده اید. و چون از اسم هیچ حکم و هیچ خبر نیست، پس هر حکم و هر خبر که از مسمی به توسط اسم جاری شود، بر مسمی جاری خواهد بود لکن به عنوان اسم و از این جهت فرمودند در اخبار کثیره که: «هر کس عبادت کند اسم را دون معنی کافر است و آن کس که عبادت کند اسم و مسمی را مشرک است و آن کس که عبادت کند معنی را به ایقاع^۵ اسم^۶ بر او، موحد است»^۷؛ یعنی چون اسم را مسمی و منظور^۸ الیه قرار دادید، اسم از اسمیت خود بیرون و مسمی می شود و در آن وقت در مقابل معنی ثانی می شود؛ چه معنی به نظر آید و چه به نظر نیاید که اگر به نظر نیاید، ناظر اسم کافر است و اگر معنی هم به نظر آید، مشرک است و اگر اسم هیچ در نظر نباشد، بلکه معنی در نظر آید به عنوان اسم، این شخص موحد است. و از این جهت در کلمات بزرگان وارد شده که مقام غیب عماست و غیب مطلق و مجهول مطلق است که نمی توان گفت واحد و نه کثیر و نه غیر ذلك و در مقام واحدیت همه اسماء و احکام جاری است که در این مقام

۱. عبارت فوق در نسخه خطی خوانا نبود، ولی در نسخه چاپ سنگی به همین صورت که بیان شده آمده است.

۲ و ۳. سوره نجم، آیه ۲۳: نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید.

۴. سوره نساء، آیه ۴۶: *يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ* (کلمات خدا را از جای خود تغییر می دهند).

۵. ایقاع: هماهنگی.

۶. الف: به ایقاع اسماء.

۷. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۷۹: من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم والمعنى فقد اشرك....

جاءت الکثرة کم شئت، یعنی در مقام غیب اضافه و نسبت و صفت و موصوفی نیست و مقام ظهور که مقام مشیت باشد که عنوان مقام غیب است، تمام نسب و اضافات و تمام سلوب^۱ و صفات و تمام اسماء ظاهر گشته؛ یعنی به حسب این عنوان، همه صفات و کثرات و اضافات هویدا می‌گردد.

و این مقام مشیت که محمدیت محمد و علویت علی است، مرتبه اعلائی جان عالم کبیر است نظیر مرتبه اعلائی جان عالم صغیر و چنان که مرتبه اعلائی جان عالم صغیر تمام معلومات عالم صغیر را داراست در هنگام غفلت مرتبه ادنای جان انسان صغیر و اگر بخواهد مرتبه جان انسان صغیر^۲ معلومی را در نزد خود حاضر سازد، باید استمداد از مفکره خود جوید و به توسط مفکره و قوه استحضار که از جنود مفکره است، آن معلوم را از مقام اعلائی جان تنزل دهد و در مقام خود حاضر سازد؛ همچنین مقام اعلائی جان عالم کبیر که حقیقت محمد باشد که مقام مشیت است، تمام معلومات عالم کبیر را داراست که تمام موجودات این عالم باشد و چنان که در هنگام غفلت و عدم توجه مقام ادنای عالم صغیر که مقام خیال باشد، هیچ یک از معلومات مقام اعلی حاضر نیست در نزد او، همچنین در هنگام عدم توجه مقام صدر حضرت محمد (ص) که به وجهی مقام ادنای جان عالم کبیر است، هیچ یک از معلومات مقام اعلائی جان عالم کبیر که مقام اعلائی جان آن حضرت باشد، در نزد او حاضر نخواهد بود و چون خواهد معلومات خود را در مقام نازل حاضر سازد، باید استمداد از جبرئیل که به منزله مفکره و قوه استحضار است بجوید تا جبرئیل از مقام اعلائی خود آن حضرت اخذ کند و بر مقام صدر آن حضرت نازل سازد. پس صحیح است که ما هر وقت بخواهیم دانا شویم، دانا می شویم یا تعلیم داده می شویم و صحیح است که بفرمایند که اگر علم ما زیاد نشود تمام می شود آن علمی که ما داریم و صحیح است که ما در شب های جمعه یعنی در

۱. سلوب: ج سلب؛ جدا شدنی‌ها.

۲. الف: مرتبه ادنای جان انسان صغیر.

مقام اجتماع قوا و جنود، ما به عرش ربّ می‌رویم و رجوع می‌کنیم با علم مستفاد؛ در عین اینکه مکرّر در اخبار وارد شده که علم^۱ ما کانَ و ما هو کائن و ما یکون^۲ را می‌دانیم. و صحیح است آنچه وارد شده است که جبرئیل از قلب محمد (ص) اخذ می‌کرد و بر صدر آن حضرت نازل می‌ساخت و صحیح است که قرآن در شب قدر مجموعاً بر بیت المعمور یا بر قلب محمد نازل شده و نجومماً جبرئیل بر صدر آن حضرت نازل می‌کرد و صحیح است که حضرت محمد محتاج به نزول جبرئیل بود و صحیح است حبس وحی از آن حضرت و صحیح است احتیاج آن حضرت به جبرئیل با اینکه علی (ع) که پیرو آن حضرت بود، استاد جبرئیل بود به حسب مقام علویّت خود که مقام محمدیت محمد است.

و چون عالم صغیر نمونه و آیینۀ سرایانمای انسان کبیر است، باید جان عالم کبیر را از شناسایی جان انسان صغیر که نسخه مختصر عالم کبیر است شناسا شد که چنانکه جان انسان را مراتب بسیار است، جان عالم کبیر را نیز مراتب بسیار است. و چنانکه مرتبۀ اعلای جان انسان به واسطۀ مرتبۀ ادنای جان که قوای ظاهر باشد، از جزء و کلّ مملکت تن باخبر است، بلکه از خارج مملکت تن نیز به واسطۀ این قوا علم حاصل می‌کند، همچنین مرتبۀ اعلای جان عالم کبیر به واسطۀ مرتبۀ ادنای خود که مقام صدر انسان کامل باشد، علم حصولی به جمیع ذرات مملکت حاصل می‌کند. و چنانکه مرتبۀ اعلای جان انسان تمامی قوا و مدارک، بلکه تمامی اعضاء و جوارح تن را به علم حضوری می‌داند، همچنین مرتبۀ اعلای جان عالم کبیر به علم حضوری جمیع ذرات وجود مملکت خود را می‌داند.

نظر کن در جان انسان بلکه در جان حیوان که اگر استخوانی از تن او بشکنند، چگونه با جنود خود که روح حیوانی و مرکب او که خون باشد، متوجه آن محل می‌شود که اگر بجا آورند، زود دور آن استخوان از دو طرف رباطات برویاند و دو

۱. الف: در اخبار وارد شده که ما علم.

۲. آنچه که بوده و هست و خواهد بود.

طرف استخوان را به رباطات با هم وصل کرده نگاه دارد که با اول که صحیح بوده، هیچ فرق نمی‌شود و اگر به جای اول نیاورند آن استخوان شکسته را - به همان طریق که از جای خود بیرون است - از دو طرف آن استخوان را به رباطات نگاه دارد که آن عضو از کار خود نماند؛ نهایت این است که کج خواهد جوشید. غرض این است که به علم حضوری، از تمام تن و قوای نباتیه و حیوانیه باخبر است که حق هر یک را چنان که شایسته اوست، به او رساند و چنان که جان انسان مرتبه لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ^۱ دارد مثل اینکه جنود غذایی^۲ را هر یک^۳ در هر محل خود به شغل خود مشغول دارد [و] مثل اینکه جنود جاذبه را در معده و کبد و قلب و دماغ و در جمیع ذرات تن به کار خود مشغول دارد و همچنین جنود ماسکه^۴ و دافعه و مغیره و مشبهه و ملصقه^۵ و مولده هر یک را در محل خود به کار خود مشغول دارند و مدارک ظاهره و باطنه حیوانیه را با قوه عاقله مشغول به کار دارد که کار هیچ یک جان را از شغل دیگری باز نمی‌دارد و همچنین است جان عالم کبیر لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ و چنان که جان عالم صغیر نسبت به قوا و مدارک مقام کُنْ فیکون دارد، همچنین جان عالم کبیر نسبت به اجزاء تن خود همین مقام را دارد؛ بلکه نسبت جان عالم کبیر به موجودات عالم، نسبت جان انسان است به صور ذهنیه خود که:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند گاهی زهم پاشند قالب‌ها

و نعم ما قیل:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۵: هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد.

۲. جنود غذایی: قوای تحلیل‌برنده و هضم‌کننده غذا.

۳. الف: لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ دارد، جنود غذایی را هر یک.

۴. جنود ماسکه: نیرویی که غذا را تا هضم کامل در معده نگاه دارد.

۵. ملصقه: چسباننده، متصل‌کننده.

افلاک و عناصر و موالید اعضاء

توحید همین است و دگرها همه فن
و چون عالمِ مثالِ عالمِ کبیر به منزلهٔ خیالِ عالمِ صغیر است که ظهور علمِ کلی
اجمالی مرتبهٔ اعلای جان انسان به نحو جزئیت در مرتبهٔ خیال است^۱، همچنین
ظهور عالمِ اجمالی مرتبهٔ اعلای جان عالم در مرتبهٔ مثال است و چون صدر انسان
کامل با عالمِ مثال متحد است، پس ظهور علمِ اجمالی مرتبهٔ اعلای جان عالمِ صغیر
در مرتبهٔ خیال و صدر انسان کامل است کما قال تعالی: **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ فِی بُیُوتِ اٰذِنَ**
اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ^۲ الخ؛ یعنی ظهور علمِ اجمالی حق - تعالی شأنه - در این بیوت است که
سینه‌های کَمَلین از عباد باشد که آن کَمَلین مردهایی هستند که: **لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَیْعٌ**
عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَّ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَّ اِیْتَاءِ الزَّكٰوةِ^۳ و چون عالمِ مثال که مرتبهٔ دانیهٔ جان عالمِ کبیر
است نسبت به مرتبهٔ اعلای جان عالمِ کبیر به منزلهٔ شعاع است نسبت به شمس، پس
چنان‌که نور شمس بدون وساطت بلوره^۴ متفرق است و از حرارت آن شعاع ناریت
هیچ ظاهر نمی‌شود مگر وقتی که در بلوره جمع شود و مجتمعاً از بلوره بیرون شود
که آن وقت ناریت او ظاهر و روشنی او بیشتر خواهد شد، همچنین اثر مرتبهٔ
اعلای جان عالم که عالمِ مشیت است، بدون بلورهٔ سینه‌های صافیه کَمَلین از بندگان
خدا در غیر ظاهر نشود؛ چنان‌که مشهود و معلوم است که وعاظ و قصاص پیوسته
مواعظ و نصایح احکام الهی را به خلق می‌رسانند و هیچ اثر از آنها ظاهر نمی‌شود و
خلفاء جور و متشبهین به مشایخ طریقت بیعت می‌گرفتند^۵ و هیچ اثر بر آن بیعت

۱. الف: به نحو جزئی است در مرتبه خیال است.

۲. سورهٔ نور، آیات ۶ - ۳۵: و خداوند به همهٔ امور دانا است، در خانه‌ها (دلها) بی که رخصت داده که ارجمندش دارند و در آنها ذکر نام خدا شود.

۳. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۷: مردانی که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات بازشان نمی‌دارد.

۴. بلوره: ذرّ هبیب.

۵. الف: متشبهین به مشایخ طریق بیعت می‌گرفتند.

مترتب نمی‌شد.

و چنان‌که بلوره صافیه اگر مواجه آفتاب نشود که آفتاب در آن نتابد، اثر آفتاب از آن بلوره بیرون نتابد؛ همچنین سینه صافیه تا مواجه آفتاب حقیقی نشود، شعاع آن آفتاب در آن سینه نتابد و اثر آن در خارج ظاهر نگردد. و مواجه نمودن سینه صافیه با آفتاب حقیقی به اجازه امام است یا اجازه شخص مجاز از امام که تا این اجازه نباشد، هرچه صفا دهند سینه را، آفتاب حقیقی از آنها بیرون نخواهد تابید و دیگری از صفای سینه آنها منتفع نخواهد شد و از این جهت است که اهتمام مشایخ روایت و مشایخ طریقت به اجازه بوده است که هریک سلسله اجازه خود را منضبط دارند و به معصوم می‌رسانند.

باید قیاس کرد اجازه الهیه را در امور شرعیه بر اجازه قلندریه در منطریات خود که اگر کسی سال‌ها خدمت کند و زحمت کشد و منطریات آنها را حرف به حرف صحیحاً بداند و حفظ کند، اگر اجازه استاد نباشد و نگوید بابا ما تو را دم دادیم، آن منطریات هیچ اثر نمی‌کند و اگر دیگری را که خدمت نکرده و منطریات را صحیح نداند، لکن بگوید استاد که تو را دم دادیم، اگر غلط هم بخواند اثر خود را می‌بخشد؛ همچنین اعمال شرعیه را اگر کسی چنان‌که باید تعلیم گیرد و سینه خود را چنان‌که باید صفا دهد، لکن اجازه اجازه‌دهنده الهیه با او نباشد، نه عمل او صحیح خواهد بود و نه تعلیم احکام قالبیه اثر خواهد بخشید و نه تلقین اذکار قلبیه و اعمال قلبیه با فایده خواهد بود، بلکه به وجهی اضلال خواهد بود؛ چنان‌که فرمودند درباره ابوحنیفه و سفیان ثوری که: «این خبیث‌ترین خلق اگر در خانه خود بنشینند و مردم را خبر ندهند به حلال و حرام آنها، مردم گردش کنند تا ما را بیابند»^۱. یعنی اینها سد راه می‌کنند و بندگان خدا را از راه هدی باز می‌دارند و به راه منحرف می‌برند؛ یعنی اضلال می‌کنند بندگان خدا را.

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۶۵. ان هؤلاء الاخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احداً یخبرهم....

غرض این است که بدون اجازه، چه تبلیغ احکام قلبی کنند و چه دستگیری کنند و بیعت بگیرند و تلقین ذکر و سایر آداب قلبی نمایند، علاوه بر اینکه فایده نبخشد اضلال هم خواهد بود.

و چنانکه بلوره صافیه تا مواجهه آفتاب نشود، آفتاب در آن نتابد و اثر آفتاب که شدت حرارت و ظهور ناریت آن حرارت باشد ظاهر نگردد؛ همچنین اجازه که به منزله مواجهه کردن دل صافی است به آفتاب حقیقی، تا به سینه صافی نرسد، اثر آن آفتاب حقیقی^۱، که صحت عمل باشد به تقلید آن صاحب سینه، نمایان نشود. و چنانکه اگر بخواهند چیزی را در گرفته به نوری که از بلوره بیرون تابیده نمایند، باید آن چیز را مقابل بلوره بدارند تا نور آفتاب از بلوره در آن چیز بتابد^۲؛ همچنین اگر بخواهند که اثر نور آفتاب حقیقی به دل‌های مستعد برسد، باید آنها را مقابل آن دل صافی بلوره مانند بدارند تا آن آفتاب حقیقی از آن دل صافی به آن دل‌های مستعد برسد و آداب مقابل گردانیدن دل مستعد با آن دل صافی همان است که از زمان آدم تا زمان حضرت خاتم معمول می‌داشتند که دست به دست صاحب این دل دادن بود که اسمش را بیعت گذاشته بودند.

و بیعت دو نوع بود: یکی آنکه بیعت می‌کردند به بیعت عامه نبویه بر قبول احکام قلبی و به این بیعت تن را مقابل آن دل صافی می‌داشتند که در گرفته به نور احکام قلبیه شرعیه می‌شد و به آن بیعت نور آن بلوره دل صافی به دل بایع وصل نمی‌شد، بلکه به این بیعت دل بایع به واسطه پیروی حضرت محمد و امتثال اوامر و نواهی شرعیه، مستعد می‌شد از برای اتصال آن نور به دل بایع بعد از بیعت خاصه ولویه و به بیعت عامه چندان شرافتی برای بایع حاصل نمی‌شود؛ از این جهت فرمود که: *فَالْتِ الْأَعْرَابُ أُمَّتًا*^۳ که گمان می‌بردند که همین بیعت اسلامی ایمان است،

۱. ب: تا به سینه صافی نرسد آن آفتاب حقیقی.

۲. الف: در آن چیز تابد.

۳. سوره حُجرات، آیه ۱۴.

و در جواب فرمود که: ای محمد به اینها بگو که ایمان نیاورده‌اید، لکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم و هنوز لطیفهٔ ایمان که آن نور الهی باشد که مایهٔ شرف دنیا و آخرت است، به دل شما متصل نشده.

و در آیهٔ دیگر حکایت کرد که بر تو منت می‌گذارند که بیعت عامه کرده‌اند و اسلام آورده‌اند بر دست تو، بگو به اینها که به سبب اسلام شرافتی برای شما نخواهد بود که توانید به آن شرافت منت بر من گذارید و جای منت گذاشتن خدا هم ندارد که به محض این بیعت خداوند بر شما منت گذارد، بلکه خداوند بر شما منت دارد که به سبب این بیعت شما را مستعد ایمان و بیعت خاصه گردانیده است که فرمود: *بَلِ اللّٰهِ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدَيْكُمْ لِلْاِيْمَانِ*^۱ و این نور همان صورت ملکوتی است از امام یا مجاز از جانب امام که به واسطهٔ بیعت خاصه و قبول دعوت باطنه، به دل بایع متصل می‌شود و همین صورت است که در حال احتضار بر بایع ظاهر می‌شود.

و همین است آن نوری که در وقت بعثت *يَسْعَىٰ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ اِيْمَانِهِمْ*^۲ و همین است ما به *الْاَبُوَّةِ وَالْبُنُوَّةِ* میانهٔ بایع و مشتری، و همین است ما به *الْاُخُوَّةِ* میانهٔ بایعین، و همین است ما به *الْاِتِّحَادِ*^۳ میانهٔ مؤمنین در آخرت، و همین است ما به *البشارة في الحيوة الدنيا والاخرة*^۴ که فرمود: *لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْاٰخِرَةِ*^۵ و به واسطهٔ این صورت زایل کند از آنها بدترین اعمال بد آنها را چه جای پست‌ترین آنها، و به واسطهٔ آن جزا دهد خداوند مؤمنین را در ازاء جمیع اعمال آنها به جزای احسن آنها. و چون بعد از بیعت و اتصال این صورت ملکوتی به دل بایع، تا نمایان نشده باشد آن صورت، بر بایع معلوم نمی‌شود که چیزی متصل شده به دل او، بلکه گمان می‌برد که چیزی در او افزوده نشده، لکن اثر این اتصال در بایع پیداست که خود را

۱. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۷.

۲. سورهٔ تحریم، آیهٔ ۸.

۳. آنچه که باعث اتحاد می‌شود.

۴. آنچه که موجب بشارت است در زندگی دنیا و آخرت.

۵. سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۴.

طالب چیزی می بیند و نمی داند که چه چیز را می جوید و در خود سوز طلب می یابد و از مطلوبی که در دل او هست غافل است و نعم ماقیل فی حقّه:

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی

گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

و بعد از ظهور این صورت خواهد گفت:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

و چون این صورت لمعه نوری است که از شجره طوبای نوریّه که حقیقت محمدیه و علویّت علی است متصل به دل بایع می شود، پس چون حجاب تن برداشته شود، آن نور نمایان شود و بکشد صاحبش را به اصل خود؛ چنانکه فرمود: *يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*^۱ و فرمود: *وَ يُدْخِلُكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا؟* یعنی آنها که این شاخه طوبی به دل آنها وصل شده است، چون از خرقة تن خلاص شوند، آن صورت که شاخه طوبی و لمعه نور است که صورت امام است، در پیش رو و دست راست آنها برود تا آنها را به اصل خود کشاند و آنها هرچه پیش تر روند، اشتیاق به اصل آن نور زیادتر شود که پیوسته می گفته باشند که ما را به اصل این نور برسان؛ چنانکه از قول آنها حکایت کرد که می خواهند گفت: *رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ تَمَامِيَّتِمْ* آن نور به این است که به اصل خود ملحق شود که مقام

۱. سوره حدید، آیه ۱۲: روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببینی که نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان حرکت می کند. در آن روز بشارتتان به بهشت هایی است که در آن نهرها روان است و در آن جاوید خواهید ماند، و این کامیابی بزرگی است.

۲. سوره تحریم، آیه ۸: ... و شما را به بهشت هایی داخل کند که در آن نهرها جاری است. در آن روز خدا پیامبر و کسانی را که به او ایمان آوردند فرو نگذارد، و نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان در حرکت باشد. می گویند: ای پروردگار ما، نور ما را برای ما به کمال رسان...

انبیاء و اولیاء به خصوص مقام حضرت خاتم الانبیاء است و این بشارت عظیمی است برای مؤمنین، و آن نور در هیچ جا واقف نشود و به هر امر مخوفی که برسد بگوید که این امر برای تو نیست؛^۱ چنانکه اخبار بسیار به این مضمون گویاست تا اینکه صاحب خود را برساند به اصل خود؛ چنانکه فرمود: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ^۲ یعنی آن کس که شاخه طوبی به دل او وصل شده است، چون که طاعت خدا و رسول میسر نیست مگر بعد از وصل آن شاخه به دل که فرمودند: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ^۳، آن طایفه در هیچ جا واقف نشوند تا برسند به اصل خود که انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین باشند و چون ولایت که به معنی قبول ولایت باشد، همین شاخه نور است که متصل به دل بایع می شود و به همه معانی ولایت - چه به کسر واو و چه به فتح واو باشد - بر این شاخه صادق است، پس هر کس قبول ولایت کند، آن نور محمدی با او همراه شود و فعلیت اخیره او گردد و چون آن نور نازله نور محمدی و علوی است، پس به وجهی محمد است و به وجهی علی و به وجهی هر یک از انبیاء و اولیاء و به وجهی هر یک از مشایخ طریق و به وجهی مظهر هر یک و به وجهی مظهر خدا. و چون آن نور فعلیت اخیره بایع می شود، پس شخص بایع مظهر خدا بود^۴ برای همه اینها که ذکر شد؛ چنانکه بسیاری از اوقات به صورت هر یک مشهود می شوند و نعم ما قال المولوی (ره):

چون شدی من کان لله از وله حق تو را باشد که کان الله له

۱. الف: این برای تو نیست.

۲. سوره نساء، آیات ۶۹ و ۷۰: و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهدایان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند. این فضیلتی از جانب خداوند.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱ (با کمی اختلاف).

۴. الف: پس شخص بایع مظهر خواهد بود.

گه تو را گویم تویی گاهی منم
 آب خواه از جو بجو خواه از سبو
 نور خواه از مه طلب خواهی ز خور
 خواه ز آدم گیر نورش خواه از او
 چون چراغی نور شمعش را کشید
 همچنین تا صد چراغ ار نقل شد
 هرچه گویم آفتاب روشنم
 کاین سبو را هم مدد باشد زجو
 نور مه هم ز آفتاب است ای پسر
 خواه از خم گیر می خواه از کدو
 هر که دید او را یقین آن شمع دید
 دیدن آخر لقای اصل شد^۱

و چون همین نور ما به البیوة والابوة است، پس این شخص به منزله فرزند صلیبی و هر یک از اینهاست،^۲ چنانکه بسیاری از اوقات به صورت فرزند صلیبی مشهود می شوند، بلکه اولاد آنها به خصوص آنها که بعد از بیعت منعقد می شوند، به صورت فرزند صلیبی مشهود می شوند و عیال آنها به صورت عیال فرزند صلیبی متصور می گردند و از این جهت حضرت رسول فرمود: *أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ*^۳ و هر یک از مشایخ به اتباع فرزند خطاب می کردند و فرمود: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ*.^۴

و چون این اشعه نور که از شجره طوبای الهی نازل می شود و به دل هر یک از مؤمنین متصل می شود مثل اشعه نور است که از آفتاب نازل می شود و بر بام و در و صحن خانه ها می تابد که تعدد و امتیاز به واسطه تعدد و امتیاز خانه ها پیدا می شود که چون دیوار از میان برداشته شود امتیاز برداشته شود و همه انوار متعدده یک نور دیده شوند، همچنین چون تعدد تن های مؤمنین از میانه برداشته شوند^۵ این اشعه نور که به واسطه اتصال به دل و تن متعدده مؤمنین تعدد و امتیاز پیدا کرده است، متحد شوند، بلکه با اصل که حقیقت محمدیه است متحد نمایند و این هم بشارتی است برای مؤمنین و قد قال المولوی (ره):

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، صفحه ۴۰ (با کمی اختلاف).

۲. الف: فرزند صلیبی هر یک از آنهاست.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۷: من و علی پدران این امت هستیم.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۵. الف: برداشته شود.

یک گهر بودیم همچون آفتاب
 بی‌گهر بودیم و صافی همچو^۱ آب
 چون به صورت آمد آن نور سره^۲
 شد عدد چون سایه‌های کنگره
 کنگره ویران کنید از منجنیق
 تا رود فرق از میان این فریق
 جان حیوانی ندارد اتحاد^۳
 تو مجو این اتحاد از جان باد^۳
 جان گرگان و سگان از هم جداست
 متحد جان‌های شیران خداست
 جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم
 کان یکی صدجان بود نسبت به جسم^۴
 همچو آن یک نور^۵ خورشید سما
 صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
 چون که برگیری تو دیوار از میان
 لیک یک باشد همه انوارشان
 مؤمنان مانند نفس واحده
 چون نماند خانه‌ها را قاعده
 فرق و اشکالات خیزد زین مقال
 لیک نبود مثل این باشد مثال^۶

و چون این صورت متصله به دل بایع فعلیت اخیره بایع می‌شود و فعلیت اخیره جهت ربوبیت و مالکیت نسبت به مادون خود دارد و همین صورت هم مظهر خدا و مظهر رسول و مظهر تمام مشایخ اوست، خداوند متعال فرمود: *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ*،^۷ یعنی خداوند بر دست خلفاء خود، خرید جان و مال مؤمنین را در عوض بهشت و سپرد آن جان و مال را به دست همان صورت خلیفه خود و او را بر شما گماشت که مالک جان بشری و حیوانی و نباتی شما باشد و مادون را مرتبی شود. و چون مال شما منسوب به جان بشری شماست و جان بشری شما مملوک آن صورت شده، مال شما نیز مملوک آن صورت شده است. و

۱. الف: صافی همچو آب.

۲. سره: خالص.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۶.

۴. همان، دفتر چهارم، صفحه ۳ - ۲۲۲ (با کمی اختلاف).

۵. الف: همچو آن یک نور.

۶. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۲۳.

۷. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

فرمود: فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ،^۱ یعنی چون بیعت کردید که آن صورت که مظهر خداست و فعلیت اخیرۀ شما شده است متصل به دل شما شده است، همان صورت سنخ بهشت است و سنخ خدا و رسول و ائمه است و شما را به اصل خود که بهشت و رسول و ائمه باشد خواهد کشانید؛ پس باید مستبشر باشید به بیعت خود. و چون رسول و ائمه و مشایخ آن بزرگواران از جهت همان شاخه طوبی که مظهر خداست بیعت می‌گرفتند نه از جهت بشریت، فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ،^۲ یعنی در حال بیعت گرفتن تو از آنها، حیثیت مظهریت خدا غالب و حیثیت بشریت تو مغلوب می‌شود، چون در نظرها بشریت تو نمایان است، گمان می‌کنند که تو به بشریت بدون شراکت خدا یا به بشریت با شراکت خدا بیعت می‌گیری و چنان نیست که گمان می‌برند،^۳ بلکه منحصر است بیعت گیرنده به خدا به حصر قلب یا حصر افراد که بشریت تو را هیچ مدخلیت در بیعت گرفتن نیست و چون دست تو در آن حال آلت دست خداست و دست مظهر خداست، پس آن دستی که در آن حال بر روی دست آنهاست، دست خداست نه دست تو و از این جهت فرمود: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ،^۴ یعنی چرا نمی‌دانند که خداوند است که در حین بیعت گرفتن و توبه جاری کردن با تعیین بر دست انبیاء و خلفاء آنها، خداست که در مظهر آنها قبول توبه آنها می‌کند و صدقات آنها را قبول می‌کند، نه بشریت انبیاء؛ چنان‌که آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۵ همین معنی و حصر را اشاره دارد و این بشارت بزرگی است برای مؤمنین و طالبین وجهه الهیه.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱: [ای اهل ایمان] شما خود را به این خرید و فروش بشارت دهید.

۲. سوره فتح، آیه ۱۰: آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌هایشان است.

۳. الف: چنین نیست که گمان می‌برند.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۴: آیا هنوز ندانسته‌اند که خداست که توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات را می‌ستاند.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

و ولایت را چون نور آفتاب و شمع و چراغ مراتب بسیار است به حسب قرب و بُعد از منبع نور، زیرا که حقیقت ولایت شجره طوبای الهیه است که اصل او در خانه محمد است و شاخه‌های او ائمه هدی و مشایخ کبار آن بزرگوارانند و اوراق او شیعیان ایشانند. و مرتبه ثانیه عقول طولیه که به "اقلام عالیه" تعبیر کنند که مراتب و درجات عالیّه ائمه هدی هستند. و مرتبه ثالثه عقول عرضیه که به "ارباب انواع" تعبیر کنند و در شریعت مطهره به صافّاتِ صَفًّا^۱ تعبیر شده و در اخبار ما هم اشاره شده به وجود آنها؛ چنانکه وارد شده است که در عرش خروسی است که چون آواز زند، خروس‌های زمین صدا بلند کنند و همچنین در عرش ثوری است. غرض این است که در اخبار اشاره به اینها شده است که منافات با ظاهر شرع ندارد. و مرتبه رابعه، نفوس کلیه می‌باشند که از آنها به "لوح محفوظ" و "الواح کلیه" تعبیر کنند. مرتبه خامسه، نفوس جزئیه که از آنها به "الواح جزئیه"^۲ و "لوح محو و اثبات" تعبیر کنند و "بداء" که انبیاء نسبت به خدا می‌دادند، با اینکه ساحت عزّت او از نقص جهل و عجز پاک است، در این الواح نمایان می‌شود. و تا اینجا مراتب و درجات انبیاء و اولیاء می‌باشد و ولایت به کسر واو و فتح او به همه معانی بر اینها صادق.

و مرتبه سادسه، عالم طبع است که وجود این عالم و کمالات اولیه اجزاء این عالم ولایت تکوینی است که حَبْلٌ مِنْ لَدُنْ اللَّهِ عبارت از آن است و چون این ولایت تکوینی در تحت حجب طبع و نقایص و اعدام ماده مُنْغَمَر است، حکم ولایت و معانی او - چون حکم وجود و آثار او - مختفی است که آنها که نظر قاصر دارند، نقایص ماده و تعدّد و کثرت او را به نظر آورند و ماهیت را و آثار او را اصیل شمارند و وجودات آنها را که ولایت تکوینی است و تمام آثار موجودات منسوب به اوست، اعتباری دانند و حال اینکه اطفال که هنوز خیال‌های متفرقه حجاب

۱. سوره صافات، آیه ۱: ... سوگند به آن فرشتگان که برای نیایش صف بسته‌اند.

۲. ب: که از آنها الواح جزئیه.

فطرت آنها نشده، اصالت وجود و وحدت او و اشتراک او را می فهمند بدون حاجت به برهان، بلکه اقامه برهان حجاب فطرت می گردد و مانع از ادراک فطری خواهد بود؛ اگرچه خود آنها نتوانند به عبارت درآورند.

و چون آثار ولایت در این ولایت نمایان نیست، از این جهت ولایت مطلقه نگویند، بلکه ولایت را در این عالم به قبول ولایت تعبیر کنند و چون کمالات ثانیه نیز آثار ولایت است در همه موجودات، پس هرچیز که کمالات ثانیه را به کمال دارد، قبول ولایت ثانیاً به کمال کرده و آن چیز که به کمال ندارد کمالات ثانیه را، قبول ولایت به کمال نکرده و آن چیز که از کمالات ثانیه بی بهره است، قبول ولایت ثانیاً نکرده، بلکه بر همان قبول ولایت اولی که وجود کمالات اولیه وجود باشد، باقی مانده؛ و از این جهت در بعض اخبار وارد شده درباره بطیخه غیر حلو^۱ و اراضی سبخه^۲ که اینها قبول ولایت ما را نکرده اند.

و علاوه بر ولایت تکوینی که اصل وجود و کمالات اولیه وجود باشد و علاوه بر قبول ولایت تکوینیه که کمالات ثانیه وجود به حسب تکوین باشد که این دو مرتبه قبول ولایت تکوینی است که برای همه موجودات عالم طبع هست، از برای انسان مرتبه دیگر از ولایت هست که قبول ولایت به حسب اختیار و تکلیف باشد و شرافت انسان به حسب این ولایت است و تفاضل میانه افراد انسان به حسب تفاضل در درجات این ولایت است و غایت خلقت انسان قبول این ولایت است؛ چنان که غایت خلقت عالم انسان است كما قال: لَوْلَا كَيْ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ^۳ پس این ولایت غایة الغایات است و نهایة التهایات. و چون علت غایی است، علت فاعلی هم نیز هست که: اَخْرَجَ الْعَمَلِ اَوَّلَ الْفِكْرِ^۴ و ایضاً چون این ولایت بعد

۱. خربزه غیر شیرین.

۲. سبخه: شوره زار.

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶: اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم.

۴. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۴۷: سرانجام کار اول تفکر است.

از طیّ درجات منتهی به مقام مشیّت می‌شود و مشیّت هم علّت فاعلی است و فعل حق است، پس همین ولایت مبدأ افعال حق است که: خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَالْمَشِيَّةُ بِنَفْسِهَا.^۱

و چون مؤمن و شیعه کسانی هستند که نور ولایت به دل آنها متصل و شاخه طوبی را دارا شده‌اند، پس به‌غایت خود که غایت عالم باشد رسیده‌اند و شرافتی بالاتر از اینکه غایتِ خلقتِ عالم شده باشند نیست و بشارتی خوش‌تر از این نیست برای مؤمن. و چون اتصال ولایت که نور شجره طوبی باشد - چنان‌که گذشت - بدون مواجهه کردن دل صافی با صاحب ولایت نمی‌شود و آن مواجهه کردن هم به‌همان قانون مقررّه که دست به‌دست صاحب ولایت دادن باشد، جمیع انبیاء و اولیاء اهتمام تمام به این بیعت داشتند که هیچ‌کس را بدون بیعت داخل اسلام یا ایمان نمی‌دانستند. و خلفاء جور بر ترک بیعت می‌کشتند و بر نقض بیعت واجب‌القتل می‌دانستند به‌جهت اینکه اظهار می‌داشتند حقیقت خود را و می‌گفتند آن‌کس که از بیعت سرپیچی کند، کافر و از اسلام بیرون است و مرتدّ است و واجب‌القتل، و همچنین آن‌کس که نقض بیعت کند مرتدّ می‌شود و واجب‌القتل خواهد بود و آن‌کس که می‌فهمیدند که بیعت از کسی می‌گیرد واجب‌القتل می‌گفتند؛ چرا که شقّ عصای مسلمین می‌خواهد بکند^۲ و می‌خواهد از جماعت تخلف کند و مردم را متفرّق سازد و بر خلیفه رسول خروج کند.

و چون این بیعت مایه همه خیرات بود که بدون این برای احدی عمل صحیح و کرده‌ای مقبول نبود، ضنّت و ورزید خداوند مجید و صورت صحیح آن را از نظر خلفاء جور برد که در خبر بیعت به ولایت عهد از برای جناب رضا (ع) مأثور است. و چون این ولایت که اتصال شاخه طوبی باشد به دل انسان، به واسطه این بیعت که از زمان آدم (ع) بوده تا زمان خاتم (ص) مایه جمیع خیرات و رافع جمیع شرور و

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۵۶ (با کمی اختلاف): اشیاء را به مشیّت خلق کردم و مشیّت را به واسطه خودش.

۲. الف: می‌خواهد کند.

سینئات است و باعث قبول اعمال و مورث تصحیح اقوال و احوال و اخلاق است، فرمودند در اخبار بسیار که: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ»^۱ و در اخبار دیگر: «سُنَّاهَا وَ اشْرَفُهَا الْوِلَايَةُ»^۲

و در اخبار دیگر: «خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که صلوات و زکات و حج و صوم بوده باشد و ترخیص نفرموده^۳ در ولایت^۴ و مردم گرفتند آن چهار پایه را و ترک کردند این پایه را»^۵ و این اخبار از باب تأکید در امر ولایت است نه اینکه ترک می توان کرد آن چهار پایه را، بلکه صاحب ولایت اهتمام باید بیشتر داشته باشد به آن چهار پایه.

و در اخبار دیگر: «کسی که بمیرد و شناسا نشود امام زمان خود را، خواهد مرد به نوع مردن جاهلیت یا مردن کفر و ضلالت»^۶ و در اخبار دیگر: «آگاه باشید که اگر کسی شب در نماز و روز در روزه باشد و جمیع مال خود را تصدق کند و جمیع عمر خود را حج بجا آورد و شناسا نشود ولایت ولی الله را، پس دوست دارد او را و قبول کند ولایت او را و بوده باشد جمیع اعمال او به دلالت ولی امر - یعنی به اذن و امر او - نخواهد بود او را بر خداوند هیچ حقی در ثواب او و از اهل ایمان نخواهد بود»^۷ و در اخبار دیگر: «اگر کسی تمام عمر خود را در تحت میزاب خانه به عبادت بگذراند که شبها در نماز و روزها در روزه باشد و ولایت ولی امر را نداشته باشد، او را خداوند بر رو در آتش جهنم اندازد».

و در اخبار بسیار است که اسلام که بیعت عامه و قبول دعوت ظاهره و قبول

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹: بنی الاسلام علی خمس؛ الصلوة والزکوة والصوم و... (آنطور که برای ولایت فریاد زده شده است، برای چیز دیگری نشده است).

۲. همانجا (شبه به همین مضمون): نفیس ترین و شریف ترین آنها ولایت است.

۳. الف: ترخیص نفرمود.

۴. خصال، ص ۲۷۸: فجعل فی أربع منها رخصة ولم يجعل فی الولاية رخصة...

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۸: ... فأخذ الناس بأربع وتركوا هذه (الولاية).

۶. بحار الانوار، ج ۱۰۸، ص ۳۱۴: من مات ولا يعرف امامه او شك فيه مات ميتة جاهلية وكفر و نفاق.

۷. کافی، ج ۲، ص ۱۹: لو ان رجلا قام ليله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم يعرف ولاية ولی الله....

احکام قلبیه باشد، فایده او از ظاهر دنیا تجاوز ندارد که حفظ خون و مال و عرض باشد و جواز توارث و تناکح باشد و فایده اخروی بر او مترتب نمی‌شود و اجر بر ایمان است که تولای حضرت امیرالمؤمنین و بیعت خاصه ولویه و قبول دعوت باطنه و قبول احکام قلبیه باشد که اتصال آن شاخه طوبی باشد به دل انسان و آیه مبارکه یا ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ [مِنْ رَبِّكَ] وَإِنْ لَمْ تُغَلِّمْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱ دلالت دارد بر اینکه اسلام که قبول دعوت ظاهره و بیعت عامه باشد، مقدمه ولایت و ایمان است که اگر ایمان نباشد، فایده‌ای بر تبلیغ رسالت و قبول رسالت مترتب نخواهد شد.

و در اخبار دیگر قریب به این مضمون که: «بلندی امر و اعلای او و کلید همه امور و باب همه اشیاء و رضای رحمان، اطاعت امام است بعد از معرفت او»^۲ و به معرفت امام اشاره کرده‌اند به قبول ولایت و اتصال آن شاخه طوبی؛ اگرچه بعضی از اخبار در سابق ذکر شده، لکن چون شرافت مؤمنین و بشارت آنها در اینهاست از تکرار احتراز نکرد. و چون ولایت به هر دو قسم تکوینی و تکلیفی منقسم است در تحت اعدام ماده و نقایص طبع و خواهش‌های نفسانی، به اسم تولای و قبول ولایت سزاوارتر است از اسم ولایت، زیرا که معانی ولایت هیچ‌یک در این سه قسم ولایت نمایان نیست كما قال: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ^۳ و غیرذلک من الایات و الاخبار که در همه نسبت ولایت به حق و رسول و ائمه داده شده است و فرمود در بیان ولایت مؤمنین غیربالغین مرتبه الامامه: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا^۴ و غیرذلک من الایات و الاخبار؛

۱. سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۹: ذروره الامر و سنامه و مفاتحه و باب الاشیاء و رضی الرحمن، الطاعة الامام بعد معرفته.

۳. به درستی که ولی شما خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند، و خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند و ولی پرهیزکاران و ولی مؤمن هستند.

۴. سوره مائده، آیه ۵۶.

اگرچه ولایت هم بر این ولایت در آیات و اخبار اطلاق شده است؛ زیرا که آن شاخه نوریّه طوبی که متصل به دل بایع می شود در ولایت تکلیفی و آن وجود که به ماده و ماهیت متصل می شود در ولایت تکوینی و آن کمالاتی که ملحق می شوند^۱ به موجود که مرتبه ثانیه ولایت تکوینی است^۲، صفات و آثار خود را داراست، نهایت این است که در تحت نقایص و اعدام و هواهای نفسانی پوشیده شده است. و این ولایت تکلیفی و تکوینی تا آثار ولایت نمایان نشده و در تحت حجب طبع و هواها محجوب است، به عبودیت مسمی است و چون از تحت نقایص و اعدام و هواها بیرون آید و آثار ولایت نمایان شود، به ربوبیت مسمی گردد؛ چنان که در خبر وارد شد که: العبودیة جوهره کُنْهها الرّبویة^۳ که مصداق عبودیت همین ولایت است مادام که در حجب گرفتار است و به اقتضای میل به اصل خود در کوشش است که از تحت حجب بیرون آید و خود را به اصل خود رساند و مصداق ربوبیت نیز همین ولایت است و چون در صفات ربوبی خود مبادی قیام به نفس دارند، نه چون صفات بشری که در آنها صفت و موصوف دو چیز است، پس این ولایت در مقام عبودیت مصداق عبودیت و عبد است و در مقام ربوبیت مصداق ربّ و ربوبیت می باشد و چون این ولایت مظهر حق است و کنه او ربوبیت است و بعد اتصال به دل بایع به حسب تکلیف فعلیت اخیره بایع می شود و آنچه نسبت به شخص داده می شود، فی الحقیقه نسبت به همان فعلیت اخیره داده می شود، پس آن چیز از خیر و شرّ و احسان و اسائه که نسبت به شیعه داده می شود^۴، نسبت به فعلیت اخیره داده شده است؛ مَرَضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي^۵ که به حضرت

۱. الف: ملحق می شود.

۲. ب: که مرتبه ثانیه تکوینی است.

۳. صافی، ج ۴، ص ۳۶۵: عبودیت [بندگی] گوهری است که کنه آن خدایی است.

۴. الف: احسان و اسائه که نسبت داده شود.

۵. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۵۶: مریض شدم پس از من عیادت نکردی.

موسی خداوند و دود فرمود، به جهت همین بود؛ مَنْ اهان لی ولیاً فقد اَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي^۱
 برای این است؛ «هر که را خواهد براندازد با ماش دراندازد» از این جهت است.
 آن کس که زکین به ما درافتاد با مانه که با خدا درافتاد
 ای بساکس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد^۲
 و شرافت از این بیشتر و بالاتر نیست که فعلیت اخیره سالک مظهر حق تعالی
 باشد و بشارتی نیز بزرگ تر از این نخواهد بود.

۱. همان، ج ۷۲، ص ۱۵۸.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۷.

باب هفتم

در بیان حقیقت انبیاء و اوصیاء آن بزرگواران و مقامات عالیه و مراتب
دائیه و مناقب آنها تا بشارتی باشد برای کسانی که بیعت با آنها کرده‌اند و
صورت ملکوتی از آن بزرگواران به دل آنها وصل شده

بدان که رسول و امام را چون ولایت مقامات و مراتب بسیار است که در اخبار
از امتهات آنها به صد هزار و صد و بیست هزار و صد و بیست و چهار هزار تعبیر
شده است و از آنجا که شخص رسول و امام که ولی امر می‌باشند، در هر مرتبه با
ولایت متحدند، پس همین مراتب برای ولایت نیز هست و باید دانسته شود که
خداوند - جلّ شأنه - که به اعتبار لایشرطیت داخل همه اشیاء است، لکن
لابممازجه^۱ و خارج از اشیاء است لایمباینه^۲ به اعتبار بودن بشرط لا، مرتبه اعلای
وجود است که از آن به عمی و مجهول مطلق و غیب مطلق تعبیر کرده‌اند در اخبار
و کلمات ابرار؛ و از آن مرتبه هیچ خبر و هیچ اسم و اثر نیست مگر به عنوان مقام
ظهور که از آن به مقام معرفت تعبیر کنند که مقام مشیت باشد و از آن به فیض
منبسط تعبیر شده است.

۱. ممازجه: آمیختگی، امتزاج.

۲. مباینه: جدایی از هم.

بدان که حقیقت امام مطلق و رسول مطلق مقام مشیت است که حقیقت ولایت مطلقه باشد و همان مراتب و مقامات که برای ولایت بود، همان مقامات برای رسول و امام هست و چنان که ولایت مطلقه که مشیت باشد جانِ جانِ همه عالم است، رسول و امام هم جانِ جانِ همه عالم است؛ اگرچه به حسب صورت جزئی از اجزاء عالم و یکی از فرزندان آدمند. و تمام مراتب که برای وجود و عالم هست، تمام آنها برای آن بزرگواران هست، زیرا که در هر مرتبه از وجود متّحدند با آن مرتبه: در مرتبه مشیت می باشند و در مرتبه ملائکه مقربین متّحدند با آنها و همچنین در مرتبه صافات^۱ و مدبرات^۲ امر^۳ و ملائکه ذوی الاجنحة^۴ تا مرتبه طبع. و چون به مضمون تلك الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ^۵ در مقامات مختلفند که بعضی در مرتبه اولای ملکوت و بعضی واقف و بعضی عارج به جبروت^۶ و بعضی تجاوز از جبروت نموده، به مقام فوق الامکان و تحت الوجوب رسیده اند مثل پیغمبر ما و ائمه هدی و از این جهت فرمود که: «روح القدس که ربّ النوع انسان است و اعظم از همه ملائکه مقربین است و غیر ملائکه است، با محمد (ص) بود و لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ مَعَنَا»^۷ زیرا که مقام فوق الامکان که مقام مشیت است و مقام روح القدس است، خاصه آن بزرگواران است و احدی از انبیاء و اولیاء غیر آنها به آن مقام نرسیده است.

و چون مشیت جان است از برای ملائکه مقربین و ملائکه مقربین جانند از برای ملائکه مدبرات و ملائکه مدبرات جانند از برای ملائکه ذوی الاجنحة و ملائکه ذوی الاجنحة جانند از برای عالم کیان، پس مرتبه اعلائی جان محمد و علی

۱. سورة صافات، آیه ۱.

۲. سورة نازعات، آیه ۵: فرشتگانی که تدبیر کارها می کنند.

۳. صاحب بالها.

۴. سورة بقره، آیه ۲۵۳: بعضی از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

۵. الف: در مرتبه اولای ملکوت و بعضی واقف عارج به جبروت.

۶. با هیچ یک از انبیاء نبود، در حالی که با ما است.

و ائمه دیگر که متحد است با مشیت و سایر مراتب، جان آنها که متحدند با مراتب ملائکه، جان است برای عالم؛ و هر مرتبه چنانکه جان است برای عالم جان است برای مرتبه دانیه. و چون جان عالم صغیر آیه و نمونه جان عالم کبیر است، باید از این نسخه مختصر نسخه مطول عالم کبیر را مطالعه نمود تا شناسای جان عالم کبیر شوند كما قال: *أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ*؛ و كما قال: *إِعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ*؛ و كما قال: *مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ*^۱. نظر کن جان انسان را و مشاهده کن در وجود خود مراتب جان را و ملاحظه کن که هر مرتبه عالی محیط است به مراتب دانیه و جان است از برای مراتب دانیه، ببین که مرتبه‌ای از جان هست که داناست و داراست جمیع حرف عملیه و صناعات علمیه را که آموخته باشد به نحو کلیت و اجمال که در خواب و بیداری و غفلت و هوشیاری از انسان منفک نمی‌شود آن دارایی و دانایی که زید حداد در خواب و حال غفلت صنعت حدادی را داناست و عمرو فقیه هم در این حال علم فقه را داراست؛ اگرچه هیچ‌یک از دقایق آن صنعت و مسائل آن علم در نظر او نباشد، نه به نحو اجمال و نه به نحو تفصیل که معلوم می‌شود که مرتبه‌ای از جان انسان هست که در حین غفلت خیال خزانه‌دار مرتبه دانیه و دارای معلومات مفصله به نحو اجمال هست.

و مرتبه ثانیه نیز خزانه‌دار خیال است که معلومات مفصله را به نحو اجمال و کلیتاً داراست به حیثیتی که خیال ملتفت می‌باشد که این معلومات را به نحو اجمال داراست. مرتبه ثالثه، مرتبه خیال است که به نحو تفصیل و جزئی تمام معلومات را به تعاقب متذکر می‌تواند باشد.

مرتبه رابعه، قوای محرکه و مدارک ظاهره حیوانیه است که مستخر خیالند و

۱. جواهر السنیه، حرّ عاملی، مکتبه مفید، قم، ص ۱۱۶: چنانکه فرمود: شناساترین شما به خودش شناساترین به پروردگارش می‌باشد؛ خودت را بشناس تا پروردگارت را بشناسی؛ کسی که خود را بشناسد، هر آینه پروردگارش را شناخته است.

خیال جان آنهاست که نسبت به آنها إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون^۱ بلا تراخ و لا تأمل. و مرتبه خامسه، قوای نباتیه است که در تحت تصرف جان انسانند. مرتبه سادسه، اعضاء و جوارح بدنیه است که آلات کار جانند. و چنانکه مرتبه عالیّه جان انسان حاکم است و جان است از برای جمیع مراتب دانیّه جان و هر مرتبه عالی نسبت به مرتبه دانیّه حاکم است و جان است از برای مرتبه پست تر، همچنین مرتبه عالیّه جان عالم حاکم است و جان است از برای جمیع مراتب دانیّه و هر مرتبه عالی نسبت به مرتبه دانی، حاکم و جان است و چنانکه مرتبه پست جان انسان که تن و اعضاء تن باشد، نسبت به مراتب عالیّه جان شأنی سوای مملوکیّت و عبودیت ندارد، همچنین مرتبه پست جان عالم کبیر که عالم طبع باشد، نسبت به مراتب عالیّه شأنی سوای مملوکیّت و عبودیت ندارد و چنانکه مراتب متوسطه جان انسان هر یک نسبت به مافوق شأن مملوکیّت و عبودیت دارد و نسبت به مادون شأن مالکیّت و الوهیت دارد؛ همچنین مراتب متوسطه جان عالم کبیر و چنانکه مرتبه اعلای جان انسان را هیچ شأنی سوای الوهیت و مالکیّت نیست، مرتبه اعلای جان عالم کبیر را هیچ شأنی سوای الوهیت و مالکیّت نیست و چنانکه اهل عالم صغیر نسبت به جان همه مهتای امتثال امر و نهی جانند و به زبان حال دعوی این دارند که تو را عبادت می کنیم و بس، که نتوانیم غیر تو را عبادت کنیم، تمام اجزاء عالم کبیر به زبان حال می گویند: ایاک نعبد و لا غیرک^۲ که نتوانیم غیر تو را عبادت کنیم؛ چنانکه حضرت حق فرمود: و قَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا^۳ تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ^۴، یعنی حکم ازلی چنین جاری شده است که به حسب تکوین غیر نبینید و نتوانید غیر را عبادت کنید که چنانکه اعضاء و جوارح و قوا و مدارک انسان مهتای امتثال امر جانند، تمام اجزاء

۱. سورة يس، آية ۸۲: چون اراده خلقت چیزی کند، به محض اینکه بگوید موجود باش، موجود می شود (بدون تأخیر و درنگ).

۲. فقط تو را می پرستیم نه غیر تو را.

۳. ألا

۴. سورة اسراء، آية ۲۳.

عالم مهیای امتثال امر جان عالمند که حضرت رسول و ائمه هدی باشند و همه به زبان حال این شعر را متمثلند:

بندگانیم جان و دل بر کف گوش بر حکم و چشم بر فرمان

اگرچه بعضی از اجزاء عالم کبیر به حسب تکلیف و اختیار فرمان بردار نیستند.

و چنانکه تمام اعضاء و جوارح و قوا و مدارک عالم صغیر به زبان حال و به حسب تکوین در وجود و بقاء و استکمال خود استمداد و استعانت از جان انسان می جویند و جان هم در مقام امداد و اعانت بر می آید و آنچه از اعضاء و جوارح و محال قوا^۱ و مدارک نقصان می پذیرد، به بدل مایتحلل جبران کند و اگر جراحی یا شکستی در اعضاء پیدا شود، متوجه می شود با جنود خود و آن جراحت را ملثم و آن استخوان شکسته را جبران کند؛ نظر کن که اگر استخوانی از بدن انسان یا حیوان بشکند، چگونه به زودی متوجه می شود و اگر استخوان را به هم وصل کنند یا به هم وصل نکنند، به زودی در دور شکسته رباطات احداث کند و نگذارد که عضو شکسته از کار خود بازماند که اگر استخوان را به سر هم آورند، چنان تسمه کشی کند که با اول هیچ فرق نکند؛ همچنین تمام اجزاء عالم در مقام استمداد و استعانت از جان عالم کبیر هستند که غیر از جان به حسب تکوین هیچ ندانند و هیچ چیز را نتوانند بخوانند، مگر بعضی که به حسب اختیار و تکلیف رو از جان خود گردانیده، در عین اینکه به حسب تکوین مستمد^۲ و مستعین^۳ می باشند از جان، به حسب شعور ترکیبی و اختیار منکر جان و مستمد از غیر جان می شوند.

کافر و مؤمن یهود و گبر و مغ جمله را رو سوی آن سلطان الغ^۴

به حسب تکوین نه به حسب اختیار و تکلیف.

و از این جباریت جان توان شناخت جباریت جان عالم را چنانکه فرمود: اول

۱. الف: و آنچه از اعضاء و محال قوا و.

۲ و ۳. یاری خواه، یاری طلب.

۴. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۸۸ (با کمی اختلاف).

الْعِلْمُ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ^۱ و چون از جَبَّارِیت به سایر صفات جان منتقل شود، انسان به کلی امر خود را به او واگذار کند که فرمود: آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِیضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ.^۲ و چنانکه تمامی اعضاء و قوا و مدارک انسان به واسطه اینک مظهر حسن و جمال جانند و منتعم به نعمت وجود و بقاء از جانند، به زبان حال پیوسته شکر نعمت و حمد و ثنای جان و پیوسته مترنم این مقالند که ما هرچه داریم از توست و از خود هیچ نداریم و غیر را هیچ مدخلیت در دارایی نیست، همچنین تمام اجزاء عالم به واسطه اینک مظهر جمال حقند و از خود هیچ ندارند، بلکه هرچه دارند از جان خود دارند، پیوسته در مقام شکر جان و حمد و ثنای جانند و غیر جان هیچ ندانند و نشناسند و به زبان حال و زبان ملکوتی مدام مترنم این مقالند:

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کز و بیان عالم بالا
و چنانکه جان انسان تربیت می‌کند اعضاء و جوارح و قوا و مدارک تن را به حیثیتی که از هیچ جزء از اجزاء اعضاء و از هیچ یک از قوا و محال آنها آنی غفلت ندارد که در خواب و بیداری مراقب است که هیچ یک از اعضاء آفتی به او نرسد و هیچ یک از قوا از کار خود باز نماند، نظر کن که چگونه قوای نباتیه که دافعه و جاذبه و ماسکه و هاضمه و مشبهه و ملصقه و نامیه و مولده که در همه بدن منتشرند به حیثیتی که کثرت آنها را به حسب کثرت محال آنها احصاء نمی‌توان کرد، همه را به کار خود مشغول دارد و همچنین قوا و مدارک حیوانیه را نیز به کار خود مشغول دارد به حیثیتی که: لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ وَ نَه تَوْجَّهَ بَه جَهْتِي اَز تَوْجَّهَ بَه جَهْتِ دِيْگَر، و این تربیت نه چون تربیت پدر فرزند را و نه چون تربیت صاحبخانه خانه را و صاحب شهر و مملکت شهر و مملکت را که میانه مربی و مربی جدایی و اثنینیت است، بلکه چون تربیت جان صور خیالیه که وجود^۳ و

۱. اَوَّلُ عِلْمٍ شَنَاخَتْ پَروردگار جَبَّار است.

۲. آخِرُ عِلْمٍ وَاغْدَارُ كَرْدُنِ كَارِهَا بَه اوست.

۳. الف: تربیت جان صور خیالیه که وجود.

بقاء مرتبی به التفات مرتبی است بلکه مرتبی شأنی از شؤون مرتبی است؛ همچنین است تربیت جان عالم کبیر برای موجودات عالم که تمام آنها - شأن آنها - نسبت به جان عالم کبیر، شأن صور ذهنیه است نسبت به جان عالم صغیر. و تربیت موجودات با همه کثرت بی منتهای آنها، جان عالم را از اشتغال به هیچ یک باز نمی دارد که: لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ و لا یَمْنَعُهُ شَیْءٌ عَنِ شَیْءٍ؛ نظیر جان انسان و کثرت مملکت او و همچنین است تمام صفات ربوبیت جان عالم کبیر و تمام صفات عبودیت اهل مملکت او که باید همه را از ربوبیت جان انسان و عبودیت اهل مملکت او شناخت.

و چنان که تمام اهل عالم صغیر به حسب تکوین متوجه به یک جان و یک حاکم می باشند به حیثیتی که تمام ذرات این عالم صغیر مسخر آن یک جان و محکوم به حکم او و متوجه و مستمد از او می باشند و غیر او را در این عالم ندانند و نشناسند که اگر دو جان و دو حاکم بودی، نظام اهل این مملکت اختلال پذیرفتی، همچنین تمام موجودات عالم کبیر که این خانه محقر عالم طبع و اهل آن باشند، متوجه به یک جان و محکوم به حکم یک حاکم و مسخر در تحت تصرف یک اله می باشند که اگر این خانه محقر را دو حاکم و دو اله بودی، نظام او اختلال پذیرفتی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ پس توحید اله عالم کبیر را از توحید اله عالم صغیر توان ادراک نمود و توحید جان عالم کبیر را از توحید جان عالم صغیر باید شناخت و از اینکه جان عالم کبیر در مقام اعلا جان عالم واحد است، فرمودند که: «ما همه نور واحدیم»^۲ و تمامی صفات ربوبیت و صفات عبودیت که در جان عالم صغیر و عالم او و جان عالم کبیر و عالم او ذکر شد، همه به حسب تکوین است. و اما به حسب اختیار و تکلیف پس بعض افراد جن و بشر گاهی از اطاعت جان عالم کبیر بیرون شوند، چون عضو مرتعش و مفلوج که به واسطه مانع که

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲: اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می بود، هر دو تباہ می شدند.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۶: وَكُنَّا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.

رطوبت اعصاب باشد، از استقامت در اطاعت جان بیرون می‌روند و می‌خواهند اطاعت کنند، لکن به سبب مانع نتوانند درست اطاعت کنند و چون عضو مشقوق^۱ که به کلی از اطاعت جان بیرون شده و ناچار باید قطع شود که اگر قطع نشود سایر اعضا را فاسد سازد.

بدان که انسان از اوّل ایجاد، اوّل ماده او در صُلب پدر و ترائب^۲ مادر در تصرّف جان پدر و مادر است و بعد از امتزاج نطفتین و استقرار در رحم در تصرّف جان مادر است که جان مادر چنان که در اعضا خود تصرّف می‌کند و مراقبت اعضا را به واسطه قوه لامسه دارد، در آن نطفه نیز تصرّف می‌کند و نطفه را از اوّل استقرار در رحم بر طریق انسانی سیر می‌دهد تا تکمیل اعضا و جوارح کرده روح در آن می‌دمد و بعد از دمیدن روح در جنین، تربیت احکام و استغلاظ^۳ اعضا او می‌کند به دستگیری جان جنین تا او ان تولّد و بعد از آن، جان خود او در آن تصرّف می‌کند و او را بر صراط انسانی سیر می‌دهد تا او ان تمیز و مراهقت^۴ که او ان تمرین شرعی و تکلیف استحبابی است که در این وقت فی الجمله دواعی شیطانی و زواجر الهی در آن حادث می‌شود و جان انسان محکوم به حکم حکام عدیده می‌شود که حکومت شهوت و غضب و شیطنت و عقل باشد و دواعی حکومت شهوت بسیار و دواعی غضب بی‌شمار و شیطنت از حد افزون و داعی حکومت عاقله یکی و به یک جهت دعوت می‌کند، پس در این حال اگر به دستگیری مرتبی الهی تمرین نیابد، فی الجمله متذکر و متوجّه به جانب خدا گردد که تا زمان تکلیف تواند او امر و نواهی الهی را به حسب قالب قبول کند و اگر به دستگیری مرتبی الهی تمرین نیابد، بلکه به کلی محکوم به حکم شهوت و غضب و شیطنت باشد، استعداد

۱. مشقوق: شکافته، دریده.

۲. ترائب: ج تربیة؛ سینه.

۳. استغلاظ: سفت و نیرومند شدن.

۴. مراهقت: در شرف بلوغ واقع شدن.

قبول او امر و نواهی الهی از او برود یا ضعیف گردد که به صعوبت قبول کند امر و نهی الهی را. و بعد از زمان تکلیف اگر توفیق رفیق شود و داعی الهی که نبی وقت یا خلیفه او برسد و دست به دست او دهد و به حسب احکام قالب خود را به او سپارد، فی الجمله متوجه به طریق انسان و مستعد پیوند ولایت گردد که اگر دست به دست صاحب ولایت که علی عالی اعلا و ائمه هدی باشند، پیوند ولایت به وجود او رسد و مستحقّ جمیع اقسام نعمت و رحمت که برای مؤمنین وعده داده اند گردد. و اگر توفیق رفیق او نشود و به خدمت داعی الهی به حسب قالب یا به حسب قلب نرسد، البته در تحت تصرف شیطان واقع شود که فرمودند: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ^۱ و در اخبار بسیار فرمودند که: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِمَامٌ^۲ يَأْتِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِمَامٌ ظَاهِرٌ عَادِلٌ، أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا^۳ وَ خَدَاوَنَد شَانِيءًا^۴ أَعْمَالِ أَوْسْتِ يَأْتِيهِ حَيَا نَخَوَاهِد كَرْد كِه اَو رَا عَذَاب كَنْد، اَكْرَجِه دَر اَعْمَال خُود نِيكُوكَار بَاشَد؛ يَأْتِيهِ خَوَاهِد مُرْد بَه نَحْو مُرْدِن جَاهَلِيَّت يَأْتِيهِ خَوَاهِد مُرْدِن بَه نَحْو مُرْدِن ضَلَالَت يَأْتِيهِ نِفَاق يَأْتِيهِ كُفْر»^۵ و غير اينها از توالی فاسده که در اخبار ذکر شده است.

و اگر دست به دست نبی وقت داد و بیعت عامه نمود و قبول دعوت ظاهره کرد و در تحت احکام قالبی الهی داخل شد، مسلم خواهد بود و احکام ایمان و مواعید او برای این شخص نخواهد بود، بلکه احکام اسلام و شرایع بر او جاری خواهد بود و اگر در زمان حیات آن نبی یا خلیفه آن نبی بمیرد، به مضمون لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا^۶ آمرزیده خواهد رفت؛ یعنی چون مستعد پیوند ولایت بود، در حال احتضار که ظهور نور ولایت شود و حضرت امیر به نورانیت بر او ظاهر شود،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱ (با کمی اختلاف).

۲. کسی که امامی نداشته باشد.

۳. کسی از این امت شب را به صبح رساند و امام آشکار و عادل نداشته باشد، گمراه و سرگردان خواهد بود.

۴. شانیء: دشمن.

۵. کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۶. سورة حجرات، آیه ۱۴.

پیوند ولایت به وجود او رسد و پیشرو او شود تا مقامی که باید برود و الا موافق اخبار بسیار فایده قبول احکام رسالت و داخل شدن در تحت شریعت از دنیا تجاوز نخواهد داشت و فایده اخروی بر قبول ولایت و دخول در تحت احکام قلب می باشد که هرگاه کسی قبول امر ولایت نکند، داخل مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ خواهد بود که

إِثْمًا يُعَذِّبُهُمْ وَإِثْمًا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۲.

در ضلالت خواهد بود موافق اخبار بسیار که کسی که اقتدا به امام عادل نداشته باشد، بر ضلالت خواهد بود و اگر با وجود قبول رسالت قبول ولایت و قبول دعوت باطنه داشته باشد، مؤمن خواهد بود و مَحْكُومٌ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ و المغفرة باشد و درباره او خواهد بود فرمایش حضرت امیر که فرمود: دَيْنُكُمْ دَيْنُكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ مَغْفُورَةٌ وَالْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ غَيْرٌ مَقْبُولَةٌ ۳. و برای او خواهد بود جمیع آنچه در ابواب سابقه گذشت.

و چون به واسطه دست دادن به دست ولی امر و بیعت خاصه کردن، شاخه طوبای الهیه که شعبه ای از مرتبه اعلاى جان محمد و على که مرتبه اعلاى جان عالم است به او متصل می شود و آن شاخه طوبی مظهر مرتبه اعلاى جان محمد و على است، آن بیعت کننده مظهر محمد و على می شود، پس جمیع آنچه از مناقب امام و مناقب محمد و على ذکر شود، درباره او جاری خواهد بود و فى الحقیقه موصوف به اوصاف آن بزرگواران خواهد بود به حسب فعلیت اخیره که شاخه طوبی باشد و از جهت اینکه به حسب فعلیت اخیره موصوف به صفت آن بزرگواران می شود؛ اگرچه به حسب بشریت رذل و بی مایه نماید و زشت و بد عمل باشد، چون مقام بشریت غیر مقام فعلیت اخیره است، حضرت نوح در جواب قوم

۱ و ۲. سوره توبه، آیه ۱۰۶.

۳. امالی، شیخ صدوق، مؤسسه بعثت، قم ۱۴۱۷ ق، ص ۴۳۲ (قریب به همین مضمون): شما را باد دینتان، پس بدی در آن بهتر از نیکی در غیر آن است، زیرا بدی در آن قابل آمرزش است و نیکی در غیر آن، غیر قابل قبول است.

فرمود: «وَمَا عَلِمْنَا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حَسِبْتُمْ أَنَّ عَلِيَّ رَّبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ^۱ چون قوم گفتند: «چگونه ما تو را پیروی کنیم و به تو ایمان آوریم و حال اینکه پیرو تو مردمان پست رتبه می باشند»^۲ که از این کلمه مقصود آنها بدعمل بود. و چون مقام عالی حضرت پیغمبر و ائمه اطهار مرتبه اعلائی جان عالم است و مرتبه اعلائی جان عالم حقیقت محمدیه و علویت علی است و همان مرتبه، مقام ظهور و معروفیت حق است - تعالی شأنه - که ظهور حق باشد به اوصاف و اضافات و سلوب و شعبه همان مقام فعلیت اخیره مؤمن است، در اخبار بالصرّاحه و الایماء ذکر شده که: «خدا را نشناسد مگر محمد و علی، و محمد را نشناسد مگر خدا و علی، و علی را نشناسد مگر خدا و محمد؛ و مؤمن را - مطلقاً یا مؤمن ممتحن را - نشناسد مگر خدا و محمد و علی» زیرا که مؤمن مطلقاً به حسب فعلیت اخیره همان شاخه طوبی است که مظهر محمد و علی است و لکن چون مؤمن مطلق در همه آنها^۳ فعلیت اخیره نمایان نیست، بلکه در بعضی منغمر در تحت فعلیات و نقایص طبع و ماده است، در بعض اخبار مؤمن ممتحن را با محمد و علی یا با انبیاء و ملائکه ذکر کرده اند و الاً تمام مؤمنین به حسب فعلیت اخیره که آن شاخه طوبی و شعبه مشیت است، مظهر محمد و علی بلکه مظهر خدا می باشند و از این جهت در اخبار بسیار وارد شده که: «اذیت مؤمنین، اذیت پیغمبر و ائمه اطهار، بلکه اذیت خداست»^۴ و وارد شده است در اخبار بسیار که: «کسی که اهانت رساند به مؤمن، به محاربه خدا برآمده»^۵ و در اخبار بی شمار غیبت مؤمن را از همه معاصی بدتر شمرده اند، چون که غیبت مؤمن بدگویی از صاحب مؤمن و از خداست و قد قیل:

۱. سوره شعرا، آیات ۴ - ۱۱۲: دانش من به کارهایی که (مؤمنان) می کنند نمی رسد. اگر می فهمید، حسابشان تنها با پروردگار من است و من مؤمنان را طرد نمی کنم.

۲. سوره شعرا، آیه ۱۱۱: قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ.

۳. الف: ولکن چون مؤمن مطلقاً در همه آنها.

۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۰.

۵. همانجا، ص ۱۵۸.

ای بساکس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد^۱ و از جهت اینکه مؤمن به واسطه آن شاخه طوبی که فعلیت اخیره او شده است و آن شاخه طوبی ظهور صاحب اوست، بلکه حقیقت صاحب اوست، چون در صدد معصیت برآید، مشهود می افتد که در صدد قتل صاحب خود برآمده است، زیرا که آن شاخه طوبی در حین معصیت مختفی می گردد در تحت شهوت یا غضب، بلکه از شخص معصیت کار فرار می کند، و خلع کردن آن شاخه را از خود، به منزله اِهلاک آن شاخه است در وجود خود، چنان که در اخبار کثیره است که: «در حین معصیت ایمان از مؤمن خلع می شود چنان که پیرهن از تن انسان خلع می شود، یا ایمان حل می شود، چنان که نمک در آب حل می شود» و چون آن شاخه طوبی که مرتبه نازله صاحب اوست، جان جان حیوانی و بشری مؤمن می شود، پس چون در صدد معصیت برآید، مشهود می افتد که در حال جان کندن است و چون آن شاخه طوبی مابه البتة والابوة است میانه مؤمن و صاحبش، گاهی مشهود می شود در حین معصیت که به صورت فرزند صلبی در حال جان دادن است. پس باید مؤمن بر حذر باشد از معصیت کردن که چنان که ضرر معصیت او بر خود او بسیار است که گاه باشد اندک معصیتی بکشاند به اینکه ایمان از او خلع شود و هرگاه ایمان از مؤمن خلع شود، صادق آید بر او و باید خوانده شود بر او: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا^۲ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ.^۳ همچنین ضرر معصیت او بر صاحبش نیز بسیار است.

و چون مقام اعلاى جان محمد و على که مقام ظهور حق است و به حسب تکوین جان همه عالم و به حسب تکلیف و اختیار جان مؤمن می شود مثل جان انسان، جمیع امور عالم کبیر به دستیاری آنها جاری می شود و از آنها صادر

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۷.

۲ و ۳. سوره اعراف، آیات ۶ - ۱۷۵: خبر آن مرد را بر ایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم. مَثَلُ او چون مَثَلِ آن سگ است که اگر به او حمله کنی یا او را واگذاری، زبان از دهان بیرون آرد.

می شود؛ چنان که جمیع امور تن انسان و اعضاء و جوارح او به دستگیری جان انسان و از او صادر می شود و اگر آن پیوند نمایان شود، جمیع امور انسان به دستگیری آن پیوند که فعلیت اخیره و جان انسان می شود، جاری می شود و چون معلوم شد که مقام اعلای جان محمد و علی و ائمه هدی جان عالم است و به حسب اختیار و تکلیف جان انسان نیز هست که به واسطه بیعت شعبه ای از آن مقام اعلای جان آن بزرگواران متصل به جان انسان می شود و فعلیت اخیره جان انسان می گردد و آن شعبه صورت ملکوتی آنهاست، معلوم می شود که مناقب مقام اعلای جان آن بزرگواران بر جان مؤمن جاری می شود. و چون مقام بشریت ادنای جان آن بزرگواران، مظهر مقام اعلای جان آنهاست و مقام اعلای جان آنها فعلیت اخیره آنهاست و شیئیت شیء به فعلیت اخیره آن شیء است، پس آنچه مقام اعلای جان آنها داراست، بر خود آنها جاری است بدون تقید و جمیع مناقب مقام اعلای آنها در مقام ادنای آنها نیز جاری است و بشارتی از این بالاتر و شرافتی از این بزرگ تر نیست که به محض بیعت و قبول دعوت باطنه، مظهر مناقب امام و موصوف به صفات آن بزرگواران گردد؛ نهایت این است که در مؤمن^۱ مرتبه ضعیفه ای از مناقب خواهد بود و در آن بزرگواران اصل آن مناقب و مرتبه قویّه آنها.

و چون مقام اعلای جان آنها مقام معروفیت حق - تعالی شأنه - و مقام ظهور اوست، پس جمیع صفات ربوبی در مقام اعلای جان و در مقام ادنای جان آنها و بر خود آنها مطلقاً جاری خواهد بود. و چون فعلیت اخیره مؤمن صورت ملکوتی امام است که از نهانخانه دل امام به نهانخانه دل او وصل شده است و آن صورت ملکوتی به حکم معرفتی بالتورائیه معرفه الله خود امام و ظهور حق است - تعالی شأنه - پس صفات ربوبی چنان که در امام جاری، در مؤمن نیز جاری خواهد بود؛ لکن

۱. الف: نهایت این است در مؤمن.

مادام که آن صورت ملکوتی نمایان نشده بلکه در تحت نقایص ماده و هواهای نفسانی منغمر است، آن صفات ربوبی نیز منغمر و غیرنمایان خواهد بود و شرفی بالاتر و بشارتی بزرگ‌تر از این نخواهد بود برای مؤمن که موصوف به صفات ربوبی و صفات امام باشد. پس چون مقام اعلای جان امام، جان همه عالمیان و نسبت همه اجزای عالم به امام مثل نسبت اعضاء و جوارح است به انسان، بلکه مثل نسبت صور ذهنیه است به جان انسان که وجود و بقاء و فناء آنها به محض توجه و التفات جان است به آنها و به عدم التفات جان، نسبت به همه انبیاء و اولیاء نیز همین حکم خواهند داشت و از این جهت فرمودند که همه انبیاء و اولیاء روز قیامت در تحت لوای محمد خواهند بود. و از جهت اینکه مقام اعلای جان علی به حسب تنزل جان همه انبیاء بوده و جان همه خلق بوده، از حضرت رسول روایت شده که: یا علی کُنتَ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا و مَعِيَ سِرًّا و جَهْرًا.^۱ یعنی تو جان همه انبیاء بوده‌ای به حسب مقام اعلای خود چنان‌که جان من هم بودی به حسب مقام اعلای خود، و به حسب مقام دانی خود با من در آشکارا بودی.

و از جهت اینکه به حسب مقام اعلا نسبت به همه موجودات مثل نسبت جان است به صور ذهنیه، در اخبار و خطب آن حضرت هست که: «من خالق آسمان و زمینم و من رازق همه موجوداتم و من زنده کننده و میراننده‌ام و من دهنده و گیرنده‌ام و من مبعوث کننده انبیایم به نبوت و من قسمت کننده بهشت و دوزخم و من نجات دهنده هر یک از انبیایم از مهالک و حساب خلق بر من است و رجوع خلق به سوی من است و حشر خلق در نزد من است» و از این جهت حضرت حق خطاب مستطاب به رسول اکرم در چند جا از کتاب خود فرمود: قُلْ یا عبادِی که فرمود: به بندگان ما خطاب "یا عبادی" کن که چنان‌که بنده منند، بنده تو هم هستند.

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۸ (قریب به همین مضمون): ای علی تو با همه انبیاء به طور پنهانی بودی و با من به طور پنهان و آشکارا هستی.

۲. بگو ای بندگان من.

زیرا که تمام موجودات نسبت به آن بزرگواران غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند؛ چنان که اعضاء و جوارح بلکه صور ذهنیه نسبت به جان انسان غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند. و از جهت اینکه جان هر چیز فعلیت اخیره اوست و فعلیت اخیره شیئیت آن شیء است، فرمود: «منم آدم و شیث، منم نوح و هود و صالح و ابراهیم و شعیب و موسی و عیسی» اگرچه به حسب بشریت غیر همه و جزئی از اجزاء عالم است. و از این جهت که تمام صفات ربوبیت در آنها ظهور دارد فرمودند: «نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ (یعنی عن الرَّبُّوبِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ) وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ که شما به کنه اوصاف ما نخواهید رسید»^۱.

و از جهت اینکه مقام اعلائی جان آنها فوق امکان است و تحت وجوب و سایر انبیاء و اولیاء و مؤمنین ممتحن به آن مقام نرسیده اند، فرمودند: حَدِيثُنَا صَعْبٌ وَ سَرًّا لَا يَخْتَمِلُهُ [إِلَّا] مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِاِيْمَانٍ^۲ به جهت اینکه حدیث بیان صفات آنهاست به حسب مقام اعلائی جان آنها و به آن مقام هیچ یک نخواهند رسید؛ چنان که جبرئیل عرض کرد: لو دنوت انملة لا حترقت^۳. و چون مقامات نازله جان آنها هم شأن ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمن ممتحن می باشند، فرمودند که حدیث ما صعب است که متحمل نمی شود آنها را مگر ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن.

و چون به حسب مقام بشریت مثل سایر مردم محتاج به خوردن و آشامیدن و نکاح و خانه و مسکن می باشند، می فرمودند ما هم بشریم مثل شماها و آنچه از صفات نقص از قبیل اینها به خود نسبت داده اند، به حسب مقام بشریت می باشد و آن چیز که از صفات کمال به خود نسبت داده اند، مثل صفات ربوبی، به حسب مقام

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۸ (با کمی اختلاف). ما را از مقام ربوبیت پایین بیاورید (یعنی از ربوبیت مطلق) و سپس درباره ما هر چه می خواهید بگوید.

۲. خصال، ص ۲۰۸: حدیث ما مشکل و سر است به طوری که نه فرشته مقرب، نه پیامبر مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش به ایمان آزموده است هیچ یک نمی توانند آن را درک و تحمل کنند.

۳. شرح اسماء الحسنی، ج ۲، ص ۱۵: اگر به اندازه سرانگشتی نزدیک تر شوم، هر آینه می سوزم.

اعلای جان و مقامات نازله جان آنهاست و چون مقام اعلای جان رسول و ائمه هدی جان عالم است، در اخبار بسیار قریب به این مضمون وارد شده است که: «اگر امام در زمین ساعتی نباشد، زمین اهلش را فرو برد»^۱؛ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ^۲ نیز برای همین است. و چون مایه شناسایی خدا و هر چیز جان است، فرمودند: بِنَا عُرِفَ اللهُ وَ بِنَا وَجِدَ اللهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللهُ وَ لَوْلَانَا لَمَا عُرِفَ اللهُ^۳.

و از عبدالعزیز بن مسلم روایت شده که گفت: «در مرو بودم با جناب رضا(ع) و در اوّل ورود ما به مرو داخل مسجد جامع شدم، دیدم که امر امامت را گردش می دهند و ذکر اختلاف مردم را در آن می کنند، در خدمت جناب رضا(ع) ذکر کردم گفت وگویی مردم را. فرمود: مردم فریب خوردند از دین خود، خداوند نازل فرمود قرآن را که بیان هر چیز در قرآن هست: حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع مایحتاج الناس الیه موجود است در قرآن؛ و فرمود: ما فرو گذاشت نکردیم در قرآن هیچ چیز را و در آخر عمر که حجة الوداع باشد، خداوند فرمود: اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^۴ و امر امامت از تمام دین است و از دنیا نرفت حضرت رسول تا اینکه تمام کرد برای امت معالم دین آنها را و علی را امام قرار داد و مایحتاج امت را بیان کرد، پس اگر کسی گمان برد که خداوند دین را کامل نکرد، کتاب خدا را رد کرده است و کافر شده است. اینها قدر امامت را می دانند که جایز باشد درباره امامت اختیار آنها؟ امامت قدرش برتر است از اینکه عقل مردم به آن برسد و امامی را به عقول خود نصب کنند»^۵.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۹: لو خلت الارض طرفة من حجة لساخت بأهلها.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶: اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم.

۳. همان، ج ۲۳، ص ۱۰۲: به وسیله ما خداوند شناخته می شود، یگانگی او شناخته می شود و عبادت می شود. و اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد.

۴. سورة مائده، آیه ۳: ... امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم...

۵. امالی، ص ۷۷۳: كُنَّا فِي اَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ فِي بَدَأَ مَقْدَمِنَا فَأَادَارَ النَّاسَ أَمْرَ الْاِمَامَةِ....

و منظور حضرت این است که امامت جان جان جان آنهاست و مردم از جان خود بی‌خبرند، چگونه توانند جان جان جان خود را بشناسند؟ و همچنین فرمود در بیان و شرافت امامت تا اینکه فرمود که: «حضرت رسول این امامت را در گردن علی انداخت به همان طریق که خداوند فرض کرده بود، پس گردید این امامت در ذریهٔ اصفیاء او که آتاهم الله العلم والایمان^۱، پس این امامت در اولاد علی(ع) است خاصه تا روز قیامت؛ پس از کجا می‌توانند اختیار کنند این جهال امام را؟»

امامت منزلهٔ انبیاء و ارث اوصیاء و خلافت خداست و خلافت رسول است. امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت اصل اساس اسلام روزافزون است و فرع بلند اوست، به امام تمامیت نماز و روزه و حج و جهاد و زیاد شدن فیه^۲ و صدقات است^۳ که منظور آن بزرگوار این است که اگر امامت و امام برای کسی نباشد، هیچ‌یک از اینها تمام نیست، بلکه مقبول نیست؛ چنان‌که اخبار بسیار هست که: «هیچ عمل بدون امامت مقبول نیست» و فتوای علماء اعلام هم - کثرالله امثالهم - همین است که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نیست، اگرچه مطابق هم باشد اگر مقصّر باشد.

و فرمود: «امام حلال می‌کند حلال خدا را و حرام می‌کند حرام خدا را و اقامهٔ حدود الهی می‌کند و دفع می‌کند از دین خدا و به راه خدا می‌خواند به حکمت و موعظهٔ حسنه و حجت بالغه (یعنی حلال بدون اذن و امر حلال نیست و اقامهٔ حدود بدون امر امام نمی‌شود). امام به منزلهٔ آفتاب است^۴ که به نور خود عالم را فراگیرد و این آفتاب در افق است به حیثیتی که دست و چشم کسی به آن

۱. خداوند علم و ایمان را به آنها داده است.

۲. فیه: غنیمت.

۳. همانجا، ص ۷۷۵.

۴. الف: «امام مثل آفتاب است...» عبارت فوق در چاپ سنگی به هر دو شکل آمده است.

نمی‌رسد. امام بدر منیر و چراغ روشنایی دهنده است و نور روشنایی دهنده است و ستاره هدایت‌کننده است.^۱ و اینها از این است که امامت مرتبه اعلاى جان عالم است و بدون جان عمل و عامل هر دو مرده است و بی‌جان و جیفه عفنیه مودیه است و آن مرتبه عالیّه جانِ امام نور عالم است، یعنی اظهارکننده همه موجودات عالم است و مقام آن مرتبه، مقام بلندی است که دست خیال و وهم از دامن جلال او کوتاه است که توانند ارباب خیال امام اختیار کنند. و اینکه در عالم و مفتی و ائمه جزئیّه، قوه قدسیّه را شرط کرده‌اند، برای این است که تا عالم اتصال به عالم قدس پیدا نکند، قابل فتیاء و محاکمه و دستگیری نباشد و چون خود شخص اتصال به عالم قدس را تمیز نتواند بدهد، اجازه عالم سابق را در مشایخ روایت و مشایخ طریقت شرط کرده‌اند که بدون اجازه، برای احدی فتیاء یا محاکمه یا دستگیری روا نباشد و از همین جهت هر یک از مشایخ روایت و مشایخ طریقت سلسله اجازه خود را منتظم و منضبط و متصل به معصوم داشتند.

و فرمود که: «امام انیس رفیق است و والد شفیق و مادر مهربان است و مَفْزَع^۲ عباد است در بلیه یا در سختی»^۳ و اینکه فرمود، از آن است که امام جان عالم است و دانستی در پیش تر که جان آنی غفلت از تن و اجزاء تن ندارد و نهایت اهتمام دارد به حفظ اجزاء تن خود که از پدر و مادر در حفظ اجزاء تن اهتمام بیشتر دارد و مهربان تر است. و فرمود: «امام واحد دهر خود است که احدی نزدیک به او نتواند شد و هیچ عالمی برابری با او نتواند نمود و برای او بدلی و مثلی نباشد و مخصوص به همه فضل بدون اکتساب»^۴ و اینها از همان است که به مرتبه عالیّه خود، جان همه عالم است و چنانکه در تن انسان هیچ جزئی و عضوی برابری با جان نتواند و

۱. همان.

۲. مَفْزَع: ملجأ، پناهگاه.

۳. امالی، ص ۷۷۶.

۴. همانجا.

مثل و نظیر نباشد او را، همچنین امام هم در عالم نظیر و بدیل نخواهد داشت؛ پس فرمود که: «کیست که برسد به معرفت امام یا تواند اختیار کند امام را؟ هیئات هیئات، تمام صاحبان هوش و ارباب عقول کامله عاجزند از وصف شأنی از شأن‌های امام یا فضیلتی از فضیلت‌های امام».^۱ و از حدیث شریف با طول و بسط زیادی که داشت موضع حاجت را نقل نمودیم، اگرچه تمام حدیث بیان عجز بشر بود از ادراک مقام امام.

و از جناب امیرالمؤمنین است که: «امام کلمت‌الله و حجّت‌الله و وجه‌الله و نورالله و حجاب‌الله است که واجب فرموده است به‌همین واسطه، طاعت و ولایت او را بر جمیع خلق خود؛ پس او ولیّ اوست در سماوات و ارض که اخذ کرده است به‌همین [فرد] عهد خود را بر جمیع عباد خود و عطا می‌شود تصرف را علی‌الاطلاق».^۲ و آنها که فرمود^۳ اشاره به‌همان ولایت تکوینی است و اشاره است به‌مقام اعلای جان امام، پس چنین کسی را اختیار می‌کند خداوند از برای وحی خود و می‌پسندد برای غیب خود و تأیید می‌کند به کلمه خود که مشیت باشد و قرار می‌دهد دل او را مکان مشیت خود و صدا زده می‌شود برای او به سلطنت و همه چیز مُنقاد^۴ می‌شوند او را به امارت و حکم کرده می‌شود برای او به طاعت.

و اینها نیز اشاره به انقیاد تکوینی است و اشاره به‌مقام اعلای جان آنهاست، تا اینکه فرمود: «امام بشر مُلکی است و جسد سماوی است و امر الهی است و روح قدسی و مقام علی و نور جلی و سرّ خفی است مَلِکِیُّ الذَّاتِ الْهَیْ الصِّفَاتِ وَ هَذَا کُلُّهُم لِآلِ مُحَمَّدٍ»^۵ و اینها اشاره به مراتب عدیده آنهاست که مقام بشریت آنها از ملک، و جسد ملکوتی مقام ملکوت، و امر الهی مقام جبروت، و روح قدسی و مقام علی و

۱. همانجا.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۹: الامام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله....

۳. الف: «و اینها که فرمود...» عبارت مذکور در چاپ سنگی به هر دو شکل آمده است.

۴. فرمانبردار.

۵. بحار الانوار، ج ۲۵، صص ۳ - ۱۷۲: والامام... بشر ملکی و جسد سماوی و امر الهی و روح قدسی و مقام علی....

نور جلی و سرّ خفی اشاره به مقامات فوق‌الامکان است تا اینکه فرمود: مَنْ عَرَفَهُمْ وَ أَخَذَ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ.^۱ و این فقره اشاره است به اینکه هرکس آن صورت ملکوتی و شاخه طوبای نوریه را از آنها گرفت و به دل خود متصل ساخت، از آنهاست؛ چه نمایان شود آن صورت در وجود آنها و چه نشود که گفتیم بعد از دست به دست آنها دادن به بیعت خاصه و لویه که آن شاخه طوبای الهیه به دل آنها وصل شود، از آنها می‌شود و تمام صفات آنها بلکه تمام صفات ربوبی بر آنها جاری خواهد بود، نهایت این است که آشکارا نخواهد بود آن صفات مادامی که آن صورت نمایان نشود. بعد فرمود: «خلق کرد آنها را از نور عظمت خود و واگذار کرد به آنها امر مملکت خود را، پس آنها سرّ مخزون خدا و امر بین کاف و نون می‌باشند»^۲ که اشاره فرمود آن حضرت به تولّای امر تمام مملکت و به سرّ مخزون و امر بین کاف و نون به مقام فوق‌الامکان آنها. و فرمود: «علم انبیاء در جنب علم آنها و سرّ اوصیاء در جنب سرّ آنها و عزّت اولیاء در جنب عزّت آنها، مثل قطره‌ای از دریاست و مثل ذره در بیابان است و هر کلمه‌ای از آل محمد (ص) به سبعین وجه منصرف می‌شود»^۳ و آنچه در قرآن از عین و وجه و دست و پهلو ذکر شده است، مراد ولیّ خداست که او وجه‌الله و جنب‌الله و علم‌الله و عین‌الله و یدالله است؛ پس آنها یند فضل خدا و رحمت او و مبدأ الوجود و غایتت و قدرت ربّ و مشیتت (که اینها همه اشاره است به مقام فوق‌الامکان). اسم آنها مکتوب است بر سنگ‌ها و بر برگ‌های درخت‌ها و بر بال‌های طیور و بر ابواب جنت و نار و بر عرش و افلاک و بر بال‌های ملائکه و بر حجب جلال و سُرادات^۴ جمال، و به اسم آنها تسبیح طیور است و استغفار ماهی‌های دریا، و هیچ خلقی را خلق نکرده است مگر اینکه

۱. همانجا: کسی که آنها را بشناسد و از آنها بگیرد (عطیة الهی را) از آنهاست.

۲. همانجا: خَلَقَهُمُ اللهُ مِنْ نُورِ عَظَمِيَّتِهِ وَ وَاوَّلَهُمْ أَمْرَ مَمْلِكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللهِ الْمُخْزُونَ وَ أَوْلِيَاءُ الْمُعْتَرِبُونَ وَ أَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَ النَّوْنِ.

۳. به هفتاد طریق صرف می‌شود.

۴. سُرادات: ج سُرادق؛ سراپرده‌ها، خیمه‌ها.

اخذ کرده است از او اقرار به وحدانیت و به ولایت برای ذریه زکّیه و برائت از اعداء آنها^۱ که اینها اشاره است به ولایت تکوینیته و سریان او در جمیع موجودات. و از جناب رسول روایت کرده است بُرسی که فرمود: «اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي^۲ پس شکافت از نور من نور علی(ع) را، پس خلق فرمود عرش و لوح و شمس و قمر و نجوم و ضوء نهار و نور ابصار و عقل و معرفت و ابصار عباد و اسماع و قلوب آنها از نور من و نور من مشتق از نور خداست؛ پس ماییم آخرون و سابقون نه غیر ما، و ماییم معدن تنزیل و معنی تأویل و ماییم محالّ قدس الله»^۳ که تمام این کلمات اشاره دارد به احاطه آنها به جمیع موجودات که هرچه هست آنها می باشند و نیست چنین مگر وقتی که آنها فعل حق باشند که هیچ چیز از فعل حق بیرون نباشد و از این جهت که مقام عالی آنها مقام مشیت است و مقام مشیت مقام معروفیت حق و ظهور اوست، فرمود که: «هرکس ایمان به ما آورد، ایمان به خدا آورده است و ردّ بر ما ردّ بر خدا و شکّ در ما شکّ در خدا و معرفت ما معرفت خدا و پشت کردن از ما پشت کردن از خداست و اطاعت ما اطاعت خداست»^۴ و سبب همان است که آنها مقام ظهور حقّند، و نسبت انسان به مقام غیب محال است مگر به عنوان ظهور حق و مقام ظهور حق مقام آنهاست و خود آنها ظهور حقّند. و در خبری از جناب باقر است: «نحن حرم الله الاکبر و عهده المسئول عنه^۵ پس کسی که وفا به عهد ما کند، وفا به عهد خدا کرده است و کسی که نقض عهد ما کند، نقض عهد خدا کرده است، ماییم اسماء الله الحسنی که قبول نمی کند خدا از بندگان خود هیچ عملی را مگر به معرفت ما»^۶.

۱. همانجا، صص ۴ - ۱۷۳: علمُ الانبیاء فی علمهم و سرّ الاوصیاء فی سرّهم و عزّ الاولیاء فی عزهم کالقنطرة فی البحر....

۲. اوّلین چیزی که خداوند خلق فرمود نور من بود.

۳. همانجا، صص ۳ - ۲۲: ... ففتق منه نور علی(ع)... ثم خلق العرش واللوح والشمس و ضوء النهار و نور الابصار....

۴. همانجا، ص ۲۳: مَنْ اَمَّنْ بِنا اَمَّنْ بِاللّهِ و مَنْ رَدَّ عَلَینا رَدَّ عَلَی اللّهِ و مَنْ شَكَّ فِینا شَكَّ فِی اللّهِ....

۵. حرم خدای بزرگ ما هستیم و عهد او هستیم که از آن مورد سؤال قرار می گیریم.

۶. همانجا، ص ۵: ... فمن وفی بعهدنا فقد وفی بعهدالله و من خفّره فقد خفّره ذمّة الله....

و مضمون این عبارت است آنکه در اخبار بسیار رسیده است و مکرر در این مختصر و کتاب‌های دیگر نقل کرده‌ایم که: «بنا شده است اسلام بر پنج پایه و خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که نماز و روزه و حج و جهاد باشد و ترخیص نفرموده در یک پایه که ولایت باشد و مردم گرفتند چهارپایه آن را و ترک کردند آن یک پایه را»^۱ یعنی آن چهارپایه بدون ولایت هیچ فایده ندارد که خواهی بکن و خواهی مکن که مقبول نیست و جای تو دوزخ است؛ موافق آن اخباری که فرمودند: «اگر هفتاد سال در تحت میزاب عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و ولایت ولی امر را نداشته باشد، خداوند او را بر رو در آتش جهنم اندازد» که معنی این است که بدون ولایت هیچ عبادت فایده ندارد؛ چون عبادت خوارج که هیچ فایده به آنها نبخشید و چون ولایت را قبول کرد، از جمله شرط قبول ولایت و اجزاء بیعت و لویه نماز کردن و روزه گرفتن و جهاد کردن و حج رفتن است به جهت اینکه والی دلالت می‌کند بر آنها و بدون دلالت والی آن عمل بی فایده است و با دلالت والی ترک آنها نخواهد کرد. «و به واسطه ما میوه‌های درخت‌هاست و جریان انهار و آمدن باران و روییدن گیاه‌ها و بعبادتنا عبدا لله و اگر ما نبودیم شناخته نمی‌شد خدای تعالی شأنه»^۲. و اینها از همان است که مکرر گذشت که آن بزرگواران به مقام عالی خود جان همه عالمند و بدون جان هیچ چیز به کمال خود نرسد و فایده خود را نبخشد.

و در خبری از جناب امام حسن عسکری است که: «انبیاء تماماً یقتیسون من انوارنا و یقتفون اثارنا»^۳ و در خبری از همین بزرگوار است که: «اسباطنا خلفاء الدین و خلفاء النبیین و مصابیح الأمم و مفاتیح الکریم»^۴ پس کلیم لباس اصطفاء پوشید چون که ما از

۱. خصال، ص ۲۷۸.

۲. توحید، شیخ صدوق، تصحیح هاشم حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۸۷ ق، صص ۲ - ۱۵۱: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا وَفَأَحْسَنَ خَلْقَنَا... وَبَنَى أَثْرِبَ الْأَشْجَارِ وَجَرَّتِ الْأَنْهَارُ وَبَنَى نَزْلَ غَيْثِ السَّمَاءِ....

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۴: از نورهای ما اقتباس می‌کنند و از آثار پیروی می‌کنند.

۴. نوه‌های ما (فرزندان حضرت فاطمه) خلفاء دین و جانشینان پیامبران و چراغ‌های امت‌ها و کلیدهای گنج‌های

او وفا دیدیم و روح القدس فی جنان الصّاقورة ذاق من حداثتنا الباکورة و شیعتنا الفئّة النّاجیّة و الفرقة الزّاکیة صاڑوا لنا رداءً و صونا و علی الظلمة البا و عوناً^۱ یعنی روح القدس در آن جنانی که محیط است به همه عالم، مثل کاسه سر که محیط است به مغز دماغ، از باغ‌های ما که دست احدی نرسیده است به آنها می‌چشد، و شیعه ما فرقه ناجیه و زاکیه می‌باشند که گردیدند دفع‌کننده از ما و حافظ ما - به اعتبار دفع از آن صورت ملکوتی ما که به آنها وصل می‌شود و حافظ همان صورت ملکوتی - و بر ظلمه ما که ظلمه آن صورت ملکوتی ما باشند و بر اعداء ما طردند و یاری‌کننده آنها.

و در حدیث معرفت به نورانیت، حضرت امیر فرمود: «عرفتی بالتّورانیة معرفة الله عزّ و جلّ و معرفة الله معرفتی بالتّورانیة^۲ و این است دین خالص که خدا فرمود: وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ^۳ که می‌فرماید خداوند تعالی که: امر کرده نشدند، مگر به نبوت محمد (ص) و هو الدین المحمّديّة السّميحة و قوله و يقيموا الصلوة^۴ پس کسی که اقامه ولایت مرا [کند]، اقامه صلوات کرده است^۵ و اقامه ولایت من صعب و مستصعب است که متحمّل نمی‌شود او را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن ممتحن که ملک غیر مقرب و نبی غیر مرسل و مؤمن غیر ممتحن متحمّل نمی‌شوند ولایت مرا. عرض کردم که مؤمن کیست و نهایت و حدّ او چیست که بشناسم؟ فرمود: مؤمن ممتحن کسی است که وارد نشود بر او از امر ما هیچ چیز، مگر اینکه شرح صدر دهد خداوند او را برای قبولش و شک نکند و به اضطراب نیفتد.

بخشش و کرم هستند.

۱. همانجا، ص ۲۶۵: روح القدس (جبرئیل) در بهشتی که محیط بر عالم است از میوه‌های نویرانه باغ‌های ما می‌چشد و شیعه ما، جوانان نجات یافته و گروه پاکیزه و نیکو می‌باشند.

۲. شناخت من به نورانیت شناخت خدای عزّ و جلّ است و شناخت خدا شناسایی من به نورانیت است.

۳. سوره بینه، آیه ۵: و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص ورزند و نماز گزارند و زکات دهند. این است دین درست و راست.

۴. [امر نشدند مگر به نبوت حضرت] محمد (ص) و دین محمدی بلندمرتبه و به دستور او بر پاداشتن نماز را.

۵. الف: پس کسی که اقامه کند ولایت مرا اقامه صلوات کرده است.

و فرمود: ای اباذر ما را ارباب مطلق قرار مدهید و بگویید درباره ما هرچه بخواهید که نخواهید رسید به کنه آنچه در ما هست که خداوند عطا کرده است به ما بزرگ تر و عظیم تر از آنچه به وصف واصفین آید یا خطور کند بر قلب شماها؛ پس هرگاه شناختید ما را چنین، پس خواهید بود مؤمن.

سلمان عرض کرد که اقامه صلات اقامه ولایت توست؟ فرمود: بلی تصدیق این قول خداست تعالی شأنه: *وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ*^۱ پس صبر رسول خدا(ص) است و صلات اقامه ولایت من است و از این جهت فرمود "وإنها" و فرمود "وإنهما" به جهت اینکه ولایت کبیر است حملش مگر بر خاشعین. و خاشعون شیعیان مستبصر منند چون که اهل اقاویل باطله اقرار به نبوت محمد دارند و اختلاف ندارند در آن و مختلفند در ولایت من و منکرند او را مگر کمی که شیعیان ما باشند. و فرمود درباره نبوت محمد و ولایت من، پس فرمود: *وَبُرِّمُعْظَلَةٌ* و *قَصْرٍ مَشِيدٍ*^۲ و قصر محمد است^۳ و رسالت او که زیاد همه امت او را بلند کرده اند، و بر معطله ولایت من است که معطل گذاشتند و انکار کردند و هرکس که اقرار به ولایت من نداشته باشد، نفع نخواهد بخشید به او اقرار به نبوت محمد. و منم صراط مستقیم و نبأ عظیم که اختلاف کردند در آن و احدی اختلاف نکرده در نبوت محمد(ص) و اختلاف نکردند مگر در ولایت من، و قرار داده است برای من چیزی را که به احدی از اولین و آخرین نه نبی مرسل و نه ملک مقرب نداده.

و فرمود: ای سلمان و ای جندب منم آن کس که نوح را در کشتی نشانده به امر پروردگار خود و منم که بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی و گذرانیدم موسی را از دریا و بیرون آوردم ابراهیم را از آتش و جاری کردم انهار را و شکافتم چشمه ها را و نشاندم درختها را به اذن پروردگار خود. منم خضر عالم موسی و

۱. سوره بقره، آیه ۴۵: از شکیبایی و نماز یاری جوید، و این دو، کاری دشوارند، جز برای اهل خشوع.

۲. سوره حج، آیه ۴۵.

۳. الف: و القصر محمد است.

معلم سلیمان و منم ذوالقرنین، منم محمد و محمد من است؛ تا اینکه فرمود: منم امیر هر مؤمن و مؤمنه مِمَّنْ مَضَىٰ و مَنْ بَقِيَ و ایدت بِرُوحِ الْعَظْمَةِ.^۱

به ما عذاب می‌کند خدا بندگان خود را و به ما ثواب می‌دهد و از میانه خلق خود ما را پاک قرار داد و اختیار کرد و برگزید و اگر کسی بگوید چرا و چگونه و در چه چیز، کافر شد و مشرک شده، و کسی که ایمان آورد به آنچه گفتم و تصدیق کند به آنچه بیان کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و روشن کردم و برهان ادا نمودم، پس او مؤمن ممتحن است که خداوند امتحان کرده است قلب او را برای ایمان و منشرح ساخته سینه او را برای اسلام و اوست عارف مستبصر که به نهایت رسیده است و بالغ شده و کامل گردیده^۲؛ و کسی که شک کند و انکار دارد و توقف ورزد و متحیر شود و مضطرب باشد، پس او مقصر و ناصب است. منم زنده کننده و میراننده. و ما چون بخواهیم خدا بخواهد و چون نخواهیم خدا نخواهد. تا اینکه فرمود: پروردگار ما عطا کرده است به ما چیزی را که اجل و اعظم و اعلا و اکبر است از همه اینها، به ما عطا فرموده است علم ما را به اسم اعظم؛ آن چنان اسمی که اگر بخواهیم خرق سماوات و ارض نماییم توانیم و به آسمان بالا و به زمین فرو رویم و به مغرب و مشرق برویم و منتهی شویم به عرش، پس بنشینیم بر روی عرش در پیش روی خدا و اطاعت کند ما را همه چیز حتی آسمانها و زمینها و شمس و قمر و نجوم و جبال و درختها و دواب و بحار و بهشت و دوزخ. و فرمود: هرکس که ظاهرش در ولایت من بیشتر باشد از باطنش، حَقَّتْ موازین^۳. و در خبری از جناب امیر که فرمود: «منم که خوانده شدند همه امتها به سوی طاعت من، پس کافر شدند پس عذاب شدند به آتش، و منم خازن آتش بر آنها حقاً».^۴

۱. از هرکس که در گذشته باشد و هرکس که زنده باشد، او را با تأییدات خداوند بزرگ دستگیری می‌کنم.

۲. الف: به نهایت رسیده است و بالغ شده است و کامل گردیده.

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۷ - ۱.

۴. همانجا، ص ۲۹۲: انا اَلَّذی دَعِیتُ الِیَّ طَاعَتی فَكَفَرْتُ فَعَذِبتُ بِالنَّارِ و انا خازنِها علیهم حقا.

و این از همان است که ذکر شد که ائمه ما به حسب مقام اعلاى جان خود جان همه عالمند و جان جمیع انبیاء و اولیاء می باشند و هرکس دعوت کرده است به سوى طاعت حق، دعوت کرده است به حسب مقام ظهور حق که مقام اعلاى آن بزرگواران است، پس همه امتها فى الحقیقه به طاعت آن بزرگواران خوانده شده اند.^۱

و از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که: «منم که از همه انبیاء می رسانیدم به اوصیاء و از اوصیاء می رسانیدم به انبیاء، و هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود خداوند مگر اینکه من قضای دین او کردم و انجام^۲ وعده های او نمودم». و در خبری از آن حضرت است که: «من حشرکننده ام خلق را به سوى خدا، و به سوى من است تزویج اهل بهشت و به سوى من است عذاب اهل آتش و به سوى من است رجوع خلق تماماً».^۳

و در خطبه ایها الناس انیبوا الی شیعتی والتزموا بیعتی^۴ و فى تلک الخطبه: «اگر که نمی ترسیدم که بگویند دیوانه شده است ابن ابی طالب و مرتد شده است، خبر می دادم به آنچه شده است و آنچه شما در آن هستید و آنچه به شما برسد تا روز قیامت. و به تحقیق که پوشانید خداوند علم خود را از همه نبیین مگر از صاحب شریعت شما، پس تعلیم داد به من علم خود را و تعلیم دادم من به او علم خودم را. و ما یم نذیرهای اولی و نذیرهای آخری و اولی و نذیرهای هر زمان و اوان، و به واسطه ما هلك من هلك و یحیی من یحیی^۵ لقد علمت مافوق الفردوس الاعلی و ما تحت السابعة السفلی و ما فى السموات العلی و ما بینهما و ما تحت الثرى کل ذلك على احاطة لا علم

۱. الف: به طاعت آن بزرگواران است خوانده شده اند.

۲. انجام: به جای آوردن، انجام دادن.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۷: أنا الحاشر الی الله... و الی تزویج اهل الجنة و الی عذاب اهل النار و الی ایاب الخلق جمیعاً.

۴. ای مردم به شیعه من رجوع کنید و متعهد بیعت من باشید.

۵. الف: هلك من هلك و نجی من نجی...؛ چاپ سنگی: هلك من هلك و یحیی من یحیی و نجی من نجی.

اخبار^۱ یعنی من به مرتبه اعلای جان خود جان همه عالم می باشم و چنان که جان انسان همه مملکت خود را داناست به علم احاطه و حضوری نه به علم کسی و خیالی، من هم همه عالم را دانایم به علم احاطه و حضوری نه به علم کسی و خیالی؛ مثل علم جان انسان به مملکت خود.

«قسم می خورم به رب عرش عظیم که اگر خواستم خبر می دادم شما را به آباء و اسلاف شما که کجا هستند و از چه کس بوده اند و الآن کجا هستند و آنچه عاقبت کار آنها به آن خواهد رسید. پس چه بسیار خورنده ای که گوشت برادر خود را می خورد و چه بسیار آشامنده ای که در کاسه سر پدر خود آب می خورد و حال اینکه مشتاق اوست. اگر کشف شود آنچه از من در قدیم اول و در قدیم ثانی بوده، می دیدید عجایب مستعظمت و امور مستعجبات و صنایع و احاطات را، انا صاحب الخلق الاول قبل نوح اول^۲ و اگر می دانستید آنچه میانه آدم و نوح واقع شده از عجایبی که کرده ام و امت هایی که هلاک کرده ام؛ من صاحب طوفان اولم، من صاحب طوفان ثانی می باشم، من صاحب سیل عزمم^۳، من صاحب اسرار مکنوناتم، منم صاحب عاد و جنات، منم صاحب ثمود و آیات، منم مدمر^۴ آنها، منم مُزَلزِل آنها، منم مرجف^۵ و مهلک و مدبر^۶ آنها، منم بانی و داعی^۷ و ممیت و محیی آنها، منم اول منم آخر، منم ظاهر منم باطن، منم باکور قبل کور و با دور قبل دور^۸ و با قلم پیش از قلم و با لوح قبل از لوح، منم صاحب ازلیت اولیه، منم صاحب جابلقا و جابلسا، منم صاحب ررفرف، منم مدبر عالم اول هنگامی که این آسمان و زمین نبود.

۱. مشارق انوار الیقین، صص ۷ - ۱۶۶: ... فلولا خوفی علیکم أن تقولوا جن او ارتدلا خیرتکم بما کانوا و ما انتم فیه و....

۲. من صاحب خلق اول قبل از نوح اول می باشم.

۳. سدی که ملکه سبا بین دو کوه بست و سیلی عظیم آن را شکست و شهر سبا را خراب کرد.

۴. مدمر: هلاک کننده.

۵. مرجف: مضطرب کننده.

۶. بیچاره کننده.

۷. داعی: گستراننده زمین.

۸. گور و دور: عصر و زمان.

کسی گفت که تو تویی یا امیر المؤمنین. فرمود: من منم نه خدا، نیست خدایی غیر از خدایی که رب من و رب همه خلائق است. گویا ضعیفی از شما خواهد گفت که نمی شنوید که چه ادعا می کند پسر ابی طالب درباره خود؟ دیروز روی هم ریختند لشکر شام در جنگ او و بیرون نمی توانست برود به سوی آنها! قسم به باعث محمد و ابراهیم که خواهم کشت اهل شام را به چندین کشتن و به چه نحو کشتن ها، قسم به حق خودم و به عظمت خودم که خواهم کشت اهل شام را به کشتن هایی و به چه کیفیت کشتن ها و هر آینه خواهم کشت اهل صفین را به هر کشتنی هفتاد کشتن و بر خواهیم گردانید برای هر مسلمی حیات جدیدی را و تسلیم خواهم کرد به او صاحب و قاتل او را تا شفا دهد غیظ سینه خود را. و خواهم کشت در عوض عمّار و اویس هزار کشته را و گفته نشود که نه چنین است و چگونه و در کی و چه زمان و در کجا و تا کی خواهد بود اینها (یعنی برسبیل استغراب و استنکار خواهد گفت این کلمات را) پس چگونه خواهید بود وقتی که ببینید صاحب شام را که ازه شود به ازه ها و قطع کرده شود به ساطورها، بعد خواهم چشانید به او الیم عذاب را. آگاه باش ای ضعیف که به سوی من برگردد امر خلق در فردا، پس آنچه را گفتم عظیم مشمار (یعنی اینها که گفتم تمام آنها در عالم آخرت و برازخ است نه در دنیا). و همچنین فرمود در همین خطبه تا اینکه فرمود: منم آن کلمه که به آن تمام شد همه امور و قرار داده شد دهرها... تا اینکه فرمود که گویا می بینم منافقین را که می گویند که علی خود را به ربانیت می ستاید! شاهد باشید که سؤال خواهم کرد در نزد حاجت که علی نوری است مخلوق و بنده ای است مرزوق، هرکس غیر این را بگوید بر اوست لعنت خدا و لعنت لاعنین»^۱.

و در خطبه دیگر فرمود که: «پیش من مفاتیح غیب است که نمی داند بعد از رسول خدا (ص) مگر من، منم ذوالقرنین مذکور در صحف اولی، منم صاحب خاتم

۱. الف: ... منم آن کلمه که بها تمام شد...

۲. مشارق انوار الیقین، صص ۷۰ - ۱۶۷.

سلیمان، منم ولیّ حساب، منم صاحب صراط و موقوف، من آدم اوّلّم، من نوح اوّلّم، من برگ آورنده درخت هایم، من رساننده میوه هایم و شکافنده چشمه ها و جاری کننده نهرها، منم راجفه و صاعقه و صیحة بالحق و ساعت از برای کسی که تکذیب کند ساعت را، منم کتابی که هیچ شک در او نیست، منم اسماء حسنائی که مأمورند به خواندن آنها، منم نوری که موسی از آن اقتباس نمود، منم صاحب صور، منم بیرون آورنده من فی القبور، منم صاحب نشور، منم صاحب نوح و منجیّه، منم صاحب ایوب و شافیه، منم صاحب ابراهیم، منم سرّ کلیم، منم آن کس که: لَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ حَسَابُ الْخَلْقِ إِلَيَّ،^۱ منم که تفویض شده است امر خلق به سوی من، منم امر خدا و روح چنان که فرمود: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي.^۲

منم مقدر اقوات،^۳ منم منشر اموات، منم مُنْزِلُ الْقَطْرِ، منم منور شمس و قمر و نجوم، منم قیّم قیامت، منم اقامه کننده ساعت، منم آن کس که واجب است از خدا برای او طاعت، منم حیّ لا یموت و اذا متّ لم امت.^۴ منم آن کس که همه خلائق خوانده شدند به سوی طاعت من؛ پس امتی کافر شدند و مسخ شدند، و اجابت کردند امتی پس نجات یافتند و قرب یافتند. منم که یک طرفه العین از هفت آسمان و هفت زمین می گذرم، منم که گردش می کنم در صورت ها به هر نحو که خواهم، منم آخرت و دنیا، منم که می بینم اعمال عباد را، منم دیان^۵ الدّین، منم کسی که قبول اعمال نمی شود مگر به ولایت او و حسنات نفع نبخشد مگر به محبت او. منم صاحب کیل قطرات باران و ریگ های بیابان، منم که دو مرتبه کشته می شوم و ظاهر می شوم به هر صورت که خواهم، منم که احصاء کننده خلائقم هر چند که زیاد

۱. نزد من کسی گفتارش را تغییر نمی دهد و حساب خلق بر من است.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵: حقیقت روح را از تو سؤال می کنند، جواب ده که روح از عالم امر پروردگار من است (به فرمان خداست).

۳. اقوات: ج قوت؛ غذا، توشه.

۴. زنده ای که نمی میرد و اگر [ظاهراً] بمیرم [درواقع] نمرده ام.

۵. دیان: به حساب رسنده، داور.

باشند، منم که حساب‌کشنده از خلایقم اگرچه عظیم باشند، منم که هزار امت انکار ولایت من کردند و همه مسخ شدند، منم قاصم جبّارین در میانه گذشتگان و عذاب‌کننده آنها در آخرین، منم شاهد اعمال خلایق در مغارب و مشارق، منم محمّد و محمّد من است، منم آن معنی که: لا یقع علیه اسم و لا شبه^۱». ۲

و در خطبه دیگر فرمود: «أَنَا الْمُقَدَّمُ بِرَبِّ بَنِي آدَمَ رُوزِ قِيَامَتِ، منم محاسب خلق، منم منازل‌کننده خلق در منازل ایشان، منم عذاب اهل النار و کسی که انکار کند که مرا در روی زمین برگشتن بعد از برگشتن است و دعوت کردن بعد از دعوت کردن است در بعد چنان‌که در قدیم بوده‌ام فَقَدْ رُدُّ عَلَيْنَا وَ مَنْ رُدُّ عَلَيْنَا فَقَدْ رُدَّ عَلَيَّ اللهُ»^۳ منم نازل‌کننده ملائکه در منازل آنها، منم اخذکننده عهد بر الواح در ازل به امر قیوم لم یزل، منم نداکننده آنها به ندای اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ^۴ به امر قیوم لم یزل، منم آن کس که پر کند روی زمین را از عدل و قسط؛ چنان‌که پر شده است از جور و ظلم به شمشیر خود همین شمشیر. منم متکلم بالوحي، منم غائب منتظر به جهت امر اعظم، منم شهر رمضان، منم شب قدر و امّ الکتاب و فصل الخطاب و سوره حمد، منم صاحب نماز در حضر و سفر، بلکه ماییم نماز و روزه و شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها. منم صاحب حشر و نشر، منم بردارنده از امت محمّد و زر را، منم باب سجود، منم عابد منم معبود، منم شاهد منم مشهود، منم این شخص موصوف به این اوصاف، پس کیست مثل من؟ پس فرمود: خوشا حال اهل ولایت من؛ آنها که کشته می‌شوند درباره من و بیرون می‌شوند از خانه‌های خود به جهت من، آنها ایند خزانه‌دارهای خدا در روی زمین که به فزع نخواهند آمد در روز فزع اکبر»^۵.

و در خطبه دیگر فرمود: «منم غفور رحیم و عذاب من عذاب الیم است. منم

۱. نه اسمی و نه شبیهی می‌توان برای او در نظر گرفت.

۲. مشارق انوار الیقین، صص ۲ - ۱۷۰: أنا عندی مفاتیح الغیب، لا یعلم بعد رسول الله الا انا. انا ذوالقرنین مذکور فی صحف الاولی....

۳. به سوی ما برگشت داده می‌شود و کسی که به سوی ما برگشت داده شود به خدا برگشت داده شده است.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۲: آیا من پروردگارتان نیستم؟

۵. مشارق انوار الیقین، صص ۶ - ۱۶۴: أنا المقدم علی بنی آدم یوم القیامة، انا محاسب للخلق، انا منزلهم منازلهم....

آن کس که نظر کردم در ملکوت، پس شمرده نشد غیر من هیچ چیز و هرچه غیر من بود غائب بود. منم که اگر بمیرم نمرده‌ام و اگر کشته شوم کشته نشده‌ام. منم که می‌دانم خطرات قلوب را و لمحات عیون را، منم نماز مؤمنین و زکات آنها و حج و جهاد آنها» یعنی من به واسطه صورت ملکوتی که متصل به دل سالک می‌شود و حقیقت صلوات و زکات و حج و جهاد همان صورت ملکوتی من است و آن صورت منم، پس منم صلوات و زکات و حج و جمیع عبادات مؤمنین و در خطبه‌ای: «منم دیان الدین»^۱.

و در "خطبة الیوم": «منم آن کسی که در نزد اوست مفاتیح غیب که نمی‌داند بعد از محمد غیر من، من به کل چیزها دانایم. منم حجر مکرّمی که جاری می‌شد از آن دوازده چشمه، منم که متوجه حساب همه خلق می‌شوم، منم مونس مؤمنین و فتاح اسباب و انشاءکننده سحاب و موزق اشجار و رساننده ثمار و شکافنده عیون و پهن‌کننده زمین و بلندکننده آسمان‌ها. منم غفور رحیم و عذاب من عذاب الیم است، منم باری، منم مصور فی الارحام، منم حامل عرش با ابرار اولادم،^۲ منم آیات خدا و حجّت‌های او، منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم، منم که خلق می‌کنم و روزی می‌دهم، منم سمیع و بصیر، منم متقلب در صور، منم که نیست مثل من هیچ چیز، منم عذاب اعظم، منم دنیا و آخرت» یعنی چون فعلیت اخیره من حقیقت مشیت است که مقام ظهور حق است و تمام مادون مراتب وجود من است، پس من ملائکه مقربینم و مراتب سایر ملائکه که آخرت باشد و مراتب عالم طبع که دنیا باشد؛ پس هرچه هست منم. پس من همه انبیایم و فرستنده همه انبیایم و من همه اعمال وجودیه‌ام. و اما اعدام و نقایص، پس آنها خارج از وجودند و الا به مضمون هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ^۳ آن بزرگواران جمیع مراتب وجود می‌باشند. اینکه حکماء

۱. همانجا، ص ۱۶۳.

۲. ب: با ابراز از اولادم.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۶۳: برای آنها نزد خداوند مراتبی است.

گفته‌اند: بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء،^۱ مراد مقام مشیت است که حقیقت محمّد و علی باشد که آن بزرگواران به تمام موجودات احاطه دارند و متحدند با جمیع مراتب وجود. فرمود و در همین خطبه: «منم حرث و نسل، منم که فرض فرموده است خداوند به حسب تکوین و تکلیف عبادت مرا بر هر ذی روح متنفسی از خلق خدا، منم که حشر می‌کنم خلائق را از اولین و آخرین، منم قاتل اشقیاء و سوزاننده آنها به آتش خود، منم که خداوند غالب کرده است مرا بر دین،^۲ منم که انتقام کشنده‌ام از ظالمین، منم که خواننده‌ام همه امم را پس کافر شدند و اصرار کردند و مسخ شدند، منم بایی که خداوند گشوده است که هرکس داخل شود ایمن است و هرکس بیرون شود کافر است، منم که ظاهر می‌شوم به هر صورت که خواهم».

و از آنجا که مقام و فعلیت اخیره آن بزرگواران مشیت است و مشیت ظهور حق است یعنی حق ظاهر به اسماء و صفات و جمله کثرات است، صحیح است که گفته شود که ظلم بر آنها – چنان که ظلم بر جان ظالم است که دانستی که آن بزرگواران جان جان ظالمند – ظلم بر خدا هم هست که فرمود: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا^۳ فَقَدْ اِرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي^۴ و صحیح است که بگویند:

آن کس که زکین به ما درافتاد با ما نه که با خدا درافتاد

و صحیح است که گفته شود: «الهی آن را که خواهی براندازی با ماش دراندازی». از جناب صادق است در تفسیر آیه فَلَمَّا اسْفُونَا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ^۵ که: «خداوند اسف ندارد مثل دلتنگی ما، لکن خلق فرمود اولیایی برای خود که آنها اسف دارند و خشنودی دارند و مخلوقند و مربوب، پس قرار داد رضای آنها را رضای خود و

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۲، ص ۲۶: حقیقت تمام اشیا را فرا می‌گیرد.

۲. ب: عبادت من را بر هر ذی روح متنفسی از خلق خدا، منم که خداوند غالب کرده است من را بر دین.

۳. الف: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۵. سوره زخرف، آیه ۵۵: چون ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم.

سخط آنها را سخت خود. و فرمود: من اهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة^۱ و خوانده است مرا به محاربه خود. و فرمود: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاعَ الله^۲ و آنها که بیعت با تو کنند با خدا کرده اند و بس»^۳.

و از جناب رسول روایت شده که: «در لیلۀ معراج از جمله چیزهایی که مشافهۀ فرمود خدای من، این بود که هرکس خواری رساند به ولی من، کمین کرده است برای محاربه من و کسی که با من محاربه کند، من با او محاربه خواهم کرد. عرض کردم: ولی تو کیست؟ فرمود: هرکس که اخذ کرده باشم میثاق او را از برای تو و از برای وصی تو و از برای ذریۀ شما به ولایت، نه به نبوت تنها»^۴؛ یعنی که بیعت خاصه و لویه با شماها کرده باشد.

و جناب باقر در تفسیر آیه مبارکه وَ مَا ظَلَمُونَا^۵ فرمود: «خداوند اعظم و اعزّ و امنع است از اینکه ظلم کرده شود، لکن خداوند ما را مخلوط کرده است با خود؛ پس قرار داد ظلم ما را ظلم خود و ولایت ما را ولایت خود»^۶. و جناب صادق فرمود در آیه مبارکه لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ^۷ که خدا را کسی فحش نمی دهد، لکن: «من سبّ ولی الله فَقَدْ سَبَّ الله»^۸. و از جناب رسول روایت شده که فرمود به علی که: «کسی که سبّ تو کند سبّ من کرده و کسی که سبّ من کند سبّ خدا کرده است و کسی که سبّ خدا کند بر او را در آتش جهنم

۱. کسی که به ولی من اهانت کند آشکارا به مبارزه با من برخاسته است.

۲. سوره نساء، آیه ۸۰: هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۵۳: لقد اسرى ربى بي فأوحى الى من وراء الحجاب ما أوحى و شافهني [الى] أن قال لي:....

۵. سوره اعراف، آیه ۱۶۰: و آنان به ما ستم نکردند.

۶. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶: إن الله تعالى اعظم و اعزّ و اجلّ و امنع من أن يظلم و لكنته خلطنا لنفسه ...

۷. سوره انعام، آیه ۱۰۸: چیزهایی را که آنان به جای الله می خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی هیچ دانشی، از روی کینه توزی به الله دشنام دهند.

۸. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۳۹: کسی که به ولی خدا دشنام دهد به خدا دشنام داده است.

اندازد». ^۱ و در خدمت حضرت صادق کسی عرض کرد که: «بعضی در مسجد علانیه سب اعداء شما می‌کنند. فرمود: او را چه می‌شود؛ خدا لعنت کند او را، ما را در معرض سب اعداء در آورده است». ^۲ و به حضرت رضا کسی عرض کرد که: «چه می‌گویید در این حدیث که مؤمنین زیارت می‌کنند پروردگار خود را در خانه‌های خود در بهشت؟ که فرمود: خداوند تفضیل داده است محمد (ص) را بر جمیع خلق خود از نبیین و ملائکه، و قرار داده است طاعت ما را طاعت خود و زیارت ما را در دنیا و آخرت زیارت خود». ^۳

و در مکتوب جناب امیر به معاویه: «ما صنایع پروردگاریم و خلق بعد از ما صنایع مایند». ^۴ و حضرت رسول فرمود که: «هرکس من را زیارت کند در حیات و بعد از مرگ، پس به تحقیق که زیارت خدا کرده است». ^۵

و از این قبیل اخبار و به‌مضمون هر یک از آنچه از اول کتاب ذکر شده از معصومین، اخبار بسیار از هر یک از معصومین به طرق مختلفه و اسانید متعدده وارد شده است و ظاهر اخبار گذشته با اخباری که ردع و منع می‌کنند کسانی را که قائل شده‌اند به ربوبیت آن بزرگواران، بسیار منافات دارد و از بیانی که گذشت در اول همین باب و در ابواب سابقه، رفع منافات ممکن است کردن و لکن به جهت تأکید و رفع اختلاف میان اخبار، می‌گوییم که چون مقام آن بزرگواران مقام مشیت و مشیت فوق‌الامکان و تحت‌الوجوب است، پس این مشیت اگرچه فعل حق تعالی شأنه، لکن ظهور او و معروفیت اوست و حق است - تعالی شأنه - ظاهراً بتمام

۱. صافی، ج ۲، ص ۱۴۸: مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّيْ وَ مَنْ سَبَّيْ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ

۲. همان: اَنَا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ رَجُلًا يَلْعَنُ بِسَبِّ اَعْدَائِكُمْ وَ يَسْتَهْمُ، فَقَالَ: مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعْرِضُ بِنَا....

۳. بحار الانوار، ج ۴، ص ۳: مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرُوهُ اَهْلُ الْحَدِيثِ: اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟....

۴. احتجاج، طبرسی، تصحیح محمدباقر خراسان، ج ۱، دار النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق، ص ۲۷۸: وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا.

۵. بحار الانوار، ج ۴، ص ۳: مِنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ.

اوصافه الحقیقه والاضافیه والسلبیه^۱ و از مراتب حق است که از جمله اسماء او حق مخلوق به است و بسیط الحقیقه است و اضافه اشراقیه حق است و فعل حق و کلمه کن و حق لا بشرط و مقام واحدیت و مقام معروفیت و به اعتبارات دیگر به عرش و کرسی و الله و علی مسمی است و این مقام چون مقام ظهور حق است، تمام اسماء حق - تعالی شأنه - بر این مقام جاری است و به جهت اشاره به این مقام که مقام اعلای آن بزرگواران است، فرمودند: «لَنَا مَعَ اللَّهِ خَالَاتٌ؛ حَالَةٌ نَحْنُ هُوَ وَ هُوَ نَحْنُ^۲ (که این هم دو حالت می شود) و حَالَةٌ نَحْنُ نَحْنُ وَ هُوَ هُوَ»^۳. یعنی ما در حین اتصال به این مقام و انسلاخ از بشریت و ملکیت و روحیت، اگر فی الجمله بقایای خودیت ما که عین خودیت حق است به نظر آید، اولاً نحن هو و اگر هویت حق قبل از خودیت ما به نظر آید، هو نحن خواهد بود؛ و به همین اعتبارات که به اختلاف از آن بزرگواران رسیده که: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ أَوْ رَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ أَوْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ»^۴ که این هر سه عبارت به حضرت امیر و غیر آن بزرگوار نسبت داده شده است. و چون از این مقام تنزل کنند و به مقام بشریت آیند یا در همان مقام باز مقام بشریت را به نظر آورند، نحن نحن و هو هو خواهد بود. و تمام صفات ربوبی که به خود نسبت داده اند که آنچه ذکر شد یکی از هزار، بلکه از صد هزار، بلکه از هزار هزار نیست؛ چنان که خود فرمودند که: «از هزار هزار باب علم که در روز آخر حضرت رسول (ص) به علی تعلیم فرمودند، آنچه به شیعه رسیده است یک باب است یا دو باب؛ که بعد از تعجب سائل، فرمود: تعجب مکن که آنچه از فضل ما به شما رسیده است، نصف حرفی است از فضل ما به شما» با اینکه آنچه را توانستند به زبان و قلم آورند، بین مشرق و مغرب را پر کرده است که کتاب های فضل آنها را احصاء

۱. با تمام صفات حقیقی و اضافی و صفات سلبيه.

۲ و ۳. ما را با خدا حالاتی است، حالتی ما او هستیم و او ما می باشد و حالتی ما، ما هستیم و او، اوست.

۴. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۹: هیچ چیزی را نظاره نکردم مگر اینکه خدا را قبل از آن و بعد از آن و در آن دیدم.

نمی‌توان کرد، اما چون مردم قصور نظر دارند و از مقام بشریت نظر آنها تجاوز ندارد، اگر بگویند آنها ربوبیت دارند یا الوهیت دارند یا خالقند یا رازقند یا نیست ربی سواى آنها - چون نظر آنها قاصر است بر همان مقام بشریت یا بر سایر مقام‌های آنها - لکن آنها را مسمی می‌بینند نه اسم، از آنها پذیرفته نیست و مردود و ملعون و کشتنی بودند و الا آنچه از خود آن بزرگواران که: «از هزار یکی را نتوانستیم نقل کنیم» بالاتر از اینهاست که عبدالله نصیر یا غیر او گفتند، لکن خود آن بزرگواران دانسته و فهمیده گفتند و اینها ندانسته گفتند یا اگر دانستند، با کسی که نباید می‌گفتند گفتند؛ چون ابوالخطاب که از مشایخ حضرت صادق بود و از مردم بیعت می‌گرفت به خدایی حضرت صادق که او را حضرت خواستند و ردع فرمودند و او رفت و باز همان کار را می‌کرد، خبر دادند حضرت را که مرتدع نشده باز همان کار را می‌کند. ثانیاً او را خواستند و فرمودند که چون مرتدع نمی‌شوی، از مدینه بیرون رو و او هم رفت^۱ از مدینه بیرون و برای خود در خارج مدینه چادر زد و به همان کار خود مشغول بود که لعن او در اخبار بسیار رسیده. و چون عبدالله نصیر نظرش بلند شد و آن بزرگوار را در میان نمی‌دید بلکه خدا را می‌دید و بس، حضرت به او اذن شیخوخت دادند و دعوت هم می‌کرد و سلسله او جاری بود و تا به حال نیز جاری است، لکن آنها چون سایر سلاسل از اعتدال تجاوز کرده، صورت شریعت مطهره را به کلی ترک نموده، مباحی مذهب شده‌اند و الا به طریق حق جاری بود سلسله آنها.

و علی را که خدا می‌گفتند، نه به این نحو که عوام می‌فهمند می‌گفتند، بلکه به همان نحو که شیعه می‌گویند می‌گفتند که مظهر جمله صفات ربوبی علی بود و دانستی که اگر کسی فهمیده این کلمه را بگوید، یکی از هزار را نگفته و از فرمایشات آن بزرگواران به یکی از صد هزار نرسیده.

۱. ب: بیرون رو و آن هم رفت.

و سبب این اختلاف در اخبار همان است که مکرر شد که حقیقت آن بزرگواران مقام مشیت است که ظهور حق است - تعالی شأنه - و آنچه از صفات ربوبی به خود نسبت داده‌اند، به ملاحظه آن مقام است که در آن مقام غیرحق نیستند، یعنی اسم حقند و اسم هم مکرر گذشت که از خود هیچ حکم ندارد، آنچه حکمی که بر اسم شود آن بر مسمی است، مگر اینکه اسم منظور نظر شود و مسمی شود که آن وقت آن حکم بر اسم خواهد بود نه بر مسمی. پس آنچه آن بزرگواران از صفات ربوبی به خود نسبت داده، به حسب اسمیت آنهاست نه به حسب مسمی بودن آنها که تمام آنها راجع به مسمی است که آنها در میانه هیچ منظور نظر نیستند. و چون ناقصین آن بزرگواران را منظور نظر دارند به حسب مقام بشریت آنها و آنها را مسمی دانند نه اسم، آنچه نسبت دهند به آنها، به خود آنها راجع خواهد شد از حیثیت مسمی بودن و راجع به حق نخواهد بود، بلکه راجع به خود آنها مِنْ حَيْثُ أَتَهُمْ غَيْرَ الْحَقِّ^۱ و مسمی مقابل الحق خواهد بود و در این وقت و به این نظر کافر یا مشرک خواهند بود؛ چنانکه در اخبار متعدده رسیده است که: «کسی که عبادت کند اسم را دون مسمی - یعنی کسی که اسم را منظور نظر سازد و مسمی قرار دهد و عبادت کند - کافر است و کسی که عبادت کند اسم را با مسمی مشرک است و کسی که عبادت کند مسمی را به ایقاع اسماء بر او، موحد است».^۲ پس چون نظر قاصرین بر آن بزرگواران از حیثیت مسمی است نه از حیثیت اسمیت و آن بزرگواران را از حیثیت بشریت نظر دارند، اگر چیزی را به آن بزرگواران نسبت دهند، آن نسبت از حیثیت اسمیت نخواهد بود، بلکه از حیثیت مسمی بودن خواهد بود و آن حکم بر حق نخواهد بود و کافر و مشرک خواهند شد و از این جهت است که اخبار بسیار در ردع و منع اینها رسیده است؛ چنانکه از جناب رضا منقول است که: «کسی که ادعا کند از برای انبیاء و ائمه ربوبیت را یا

۱. از این حیث که آنها غیرحق هستند.

۲. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۷۹.

برای غیرائمه امامت را، ما از آن کس بری هستیم در دنیا و آخرت»^۱.
و از جناب صادق: «لعن الله عبدالله بن سبا که ادعا کرد ربوبیت را درباره
امیرالمؤمنین (ع) و حال اینکه آن حضرت بنده طائع بود، وای بر کسی که دروغ بر
ما بندد و قومی می گویند درباره ما چیزی را که ما نمی گوئیم درباره خود. مکرر
فرمود که تبرّاً می جوئیم به سوی خدا از آنها»^۲.

و در چندین خبر است که: «ما را فرود آورید از ربوبیت و هرچه بتوانید در
فضل ما بگوئید که ما دریا مییم، نتوانید فضل ما را تمام کنید و بگوئید، و ما سرّ غیبیم
و سرّ غیب شناخته نمی شود و کلمات خدا به وصف نمی آید» و در خبر دیگر:
«إِيَّاكُمْ وَالْعُلُو كَعَلُو النَّصَارَى^۳ که من بری هستم از غالین»^۴.

و در خبری از حضرت امیر: «دو نفر هلاک می شوند درباره من و گناهی بر
من نیست: محبّ مفرط و مبغض مفرط»^۵ و به این مضمون نیز اخبار بسیار است و
از حضرت رسول است که: «یا علی در تو مثلی از عیسی بن مریم است که محبّ
مفرط و مبغض مفرط درباره او هلاک شدند و مقتصدین نجات یافتند»^۶.

و در خبری کسی در خدمت جناب رضا عرض کرد که: «وصف کن برای ما
خدای ما را. حضرت وصف فرمودند به نیکوترین وصفی. کسی عرض کرد که: در
پیش ما کسانی هستند که منتحل^۷ موالات شمایند و گمان می برند که این صفات
صفات علی (ع) است و علی است ربّ العالمین. چون حضرت شنیدند^۸ به لرزه
افتاد فرایص آن حضرت و عرق کرد و فرمود: سبحان الله سبحان الله عما يقول الظّالمون

۱. همانجا، ج ۲۵، ص ۱۳۵: فمن ادّعى للانبياء ربوبية أو ادّعى للانتماء ربوبية أو نبوة أو لغير الانتماء ...

۲. همانجا، ص ۲۸۶.

۳. از غلو کردن مانند غلو کردن نصاری پرهیزید.

۴. همانجا، ص ۲۷۴.

۵. همانجا، ص ۲۷۲: يهلك في اثنان ولا ذنب لى: محبّ مفرط و مبغض مفرط.

۶. همانجا: يا على مثلك في هذه الامة كمثل عيسى بن مريم احبه قوم أفرطوا فيه....

۷. منتحل: تقلیدکننده، منتسب کننده.

۸. الف: و علی است ربّ العالمین. حضرت شنیدند.

والکافرون علواً کبیراً^۱. آیا آن حضرت آکل فی الاکلین و شارب فی الشاربین و ناکح فی التاکحین^۲ نبود و محدّث نبود در محدّثین؟ و با وجود این نماز می‌کرد، خضوع پیش روی خدا داشت، ذلیل بود، اوّاه و منیب بود، پس کسی که به این صفات موصوف باشد اله نمی‌شود که اگر او با این صفات خدا باشد، هر یک از شما اله خواهید بود. عرض کرد که آنها گمان می‌برند که چون حضرت امیر ظاهر ساخت معجزاتی را که دیگری قادر نبود غیر خدا، دلالت کرد بر اینکه او اله است، پس چون خود را به صفات محدّثین ظاهر کرد، امر او بر مردم مشتبه شد. فرمود: چون که ظاهر شد از او فقره دلالت دارد که کسی که اینها صفات اوست و مشارکند با او ضعفاء، محتاج نخواهد بود معجزات فعل او؛ پس معلوم می‌شود به همین احتیاج که آنچه را که ظاهر کرد از معجزات فعل، قادری است که لا یشبه المخلوق^۳،^۴.

و این از همان است که مکرّر شد که مردم نظر آنها بر مقام بشری است و مقام بشری آنها نهایت ضعف و نقص دارد و اله نمی‌تواند باشد که اگر نظر آنها بر مقام عالی آن بزرگواران می‌بود انکار نمی‌فرمود، چنانکه خود آن بزرگوار در آخر تقریر فرمود همین مطلب را که معجزات از مقام بشری آنها نبود، بلکه از مقامی که دخل به بشریت آنها نداشت و آن مقام مقام الهیت است.

و در خبری زراه عرض کرد به خدمت جناب صادق (ع) که: «یکی از اولاد عبدالله بن سبا قائل به تفویض است. فرمود: تفویض چه چیز است؟ عرض کرد که می‌گوید که خدا محمّد و علی را خلق کرد، پس امر عالم را تفویض نمود به آنها، پس آنها خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و می‌رانیدند. فرمودند: دروغ

۱. منزه و پاک است خداوند از آنچه که ظالمان و کافران نسبت به مقام عالی و بزرگ او بیان می‌دارند.

۲. آیا مانند دیگران نمی‌خورد و نمی‌آشامید و نکاح نمی‌کرد؟

۳. به مخلوق شباهت ندارد.

۴. بحار الانوار، ج ۵۴، صص ۵ - ۲۷۴: یابن رسول الله صف لنا ربکم... اّنه من یصف ربّه... فقال الرّجل: بأبی انت و امی یابن رسول الله فان معی من ینتحل موالاتکم و یزعم ان هذه کلّها صفات علی علیه السّلام....

گفتند اعداء خدا»^۱.

و در خبری قنبر به خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسید و عرض کرد که: «ده نفر در در خانه اند، گمان می‌برند که تو رب آنها می‌باشی. فرمود بیاور آنها را. آنها را داخل کرد قنبر. فرمود: چه می‌گویید؟ گفتند: تو پروردگار مایی و تو روزی دهنده مایی. فرمود: وای بر شما! من مخلوقم مثل شما. ابا کردند از قبول کردن. فرمود: وای بر شما! رب من و رب شما خداست، توبه کنید و بازگردید. گفتند: رجوع نمی‌کنیم، تو رب و رازق و خالق مایی. فرمود که ای قنبر فعله حاضر کن. قنبر ده نفر با بیل و توبره حاضر کرد. امر فرمود که حفر کردند زمین را، پس آتش افروختند، پس فرمود: توبه کنید. گفتند: توبه نخواهیم کرد. پس بعضی را در آتش انداخت که شاید بقیه برگردند، چون برنگشتند باقی را هم در آتش انداخت. بعد فرمود که هر منکری را ببینم، آتش خواهم افروخت و قنبر را خواهم خواست»^۲. و سبب این بود که اینها آثار ربوبیت از مقام بشری آن بزرگواران مشاهده می‌کردند و از قصور نظر آن لطیفه عالیّه جان آنها را که مقام ربوبیت آنها بود، به نظر نمی‌آوردند و همین مقام پست بشری را مستمی و منظور نظر ساخته، ربوبیت را به همین مقام نسبت می‌دادند و عبادت اسم می‌کردند دون مستمی و کافر شدند که اگر نظر آنها بلند می‌شد و مستمی را به عنوان آن بزرگواران که اسماء بودند به نظر می‌آوردند، موحد می‌بودند که مکرر گذشت بیان اینکه هرگاه اسم را مستمی قرار ندهند، هر حکم که بر او کنند و هرچه به او نسبت دهند، او راجع به مستمی است که اسم در میانه نیست و هستی او چون هستی معنی حرفی است و چون هستی "زاء" و "یاء" و "دال" است در جاء زید که هیچ در نظر نیست و این شخص موحد است، نه کافر و مشرک.

۱. همانجا، صص ۴ - ۳۴۳: ... إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا يَقُولُ بِالتَّفْوِيزِ، فَقَالَ: وَ مَا التَّفْوِيزُ؟ ...

۲. همانجا، صص ۳۰۰ - ۲۹۹: ... إِنَّ عَشْرَةَ نَفَرٍ بِالْبَابِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ رَبُّهُمْ، فَقَالَ أَدْخَلْهُمْ ...

باب هشتم

در بیان ذکر و فضیلت ذکر که به تلقین صاحب اجازه اخذ شود

تا اینکه بشارتی باشد مؤمن را

بدان که "ذکر" به معنی به خاطر آوردن مذکور است و ذکر هر چیزی این است که او را در خاطر آوری. و چون الفاظ قوالب معنی می‌باشند و سبب می‌شوند که معنی به واسطه جریان آنها بر زبان به خاطر گوینده یا شنونده آید، این الفاظ را نیز ذکر گویند و همچنین "ذکر خفی" که مصطلح صوفیه صافی طویه است که ذکر قلبی باشد، به واسطه اینکه موجب خطور مذکور است و به واسطه اینکه^۱ سبب می‌شود که مذکور بنفسه یا بمظاهره در نزد ذاکر حاضر شود، اگر اخذ شود آن ذکر از صاحب اجازه، آن را هم ذکر می‌گویند و ذکر جلی و ذکر خفی در زبان اینها ذکر زبانی و ذکر قلبی است که از صاحب اجازه اخذ شود^۲ و ذکر و فکر هم که می‌گویند، از ذکر ذکر جلی و ذکر خفی می‌خواهند و از فکر حضور مثال امام و شیخ در نزد ذاکر خواهند و چون ذکر خداوند - چه زبانی و چه قلبی - از جمله عبادات است و عبادات بدون امر آمر الهی و اجازه صاحب اجازه الهی هیچ اثر بر آنها مترتب

۱. الف: به واسطه اینکه موجب خطور مذکور و به واسطه اینکه.

۲. الف: ذکر زبانی و ذکر قلبی که از صاحب اجازه اخذ شود.

نمی‌شود، چنان‌که در اخبار بسیار به تصریح و تلویح بیان شده است و تقلید و اقتدا و توالاً و ایتمام را لازم دانسته‌اند که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نخواهد بود، خصوصاً وقتی که مقصّر باشد در تقلید - چنان‌که فتوای علماء اعلام نیز بر همین است - پس باید بنده خدا اگر بخواهد مشغول به ذکر خدا شود،^۱ به اذن و اجازه امر الهی باشد و چون باید عمل و عبادت بنده به دلالت شخص مجاز باشد که بدون دلالت شخص مجاز ترخیص است که می‌خواهی بکنی و می‌خواهی نکنی، چنان‌که در اخبار بسیار به اینها اشاره شده است، تقلید میت بدو جایز نخواهد بود و به همین جهت و به جهت تفاوت احوال عابد و تفاوت تکلیف به تفاوت حال عابد، استدامتاً هم تقلید میت جایز نخواهد بود؛ چنان‌که فتوای معظم علماء نیز همین است.

و شرافت ذکر خدا، از امر به کثرت آن در آیات و اخبار مستفاد می‌شود و کافی است در شرافت آن آیه کریمه فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ^۲ که ذکر خود را خدای تعالی شأنه نتیجه ذکر بنده قرار داد و شرافتی بالاتر از این نیست که بنده را خداوند متذکر باشد و در چندین خبر قدسی است که: «من همنشینم با کسی که متذکر به ذکر من باشد»^۳ و شرفی برتر از همنشینی خدا نیست. و از جناب صادق مروی است که: «هرکس ذاکر باشد به حقیقت، پس او مطیع است»^۴ و اشاره به کلمه حقیقت، به اینکه ذکر زبانی یا ذکر جنانی بدون اشتغال خاطر به یاد حق - تعالی شأنه - ذکر حقیقی نیست، بلکه ذکر است که روح ندارد و باطل است و همچنین ذکر زبانی و جنانی که بدون اذن و اجازه صاحب اجازه باشد - یعنی بدون تقلید باشد - آن ذکر هم به امر شیطان است و باطل خواهد بود؛ چنان‌که فرمودند: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ

۱. الف: بنده خدا اگر بخواهد مشغول ذکر خدا شود.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۲: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۳: أنا جلیس من ذکرنی.

۴. همانجا، ص ۱۵۸: مَنْ كَانَ ذَاكِرَ اللَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ.

تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ^۱ و بعد فرمود: «و هر کس غافل از یاد خدا باشد، او عاصی است و طاعت علامت هدایت است و معصیت علامت ضلالت و اصل هر دو از ذکر و غفلت است»^۲ و استنباط می شود از این حدیث شریف که طاعت، به ذکر خدا طاعت است که اگر غافل باشد از ذکر خدا، نماز او معصیت خواهد بود.

و از جناب باقر است که: «مؤمن پیوسته در نماز است مادام که در ذکر خدا باشد؛ چه ایستاده باشد و چه نشسته و چه خوابیده. بعد تلاوت نمود آیه شریفه الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا^۳ الخ»^۴ و از این حدیث شریف استنباط می شود که ذکر خدا نماز است، بلکه این خبر را با آن خبر پیش که ملاحظه می کنیم،^۵ معلوم می شود که حقیقت نماز و روح نماز ذکر خداست که اگر ذکر خدا در نماز نباشد، نماز نماز نباشد، بلکه جیفه بی روح و مُتَن^۶ و موذی خواهد بود که معصیت باشد و از این جهت که روح نماز است فرمود: وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ^۷ مِنَ الصَّلَاةِ. و آیات دالّه بر نهی از خوردن چیزی که ذکر خدا بر آن نباشد و امر و اباحه خوردن از چیزی که ذکر خدا بر آن باشد، اگر تعمیم داده شود آیات مزبوره و تخصیص به ذبیحه داده نشود، بلکه هر فعل و قول و هر مطعوم را شامل شود، دلالت دارند بر اینکه مبیح اشیاء، ذکر خداست، بلکه جمله افعال و اقوال و حرکات و سکنتات ذکر خداست و لا شرف اشرف منه. و آیه مبارکه الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ^۸ دلالت دارد بر اینکه بیعت خاصه و لویّه که مورث ذکر خدا و معاهده بر ذکر خداست - چنان که خود آن بزرگوار نیز ذکر خداست و ذکر آن حضرت ذکر خداست - محلّل طیبات است و لا شرف اشرف

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱ (با کمی اختلاف).

۲. همانجا: ... و من كان غافلاً عنه فهو عاصٍ والطاعة علامة الهداية و...

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۹۱: آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته ذکر می گویند.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵۸: لا يزال المؤمن في الصلوة ما كان في ذكر الله إن كان قائماً أو...

۵. الف: با آن خبر پیش که ملاحظه کنیم.

۶. متن: بدبو.

۷. سورة عنكبوت، آیه ۴۵: هر آینه ذکر خدا بالاتر و بزرگتر است.

۸. سورة مائده، آیه ۵: امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.

منه.

و از اینکه برای هر یک از عبادات حدّی و وقتی و مکانی و شروطی در شریعت قرار داده شده سوای ذکر که نه حدّی دارد و نه قدری و وقتی و مکانی و شرطی بلکه بی حدّی را حدّ آن و اطلاق را قید آن نموده‌اند، معلوم می‌شود که ذکر خدا اشرف از همه عبادات است و آیه مبارکه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^۱ در مدح این رجال برای فضیلت ذکر کافی است و ایضاً در مقام مدح فرمود: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ^۲ و این شرافت ذکر خدا را بس که مدح کند بر اینکه در جمله احوال خود به ذکر خدا مشغولند. و ذکر خدا را در جمله احوال^۳ جاری کردن ممدوح است، چرا که هیچ یک از عبادات نیست که در جمله احوال ممدوح و مرغوب باشد. و از جناب رسول مأثور است که: «بهترین اعمال شما و بهترین اذکار شما در نزد ملّیک شما و بلندکننده ترین درجات شما در نزد منزلت شما و بهترین چیزهایی که طلوع کرده است بر او آفتاب، ذکر خداوند است - سبحانه و تعالی»^۴.

و از جناب صادق است که: «هیچ مجلسی نیست که جمع شوند در آن مجلس ابرار و فجّار، پس برخیزند به غیر ذکر خدا مگر اینکه آن مجلس حسرت خواهد بود بر آنها در روز قیامت»^۵. و از آنچه گذشت که معیار طاعت و معصیت، ذکر و غفلت است و ذکر خدا نماز است و حقیقت نماز است و روح همه عبادات است و عبادات به ذکر خدا عبادت است و بدون ذکر خدا صورت عبادت معصیت است نه عبادت، معلوم می‌شود که هر مجلسی که بدون ذکر خدا باشد، روز قیامت حسرت خواهد بود برای اهلش؛ بلکه هر دقیقه‌ای که از عمر بگذرد بدون ذکر خدا، آن

۱. سوره نور، آیه ۳۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۳. الف: و ذکر خدا در جمله احوال.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳: وَأَعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَزْكَأُهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ....

۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۶۸: ما من مجلس یجتمع فیہ ابرار و فجّار ثم تفرقوا علی غیر ذکر الله الا کان ذلک حسرة علیهم یوم القیامة.

دقیقه عمر حسرت عمر و وبال خواهد بود.

و آیه مبارکه وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۱ و همچنین آیه مبارکه كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ^۲، دلالت دارد بر اینکه اعمال به ولایت مقبول است و خسران نیست، زیرا که اصحاب یمین را به شیعیان خود تفسیر کرده‌اند و ایمان و عمل صالح هم که نیست مگر برای شیعیان آن بزرگواران، و هرگاه قید حیثیت را اعتبار کنیم، معنی هر دو آیه این می‌شود که هرکس هرچه کند، قید او خواهد بود و باعث خسران او خواهد بود مگر آنها که خود را بر فتراک ولایت بسته که اگر عمل آنها از حیثیت ولایت باشد، باعث خسران و قید آنها نخواهد شد و حیثیت ولایت حیثیت صحت عبادت است. و دانستی که عبادت، به ذکر خدا عبادت است، پس حیثیت ولایت حیثیت ذکر خداست، پس هرکس هرچه کند، وبال و خسران و قید او خواهد بود مگر اینکه روح عمل او ذکر خدا باشد؛ یعنی ولایت مرتضی علی که موجب ذکر خداست. و ذکر خدا اگرچه همان است که حق - تعالی شانه - در خاطر انسانی باشد، لکن چون در عرف از زمان آدم ذکر خدا که می‌گفتند، ذکر لسانی که ذکر جلی باشد می‌خواستند یا ذکر جنانی که ذکر خفی باشد که عبارت بود از جریان اسمی از اسماء الله بر زبان یا نقش بندی اسمی از اسماء الله در قلب، به این جهت ذکر که در آیات و اخبار وارد شده است منصرف می‌شد به همین ذکر جلی و خفی مصطلح نه در خاطر داشتن مذکور فقط، بلکه ذکر و فکر که با هم ذکر می‌شد، از فکر در خاطر داشتن مذکور منظور بود و از ذکر جریان اسمی از اسماء الهی بر زبان سر یا زبان دل؛ و اخباری که ذکر خواهد شد، اشعار به همین مطلب دارد. و در میان بسیاری از سلاسل ذکر خفی بوده که مشایخ آنها تلقین می‌کردند، بلکه مرتاضین عجم و زردشتیان نیز به همین ذکر خفی مواظبت می‌داشتند. و بوده است این ذکر خفی در

۱. سوره عصر، آیات ۳ - ۱.

۲. سوره مدثر، آیات ۹ - ۳۸: هرکس در گرو کاری است که کرده است، مگر اهل سعادت.

مرتاضین سابق بر اسلام، زیرا که این طایفه مدعی می‌باشند که این طریقه تلقین ذکر و توبه و عهد و پیمان گرفتن معصومین^۱ یداً بید و نفساً بنفس به ما رسیده. بلکه موافق اخبار اتصال وصایت این طریقه، از زمان آدم یداً بید و نفساً بنفس منتهی شد به حضرت ابی طالب و موافق اخباری که دلالت دارد بر اینکه حضرت ابی طالب سپرد ودایع وصایت را به حضرت محمد و مات من یومیه. ودایع وصایت و این طریقه بیعت و عهد و پیمان گرفتن از زمان آدم بوده است تا زمان حضرت خاتم و از آن زمان هم بوده و خواهد بود تا انقراض عالم.

و اینکه در اخبار و آیات ذکر را موصوف به کثرت کرده‌اند، دلالت دارد بر اینکه مراد از ذکر، جریان اسمی از اسماء الهی است بر زبان سر یا بر زبان دل، زیرا که کثرت در معدود استعمال می‌شود و بودن مذکور در خاطر عددبردار نیست مگر به عرض تخلل غفلات؛ بلکه در آن استعمال دوام مناسب است نه استعمال عدد و کثرت. و آیه مبارکه الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ^۲ دلالت دارد بر جریان اسمی از اسماء بر یکی از دو زبان و خبر شریف: خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَأَذْكَارِكُمْ عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأُفْعَاهَا عِنْدَ مَنْزِلَتِكُمْ فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى^۳، دلالت دارد بر اینکه مراد باذکارم جریان اسمی است از اسماء الله بر یکی از دو زبان، زیرا که اذکار را مرادف اعمال ذکر کرد^۴ که مثل اقوال است که مقابل اعمال ذکر می‌شود.

و حدیث شریف: مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ^۵ و حدیث شریف دیگر که فرمود: يَا بَنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَأٍ اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَائِكَةٍ^۶ متبادر از امثال اینها ذکر زبانی است یا جنانی. و حدیثی که از جناب صادق مروی است

۱. الف: و پیمان گرفتن از معصومین.

۲. سورة انفال، آیه ۲: ... چون نام خدا برده شود خوف بر دل‌هایشان چیره گردد.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۳.

۴. الف: زیرا که اذکار مرادف اعمال ذکر کرد.

۵. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸: کسی که در بین گروه مردم مرا یاد کند (ذکر من گوید) در بین فرشتگان او را یاد می‌کنم.

۶. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۸: ای فرزند آدم مرا در میان جمع یاد کن تا تو را در جمع بهترین فرشتگان یاد کنم.

دلالت دارد بر اینکه مراد از ذکر، ذکر زبانی است نه در خاطر داشتن تنها و آن این است که: «هیچ چیز نیست مگر اینکه برای او حدی است که به او منتهی می شود. فرض فرمود خداوند فرایض را، کسی که بجا بیاورد آنها را حد آنها همان است و فرض فرمود روزه شهر رمضان را، کسی که بجا بیاورد روزه او را پس همان حد اوست و فرض فرمود حج را، کسی که حج گزارد پس همان حد اوست، مگر ذکر که برای او حدی نیست و راضی نشده است در آن به قلیل و قرار نداد برای او حدی را که به او منتهی شود. و فرمود که پدرم کثیرالذکر بود، بودم که با او راه می رفتم و ذکر خدا می کرد و با او طعام می خوردم و ذکر خدا می کرد و با قوم صحبت می داشت و صحبت داشتن او را از ذکر خدا باز نمی داشت و بودم که می دیدم که زبانش به کامش چسبیده بود و لا اله الا الله می گفت و بود که ماها را جمع می کرد و امر می کرد ماها را به ذکر خدا تا آفتاب طلوع می کرد». ^۱ پس چون نیک نظر کنیم تمام اجزاء این حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد ذکر زبانی است یا جنانی.

و اخباری که دلالت دارد بر تفاضل میانه اذکار، تمام دلالت دارد بر اینکه مراد ذکر یکی از دو زبان است؛ چنانکه روایت شده که: «اشرف اذکار لا اله الا الله است» ^۲ و آیه مبارکه *وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً* ^۳ دلالت دارد بر ذکر یکی از دو زبان یا ذکر هر دو زبان. و حدیث حضرت امیر که فرمود: «من ذکر الله عز و جل سراً، ^۴ پس به تحقیق که ذکر خدا کرده است بسیار که منافقین ذکر خدا می کردند علانیته و ذکر نمی کردند در پنهانی، فرمود حق تعالی: *يُرَاءُونَ النَّاسَ* ^۵ و ذکر خدا نمی کردند مگر کم» ^۶ دلالت دارد بر ذکر زبانی و جنانی.

۱. کافی، ج ۲، صص ۹ - ۴۹۸: ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ....

۲. همانجا، ص ۵۰۶: خیر العبادة قول لا اله الا الله.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۵: پروردگارت را در دل خود به تضرع و پنهانی....

۴. کسی که خداوند با عزت و شکوه را به طور سری و پنهانی یاد کند.

۵. سوره نساء، آیه ۱۴۲: برای ریاکاری و تظاهر در جلوی مردم.

۶. کافی، ج ۲، ص ۵۰۱: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا أَنْ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَلَانِيَةً....

و اخباری که دلالت دارد بر حضور حلقه‌های ذکر و شرافت حلقه‌های ذکر و شرافت کسی که حاضر شود در حلقه‌های ذکر، دلالت دارد بر ذکر زبان سر یا زبان دل؛ زیرا که قبل از ظهور دولت اسلام و بعد از ظهور آن، حلقه ذکر نبود سواى اینکه در دور یکدیگر می‌نشستند و به ذکر خدا به ذکر جلی یا خفی مشغول می‌شدند، چنان‌که در همین زمان‌ها در بسیاری از سلاسل صوفیه معمول است که در دور یکدیگر می‌نشینند و به ذکر خدا مشغول می‌شوند. و اخباری که در فضیلت حلقه‌های ذکر روایت شده است، دلالت دارد بر فضیلت و شرافت اهل این حلقه‌ها و این بشارتی است برای مؤمنین؛ به جهت اینکه غیر مؤمنین حلقه ذکر نداشتند و اجتماع در ذکر مصائب و مناقب ائمه هدی که بعد از مدتی از دولت اسلام مرسوم شده است، اگرچه آن اخبار حلقه‌های ذکر شامل این مجالس هم می‌شود که فرمودند: «ذکر ما از جمله ذکر خداست و کسی که ذکر ما کند ذکر خدا کرده است»^۱ لکن در صدر اسلام این‌گونه مجالس منعقد نمی‌شد.

از حضرت رسول روایت شده است که: «هرگاه مرور می‌کنید به ریاض بهشت، پس تفرّج کنید در آنها. عرض کردند که باغ‌های بهشت چه چیز است؟ فرمود: حلقه‌های ذکر»^۲. و از آنجا که فرمود: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ غیر مجالس ذکر و حلقه‌های ذکر که به غیر اذن و اجازه شیخ مجازی باشد نخواهد بود^۳ و مجلسی که در آن مجلس ذکر خدا نباشد، مجلس ذکر شیطان خواهد بود؛ اگرچه در ظاهر ذکر خدا باشد و مجلسی که در آن ذکر شیطان باشد، مجلس قهر خداست نه مجلس رحمت و نه باغ بهشت و این بشارت عظیمه‌ای است برای شیعه و مؤمن.

و بعد فرمود حضرت رسول که: «از برای خداوند ملائکه سیاره‌ای هست که

۱. عده الداعی، تصحیح احمد موحدی قمی، مکتبه وجدانی، ص ۲۴۱: ان ذکرنا من ذکر الله.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳. الف: و اجازه شیخ مجازی باشد مجلس ذکر خدا نخواهد بود.

طلب می‌کنند حلقه‌های ذکر را، پس هرگاه رسیدند به آنها احاطه می‌کنند دور آنها را»^۱.

و از آن حضرت نیز ابوذر روایت کرده است که فرمود: «حضور مجلس ذکر بهتر است از هزار رکعت نماز و حضور مجلس علم بهتر است از شهود هزار جنازه. کسی عرض کرد که برای قاری قرآن چه اجر است؟ فرمود: نفع نمی‌بخشد قرآن مگر به علم» و از این خبر نیز معلوم می‌شود که مراد به مجلس ذکر و حلقه‌های ذکر، غیر مجلس درس و علم است و نیست مگر همان که معروف بود که با هم می‌نشستند و به ذکر مأخوذ از امام یا شیخ مجاز مشغول می‌شدند که گفتیم از قبل از اسلام بوده که مرتاضین عجم داشتند و معمول می‌داشتند.

و ایضاً از آن حضرت روایت شده که فرمود: «پیشی گیرید به سوی باغ‌های بهشت در دار دنیا. عرض کردند که کدام است باغ‌های بهشت در دنیا؟ فرمود: حلقه‌های ذکر»^۲ و وجه اینکه حلقه‌های ذکر را به باغ‌های بهشت نامیده‌اند، این است که ولایت مرتضی علی باب شهر علم و باب ملکوت است و ذکر مأخوذ از شخص مجاز به منزله کلید باب ملکوت است و آن ذکر را بر زبان سر یا بر زبان دل جاری کردن، به منزله گشودن باب ملکوت و داخل شدن در ملکوت است و ملکوت به تمام مراتب باغ‌های بهشت است، پس کسانی که مشغول به ذکر می‌شوند^۳، داخل ملکوت و باغ‌های بهشت می‌شوند؛ پس جسم آنها اگرچه از ملک است، لکن روح آنها در باغ بهشت است و کسی که بر آنها بگذرد، اگرچه در ظاهر و در دنیا بر جهت ملکی و دنیوی آنها گذشته است، لکن چون فعلیت اخیره آنها همان جهت ملکوتی و روحانی آنهاست که در باغ‌های بهشت واقع شده‌اند و خود آنها به آن جهت ملکوتی و باغ‌های بهشت شده‌اند، پس کسی که بر آنها بگذرد، بر

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵: ... فَإِنَّ لِلَّهِ سَيَّارَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَطْلُبُونَ حَلْقَ الذَّكْرِ فَإِذَا أَتَوْا عَلَيْهِمْ حَفَّوْا بِهِمْ.

۲. همانجا، ص ۲۰۲: بادروا الى رياض الجنة. فقالوا: و ما رياض الجنة؟ قال: حلق الذكر.

۳. الف: مشغول به ذکر می‌شود.

باغ‌های بهشت گذر کرده است.

و مجلس سماعی که در بعض سلاسل بوده، همان مجلس ذکر بود که بعد از اشتغال به ذکر بی خود می شدند و حرکات بی خودانه می کردند و کسی که دیده ملکوتی او باز شده باشد، اهل ذکر را می بیند که در باغ‌های بهشت گردش می کنند؛ چنان که آن حضرت آنها را می دید و مجلس آنها را باغ‌های بهشت می دید. و اگر خود ذاکر اندک چشم او باز شود، خود را می بیند در باغ و بستان و گل و ریحان.

باب نهم

در بیان ذکر خفی و فضیلت آن تا بشارت عظیمی باشد برای صاحبان این ذکر

بدان که انسان را خداوند منان خلق کرده است مرکب از روح ملکوتی و جسد
مُلکی و برای جسد او مدارکی قرار داده است که به آن مدارک و تدبیر خیال و عقل
معاشی، رفع احتیاج خود را از جهت بدن نماید، زیرا که خلق کرده است او را
میان خالی که محتاج است به اکل و شرب در بقاء تن و برهنه پوست از لباس
تکوینی که محتاج است به جهت رفع سرما و گرما به لباس، و به جهت بقاء نوع قوّه
توالد و آلات تناسل در آن قرار داده است که محتاج است به نکاح، و بدن او را
قابل تأثر از آفتاب و باران و گرما و سرما قرار داده است که محتاج به خانه و زن و
لباس و خوراک است، و زن^۱ و خانه داشتن را بدون تدبیر و به کار بردن هوش قرار
نداده است، لهذا برای او عقل معاشی و خیال و مدارک ظاهره ای قرار داده است که
تواند رفع حاجات بدنی خود نماید. و به جهت روح انسانی که از عالم ملکوت و
عالم ارواح است، مدارکی قرار داده است که به آن مدارک ادراک کند مدرکات
روحانی را که به واسطه ادراک مدرکات روحانی منجذب شود به عالم ارواح که
وطن اصلی اوست و چون مدرکات عالم ارواح سنخ روحند و روح انسانی فعلیت

۱. الف: که محتاج است به خانه و زن و لباس و خوراک، و زن.

اخیره اوست، پس انجذاب روح به عالم ارواح انجذاب انسان است به عالم ارواح و از این جهت بود که حضرت ختمی مرتبت به واسطه انجذاب روح به عالم ارواح تمام اجزای تن آن حضرت منجذب و مغلوب شد از برای روح به حیثیتی که سایه نداشت و مدارک ظاهره آن بزرگوار روحانی شد که ملائکه را مشاهده می کرد و ازواج جسمانی آن حضرت امهات فرزندهای روحانی آن حضرت شدند و بر فرزندهای روحانی، چون فرزند جسمانی حرام شدند و بدن ملکی را سیر بر ملکوت و جبروت داد و هرکس که تواند مدارک روحانی را قوت دهد و مدارک جسمانی را ضعیف نماید یا از کار بازدارد، همین مناسبت با ارواح پیدا کند که وقت خلاصی از تن، از مشاهده ارواح به وحشت نیفتد.

و چون خداوند متان به جهت دَوْران این عالم طبع سنتی نهاده که تمام امور این عالم به اسباب جاری شود تا مردم بر سنت اسباب رفته این عالم را عالم اسباب دانند و گرفتاران اسباب از طریق اسباب به مطلوب خود رسند و اسباب را چنان که حال اغلب ناس است مستقل دانند، بلکه عامه خلق سوای اسباب مسببی نشناسند تا اینکه دور غفلت چندگاهی تواند برقرار بماند، از این جهت از زمان آدم تا زمان خاتم و بعد از آن بزرگوار تا انقراض عالم در وصول به عالم ارواح که غایت خلقت عالم و آدم است، بزرگان هر شریعت و ملت که بوده به تعلیم الهی سنت تلقین ذکر لسانی یا ذکر جنانی قرار داده اند تا اینکه به واسطه اتصال جسمانی و دست به دست دادن که اسمش را بیعت گذاشته اند، اتصال روحانی میانه بایع و مشتری حاصل شود که صورتی از رسول یا امام یا شیخ مجاز از آنها از طریق باطن متصل به دل بایع شود که آن صورت متصله به دل بایع را در کلام مجید "ایمان داخل دل" نامیده^۱ و همان صورت است ما به الابوة و البنوة^۲ میانه مشتری و بایع و همان است

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲. آنچه که باعث پدر و فرزند بودن می شود.

نوری که یَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ^۱ و همان است قائم آل محمد در عالم صغیر که شک می‌کند بایع و دیگران در تولد آن و غائب است از نظر خود بایع و دیگران، و همان است که وقت ظهور او زمین دل بایع به او روشن و تمام پستی و بلندی‌ها در وجود بایع هم سر شود و گرگ و میش با هم در وجود او آب خورند و دست او روی سر همه اهل مملکت گذاشته شود و عقل همه جمع شود و در روی زمین وجود او کفر نماند و چون اسماء قوالب عنوان‌اتند و عنواناتٌ مُفْهِمٌ مستمی می‌باشند و این هم مجزّب است که هرچه را در خیال به تکرار در آورند صورت آن چیز در خیال متمثل شود، از این جهت قرار بزرگان دین بر این بوده که اسمی از اسماء الله را که عنوان صفتی از صفات حق - تعالی شأنه - باشد تلقین می‌کردند که به نحو ذکر جلی یا ذکر خفی مواظبت بر آن می‌کردند تا حق - تعالی شأنه - به آن صفت بر سالک تجلی کند یا شیخ سالک که مظهر^۲ و مجلای صفات حق است برای او متمثل شود، زیرا که آن پیوند ولایت که صورت ملکوتی شیخ است به او وصل می‌شود و به واسطه تکرار اسم حق - تعالی شأنه - حجب هواهای نفسانی از روی دل برداشته شود و زنگار دل زدوده گردد و آن صورت پنهانی نمایان شود و چون مانع مفتوح شدن چشم و گوش دل، اشتغال خیال و نفس است به مدارک ظاهره و ظاهر حیات دنیا، بیشتری از مشایخ سلاسل عرفاء تلقین ذکر خفی می‌کردند؛ زیرا که ذکر خفی را به آن نحو که تلقین می‌کردند، زبان و چشم و گوش دل به آن ذکر مشغول می‌شد و به این اشتغال چشم و گوش و زبان سر که مانع توجه جانند به سوی آخرت، از کار و اشتغال بازمانند؛ زیرا که دنیا و آخرت که فرمودند ضَرَّتَانِد^۳، درباره همین مدارک ظاهره و مدارک باطنه جاری است. چون مدارک باطنه در سرحد غیب واقعند - یعنی در سرحد ملکوت - و ولایت مرتضی علی باب

۱. سورة تحریم، آیه ۸.

۲. از اینجا به بعد در نسخه خطی، مجدداً دستخط تغییر می‌کند.

۳. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۷۷: الدُّنْيَاءُ وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ.

شهرستان علم و ملکوت است و این ذکر قلبی به منزله کلید آن در و کوبیدن این باب است، لامحاله به مواظبت نمودن بر این ذکر و از کار ماندن مدارک ظاهره که مانع فتح این باب است، این در گشوده شود و صاحب این باب نمایان گردد که غایت قصوی^۱ و بغیه عظمی^۲ ظهور صاحب خانه و شهر است.

و چون ذکر لسانی مانع اشتغال مدارک ظاهره و همچنین مانع توجه مدارک خیالیّه نیست از توجه به جهات دنیویّه در فایده مطلوبه، برابری با ذکر جنانی نتواند نماید. دیگر آنکه ذکر لسانی به ریانزدیک و ذکر خفی به خلوص نزدیک تر است و دیگر آنکه در ذکر لسانی مدارک باطنه ملکوتیه را باید اول متوجه ظاهر نمود و مشغول مدارک ظاهره دنیویّه داشت تا از اینجا به واسطه ادراک معانی و عنوانات متوجه ملکوت شود و در ذکر خفی مدارک ملکوتیه از اول امر متوجه به ملکوت و معانی ملکوتیه می شوند و در این بُعد مسافت راهزن ها راهزنی می کنند لامحاله.

و دیگر آنکه ذکر خفی هرگاه اندک به قوت ادا شود، نفی^۳ دخانیات روح حیوانی بهتر و بیشتر می کند و هرچه روح حیوانی از دخانیت صافی تر، تجلی آثار در آن بیشتر و چنانکه فرمود: «پس طلب کنید از وراء حجب آثار را»^۴. و دیگر آنکه ذکر خفی اگر اندک به قوت ادا شود، مزاج بدن را قوت دهد و در قوت مزاج بدن تولید خلط صالح است و در تولید خلط صالح روح حیوانی معتدل تر و در اعتدال شباهت به ملکوتیین بیشتر و در شباهت به ملکوتیین که اوایل علل اوست، تجلی ملکوتیین زیادتر است.

و دیگر آنکه در ذکر خفی لذتی برای جان انسان است که همان لذت جاذب جان است به سوی ملکوت و رافع کلفت و زحمت است از جان ذاکر، به خلاف ذکر

۱. غایت قصوی: کمال مطلوب.

۲. بغیه عظمی: آرزوی بزرگ.

۳. نفی: غبارزدایی.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۸۲: وَالتَّيْسُ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْآثَارِ.

جلی که آن لذت جان مثل ذکر خفی از آن حاصل نیست؛ اگرچه تا مادام که به اختیار خود شخص سالک مشغول ذکر شود - چه جلی و چه خفی - کلفت و زحمت دارد کماقیل:

جمله دانسته که این هستی فح^۱ است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است^۲ و دیگر آنکه ذکر جلی را با اشتغال زبان به لوازم معاش ممکن نیست مشغول شدن، به خلاف ذکر خفی که در همه حال و با همه کار امکان دارد که مشغول شوند، و از این جهت است که مصداق الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۳ حقیقت ذکر خفی تواند باشد دون ذکر جلی و نماز قالبی، چنانکه در خبر اشاره شده است که: «مادام که بنده خدا در ذکر خداست، در نماز است». و دیگر آنکه ذکر جنانی موجب جمعیت خاطر است به خلاف ذکر لسانی که با تفرقه خاطر می سازد. و دیگر اینکه ذکر جنانی با خیال خلاف رضای حق - تعالی شأنه - جمع نمی شود به خلاف ذکر لسانی و دیگر آنکه ذکر جنانی لَمَات^۴ شیطانی و وساوس شیطان را ببرد، به خلاف لسانی که با آنها بسازد.

و این جهات شرافت که برای این ذکر ذکر شد، تمام جهات بشارت است برای صاحبان این ذکر و آیه مبارکه وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ^۵ می تواند اشاره باشد به ذکر خفی و جلی هر دو، و اشاره باشد به سوی در خاطر آوردن مذکور.

و ابن فهد حلّی در کتاب عِدَّة الدَّاعِي فرموده که: «به تحقیق که دانستی فضل دعا و ذکر را و دانستی افضل از هر یک کدام است از جهر و سرّ، و آنچه سرّ است

۱. فح: دام.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۲۵۵.

۳. سوره معارج، آیه ۲۳.

۴. لَمَات: ج لَمَه؛ آشفته‌گی‌ها، دغدغه‌ها.

۵. سوره اعراف، آیه ۲۰۵: پروردگارت را در دل خود به تَضَرُّع و پنهانی، بی‌آنکه صدای خود را بلند کنی یاد کن.

افضل است از جهر به هفتاد مرتبه».^۱

و به طرق مختلفه و در کتب معتبره روایت شده است که: «لا یکتبُ الملکُ الا ما سمعَ و قال الله تعالی: واذکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً فَلَا یَعْلَمُ ثَوَابَ ذَکْرِ الذِّکْرِ فِی نَفْسِ الرَّجُلِ غَیْرَ اللَّهِ لِعَظَمَتِهِ».^۲

و اگر ذاکر به دستور مأخوذ از شیخ مجاز مشغول شود، خود ملتفت می شود که ثواب ذکر از اندازه گیری ملک و غیر ملک بیرون است و کفی فی فضله ما روى عن امیر المؤمنین (ع): «من ذکر الله سرّاً فقد ذکر الله کثیراً».^۳

و حضرت رسول فرمود به ابی ذر که: «ذکر خداکن ذکر خامل».^۴ عرض نمود که خامل چیست؟ فرمود که ذکر خفی است».^۵

و حضرت سید سجّاد در مناجات خود عرض کرد: «وَ آتِسْنَا بِالذِّکْرِ الْخَفِيِّ»^۶ که ظاهر این است که مراد همان ذکر خفی مصطلح میانه آنها باشد که گفتیم که از زمان آدم این نحو ذکر بوده و معهود بوده در میانه اوصیاء.

و چون این ذکر جنانی به واسطه منع اشتغال بدنی و منع مدارک ظاهره از اشتغال و از حیثیت صورت عمل آن و تحمّل معنی و ظهور خاصیت آن، قدری زحمت و کلفت دارد، آن بزرگواران از خداوند متعال مسألت می نمایند که انس او را به این ذکر عطا کند و الا ذکر لسانی را کلفت و زحمتی نیست که حضرت مسألت نماید از خداوند عزّت انس به او را.

۱. ص ۲۸۳: و اذا قد عرفت الدعاء والذکر و عرفت ان الافضل من کل....

۲. همانجا، ص ۲۴۴: فرشته جز آنچه که می شنود نمی نویسد. و خداوند متعال فرمود: پروردگارت را در دل خود با تضرع به طور پنهان یاد کن که ثواب این ذکر در دل انسان را به واسطه عظمت آن غیر از خدا کسی نمی داند.

۳. همانجا، ص ۲۴۲: هرکس خداوند را به طور سری و پنهانی (در دل) ذکر گوید، به تحقیق که خداوند را بسیار ذکر گفته است.

۴. خامل: گمنام، بی نام و نشان.

۵. همانجا: یا اباذر اذکر الله ذکراً خاملاً، قلت: ما الخامل؟ قال: الخفی.

۶. صحیفه سجّادیه، امام زین العابدین (ع)، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۴۱۹: ما را به ذکر خفی مأنوس گردان.

و در صحیفه: واشغل قلوبنا بذكرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ^۱ و فیها: وَفَرَّغَ قَلْبِي لِمُحِبَّتِكَ وَاشْغَلَهُ بِذِكْرِكَ^۲. و فی المناجات الخمسة عشر المنسوبة الى سيّد السّجاد(ع): مَا أَلَذُّ حَوَاطِرِ الْإِلَهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ^۳. و ظاهر این عبارات این است که مراد همین ذکر مصطلح باشد که از زمان آدم بوده در میانه بندگان خدا.

و حضرت حق - تعالی شأنه - به حضرت عیسی فرمود: «مرا در پیش نفس خود ذکر کن که من هم تو را در پیش نفس خود ذکر کنم و من را ذکر کن در میان جمعیت که من تو را ذکر کنم در میان جماعتی که بهتر از جماعت آدمیین باشد»^۴. و ایضاً فرمود به آن حضرت که: «ای عیسی دل خود را نرم کن برای من و بسیار کن ذکر مرا در خلوات»^۵ و در حدیث قدسی است که: «هر بنده که مطلع شوم بر دل او، پس ببینم که غالب بر دل اوست چنگ زدن به ذکر من، من خود متوجه خواهم شد سیاست او را و من جلیس او و حدیث کننده او و انیس او خواهم بود»^۶. و هر یک از اینها به ظاهر اشعار دارد به ذکر خفی مصطلح صوفیه و شرفی بالاتر از اینکه خداوند متعال ذاکر انسان و انیس و همنشین و هم صحبت باشد با انسان و بشارتی هم بالاتر از این نیست و این معلوم شد که آیات و اخبار در فضیلت ذکر و امر به آن و ترغیب در آن بسیار است. پس معلوم باید باشد که تمام اینها مطلق است و مقتید به ذکر مخصوص یا کیفیت مخصوصه نیست و شامل می شود اذکار لسانیّه را، چه مداومت بر یک اسم کنند و تکرار همان یک اسم کنند و چه اسماء متعدده الهیه را بر زبان جاری کنند. و همچنین شامل می شود ذکر

۱. همانجا، ص ۶۳.

۲. همانجا، ص ۱۱۵.

۳. همانجا، ص ۴۱۸.

۴. کافی، ج ۸، ص ۱۳۸: يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَاذْكُرْنِي فِي مَلَائِكِ اذْكُرْكَ فِي مَلَائِكِ خَيْرٍ مِنْ مَلَائِكِ الْاَدَمِيِّينَ.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۰۲: يَا عِيسَى اَلَنْ لِي قَلْبِكَ وَاكْثَرِ ذِكْرِي فِي الْخُلُوتِ.

۶. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۲: أَيُّمَا عَبْدٍ أَطْلَعْتَ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتَ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكُ بِذِكْرِي....

جنانی مصطلح صوفیه را به آن کیفیت مخصوصه که در میانه مشایخ مصطلح است که گفتیم که این ذکر خفی به این کیفیت که دارند، از زمان آدم بوده و در میانه مرتاضین غیراسلام نیز بوده و مشایخ طریقت در اسلام تلقین ذکر جلی یا خفی می کردند و مدعی این می باشند که این طریق تلقین اسمی از اسماء الله از معصومین یداً بید و نفساً بنفس به ما رسیده و ما از فرمایش معصوم این طریق را داریم.

و چون ذکر خدا از جمله عبادات است، باید هرکس را بخواهد بر اسمی از اسماء الله مواظبت نماید - چه به طریق ذکر جلی یا خفی - یا اسماء عدیة الهیه را بر زبان می آورده باشد، باید به تقلید شخص مجاز از معصوم باشد که اگر بدون تقلید باشد، مثل سایر عبادات، اثری بر آن مترتب نخواهد شد هرگاه مقصر در تقلید باشد؛ چنان که فتواء علماء شریعت نیز همین است.

و چون در طریق - چنان که در آیات و اخبار اشاره و تصریح به آن شده - بدون اجازه مجاز سابق دستگیری و فتیاء و محاکمه روا نبوده بلکه حرام می دانستند تکلم کردن و تصرف کردن در آنچه باید راجع به امام باشد یا به اذن امام باشد بدون اجازه امام، هر یک از مشایخ طریق و مشایخ روایت اهتمام در حفظ اجازه خود و ضبط سلسله اجازه خود داشتند و هر یک شجره اجازه خود را محفوظ و منضبط می داشتند و در مصنفات خود بسیاری ثبت نموده به معصوم می رسانیدند. و از این جهت بود که اهل طریق هر یک از علماء شریعت یا مشایخ طریقت را که اجازه آنها را معلوم می کردند، قول آنها را درباره خود حجت می دانستند که صحت تقلید خود را یقین داشتند و امر و نهی شیخ روایت را یا شیخ طریقت را واجب الاطاعه می دانستند و تخلف برای خود حرام می دانستند؛ چون آن شیخ روایت را در احکام قالبیه قائم مقام امام می دانستند و قول او را قول امام و ردّ بر او را ردّ بر امام می گفتند و همچنین شیخ طریقت را نایب مناب امام و امر و نهی او را امر و نهی امام، بلکه امر و نهی خدا می دانستند و بیعت کننده با آنها را که اطاعت

امر و نهی آنها کند، اهل بهشت می دانستند؛ و بر سبیل یقین حکم می کردند که هرکس دست به دست آن بزرگواران بدهد و پیروی امر و نهی آنها کند، اهل نجات و اهل بهشت است و هرکس نقض عهد آنها کند یا عناد فطری و ذاتی با آنها داشته باشد اهل دوزخ است بر سبیل یقین و آن کس که دست به دست آنها نداده و عناد ذاتی با آنها ندارد، داخل مُرَجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ^۱ است که محکوم علیه به بهشت و دوزخ نیست، بلکه إِثْمًا يُعَذِّبُهُمْ وَإِثْمًا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ^۲ درباره اوست.

و این مشایخ چون مدعی اینند که این طریق تلقین ذکر از معصوم به ما رسیده است و اجازه آنها هم منضبط است، کم از اخبار آحاد محفوظ^۳ به قرائن نخواهد بود برای آنها که صحت اجازه آنها بر آنها معلوم نباشد و تسامح در ادله سنن بسیاری از فقها برآند، اگرچه برای آنها که صحت اجازه آنها به شواهد داخله و خارجه معلوم باشد که ذکر شد که قول آنها را حجت قاطعه برای خود می دانند. پس انکار آنها که انکار کرده اند طریقه آنها را یا بر اسم اقتصار کردن را، دور از عقل و بدون دلیل و برهان خواهد بود و تکذیب کردن چیزی را که علم به فساد او نداشته باشند و انکار کردن امر غیر معلوم در پیش عقل و شرع و عرف مذموم است.

و حق - تعالی شأنه - در مقام ذم و انکار می فرماید: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ كَذَّبَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ،^۴ یعنی آن کس که تکذیب کند چیزی را که نداند، ظالم است. و در خبر است که: «آنچه از ما به شما رسیده که دانستید فیها و الا بگذارید او را فی سنبله^۵ و انکار نکنید که این انکار به وجهی کفر است». و در خبر دیگر: «کلمه ای را که از زبان برادر مؤمن شنیدی،

۱ و ۲. سوره توبه، آیه ۱۰۶.

۳. محفوظ: چیزی که گرداگرد آن گرفته شده باشد.

۴. سوره یونس، آیه ۳۹: [این منکران از روی علم سخن نمی گویند] بلکه انکار چیزی را می کنند که علمشان به آن احاطه ندارد و باطن و حقیقت آن را درک نکرده اند. پیشینیان هم که رسل و آیات خدا را تکذیب می کردند مردمی ستمگر بودند و بنگر که عاقبت ستمگران چگونه خواهد بود.

۵. در خوشه (در بایگانی).

گمان بد مبر و حال اینکه بتوانی در خوبی برای او محملی پیدا کنی»^۱ و امثال این اخبار بسیار است.

دیگر اینکه این طایفه چون اجازه خود را قرین نص صحیح می‌دانند و اثر صحیح هم دارند، پس در مطلب خود بر یقینند و علم تقلیدی را علم یقین نموده‌اند و آنها که انکار می‌کنند طریقه آنها را، علم ندارند به طریقه آنها و جاهل را بر عالم هیچ حجت و بحث روا نبوده و نخواهد بود؛ علاوه بر این، مشایخ طریق اغلب آنها علوم شرعیّه را به کمال داشته‌اند چون شهیدین - علیهما الرّحمة - و ابن فهد حلّی و شیخ بهایی و والد ماجد ایشان - علیهم الرّحمة - و چون آخوند ملامحسن فیض و آخوند ملامحمد تقی مجلسی - رضوان الله علیهما - و بسیاری دیگر که معروف و غیر معروفند. پس آن چیزی را که علماء شریعت دارا هستند، اینها نیز دارا بودند و البته کسی که داراست چیزی را، خوبی او را و بدی او را بهتر می‌داند از کسی که دارا نیست آن چیز را.

دیگر اینکه آنچه از صفات علم و آثار علم و صفات علماء در اخبار ذکر شده، در اینها موجود است: از خشوع و خشیت و تجافی^۲ از دار غرور و صدق و امانت و عزلت و وحدت و انس به وحدت و وحشت از غیر اهل و بیگانگی داشتن از عاقه و ترک مخاصمه با مردم و صمت و سکوت از غیر آنچه او را در دنیا یا آخرت به کار آید و اعراض از لغو و در مخاطبه با جاهلها طریق متارکه و مسالمه داشتن و چشم از عیوب غیر پوشانیدن و به عیب خود مشغول بودن و محزون بودن بر ترک رعایت نه مشعوف بودن از حفظ روایت و غیر ذلک از اوصافی که برای مؤمن و عالم ذکر شده.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۷: و لا تظنّ بكلمة خرجت من اخیک سوءاً و انت تجد لها فی الخیر محملاً.

۲. تجافی: دوری.

باب دهم

در بیان فکر مصطلح صوفیه

بدان که فکر مطلقاً سیر نفس است از مبادی معلومه به سوی مطالب مجهوله یا مغفوله، مثل سیرکردن از انتظامات حرکات سماوات و سماویات و اختلافات منتظمه شب و روز و فصول اربعه و منوط بودن تولید موالید از نبات و حیوان و انسان و همچنین منوط بودن تعیش و زیست اینها به این حرکات مختلفه منتظمه و اختلافات فصول و شب و روز به سوی اینکه این اختلافات منتظمه مورثه منافع کلیه از طبع بی شعور نیست و از اتفاقیات نیز نیست، بلکه باید به تدبیر حکیم خرده دان و خرده کاری باشد که دقایق صنع خود را عالم و خرده کاریها را توانا باشد که تواند چنین خانه ای را ایجاد کند. و مثل اینکه بر خرابه ای بگذرد و معلومش باشد که این خرابه را بانی ای بوده و سکنه ای داشته و بانی مرده و سکنه را مرگ تمام کرده و ما هم سنخ آن بانی و سکنه این خرابه بوده ایم، عن قریب ما هم به مرگ تمام می شویم و احتمال بقاء بعد از مرگ می رود، باید در خیال و فکر بقاء بعدالفناء بود. یا اینکه رذایل نفس خود را به وجدان ادراک و اذیت رذایل را در خود بیند و نظر کند که اگر این رذایل در نفس بماند، راحت عاجل^۱ را برای من

۱. عاجل: این دنیا، جهان خاکی.

نگذارد؛ علاوه از اشتغال به کارهای معاشیه مرا بازدارد و اگر اقرار به معاد دارد یا احتمال معاد بدهد، نظر کند که چنانکه راحت عاجل را از من گرفته، مانع راحت آجل^۱ نیز خواهد بود، پس باید از این رذایل خود را پاک کرد و چون این علمی است که عمل را لازم دارد، لامحاله این متفکر در صدد فرار از این رذایل برمی آید. و همچنین آن کس که لذت حبّ فی الله را به حسب وجدان یافته، فکر این می کند که این که حبّ فی الله است چنین لذتی اوراست، پس چه خواهد بود لذت حبّ خدا، و چون منتقل شد از حبّ فی الله و لذت آن به سوی حبّ الله و لذت آن، در پی ترقی برآید که از حبّ فی الله به حبّ الله برسد، و اینها ادنای مراتب فکر است و بالاتر از این، آن است که شخص سالک به ذکر دل خود مشغول شود و پیوسته از وراء حجب در انتظار آثار باشد:

منتظر چشمی به هم یک چشم باز کز کدامین سو رسد صید نیاز^۲
و بالاتر از این، آن است که به ذکر خود مشغول شود و صورت ملکوتی شیخ را نصب العین خود قرار دهد تا به امداد این نظر و فکر، پیوند ولایت که صورت ملکوتی شیخ است ظاهر گردد و نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْیْمَانِهِمْ^۳ نقد حال او شود. و بالاتر از این، آن است که پیوند ولایت نمایان شود که آن، بغیة عظمی و غایت قصوی است و فکری که این طایفه اطلاق کنند، آن عبارت است از یکی از دو معنی آخر فکر که در خیال آوردن صورت ملکوتی شیخ باشد یا ظاهر شدن صورت ملکوتی شیخ که پیوند وجود او شده بوده در هنگام دست به دست دادن و اتصال صوری به واسطه بیعت کردن.

چنانکه مکرر گذشت در این مختصر که به واسطه بیعت کردن با امام یا شخص مجاز از امام، صورت ملکوتی امام به دل بایع وصل می شود که همان صورت

۱. آجل: آینده، آخرت.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۹۷ (با کمی اختلاف).

۳. سورة تحریم، آیه ۸.

متّصله ایمانی است که داخل دل می‌شود و همان است مصداق بنوّت و ابوّت بینهما و مصداق اخوّت میانه مؤمنین و همان است فعلیت اخیره سالک و غیرذلک از آنچه گذشت در سابق، و آن صورت نوری است که ظاهر می‌شود در قیامت و یَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْمَانِهِمْ. و به واسطه این صورت که فعلیت اخیره مؤمن می‌شود، اهانت مؤمن اهانت امام و رسول و خداست و اذیت مؤمن اذیت آنهاست و معادات^۱ با مؤمن معادات با خداست و غیبت مؤمن شدیدتر از زناست، بلکه از هفتاد زنا، بلکه از هفتاد زنا با محارم در تحت خانه کعبه. و به واسطه این صورت است که مشرکین و مشرکات یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ^۲ و خداوند به وجود مؤمنین و مؤمنات یَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ^۳ و به واسطه اینکه این صورت مظهر خداست، خداوند متعال در آیه مبارکه أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةَ بِإِذْنِهِ^۴ دعوت را نسبت به خود داده است با اینکه مؤمنین و مؤمنات یَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِإِذْنِهِ و به واسطه این صورت است که اجر زیاد برای ملاقات مؤمن و مصافحه و معانقه مؤمن و زیارت مؤمن در اخبار رسیده است.

و چون این صورت مظهر خداست، در اخبار بسیار وارد شده است که: «زیارت مؤمن زیارت خداست یا مثل زیارت خداست در فوق عرش» و به واسطه این صورت است که مؤمن اشرف از ملائکه است که فرمودند: «ملائکه خدام ما و خدام محبتین ما می‌باشند»^۵ و به این واسطه است که: «رأی مؤمن و رؤیای مؤمن وحی است» و به واسطه همین است که: «خداوند حیا می‌کند که عذاب کند مؤمن را اگرچه در اعمال خود فاجر باشد»^۶. و آن صورت سبب است که فرمود حضرت

۱. معادات: دشمنی.

۲ و ۳ و ۴. سوره بقره، آیه ۲۲۱: ... اینان به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به فرمان خود به‌جانب بهشت و آمرزش با اجازه خودش.

۵. علل الشرایع، ج ۱، ص ۵: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا.

۶. کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

امیر المؤمنین (ع): رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ شِيعَتِي^۱ و فرمود: دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ مَغْفُورَةٌ وَالْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ^۲ و فرمود حضرت صادق که: «دیگران دین ندارند و بر اینها – یعنی شیعیان ما – هیچ عتبی نیست» و به جهت این صورت فرمودند که: «هزار نفر از غیر شیعه ما را عوض یک نفر گناهکار از شیعیان ما می دهند که شیعه ما فارغ شده از معاصی به بهشت بروند» و فرمودند که: «روز قیامت که می شود، اعمال زشت شیعه ما را با طینت سجینی او می گیرند و به مخالف ما می دهند و اعمال نیک مخالف ما را با طینت علینی او از مخالف ما می گیرند و به شیعه ما می دهند و ظلم هم نکرده اند» و نظر به این صورت دارد آن کس که گفته:

آن کس که زکین به ما درافتاد با مانه که با خدا درافتاد
و آن کس که گفته است: «الهی آن را که خواهی براندازی با ما دراندازی» و آن
کس که گفته است:

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد^۳
و برای این صورت است که هر کس هر چه کند، قید پای او و رهن او باشد و
خسران او شود مگر شیعه علی (ع) که آنچه از حیثیت ولایت کند، موجب رهایی و
سود اوست و آنچه از روی غفلت کند، اگر چه قید و خسران اوست در آن حین،
لکن آن صورت که پیوند وجود او شده است به زودی جبران کند و تبدیل شدنی را
تبدیل به حسنات کند و پاشانیدنی را پباشاند و پوشیدنی را بپوشد و به سبب این
صورت است که هر کس هر چه خورد و بپوشد و زینت خود کند، بر او حرام است
مگر شیعه حضرت مرتضی علی (ع) که هر چه کند و خورد و پوشد و زینت خود
قرار دهد، بر او حلال است؛ چنان که فرمود حضرت حق تعالی شأنه: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ
اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا (مغضوباً علیها) فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۳ (با کمی اختلاف).

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۴ (با کمی اختلاف).

۳. منتهی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۷.

يَوْمَ الْقِيَمَةِ^۱.

گر بگیرد خون جهان را مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال^۲ و چون این مایه همه خیرات و سبب قبول حسنات است^۳ و مثل اعلای خداست و نجات دهنده از مهالک و جذب کننده به سوی بهشت است، مشایخ طریق بعضی امر می کردند که صورت خیالی شیخ را در نظر می گرفته باشند تا به تدریج آن صورت ملکوتی که پیوند وجود سالک است نمایان شود. و این صورت خیالی^۴ را در نظر داشتن مخصوص به مرتاضین اسلام نبوده، بلکه قبل از اسلام مرتاضین مهابادیان و زرتشتیان داشته اند و فواید این را بسیاری می شمارند: اول اینکه عمده فواید این است^۵ که سالک را مستعد ظهور آن پیوند ولایت که صورت مثالی امام یا شیخ مجاز از امام است می کند و در ظهور آن پیوند، فواید بسیار است که خواهد آمد ان شاء الله.

دوم آنکه نفس انسان به واسطه شهوات و غضبات و قوه شیطنت که در وجود او ودیعه گذاشته شده است - که اینها مُسْتَتَبِع^۶ حرص و امل و حقد و حسد و غیر اینها از رذایل می باشند - به توسط متخیله و صور محفوظه در خیال و واهمه به امداد قوه شیطنت، پیوسته در ضم^۷ کردن صور و معانی است به جهت امضاء شهوت و غضب خود، و چون این صورت را در نظر گیرد سالک راه خدا، از گرفتاری خیال بافی متخیله آسوده گردد که همه دست از دارایی خود بردارند و

۱. سوره اعراف، آیه ۳۲: بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی که ایمان آورده اند و در روز قیامت نیز خاص آنها باشد. (و دیگران آن را غصب کرده اند)

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۳۱ (با کمی اختلاف).

۳. ب: و چون این مایه همه چیز است و سبب قبول حسنات است.

۴. الف: پیوند وجود سالک نمایان و این صورت خیالی.

۵. الف: اول آنکه عمده فواید این است....

۶. مستتبع: دنباله رو.

۷. ضم: ضمیمه، پیوست.

مشغول آن صورت گردند. و چون آن صورت مظهر خدا و مثل اعلاى حق است - تعالى شأنه - پس اشتغال به آن، اشتغال به خدا و اشتغال به توحید است و انصراف از آن صورت و اشتغال به صورت بافی متخیله، اشراک بالله است که در باره اوست: *وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيْقٍ*^۱. پس در اشتغال به آن صورت راحت دنیا و آخرت است و در انصراف از آن صورت عذاب دنیا و آخرت.

سوم آنکه در اخبار بسیار ثواب بی شمار برای نظر کردن به صورت عالم و نشستن در خدمت عالم و تعظیم و تکریم و خدمت و مودت نسبت به عالم ذکر شده است و همچنین ثواب بسیار برای زیارت مؤمن ذکر شده که احصاء آن نتوان کرد و البته امام و عالم نسبت به مؤمن اشرف است.

و حضرت باقر فرمود که: «یک مجلس با کسی که وثوق داشته باشم با او بنشینم، بهتر است از یک سال عبادت» پس تابع با بدن ملکوتی متبوع اولی خواهد بود به این ثواب و اینها همه نسبت به بدن ملکی است که فی الحقیقه مغایر است با عالم، زیرا که عالم آن لطیفه ملکوتی است که این بدن ملکی به منزله ماده و لباس آن بدن ملکوتی است؛ و به همان اندازه که بدن ملکوتی شرافت دارد بر بدن ملکی، اجر و ثواب هر یک از اینها نسبت به بدن ملکوتی بیشتر خواهد بود از اینها نسبت به بدن ملکی.

چهارم اینکه فرمود: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ*^۲. ظاهر امر وجود است؛ هرگاه واجب یا راجح باشد معیت با امام به حسب بدن ملکی که معیت با او عین فرقت و جدایی است و حضور در نزد او عین غیوبت است، البته

۱. سوره حج، آیه ۳۱: و هرکس به خدا شرک آورد، بدان ماند که از آسمان درافتد و مرغان در هوا بدنش را با منقار قطعه قطعه برابند یا بادی تند او را به مکانی دور (از هر وسیله نجات) بیندازد.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

نسبت به بدن ملکوتی اولی خواهد بود این معیت که معیتش شوب^۱ فرقت و حضورش شوب غیبت ندارد.

پنجم فرمود: *يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ*^۲ و شک نیست که وسیله بالاتر از امام نداریم در نزد خدا. و هرگاه تو تسل در نزد خدا به بدن ملکوی امام راجح باشد، البته تو تسل جستن به بدن ملکوتی که فرمود: *مَعْرِفَتِي بِالتُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ*^۳ اولی خواهد بود.

ششم اینکه در اخبار به تصریح و تلویح رسیده که ذکر ائمه هدی ذکر خداست یا از ذکر خداست و دانستی که ذکر شیء، به خاطر آوردن و به خیال آوردن آن شیء است و ذکر لسانی و ذکر قلبی را چون سبب می شود که مذکور در خاطر آید "ذکر" می گویند، پس در خیال آوردن آن بزرگواران ذکر خدا خواهد بود که آیات قرآنی و اخبار معصومین در امر به ذکر خدا از حد و اندازه بیرون است، پس صورت امام و مجاز از امام را در نظر داشتن، به یاد خدا بودن و به ذکر خدا مشغول شدن است. هفتم اینکه در آیات و اخبار بی شمار، مدح تفکر و امر به تفکر شده است و تفکر نظر کردن است در آیات آفاق و انفس و از آنها بذی الآیه منتقل شدن، و آیه ای برتر و بالاتر و نماینده تر از آن بزرگواران نیست که فرمود حضرت امیرالمؤمنین که: *لَا آيَةَ أَكْبَرَ مِنِّي*^۴ و هرگاه مقام بشریت آن بزرگوار آیه و نماینده حق باشد که فرمود حضرت رسول که: *مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ*^۵ البته صورت ملکوتی آن حضرت در "آیه بودن" اکمل خواهد بود؛ چنان که فرمود: *مَعْرِفَتِي بِالتُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ* که در "آیه بودن" به مرتبه ای است که غیر ذی الآیه هیچ نیست که به طریق

۱. شوب: در آمیختگی.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به وسیله ای به او تقرب جوید...

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۴. آیه و نشانه ای بزرگتر از من نیست.

۵. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

حصر فرمود آن بزرگوار که: مَعْرِفَتِي بِالْثَوْرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَتِي بِالْثَوْرَانِيَّةِ.^۱ هشتم، در اخبار بسیار نهی از تفکر در ذات خدا و امر به تفکر در آلاء و نعمت‌های خدایی وارد شده است و نعمتی بزرگ‌تر و آلائئ عظیم‌تر از وجود بشری عالم برای خلق نیست و نعمت بودن مقام بشری آن بزرگواران به جهت این است که کشاننده و دلالت‌کننده خلقند به سوی آخرت و به جانب حق – تعالی شانه – و صورت ملکوتی آن بزرگواران به واسطه بودن آن صورت از ملکوت و هم‌رنگ بودن با آخرت و مظهر بودن برای حق – تعالی شانه – جذبش بیشتر و دلالتش زیادتر خواهد بود.

نهم آنکه ائمه ما از حضرت عیسی به جهت تذکره ما نقل کرده‌اند که: «حواریون عرض کردند که با چه کس مجالست کنیم؟ آن حضرت فرمود: با کسی مجالست کنید که دیدن او، شما را به یاد خدا آورد و تنطق او در علم شما افزایش دهد و عمل او شما را راغب به آخرت کند»^۲ و شک نیست که صورت ملکوتی در آیه بودن و به یاد خدا آوردن، بالاتر از بدن ملکی آن بزرگواران است و اگر حال حضور برای شخص پیدا شود که تنطق آن صورت ملکوتی و عمل او را ملاحظه تواند کند، در افزودن علم و راغب کردن به آخرت کامل‌تر خواهد بود.

دهم آنکه حضرت حق – تعالی شانه – به اکمل انبیاء خود فرمود: وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا،^۳ یعنی از اتباع خود و مؤمنین روگردان مباش و به صبر وادار نفس خود را با اینها. بعد از آنکه اکمل انبیاء را امر کنند به صبرکردن با بشریت اتباع، البته اتباع مأمور خواهند بود به طریق اولی به صبرکردن با نبی و امام و هرگاه مأمور باشند به

۱. همان، ج ۲۶، صص ۱ و ۲.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۳۱: قَالَ الْخَوَارِئُونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتَهُ.

۳. سوره كهف، آیه ۲۸: و همراه با کسانی که هر صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌جویند، خود را به صبر وادار. و نباید چشمان تو برای یافتن پیرایه‌های این زندگی دنیوی از اینان منحرف گردد.

صبرکردن با بدن مُلکی امام، البتّه مأمور خواهند بود به صبرکردن با ملکوت امام که اقرب است به خدا و آخرت.

یازدهم، این است که فرمود حضرت حق تعالی شأنه: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا*^۱ ظاهر مرابطه همان است که در *تُعَوَّر* بلاد اسلام و حدود مملکت به جهت سرحدداری، اسب و آدم داشته باشند و در اخبار، به مرابطه بر امام که یک وجه از وجوه آیه شریفه است، تفسیر شده است. و مرابطه بر امام مرتبه اولای آن، آن است که به حسب بشریت رفت و آمد در خدمت امام بکند و مرتبه ثانیه این است که دست به دست امام دهد و دعوت باطنه و احکام قلبیه را از امام بپذیرد و مرتبه ثالثه این است که دل خود را با دل امام پیوند نماید و آن این است که پیوسته صورت مثالی امام را که به منزله حبل ممدود از جانب امام است به سوی سالک، در نظر داشته باشد و مرتبه رابعه این است که آن پیوند ولایت که به واسطه بیعت به دل سالک رسیده است نمایان شود به سبب ذکر و تکلف فکر به نحو نمایان شدن مباین بر مباین. مرتبه خامسه، نمایان شدن آن پیوند است به نحو حلول. مرتبه سادسه، نمایان شدن است به نحو اتحاد.^۲ مرتبه سابعه، نمایان شدن است به نحو وحدت که از سالک هیچ نماند و این مرتبه از مرابطه را "فناء در شیخ" گویند و بنابراین وجه *اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا* هم باید مناسب رابطوا تفسیر شود که معنی این باشد: صبر کنید بر آمد و شد در خدمت امام و بر بیعت با امام و بر نظر داشتن بر صورت مثالی امام و بر ظهور صورت ملکوتی امام و یکدیگر را در این مراتب به صبر وادارید و معین یکدیگر باشید در صبرکردن بر این مراتب از مرابطه.

دوازدهم، این است که در آیات و اخبار ذکر *إِسْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ*^۳ و مدح طلب وجه الله و مدح طلب رضای خدا بسیار. و وجه الله نیست مگر ائمه هدی چنان که

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید....

۲. الف: مرتبه خامسه، نمایان شدن این پیوند است به نحو حلول. مرتبه سادسه نمایان شدن به نحو اتحاد.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷۲: ... و جز برای خشنودی خدا [چیزی انفاق نکنید].

خود فرمودند^۱ که باید جمیع اعمال به جهت طلب وجه الله الّذی یؤتی منه^۲ باشد و آن صورت ملکوتی امام است، و همچنین جمیع اعمال به جهت طلب رضای اله باشد و رضای اله به وجهه ولایت تفسیر شده که آن پیوند ولایت باشد که صورت ملکوتی امام است.

سیزدهم این است که فرمود: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ*^۳ که آن بزرگوار را امر فرمود به صبر کردن با آنها که در طلب وجه او می باشند و دانستی که اراده وجه او اراده صورت ملکوتی امام است، چون آن بزرگوار مأمور شد که صبر کند با بدن ملکی اتباع که طالب وجه او می باشند، البته این طلب مرغوب و مطلوب خواهد بود و از برای آن حضرت هم صبر با بدن مثالی اولی خواهد بود؛ چنان که گفته شده است:

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست^۴
چهاردهم اینکه فرمود به حضرت پیغمبر: *وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ*^۵ که نهی فرمود آن حضرت را از اینکه دور کند کسانی را که نظر بر بشریت آن حضرت داشته باشند به جهت استعداد از برای نظر داشتن بر صورت ملکوتی آن حضرت، که معلوم می شود که نظر داشتن بر صورت ملکی آن حضرت مطلوب است به جهت استعداد نظر داشتن بر صورت ملکوتی آن جناب.

پانزدهم این است که فرمود حضرت امیر: *یا سلمانُ و یا جندبُ لا یکمیل المؤمنُ ایمانَهُ*

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳: *نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ*.

۲. همان، ج ۴، ص ۵: وجه خدا که از او خواسته می شود.

۳. سوره کهف، آیه ۲۸.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴.

۵. سوره انعام، آیه ۵۲: کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند و خواستار خشنودی او هستند، طرد مکن.

۶. الف: صورت ملکوتی آن حضرت معلوم می شود که.

حَتَّىٰ يَعْرِفَنِي بِالتُّورَانِيَّةِ وَإِذَا عَرَفْتَنِي بِذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُّتَّحِنٌ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ.^۱ و معرفت به نورانیت، دانستی که ظهور صورت ملکوتی امام و نمایان شدن پیوند ولایت است. و گذشت که به تکلف در نظر گرفتن صورت امام^۲ یا شیخ مجاز از امام، مستعد می‌کند نفس مؤمن را از برای ظهور آن صورت ملکوتی که پیوند ولایت است که کمال ایمان در آن است.

شانزدهم این است که ابو خالد کابلی گفت: سؤال کردم از جناب باقر (ع) از قول خدای تعالی شأنه: فَاْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ التُّوْرِ الَّذِيْ اَنْزَلْنَا مَعَهٗ. فرمود: «یا ابا خالد، نور - قسم به خدا - ائمه از آل محمد (ص) می‌باشند و آنها پند نور خدا در آسمان‌ها و زمین، قسم به خدا که نور امام در دل‌های مؤمنین روشنائی دهنده‌تر است از نور شمس و آنها روشن می‌گردانند قلوب مؤمنین را و محبوب می‌سازد خداوند نور آنها را از هر کس که می‌خواهد»^۴ و از پیش‌تر معلوم شد که نور امام صورت ملکوتی امام است که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کند. در حدیث پیش گذشت که معرفت بالتورانیة معرفت صورت ملکوتی امام است.

هفدهم این است که در خبر است که: «صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت‌های خداست بر خلق و این است کتاب مبین که خداوند به دست خود نوشته است و هیكلی که بنا کرده است به حکمت و این است مجموع صور العالمین و این است مختصر از علوم لوح محفوظ و اوست شاهد هر غایبی و حجت بر هر جاحدی و اوست طریق مستقیم به سوی هر چیزی و صراط مستقیم^۵ بین بهشت و دوزخ»^۶ و

۱. بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۱ و ۲ (با کمی اختلاف): ای سلمان و ای جناب، ایمان مؤمن کامل نمی‌شود مگر اینکه مرا به نورانیت بشناسد و هنگامی که مرا به این طریق بشناسد، پس او مؤمنی است امتحان شده که خداوند قلب او را به ایمان امتحان کرده است و سینه او را به اسلام بسط داده است.

۲. الف: و گذشت که به تکلف در نظر داشتن صورت ملکوتی امام.

۳. سوره تغابن، آیه ۸: پس به خدا و پیامبرش و نوری که با او نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۴: یا ابا خالد التور والله الائمه من آل محمد صلی الله علیه....

۵. الف: به سوی هر خیری و صراط مستقیم.

۶. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲: الصوره الانسانیة هی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الّذی کتبه بیده و هی الهیکل

فیما نسب الی امیر المؤمنین:

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱

پس چون انسان کامل مجموع صور عالمین است و حجت بزرگ خداست بر خلق و راه به سوی هر خیر است و صراط بین جنت و نار است، پس تفکر کردن در صورت انسانی به همه این جهات راجح، بلکه برای عاقل لازم است و جناب حاج زین العابدین شیروانی - رض و متعنا الله بآثاره^۲ - در بستان السیاحه نقل کرده اند که: «مولانا محقق مکاشف عبدالرحمان دماوندی (ره) در رساله مفتاح الاسرار الحسینی گفته که علاج جمع شدن خاطر سالک آن است که سالک در بدو حال باید که صورت شیخ خود را در نظر گیرد و مشغول کار شود تا به تدریج روح سالک قوی گردد و به مرتبه ای رسد که نظر به استعداد خود، از حق تعالی بلا واسطه قبول فیض نماید و دیده ام که بعض علماء نوشته اند که صورت مرشد را در نظر گرفتن بت پرستی است و اکثر خلق هم انکار می کنند؛ لهذا تحقیق این امر را می کنیم ان شاء الله.

بدان ای سالک که نفس انسان یک لحظه فارغ و بیکار نیست و همیشه از جایی به جایی و از حالی به حالی است و پیوسته در تدبیر امور این نشأت^۳ است و صور این نشأت در نفس او قرار گرفته است، و برای اینکه از این نشأت گاهی فارغ گردد و از حدیث نفس و از وسوسه شیطان خلاص شود و مبدأ خویش را یاد نماید، صاحبان شرایع به امر باری تعالی وضع انواع عبادات نموده اند و از جمله عبادات شرعیّه نماز و حج و زیارت قبور انبیاء و اولیاء است. و غرض از نماز این است که در آن وقت نفس متوجه جناب حق شود

الذی....

۱. آیا تصوّر می کنی که جرم کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگ در تو نهفته است.

۲. خداوند به آثار و نوشته های او ما را بهره مند گرداند.

۳. نشأت: جهان، هستی.

به واسطه اوصاف و اورادی که^۱ در نماز می خوانند و با هیئت قیام و رکوع و قعود و سلام متذکر حق شود.

و غرض از حج این است که در آن موضع شریف به وقت استلام^۲ حجرالاسود و در وقت طواف، حق را به یاد آورد.

و غرض از زیارت مرقد شریف نبی و ولی این است که برابر مرقد شریف آنها بایستد و صورت صاحب مرقد را در خیال آورد و با او مکالمه نماید و قلب را متوجه صاحب مرقد نماید تا به واسطه او قلب زائر مستفیض شود^۳.

هیجدهم این است که در ادعیه و اوراد، خطاب با ائمه و انبیاء رسیده؛ چنانکه در نماز در سلام بر نبی به خطاب سلام می کنی و اگر آن نبی یا امام مخاطب را در خیال نیاوری، آن دعا و این سلام لغو خواهد بود و این خطاب فی الحقیقه استهزاء خواهد بود.

نوزدهم اینکه در زیارات مشروعه^۴ وقت زیارت غیر از خطاب و مخاطبات هیچ نیست، پس اگر صورت خیالی مزور^۵ در خیال نباشد، خطابات لغو و استهزاء خواهد شد.

بیستم این است که زیارات مشاهد متبرکه و قبور ائمه و زیارات اعیان از انبیاء و اولیاء و زیارت برادران ایمانی مشروع شده است، برای اینکه^۶ زائر از وقتی که خیال حرکت می کند به سوی مراقب آن بزرگواران یا به سوی اعیان از آنها، لامحاله اول صورت خیالی مزور را در خیال می آورد و به تدریج قوت می گیرد این نقش

۱. الف: به واسطه اوصافی و اورادی که.

۲. استلام: مسح کردن یا بوسیدن.

۳. بستان السیاحه، زین العابدین شیروانی (مستعلیشاه)، کتابخانه سنایی، ۱۳۱۵ ق، صص ۲ - ۴۰۱ (با کمی اختلاف).

۴. الف: در زیارت مشروعه.

۵. مزور: زیارت شده.

۶. الف: و زیارات برادران ایمانی مشروع شده است، برای آنکه.

خیالی آنها تا به مشاهد برسد یا به خدمت آنها برسد که اگر صورت خیالی آنها را اول به نظر نیاورد،^۱ طالب مجهول مطلق خواهد بود و حرکت او لغو چون حرکت اطفال خواهد بود.

بیست و یکم این است که انسانیت انسان به آن لطیفه سیاره انسانیه است نه بدن طبیعی، بلکه تن طبیعی ماده است و در انسانیت انسان بی مدخلیت است و حکم لباس دارد و مرتبه خیال یک مرتبه از مراتب انسانیت است. و در حکمت نظری در پیش محققین آنها محقق است که علم به تشآن نفس است و تعلیم و تعلم از جمله معدّات است و مُدرک با قوه درّاکه متحد است و در نزد اهل ذوق و حال ثابت است که مُدرک با مُدرک نحو اتحادی دارد و قد قیل:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه تو گلشنی و بود خاری تو هیمه گلخنی^۲
و قیل:

ده بود آن، نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار
و مُدرک با مُدرک سنخیت خواهد داشت که فرمود: *الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ*.^۳

طبیّات آمد به سوی طیبین مرخبیشین را خبیثات است هین^۴
پس بنابراین هرچه در خیال انسانی باشد، انسان در مرتبه خیال با آن متحد خواهد بود؛ اگر صورت امام باشد متحد با صورت امام خواهد شد و زهی شرافت و بشارت و اگر صورت گاو و خر و خانه و منزل و زن و بچه باشد، با آن متحد خواهد بود.

۱. الف: آنها را به نظر نیاورد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۳.

۳. سوره نور، آیه ۲۶: زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک می‌باشند.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۳.

بیست و دوم این است که در اخبار بسیار مدح انتظار ظهور قائم آل محمد رسیده است و هر یک از ائمه به اصحاب امر می فرمودند که منتظر باشید دولت ما را، با اینکه خود می فرمود که غیبت قائم ما طول خواهد کشید که بعضی شک در وجود او کنند که به وجود نیامده است و بعضی گویند که: هَلَكَ فِي آيِّ وَايِّ سَلَكٍ،^۱ پس مراد امر به انتظار ظهور قائم در عالم کبیر نخواهد بود، بلکه مراد از امر به انتظار، انتظار ظهور قائم آل محمد خواهد بود در عالم صغیر و شک نیست که در نظر آوردن صورت امام به تکلف انتظار این است که بدون تکلف آن صورت در خیال آید که معنی ظهور پیوند ولایت همین است. و ظهور قائم آل محمد در عالم صغیر نیز این است که بعد از ظهور او تمامی اهل مملکت دست آن حضرت بر سر آنها گذاشته شود و عقول همه جمع شود و زمین دل به نور امام مستنیر گردد و تبدیل ارض به غیر ارض شود و گرگ و میش با هم آب خورند که آن وقت صادق آید بر آنها که: اَشِدُّاْ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^۲ که جمع بین رحمت و غضب کنند و ناهمواری در وجود او برداشته شود که از مشرق مغرب و از مغرب مشرق دیده شود و آفتاب از مغرب طلوع کند و شمس و قمر با هم جمع شوند.

و در خبر از جناب رضا است که: «در وقت تکبیرة الاحرام به خاطر بیاور رسول خدا (ص) را و قرار بده یکی از ائمه را نَصَبَ عَيْنِكَ»^۳ اگرچه آن حضرت مقید فرمود این را به نماز، لکن معلوم می شود که این ممدوح است و در نماز که روا باشد، در همه احوال روا خواهد بود.

بیست و سوم این است که در صحیفه سجّادیه فی دُعَائِهِ: إِذَا اعْتَدَى عَلَيْهِ أَوْ رَأَى مِنْ الظَّالِمِينَ مَا لَا يُحِبُّ^۴ مأثور است که: وَ صَوَّرَ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتُ لِي مِنْ ثَوَابِكَ^۵ و واضح

۱. در هر طریقه‌ای که سلوک کند هلاک شود.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹: ... بر کافران سخت گیرند و با یکدیگر مهربان باشند.

۳. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۰۷: وانوا عند افتتاح الصلوة ذکرا لله عزوجل و ذکر رسول الله واجعل واحداً من الائمة نصب عینیک.

۴ و ۵. صص ۹ - ۷۶: هرگاه به حق او تجاوز می‌شد و یا از ستمگران چیزی می‌دید که دوست نداشت، در دعایش می‌فرمود: خداوندا در قلب من تصویری ایجاد کن که ثوابی از خودت برایم ذخیره کند.

است که سؤال آن حضرت از حضرت ربّ العزّة از مرحمت تصویرِ مثالِ ثوابِ از مقوله حور و قصور نیست که از قصور و پست‌همتی باشد، بلکه وجهه ملکوتیه حسینیه علویه ربّانیه باید باشد و قُرت بالنظر الی محبوبهم اعینهم و رؤیتک حاجتی و لقاءک قرّة عینی و لا تسکن النفوس إلا عند رؤیاک^۳ و امثال آن در مناجات "خمسة عشر" از آن حضرت اشاره به این وجهه ملکوتیه است.

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هرکس به قدر همت اوست و چون این معلوم شد، پس باید معلوم شود که فکر در اصطلاح شیعیان و مؤمنین، آن پیوند ولایت است که نمایان شود که همان صورت امام یا شیخ مجاز از امام باشد و تمام آن ادله که دلالت داشت بر حسن نظر انداختن بر صورت ملکوتی امام و به تکلف به نظر آوردن، همه آنها در حسن ظهور صورت ملکوتی امام جاری است، بلکه این ظهور اولی است^۴ به جریان دلایل. به جهت اینکه به نظر آوردن صورت امام به تکلف، باید به مداخله و تعمل نفس باشد و هر عمل که به تعمل نفس باشد، آن قید نفس است و نفس رهین اوست، نهایت این است که اگر روی آن عمل به جانب حق باشد، بعد رهایی خواهد بخشید؛ به خلاف ظهور آن صورت بدون تعمل و مداخله نفس که ظهور آن صورت در این وقت رهایی نفس خواهد بود، بلکه اول باید نفس رهایی یابد تا بعد آن صورت ظاهر شود که تا نفس مؤمن ممتحن نشود، آن صورت ظاهر نشود. و مؤمن ممتحن آن است که از قید نفس خلاص شده باشد. و به جهت اشاره به تقید نفس هنگام تعمل داشتن در تمثیل صورت گفته شده:

جمله دانسته که این هستی فخر است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است^۵

۳. همان، صص ۹ - ۴۱۸. با وقار و متانت چشم‌های خود را به سوی محبوب خود می‌دوختند که دیدن تو آرزوی

من و دیدار تو مایه روشنی چشم من است و روان‌ها جز با دیدارت آرامش نمی‌گیرد.

۴. الف: بلکه آن ظهور اولی است.

۵. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۵۵.

لکن چون انسان را گذر باید بر دوزخ باشد، این ذکر و فکر اختیاری صراط است که باید از آن صراط بر دوزخ گذر کند و این مجاز را قنطرة^۱ حقیقت داند.^۲ یعنی این فکر اختیاری را طریق فکری کند که بدون تعمل پیدا شود که چون آن فکر پیدا شود و آن شاخه طوبی است که از بهشت است، داخل بهشت خواهد بود و چون این صورت از ملکوت است، جذب ملکوتین خواهد کرد به سوی صاحب این صورت.

و از این جهت است که در هر جا در قرآن ذکر سکینه شده، در اغلب^۳ ذکر جنود سماوی هم شده؛ چه به لفظ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا^۴ و چه به غیر این لفظ و چه به تصریح و چه به اشاره و این صورت را "سکینه" نیز نامیده‌اند،^۵ به جهت اینکه ظهور این صورت آرامی نفس و سکون نفس است از اضطراب شک و ریب؛ چنانکه فرمود حضرت امیرالمؤمنین: یا سلمان و یا جندب مَنْ لَمْ یَعْرِفَنِ بِالتَّوَرَانِیَةِ فَهُوَ شَاکٌ مُرْتَابٌ^۶ و این صورت را به "حضور" هم می‌نامند که چنانکه این صورت حاضر است در پیش صاحب صورت، این صورت حضور امام یا مجاز از امام هم هست، پس هم حضور است هم حاضر که در مصادیق ملکوتیه مبادی مشتقات و مشتقات هر دو صادق آید به اعتبارات مختلفه.

و چنانکه صورت امام در نزد سالک حاضر می‌شود، صورت ملکوتی سالک هم در نزد امام حاضر می‌شود، چنانکه حضرت کاظم نظر به حضور صورت ملکوتی علی بن یقطین فرمود که در منی با من احدی نبود سوای علی بن یقطین با اینکه علی بن یقطین در بغداد بود و در منی از شیعیان آن حضرت بسیار بودند. و به این اعتبار هم این صورت را به "حضور" نامیده‌اند که حضور این صورت

۱. قنطرة: پل، راه.

۲. المجاز قنطرة الحقیقة.

۳. الف: در قرآن ذکر سکینه شده است، در اغلب.

۴. سورة توبه، آیه ۲۶: ... و با لشکری که شما آن را نمی‌دیدید...

۵. ب: و این صورت را به "سکینه" نیز نامیده‌اند.

۶. بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۱ و ۲.

حضور سالک را لازم دارد در پیش امام و چون این صورت مظهر حق است، در هر جا ظاهر شود، حق - تعالی شأنه - ظاهر شده است که فرمود: لَا يَسْعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَيَسْعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.^۱ و به اعتبار ولایت تکوینی است یا ولایت تکلیفی که وصل این صورت باشد به دل سالک که فرمود: أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ^۲؛ چون که در وقت انکسار قلب، حجب ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی یا به کلی برداشته می شود که آن صورت نمایان شود - چنان که در حال احتضار حجب برداشته می شود که آن صورت نمایان می شود - یا کمی از حجب باقی می ماند که مانع رؤیت آن صورت نیست. و از این جهت فرمود: مَنْ يَمُتْ يَرِنِي^۳ یعنی آن کس که وقت مرگ او رسید^۴ حجب ولایت تکوینی برداشته می شود و من که صاحب ولایت می باشم نمایان می شوم و در غیر مؤمن اگر طینت او خبیث باشد به هیئت مهیبی ظاهر می شوم^۵ که قبول نکند و فرار کند، و اگر طینت او طیّب باشد، به صورت نیک ظاهر شوم که قبول کند و حجب ولایت تکلیفی برداشته می شود که آن صورت که پیوند وجود او شده است نمایان شود و همان صورت علی (ع) است و چون آن پیوند ولایت نمایان شود، از گیرودار اختیار آسوده گردد و تردد در امور از او برود و چنان که زبان حال او پیش از این ظهور این بود:

تا به کی این ابتلا یارب مکن	مذهبی ام بخش و ده مذهب مکن
اشتری ام لاغر و هم پشت ریش	زاختر همچو پالان شکل خویش
این کژاوه گه شود این سوگران	آن کژاوه گه شود آن سوکشان

۱. عوالی الثالی، ج ۴، ص ۷: زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد، در حالی که در قلب بنده مؤمن خود می گنجم.
 ۲. منیة المرید، شهید ثانی، تصحیح رضا مختاری، اعلام اسلامی، قم، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۲۳: من در قلب های شکسته آنان هستم.

۳. صافی، ج ۴، ص ۳۵۹: کسی که بمیرد مرا می بیند.

۴. الف: وقت مرگ او برسد.

۵. الف: ظاهر شوم.

بفکن از من حمل ناهموار را تا ببینم روضه انوار را^۱
و آن روضه انوار که سالک طالب آن است، ظهور این صورت است. بعد از
ظهور این صورت زبان حال و قال او شود که:

کنم مصالحه یکسر به زاهدان می‌کوثر به شرط اینکه نگیرند این پیاله زدستم
و اگر این صورت به نحو مباین از شخص ظاهر شود، التذاذ خدمت او را
به عبادت وادارد و اگر امر و نهی از او بشنود، امتثال امر و نهی و التذاذ خدمت و
استماع امر و نهی او را به خدمت وادارد و اگر این صورت به نحو حلول ظاهر شود،
چنان‌که گفته شده است:

أَنَا مَنْ أَهْوَى وَ مَنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانٍ حَلَلْنَا بَدَنًا
این وقت لذت خدمت او را به خدمت وادارد یا کار به کلی به او واگذاشته شود، و
اگر به نحو اتحاد ظاهر شود، چنان‌که گفته شده:

من کیم لیلی و لیلی کیست من مایکی روحیم اندر دو بدن
به کلی کار از سالک برداشته و کار خود او صورت کند، نهایت این است که شعوری
به خودیت برای او باقی خواهد بود. و اگر به نحو وحدت ظاهر شود که اینجا فناء
محض است برای سالک که نه فعل از اوست و نه شعور باقی دارد و نه اثری از او
باقی خواهد بود. و اشاره به ظهور به نحو حلول دارد آن کس که گفته است:
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
و آن دیگری که گفته است:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد زمیان برفراشت رایت الله نور
و چون این صورت از ملکوت و بهشت است، گرفتاران عالم طبع از او
بی‌بهره و از سماع او نفرت دارند، بلکه بعضی گفته‌اند که صورت مرشد در نظر
داشتن بت پرستی است و درست است که گرفتار صورت بودن بت پرستی است،

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۵۵.

لکن چون این صورت مظهر حق است - تعالی شأنه - و درباره اوست این شعر که گفته است:

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام
از این جهت بت پرستی نیست، بلکه بت شکنی است و مانع راه نیست، بلکه راهبر
است که به این اعتبار فرمود: *أنا الصراطُ المستقیم*^۱ و به اعتبار این صورت است که
فرمود: *و هی الطریقُ المستقیمُ إلى کلِّ خیر*^۲ و نعم ما قیل:

چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت، معنی او بت شکن^۳
و چون این راهبر است نه مانع راه و بت شکن است نه بت پرستی، درباره آن
گفته شده است^۴:

فکر چون جامد شود رو ذکر کن ذکر چون جامد شود رو فکر کن
فکر آن باشد که پیش آید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی
شاه آن باشد که از خود شه بود نه زمخزن ها و لشکر گه بود^۵
و از باب اینکه این صورت^۶ را گرفتاران طبع نتوانند قبول کنند و از شنیدنش
نفرت دارند، فرمود حضرت سید سجّاد:

و رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ تَعْبُدُ الْوَثَنَ^۷
حضرت آن صورت را به "جوهر" نامید، نظر به اینکه سایر مدرکات نسبت به

۱. مشارق انوار الیقین، ص ۱۶۱: راه راست و مستقیم من هستم.

۲. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲: راه مستقیم به سوی هر نیکی آن است.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۰.

۴. الف: درباره او گفته شده است.

۵. همان، ص ۱۲۸.

۶. الف: و از باب آنکه این صورت.

۷. چه بسا صورت و اصل علمی که اگر آن را برملا و آشکار کنم / به من گفته می شود: تو از آنهایی هستی که بت می پرستی.

او حال "عَرَض" دارند نسبت به جوهر لضعف وجودها^۱ مثل وجود الاعراض و قوّة وجود تلك الصّورة مثل وجود الجوهر.^۲ و حدیث شریف: «هر که^۳ خواهد با خدا هم‌نشین شود، در حضور اولیاء بنشیند» بر این نشستن و این حضور صادق تر است.

هر که خواهد هم‌نشینی با خدا گوی نشیند در حضور اولیاء^۴

مَرَضْتُ فَلَمْ تَعِدْنِي^۵ که به حضرت موسی فرمود، بر این شخص صاحب حضور اصدق است، فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ^۶ این شخص را شامل است، إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۷ صدقش بر صاحب سکینه نمایان است و قوله تعالی: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ^۸ به طریق حصر قلب یا افراد در باره صاحب سکینه جاری است و آیه مبارکه هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ^۹ اشاره به نزول این صورت است و ازدیاد ایمان اشاره به ایمان عیانی است که بعد از نزول سکینه، بر ایمان علمی تقلیدی و علمی علم‌الیقینی افزود می‌شود. وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۰} در عقب این آیه اشاره به این است که این سکینه با نصر و ظفر و جُوداً لَمْ تَرَوْهَا قَرِينِ است. و همچنین است وَ يُضْرِكُ اللَّهُ نَضْرًا عَزِيزًا^{۱۱} پیش از این آیه مبارکه و همچنین آیه مبارکه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ

۱. الف: لضعیف وجودها.

۲. چه بسا چیزهایی که به علت ضعف وجود انسان در حکم عَرَض (امور غیرذاتی و غیراصیل) هستند و برعکس صورتهایی که در اثر قوت وجودشان در حکم جوهر (امور ذاتی و اصیل) می‌باشند.

۳. الف: و حدیث شریف که «هر که».

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۱۲ (با کمی اختلاف).

۵. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۵۶: مریض شدم پس عیادتم نکردی.

۶. سورة انفال، آیه ۱۷: شما آنان را نمی‌کشید، خدا بود که آنها را می‌کشت.

۷. سورة فتح، آیه ۱۰.

۸. سورة توبه، آیه ۱۰۴.

۹. سورة فتح، آیه ۴: اوست که بر دل‌های مؤمنان آرامش فرستاد تا بر ایمانشان بیوسته بیفزاید.

۱۰. سورة فتح، آیه ۴: و از آن خداست لشکرهای آسمان‌ها و زمین.

۱۱. سورة فتح، آیه ۳: و خدا یاریت کند یاری کردنی بیروزمندانه.

المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحاً قریباً^۱ اشاره به این صورت است. و اثنابهم فتحاً قریباً اشاره است به اینکه این صورت قرین فتح و نصرت است و آیه مبارکه^۲ ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لم تروها^۳ اشاره به این صورت است.

و چون نزول این صورت نعمت عظیم است برای صاحب صورت، در هر یک از این آیات در مقام اظهار امتنان اظهار نزول سکینه را می فرماید، و به ذکر فتح و ظفر و نزول جنوداً^۴ لم تروها اشاره می فرماید به اینکه این صورت از ملکوت است و چون سنخ با ملکوتین است، قرین ملکوتین و قرین فتح و ظفر است. و مثل این آیات است آیه مبارکه^۵ فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التثوی و کائوا احق بها،^۶ و در اخبار ما تفسیر شده است سکینه بریح تفرح من الجنة لها وجه کوجه الانسان^۷ که صریح است در اینکه مراد به سکینه، صورت ملکوتی است که از بهشت می آید و به صورت انسان است.

و جمیع فواید و اجوری که در آیات و اخبار برای فکر ذکر شده است، چون این فکر اشرف اقسام فکر است، اشرف آن فواید و اجور^۸ برای این فکر خواهد بود، پس اگر تفکر یک ساعت در مثل خرابه ای که گذر کنی و با خود فکر کنی که

۱. سوره فتح، آیه ۱۸: خدا از مؤمنان آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود گشت و دانست که در دلشان چه میگذرد. پس آرامش بر آنها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد.

۲. سوره توبه، آیه ۲۶: آنگاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکریانی که آنها را نمیدیدید فرو فرستاد.

۳. سوره توبه، آیه ۴۰: ... خدا به دلش آرامش بخشید و با لشکریانی که شما آن را نمیدیدید، تأییدش کرد.

۴. سوره فتح، آیه ۲۶: ... پس خداوند آرامش و اطمینان خاطر بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوا ملازم کرد، زیرا آنان سزاوارتر از دیگران بر این مقام بودند.

۵. کافی، ج ۵، ص ۲۵۷ (با کمی اختلاف): نسیمی معطر از بهشت است و برای آن چهره ای مانند چهره انسان است.

۶. الف: اشرف فواید و اجور.

چه شدند ساکنان و بانیان این خرابه، بهتر باشد از عبادت یک سال، البته تفکر کردن در صورت ملکوتی امام که سر تا پا نمایش دهنده خداست، بلکه به مضمون مَعْرِفَتِي بِالْتَّوَرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ غَيْرِ خُدا نمی توان تصور نمود، بالاتر خواهد بود از آن تفکر به چندین مرتبه.

و فواید و لذا یزد این حضور سوای فواید در نظر آوردن این صورت، به عمل بسیار است که از جمله آنها این است که این صورت به واسطه سنخیت با ملکوت، جذب کننده انسان است به جانب ملکوت، مثل کسی که در کشتی نشسته باشد و مسافتها برود و هیچ زحمت حرکت و سیر نبیند کما قیل:

چون خدا این جسم را تبدیل کرد	رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد
بهر این فرمود پیغمبر که من	همچو کشتی ام به توفان زمن
ما و اصحابیم چون کشتی نوح	هر که دست اندر زند یابد فتوح
چون که با شیخی تو دور از زشتی ای	روز و شب سیاری و در کشتی ای
در پناه جان جانبخشی قوی	خفته اندر کشتی و ره می روی
هین میر آلا که با پرهای شیخ	تا ببینی عون لشکرهای شیخ ^۱

دوم اینکه چون^۲ این صورت از ملکوت و عالم ارواح طیبه است، صفات روحانیین را که اخلاق الله است داراست و چون فعلیت اخیره سالک است، آن صفات روحانیین نسبت به سالک داده می شود و در این وقت مؤتمر^۳ به امر تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ وَ اخْلَاقِ الرَّوْحَانِيَّینِ^۴ خواهد شد.

سوم، چون این صورت از عالم پاک و فعلیت اخیره سالک است، سالک پاک از آلائش نفس و اغراض فاسده نفس و رذایل نفس خواهد شد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۲۵.

۲. الف: دوم آنکه چون.

۳. مؤتمر: فرمان بردار.

۴. خود را به اخلاق خدایی و اخلاق روحانیان بیاراید.

چهارم، چون این صورت از دار راحت و آخرت و فعلیت اخیره سالک است، پس سالک از متاع دنیا در راحت و در آخرت که دار راحت است واقع خواهد بود و از جمله طالبین راحت در دنیا نخواهد بود که نیابد.

پنجم این است که این صورت مظهر خدا و رسول و هر یک از ائمه هدی است و همچنین مظهر هر یک از مشایخ سلسله او می باشد و چون فعلیت اخیره سالک است، پس سالک مظهر خدا و رسول و ائمه و مشایخ طریقتش خواهد بود و لا شَرَفَ أَشْرَفُ مِنْهُ وَ لَا بَشَارَةَ فَوْقَهُ.^۱

ششم این است که این صورت چون طریق است به سوی خدا و آخرت، چنانکه فرمود: اَنَا الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ،^۲ پس تا نمایان نشده است این صورت سالک در راه نیست به وجهی، چون نمایان شود، سالک به راه رسد. پس سالک پیش از ظهور این صورت سالک الی الطَّرِيق است و بعد از آنکه به راه رسید، سالک الی الله می شود؛ اگرچه قبل از ظهور این صورت هم به وجهی سالک الی الله است.

هفتم، چون این صورت مابه الابوة والبنوة است میانة رسول یا امام یا مجاز از امام، چه نمایان شود و چه نشود، و بعد از نمایان شدن برای خود صاحب صورت معلوم می شود آن انتساب و این بنوت، و زهی شرف و بشارت که مشاهده کند نسبت خود و بنوت خود را به رسول و امام، و نعم ما قال المولوی (ره):

هست اشارات محمد المراد	کُلُّ گشاد اندر گشاد اندر گشاد
صد هزاران آفرین بر جان او	بر قدم و دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش	زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از ری اند	بی مزاج آب و گل نسل وی اند
عیب جویان را از این دم کوردار	هم به ستاری خود ای کردگار ^۳

۱. هیچ شرف و مزدهای بالاتر از آن نیست.

۲. مشارق انوار الیقین، ص ۱۶۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۵۴.

هشتم، چون این صورت از ملکوت است، اگر قوت گیرد و غالب شود بر تن ملکی، تن طبیعی را^۱ تواند حکم ملکوت بخشد که تواند بر آب برود و بر هوا سیر کند و در آتش داخل شود و بر ملکوت گذر کند؛ چنانکه از حضرت رسول منقول است در معراج و چنانکه از دیگران مشهور است و قد قال المولوی:

چون پری غالب شود بر مردمی	گم شود از مرد وصف مردمی
هرچه گوید او پری گفته بود	زین سری نه زان سری گفته بود ^۲
چون پری را این دم و قانون بود	کردگار آن پری خود چون بود
پس خداوند پری و آدمی	از پری کی باشدش آخر کمی ^۳

نهم این است که این صورت چون از عالم نور است، دل سالک را نورانی کند بلکه دیده ظاهر او را نیز روشن گرداند، چنانکه نسبت به شیخ مغربی حکایت شده کما قال المولوی:

گفت عبدالله شیخ مغربی شصت سال از شب ندیدم من شبی^۴
و مایه امان از هر ناملایم است کما قال:

تو به نور او همی رو در امان	در میان ازدها و کژدمان
یوم لا یُخزى التبیّ راست دان	نور یسعی بین آیدیهم بخوان
گرچه گردد در قیامت آن فزون	از خدا اینجا بخواهید آزمون ^۵

دهم، چون این صورت ظهور حضرت قائم است در عالم صغیر، برای صاحب این صورت ظهور قائم آل محمد شده و به دولت حق رسیده است.

یازدهم، چون ظهور این صورت با قیامت قرین است، قیامت این شخص قیام نموده و از برزخ و عقبات گذشته است.

۱. الف: غالب شود بر تن، بلکه تن طبیعی را.

۲. الف: هرچه گوید آن پری گفته بود زین سری تا آن سری گفته بود

۳. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۴۹.

۴. همانجا، ص ۲۲۶.

۵. همانجا.

دوازدهم این است که این صورت آن شعاعی است که فرمودند: *نَحْنُ مِنَ اللَّهِ كَالشُّعَاعِ مِنَ الشَّمْسِ وَ شِعْتُنَا مِثْلَ الضِّيَاءِ مِنَ الشُّعَاعِ* که دل مؤمن به واسطه این صورت روشن است، پس مؤمن اتصال به این صورت دارد و این صورت اتصال به خدا دارد؛ پس مؤمن اتصال به خدا دارد و زهی شرافت و بشارت که مؤمن را اتصال نمایان به خدا باشد به حسب تکلیف علاوه بر اتصال تکوینی.

۱. ما نسبت به خدا مانند شعاع نسبت به خورشید هستیم و شیعه ما نسبت به ما مانند نور نسبت به شعاع است.

باب یازدهم

در بیان آداب و اوصافی که باید مؤمن به آنها موصوف باشد

اول که اهمّ همه آداب است، این است که در همه حال و همه کار مراقب عهد خود باشد که به غفلت نیفتد و از روی غفلت خلاف عهد خود نماید که امتثال امر *أَوْفُوا بِعَهْدِي*^۱ نکرده، داخل شود در زمرة *الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ*^۲ را به وجهی. دوم اینکه در هر کار^۳ ابتدا به ذکر خدا کند و به نماز قلبی مشغول شود تا آن کار به غایت دنیوی که منظور است برسد و غایت اخروی بر آن مترتب شود که اگر بدون ذکر خدا و نماز قلبی باشد، اگر غایت دنیوی داشته باشد، البته غایت اخروی نخواهد داشت و اینکه فرمود: *كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ*^۴ اشاره به انقطاع او از آخرت است - چه غایت دنیا داشته باشد و چه نداشته باشد.^۵ و اگر با آنکه به ذکر دل مشغول باشد، زبان را محلی^۶ سازد به ذکر *بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*، نور علی نور خواهد بود و چون نماز اسم است برای آن عملی که سبب شود توجه کردن

۱. سوره بقره، آیه ۴۰: چون با خدا پیمان بستید.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷: کسانی که عهد خدا را می شکنند.

۳. الف: دوم آنکه در هر کار.

۴. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۹۴: هر امر مهمی که با نام خدا (بسم الله) شروع نشود، ناقص می ماند.

۵. الف: چه غایت دنیا نداشته باشد و چه داشته باشد.

۶. محلی: شیرین.

را به جانب حق و تضرع داشتن در نزد حق^۱ و این ذکر دل از تمام اذکار و افعال قالبی نماز در این معنی ابلغ است، این را به نماز بزرگ نامیده‌اند و نماز وُسطی را که تأکید در محافظت فرموده است، به این نماز تفسیر کرده‌اند که روح همه اعمال است که اگر اعمال خالی از این نماز باشد، قالب بی‌روح و جیفه مؤذی خواهد بود. و همچنین سایر اعمال که فرمود: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَةً نَهَارَةً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِلَايَةٌ وَ لَمْ يَأْمُرْهُ لِأَكْبَةِ اللَّهِ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ، یعنی روح همه اعمال ولایت است و ظهور ولایت به همان ذکر مأخوذ از صاحب اجازه است و همچنین است كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ^۲ که هرگاه قید حیثیت مفهوم وصف را اعتبار کنیم، معنی این خواهد بود که هرکس هرچه کند قید پای او خواهد بود مگر اصحاب یمین که شیعه علی بن ابی طالب باشند از حیثیت تشیع که ظهور تشیع به همان است که از صاحب اجازه اخذ شده است. و چنین است وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا^۳ که به اعتبار قید حیثیت معنی این می‌شود که هرکس هرچه کند، زیان او خواهد بود مگر مؤمن از حیثیت ایمان که آنچه کند از حیثیت ایمان، سود او خواهد بود نه زیان او^۴ و ظهور ایمان به همان است که از صاحب اجازه اخذ کرده است.

سوم این است که باید سالک راه حق، در اول بسیار بکوشد و به تقلید و تکلف^۵ تمام مخلوق را صنع خدا داند و دست‌ساخت پروردگار خود داند و با همه به شفقت و مهربانی رفتار کند تا به تدریج این تکلف برداشته شود و لطیفه حب فی الله با حب الله یا حب الله^۶ نمایان شود که آن وقت که آن لطیفه نمایان شود، لذتی

۱. الف: به جانب حق و تضرع و ابتهاج داشتن در نزد خدا.

۲. سوره مدثر، آیات ۳۸ و ۳۹.

۳. سوره عصر، آیات ۱ - ۳.

۴. الف: زیان او خواهد بود غیر از مؤمن از حیثیت ایمان که هرچه کند، سود او خواهد بود نه زیان او.

۵. الف: و به تقلید و به تکلف.

۶. الف: لطیفه حب فی الله یا حب الله یا حب الله.

برای او حاصل شود از معاشرت و ملاقات بندگان خدا که هیچ وقت هیچ لذت را بر آن اختیار نکند، پس اگر خلاف این کند و با خلق خدا به غیر محبت و شفقت رفتار کند، این لطیفه برای او ظاهر نگردد و از این صفت روحانیین محروم ماند و از این لذت برخوردار نگردد و به وجهی داخل شود در زمرة مَنْ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ.

چهارم این است که سالک راه حق در مراقبت ذکر دل منتظر ظهور آثار غیبی و ظهور صورت ملکوتی باشد که فرمودند باید طلب کند بعد از ایمان، از وراء حجب آثار را که این انتظار است؛ انتظار ظهور قائم آل محمد در عالم صغیر که اجر بسیار بر آن وعده داده اند، چنان که بر انتظار ظهور حضرت قائم در عالم کبیر وعده داده اند که هرگاه در مراقبت دل بکوشند،^۱ البته علم تقلیدی، علم تحقیقی و علم یقین، بلکه عین یقین گردد و آثار غیبیه و صور ملکوتیه بر او ظاهر گردد که محلّ نزول سکینه الهیه شود و حالت حضور که بغیة عظمای سلاک و غایت مجهود ایشان است حاصل گردد که باید حالت سالک در همه حال بر این منوال بگذرد:

منتظر چشمی به هم یک چشم باز کز کدامین سو رسد صید نیاز^۲
 پنجم این است که سالک اگر بتواند، باید چنان در مراقبت دل بکوشد که ملتفت خود و نفع و ضرر خود^۳ و ملتفت غیر و نفع و ضرر غیر نباشد و اگر این حالت برای او نباشد، بلکه ملتفت معاد و معاش هر دو باشد، باید خیرات معاشیه و معادیة خود را از خدا بخواهد و به کلی قطع نظر از خلق داشته باشد. و آنچه در زبردست غیر است، چه به نحو ملکیت و چه به غیر آن از اجارات و مزارعات و مضاربات و استعارات^۴ و غیر اینها و چه به نحو مقدمات ید باشد مثل گفت و گوی

۱. الف: که اجر بسیار بر آن وعده داده اند که هرگاه در مراقبت دل بکوشند.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۹۷ (با کمی اختلاف).

۳. الف: و نفع و ضرر خود.

۴. استعارات: ج استعاره؛ به عاریت چیزی را خواستن.

مبايعه و اجاره و مضاربه و غير اينها از مقدمات ید، تمّای او را حرام داند، چه جای دخيل شدن و اراده بیرون کردن از دست او؛ و از این جهت داخل شدن در سوّم^۱ مسلمانان را حرام فرمودند در شریعت مطهّره و اختصاص ندارد حرمت دخول در گفت‌وگو و قطع قصد و نیت مؤمن کردن به همان بیع و شراء، بلکه جاری می‌شود در اجارات و مزارعات و مضاربات و مشارکات و سایر چیزهایی که میانه دو نفر واقع می‌شود مثل خطبه نساء و مثل اراده تحجیر^۲ زمینی برای احیاء یا اراده تحجیر رودخانه‌ای به جهت احیاء یا تحجیر زمینی به جهت حفر قنات و غیر ذلک؛ مجملاً این است که داخل شدن در میانه گفت‌وگوی مؤمن و قطع حرف او کردن و اخلال معامله آنها کردن، چندین رذیله را لازم دارد که هر یک مؤمن را از ایمان بیرون می‌برد:^۳

اول اینکه باید خود و انانیت خود را دوست دارد تا بتواند به خیال منفعت خود دخيل شود در معامله غیر و حال اینکه^۴ انانیت و خودیت و نفس انسان دشمن‌ترین دشمن‌های انسان است که باید پیوسته او را دشمن دارد نه دوست، بلکه تبرّا که یک جزء ایمان است که ایمان حاصل می‌شود از تبرّا و تولّا، این است که انسان دشمن انانیت خود و نفس خود باشد که این دو، مظهر اول و ثانی می‌باشند و تبرّای از گذشته‌ها فی الحقیقه تبرّای از مظهر خاص آنهاست. و باید این شخص که دخيل معامله غیر می‌شود، غیر را دوست ندارد و حال اینکه از جمله خصایل ایمان است که دشمن خود و مشفق غیر خود باشد که مؤمن مُبْغِضٌ لِشَأْنِهِ وَ مُشْفِقٌ عَلٰی غَيْرِهِ^۵ که غیر خود را باید صنع حق داند و با همه به نحو اشفاق رفتار نماید.

۱. سوّم: دخالت در کار معامله.

۲. تحجیر: پیرامون جایی را با سنگ دیوار کردن.

۳. الف: هر یک مؤمن را از ایمان می‌برد.

۴. الف: و حال آنکه.

۵. (مؤمن) دشمن نسبت به مرتبه خود و دلسوز نسبت به غیر از خود می‌باشد.

دوم اینکه باید به شوب حسد مبتلا باشد که زوال نعمت غیر را بخواهد. سوم اینکه باید به شوب بخل گرفتار باشد که از آنچه به خیال می‌خواهد در زبردست خود آورد، نتواند خود را از او بگذراند، بلکه این از بخل بدتر است: زیرا که بخیل آن است که آنچه زبردست دارد نتواند خود را از او بگذراند؛ چه مأمور باشد به دادن آن از روی وجوب یا استحباب یا مأمور نباشد، مثل حقوقات واجبه و صدقات مستحبّه و انفاقات مباحه، و این شخص در عین اینکه منهی است از تصرف کردن در آنچه در زبردست غیر است و مأمور است به اینکه ترک مداخله کند در آنچه در زیر دست غیر است، نمی‌تواند خود را از آن بگذراند.

چهارم اینکه مؤمن باید در این کار چشم از توکل که از خصایل بزرگ مؤمن است بپوشد و به رذیلهٔ توسل و اعتماد بر اسباب مبتلا باشد که بر خداوند لازم است که قطع آن سبب نماید، یا آن را که سبب خیر خود پندارد سبب خسران و ضرر دنیوی او قرار دهد علاوه بر ضرر اخروی.

پنجم آنکه باید این شخص اهانت به امر و نهی الهی رساند که قرین کفر است و حال اینکه مأمور است به تعظیم امر الهی که به وجهی نقض عهد خواهد بود و داخل الذین ینقضون عهدالله^۱ خواهد شد.

ششم آنکه این شخص^۲ باید به رذیلهٔ طمع مبتلا باشد که چشم بر آنچه در زبردست غیر است، داشته باشد.

هفتم اینکه باید این شخص اعراض از ذکر خدا نماید تا تواند پشت از اوامر و نواهی نماید و برای او باشد آیهٔ کریمهٔ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۳

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷.

۲. الف: ششم اینکه آن شخص.

۳. سورهٔ طه، آیهٔ ۱۲۴؛ و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگی‌اش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم.

هشتم اینکه این شخص باید معارضا کند با آن کسی که چشم دارد بر آنچه در دست دارد و معارضا با همه کس بد است، با مسلم حرام و با مؤمن قرین کفر است که کسی بگوید به برادر ایمانی خود: اَنْتَ عَدُوٌّ لِي، كَفَرَ أَحَدُهُمَا.^۱

نهم اینکه کسی که داخل معامله غیر می شود، باید از خصلت ایثار و مواسات که اشرف خصال ایمان است محروم ماند و از این جهت حضرت حق فرمود: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^۲ یعنی چشم بر آنچه غیر را به آن برگزیده ایم نداشته باشید، چون عالم اسباب است، شما هم گرد اسباب برآید و کسب کنید و از خداوند بخواهید که به آنچه غیر را برگزیده است به شما هم عطا کند که رشک و غبطه ممدوح باشد نه تمنا که متولد از بخل و حسد مذموم است.

حاصل این است که دخیل معامله کافر شدن بد است و از مسلم حرام و از مؤمن علاوه بر حرمت، خیر دنیا و آخرت را می برد و اینها همه برای کسی است که دخیل معامله غیر شود، چه آن معامله مباحه باشد و چه مصالحه و چه مؤاجره و مزارعه و مضاربه و مشارکه و غیرها قبل از انعقاد عمل و شروع در تصرف، اما بعد از انعقاد که مثل دزدی و غصب است که تصرف کردن در آن و حبس کردن مثل مغصوب حرام است، بلکه حرمتش شدیدتر از غصب است.

ششم این است که سالک راه حق پیوسته به عیب خود مشغول باشد به حیثیتی که به کلی به عیب غیر نپردازد، بلکه اگر گاهی عیبی از کسی در نظرش آید، به کج بینی خود حواله کند و دیدن عیب از غیر دیدن عیب از صانع داند و خود را ملامت کند که چرا احوال^۳ منش عیب دیدم و صنع صانع را پی به حکمت آن نبرده

۱. الف: هشتم آنکه این شخص باید معارضا کند با کسی که.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷۰: تو نسبت به من دشمنی می ورزی، یکی از آن دو کافر شده است.

۳. سوره نساء، آیه ۳۲: آرزو مکنید آن چیزهایی را که بدانها خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است، مردان را از آنچه کسب کنند نصیبی است و زنان را از آنچه به دست آورند نصیبی و روزی از خدا خواهید....

۴. احوال: لوچ، چپ چشم.

معیوب دانستم.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
پس مؤمن چنان که در اخبار اشاره شده است، باید به عیب خود مشغول باشد و
به کَلّی به عیب غیر نپردازد و چون در غیر عیبی بیند، به خود رجوع کند که شاید آن
عیب در خود او باشد یا شاید بعد در او پیدا شود و از اشتغال به خود و خوفِ بودن
آن عیب در خود او یا پیدا شدن آن عیب در خود او،^۱ به کَلّی از عیب غیر چشم
پپوشد.

چار هندو در یکی مسجد شدند بهر طاعت راکع و ساجد شدند
هر یکی بر نیتی تکبیر کرد در نماز آمد ز مسکینتی و درد
مؤذن آمد ز آن یکی لفظی بجست کای مؤذن بانگ کردی وقت هست
گفت آن هندوی دیگر از نیاز هی سخن گفتمی و باطل شد نماز
آن سیم گفت آن دوم را کای عمو چه زنی طعنه به او خود را بگو
آن چهارم گفت حمدالله که من در نیفتادم به چه چون این سه تن
پس نماز هر چهاران شد تباه عیب گویان بیشتر گم کرده راه
ای خنک جانی که عیب خویش دید هر که عیبی دید آن بر خود خرید
گر همان عیبت نبود ایمن مباش بو که آن عیب از تو گردد نیز فاش^۲
پس تا انسان از خود ایمن نشده، نباید عیب کسی را به نظر آورد که شاید
خداوند او را از آن عیب پاک گرداند و شخص عیب بین را مبتلا گرداند. در خبر
وارد است که: «کسی که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی، نمیرد مگر اینکه خدا
مبتلا گرداند او را به آن چیز».

عیب بر خود نه، نه بر آیات دین کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین

۱. الف: یا پیدا شدن در خود او.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۲۵ (با کمی اختلاف).

پس همین حیران و واله باش و بس
 گر اَمَل را دان که مرگ ما شنید
 حرص نایبناست بیند مو به مو
 عیب خود یک ذره چشم کور او
 عیب باشد کو نبیند جز که عیب
 عیب شد نسبت به مخلوق جهول
 تا در آید نصر حق از پیش و پس^۱
 مرگ خود نشنید و نقل خود ندید
 عیب خلقان و بگوید فاش او
 می نبیند گرچه هست او عیب جو^۲
 عیب کی بیند روان پاک غیب
 نی به نسبت با خداوند قبول^۳
 شخص عیب بین باید از دار عالی علم تنزل کند و در دار پست جهل قرار گیرد
 و چشم صنع بینی خود را کور کند و چشم مصنوع بینی باز کند تا تواند عیب بیند؛ و
 چنان که صنع بین مؤمن و ممدوح است، مصنوع بین کافر و مذموم خواهد بود.
 علاوه بر اینها آن کس که در دار جهل قرار گیرد و وطن گزیند، منافق وار کَانَ مَمَّنْ
 یَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ^۴ که چون ناملایم در دنیا برای همه کس هست و برای این
 شخص حالت توکل و رضا به قضای الهی نیست، هیچ وقت آسوده خیال نخواهد
 بود و از خیال خود پیوسته صدمه می خواهد دید^۵ و چون پیوسته گرفتار صدمه
 خیال باشد، به کار آخرت و سلوک خود البته نپردازد. و باید سالک راه حق بنای
 این همه را که ذکر کردیم بر توبه گذارد.

و اصل معنی توبه بازگشت است و در عرف خاص توبه بازگشت است از
 قبیح و از مشتتهیات نفسانی، و این توبه یا انزجار است از قبیح و بازگشت است از
 آن بین خود و خدای خود که همه کس در همه حال باید این انزجار و بازگشت را
 بین خود و خدای خود داشته باشد؛ زیرا که تا از وجود او بر او چیزی باقی باشد و

۱. همان، دفتر چهارم، ص ۲۷۶.

۲. الف: گرچه هست آن عیب جو.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۷۸.

۴. همان، دفتر اول، ص ۴۱.

۵. سوره منافقون، آیه ۴: هر آوازی را بر زیان خود می پندارند.

۶. الف: و از خیال خود همیشه صدمه می خواهد دید.

نسبت هستی به او اصل همه قبايح است كما قيل: وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ^۱ و آنچه از او صادر شود، اگرچه مدح و ثنا و ذکر و عبادت باشد، باید قبیح در نظر او نماید كما قيل:

خود ثنا گفتن زمن ترک ثناست کان دلیل هستی و عین خطاست^۲ و پیوسته انزجار از اعمال خود داشته باشد که فرمود حق تعالی شأنه: يُؤْتُونَ مَا أُتُوا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ^۳ یعنی با آن اعمال حسنة عظیمه که دارند، همیشه خائفند که این اعمال ما ناقص و غیرمقبول و مردود به سوی ما و مورث عذاب خواهد بود، زیرا که تا از خودیت چیزی بر انسان باقی است، هر عمل که بجا آورد، نفس خود را شریک کند در آن عمل و چون خداوند اَعْتَى الشُّرَكَاءَ^۴ است، موافق اخبار: «آن عمل را به شریک واگذارد و قبول نکند»^۵.

گر نماز و روزه می فرمایدت نفس مکار است مکاری زایدت^۶ و این توبه نیز مثل سایر اعمال باید مبتنی باشد بر توبه ای که بر دست نبی یا وصی او یا بر دست مشایخی که مأذون از جانب آنها باشند جاری شود که اصل و اساس همه اعمال این توبه است و به این توبه حاصل می شود ولایت مرتضی علی که رکن رکین اسلام است^۷ که فرمود: «بنا شد اسلام بر پنج پایه و ترخیص فرموده است خداوند در چهار پایه آن که صلوات و زکات و حج و جهاد باشد و ترخیص فرموده در یکی از آن پنج پایه و آن ولایت است»^۸ و مردم گرفتند آن چهار پایه

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۳: وجود خودت (خودبینی تو) گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست.

۲. الف: کان دلیل هستی و هستی خطاست.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵.

۴. سورة مؤمنون، آیه ۶۰.

۵. بی نیازترین شریکان.

۶. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۲.

۷. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۱۴.

۸. الف: که رکن رکین ارکان اسلام است.

۹. الف: در یکی از پنج پایه که ولایت باشد.

را و ترک کردند این یک پایه را»^۱.

و مراد از ولایت در این اخبار – چنان که گذشت – نفس بیعت خاصه و لویه است یا آن صورتی که به واسطه این بیعت داخل دل انسان می شود که ایمان داخل دل همان است که فرمود: *وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ*^۲.

و غسلی که در شریعت مطهره برای توبه مستحب است، این توبه است. و توبه در ضمن بیعت عامه، اگرچه آن هم به واسطه اینکه راهنمایی به سوی ولایت دارد مایه خیرات بسیار است، لکن اگر منتهی به ولایت نشود، بیشتر از صورت اسلام حاصلی ندارد و صورت اسلام هم زیاده از حفظ خون و مال و جواز تناکح و توارث فایده ای ندارد و فایده اخروی بر ولایت است که به بیعت خاصه و لویه حاصل می شود و چون هر دو بیعت مایه خیرات دنیوی و اخروی است، ضنت ورزیدند و از نظر خلفاء جور صورت آن را بردند که صورت این عمل هم در دست آنها نباشد که از حدیث بیعت کردن با جناب رضا معلوم می شود که در نظر مأمون نبود صورت بیعت.

و چون ولایت که عبارت از صورت حاصله در دل بایع است از این توبه و بیعت خاصه، مایه همه خیرات و باعث قبول حسنات و مورث مزید درجات است، فرمود حضرت پروردگار: *فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا*^۳ که توبه اشاره به این توبه است که در ضمن بیعت می باشد و امن اشاره به قبول شروط بیعت است و *عَمِلَ صَالِحًا* اشاره به این است که کفایت می کند در ثبوت ایمان همین قدر که اثری و عملی از آن، جهت ایمان بر اعضاء ظاهر شود. و از جهت

۱. خصال، ص ۲۷۸.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۳. سوره مریم، آیات ۵۹ و ۶۰: سپس کسانی جانشین اینان شدند که نماز را ضایع گذاشتند و پیرو شهوات گردیدند، به زودی به گمراهی خواهند افتاد، مگر آن کس که توبه کند و ایمان آورد و کارهای شایسته انجام دهد؛ اینان به بهشت داخل می شوند و هیچ مورد ستم قرار نمی گیرند.

اینکه باعث همه خیرات است و مورث قبول حسنات و بدون آن هیچ عمل مقبول نیست، فرمودند در اخبار بسیار با اختلاف کمی در لفظ و اتفاق در معنی که: «اگر بنده‌ای هفتاد سال در تحت میزاب خانه کعبه عبادت خدا کند که روزها در روزه و شبها در نماز باشد و ولایت ولی امر نداشته باشد، او را خداوند بررو در آتش جهنم اندازد». و از این جهت که هیچ عمل بدون ولایت مقبول نیست، اخبار بسیار با اختلاف وارد شده است که: «کسی که از این امت بمیرد و نباشد برای او امامی یا نباشد امام ظاهر عادل، خواهد مرد به نحو مردن جاهلیت یا مردن کفر و نفاق یا مردن ضلالت»^۱.

و چون توبه که رجوع از کثرات و خیالات شیطانی و هواهای نفسانی باشد، مورث رجوع به سوی خدا نیست و به سوی توحید، بلکه می شود که از خیالی رجوع کند و به خیال دیگر مبتلا شود یا از هوا و خواهشی منزجر شود و برگردد و به هوا و خواهش دیگر مبتلا شود، انابه را در همه جا با توبه ذکر کردند، زیرا که توبه فرار از چنگال نفس است و انابه در فراز رجوع به سوی خدا کردن و این توبه و انابه، زکات و صلوات است که در همه شرایع بوده است و تبراً و تولا است که دو بال سالک است و حب و بغض نیز همین است که فرمودند: هل الدین الا الحب والبغض^۲ و تخلیه و تحلیه است که سالک را از این دو گزیر نیست. و چون توبه باید قرین انابه باشد، در بیعت عامه و خاصه اقتضای بر توبه تنها نمی نمودند، بلکه شروط و معاهداتی در هر یک از دو بیعت بعد از توبه در بیعت درج می نمودند؛ چنانکه خداوند - جل و علا - فرمود به پیغمبر خود در آیه ای تعلیم کیفیت بیعت با زن‌ها: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِبَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۳۴ (با کمی اختلاف).

۲. همان، ج ۶۵، ص ۶۳. مگر دین جز حب و بغض (دوستی و دشمنی) است؟

وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ^۱ که این شروط که در آیه مبارکه ذکر شده است، همه انابه است یا لازم انابه است و استغفار هم توبه جاری کردن آنها بود بر دست حضرت رسول. و اینکه در اخبار بسیار وارد شده است که^۲: «خداوند ترخیص کرده است در چهار پایه اسلام و ترخیص نفرموده در یک پایه و آن یک پایه ولایت است»^۳، مقصود این نیست که مردم مثل دراویش بی سر و پا ترک نماز و روزه و حج و جهاد کنند، بلکه مقصود این است که تا دست به دست امام یا مجاز از امام نداده، چه اسلام حقیقی داشته باشند یا نحله اسلام یا بر کفر و شرک باشند، باقی اعمال او فایده اخروی نخواهد داشت، بلکه در هر کیش و ملت و مذهب که باشد، چه به طریق نحله یا به طریق حقیقت که به بیعت اسلامی دست به دست نبی وقت داده باشد یا به دست خلیفه نبی، باید تمام اهتمام او در این باشد که خود را به امام یا مجاز از امام برساند و بر دست او توبه جاری و شروط و عهود بیعت را بپذیرد که بدون این دست دادن و قبول عهد کردن که توبه و انابه است، هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود، زیرا که باید اعمال او تمام به دلالت امام باشد و چون با امام یا مجاز از امام بیعت کرده و عهد را قبول کرد، از جمله معاهده‌ای که با او می‌شود این است که باید تمام او امر و نواهی قالبیه و قلبیه را تعظیم نماید و ترک نکند که اگر جزئی را ترک کند، به وجهی نقض عهد کرده است.

پس باید سالک در همه حال از طهارت غافل نباشد، اگر غسل میسر شود و الا وضو و الا تیمم که همیشه با طهارت باشد که مستحب است. و در هیچ حال از یاد خدا غافل نباشد که غفلت از یاد خدا معصیت است برای سالک و ذکر خدا به دستور مأخوذ از مجاز امام طاعت است، بلکه نماز است، بلکه نماز وسطی و نماز بزرگ و

۱. سوره ممتحنه، آیه ۱۲: ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه.

۲. الف: و اینکه در اخبار بسیار ذکر شده است که.

۳. خصال، ص ۲۷۸.

روح نماز قلبی است که بدون ذکر خدا نماز قلبی قالب بی روح و جیفه مؤذیه عفن است که فرمودند برای این نمازگزار: رَبِّ مُصَلِّ وَالصَّلَاةُ تَلْعَنُهُ.^۱

و بعد از دست به دست مجاز از امام دادن و به دستور مأخوذ به یاد خدا بودن، حضور قلب میسر است در نماز که فرمودند: «نمازی نیست بدون حضور قلب» و با یاد خدا به دستور مأخوذ خشوع که مطلوب است در نماز حاصل می شود و مدیحه *الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ*^۲ در باره او جاری خواهد بود و معنی *خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ*^۳ در همین دنیا و در نماز برای او مشهود می گردد.

و چون به واسطه این بیعت به سرحد دار علم می رسد و فی الجمله بویی از علم به مشام او می رسد، پیوسته به واسطه اینکه مراعات اوامر و نواهی و اشارات آنها نمی تواند نماید محزون است و معنی العلماء یحزنهم ترک الرعاية^۴ در خود ملاحظه می نماید؛ به خلاف آن کس که به سرحد دار علم نرسیده و از علم بهره ای نبرده و به نقوش محفوظه ای از کتب و از امثال خود مشعوف گردیده، زیرا که این کس خود را از رؤسای دین و ملت پندارد و پیوسته خودبین و خودپسند شده و به جهالات خود مسرور و مصداق الجهال یعجبهم حفظ الروایة^۵ گردیده است. پس باید برحذر بود از عالمی که خود را از اهل علم بداند و از صفات علماء هیچ بهره نداشته باشد که خشیت و تواضع و رأفت باشد.

و خود را دشمن دارد و انانیت خود را کاهنده باشد و خودبین و خودپسند نباشد و تفقد حال فقراء و عجزه بسیار می نموده باشد و اغاثه ملهوفین^۶ شعار او

۱. بسا نمازگزاری که نماز او را لعنت می کند.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۲: آنان که در نمازشان خشوع می ورزند.

۳. سوره طه، آیه ۱۰۸: ... و صداها در برابر خدای رحمان به خشوع می گراید.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۹: ترک رعایت [اوامر و نواهی] علماء را محزون و اندوهگین می کند.

۵. همانجا: جاهلان به حفظ کردن روایات مغرور می شوند.

۶. اغاثه ملهوفین: یاری کردن دلسوختگان.

باشد و کھف ارامل^۱ و ایتم بوده باشد و با همه کس از دوست و دشمن، به نرمی و رفق یا به بشر وجه و مدارا رفتار نماید و درحین اینکه محزون دل باشد، به جهت عدم مراعات با همه کس با بشاشت باشد و غیر از اینها از صفات علماء که در اخبار و آیات مذکور است. و بعد از آنکه مؤمن و سالک راه حق بنای عبادات و مناسک خود را بر این توبه و این انا به گذاشت، باید نیک مراقب باشد که تا بتواند مرتکب مکروهات نشود که لا ابالی شدن در مکروهات آخر کار به ارتکاب شبهات کشد و ارتکاب شبهات آخر او را به محرّمات کشاند و ارتکاب صغیره به کبیره کشاند و کبیره به اکبر از او تا منتهی شود در معصیت به اکبر کبائر که انکار آیات الله و علماء نماید و این خود ارتداد فطری است که توبه ندارد که فرمودند: «آن کس که مرتکب شبهات شود، داخل محرّمات خواهد شد» و فرمود خدای تعالی شأنه: *ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِئُوْنَ*^۲.

پس آن کس که توبه بر دست شیخ مجازی از جانب معصومین جاری کرد و قبول بیعت و ایمان نمود و صورت ملکوتی شیخ متصل به دل او شد، باید پیوسته مراقب دل خود و ایمان دل خود باشد که زایل نشود؛ اگرچه آن صورت ملکوتی بر همه بیعت کنندگان ظاهر نمی شود، بلکه بر اقلّ قلیلی زود یا دیر ظاهر می شود و در اغلب بیعت کنندگان آن صورت شیخ که ایمان داخل دل سالک است مختفی می ماند تا روز مرگ که آن وقت البتّه ظاهر شود و سعی کنند در پیش روی و دست راست بایع که به این بایع فرمودند: *اَحْوَجُ مَا تَكُوْنُ اِلَىٰ هٰذَا الْاَمْرِ اِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ اِلَىٰ هِيْئَتَا*^۳ و اشاره به گلوی خود کردند.

و چون بیعت کننده صورت شیخ با اوست، اگرچه خود او نبیند، باید بداند که

۱. در نسخه خطی "ارامله" آمده و در چاپ سنگی به هر دو صورت ذکر شده است؛ آرامله، جمع از امل: مستمندان، مردان و زنانی که قدرت هیچ چیزی نداشته باشند.

۲. سوره روم، آیه ۱۰.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۱ (با کمی اختلاف): وقتی که نفس به اینجای گلو می رسد، احتیاج تو به این امر بیشتر می شود.

این صورت همه جا با او همراه است باید همیشه شیخ خود را حاضر داند و آنچه کند از خیر و شر و بد و نیک و مستحب و مکروه و واجب و حرام، همه را چنین داند که در محضر شیخ می‌کند که اگر او شیخ را نمی‌بیند، شیخ او را می‌بیند که فرمود: *الاحسانُ أَنْ تُعْبِدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَرَاهُ*.^۱ و هیچ وقت از خدعه نفس غافل نشود که اول خدعه‌ای که در پیش انسان آورد، این است که این عمل مکروه است و کُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ، و بعد از آنکه به این حيله در مکروه او را جری کرد، به تدریج تسهیل می‌کند دخول شبهه را که پیش می‌آورد این را که هر چیز مطلق و حلال است مگر آن چیز که معلوم شود که حرام است؛ و اینها مثل این است که به ناخن روی شیخ را خراش می‌کرده باشد.

و چون تسهیل دخول در شبهه کرد، به تدریج آسان کند دخول در حرام را به این حيله که چنین حرامی ناقض عدالت نیست و صغیره است و توبه‌بردار است تا آسان کند دخول در کبیره و او را داخل کند در بزرگتر تا آنجا که راضی شود به انکار آیات عظمی که انبیاء و اولیاء باشد و تا مرتد نشود، هر یک از معاصی به صورت تیغ کشیدن بر روی شیخ است به قصد قتل شیخ. و چون معصیت به انکار کشید، به صورت قتل شیخ مشهود می‌شود و چون شیخ در وجود سالک کشته شود، تمام اناسی^۲ وجود او کشته شود و از این جهت فرمود حق تعالی شأنه: *مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا*.^۳ و مراد به بنی اسرائیل کسانی هستند که نسبت بنؤ به انبیاء داشته باشند و آنها نیستند مگر بیعت‌کنندگان به بیعت خاصه که صورت شیخ که مظهر نبی وقت است، در دل او داخل شده باشد.

۱. همان، ج ۶۲، ص ۱۱۶: احسان آن است که خداوند را آن چنان عبادت کنی که انگار او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، پس محققاً او تو را می‌بیند.

۲. اناسی: انسانیست.

۳. سوره مائده، آیه ۳۲.

و چون کسی که مرتد شد، یعنی شیخ خود را در وجود خود کشت، وبال او با کشتن همه مردم برابری دارد، از این جهت مثل این است که همه مردم را کشته باشد. مثلاً تسهیل می‌کند نفس نظر کردن به صورت اجنبیه را به حیلۀ اینکه صورت عورت نیست و در شریعت مطهره تجویز شده نظر کردن به صورت اجنبیه، و به تدریج تسهیل می‌کند به نظر آوردن حسن شمایل او را با اینکه تشییب حرام است و آسان می‌کند نظر کردن را به شهوت نفس، و بعد از آسان کردن نظر به شهوت اختلاط و ملامسه و تقییل را سهل می‌گرداند و بعد از آن، فجور را جلوه می‌دهد و آسان می‌کند تا آخر کار به انکار معاد و ثواب و عقاب می‌کشد و شخص را مرتد فطری می‌کند که خلود در نار برای او باشد و باشد مثل کسی که قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا و مثل کسی که صاحب خود را کشته باشد. أُعِيدُ نَفْسِي وَ إِخْوَانِي مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا^۱ از خدا درخواست می‌کنم که همه را حفظ کند از مکرهای نفس غدار.

چه عجب گر مرگ را آسان کند او ز مکر خویش صد چندان کند^۲

وصیت می‌کنم برادران ایمانی را که تا بتوانند راه ندهند به خود حیلۀ نفس را در تسهیل دخول در مکروهات، چه برسد به شبهات و محرمات که در اول جلو نفس را گرفتن آسان است که اگر جلو نگیرد، آخر غالب شود و به شبهات و محرمات داخل کند، و باب توبه اگر چه همه وقت مفتوح است، لکن مغرور نباید شد که ترک المعصية اسهل من التوبة.^۳ و چون نفس در جزئیات غالب شود، آخر به کلیات کشاند و قوت او غالب بر عقل شود و تا به قعر دوزخ نکشاند، دست بر ندارد که فرمودند: أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ،^۴ زیرا که دشمنی است که خود او مخفی و دشمنی او مخفی است و راه دشمنی او راهی است که بر قوت او

۱. خودم و برادرانم را از شر نفس‌هایمان به خدا می‌سپارم.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۲۰۲.

۳. شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، تصحیح ابوالحسن شعرائی، ج ۱۱، ص ۳۵۵ (با کمی اختلاف): ترک گناه از توبه آسان‌تر است.

۴. عده الداعی، ص ۲۹۵: دشمن‌ترین دشمن تو نفس توست که بین دو پهلویت (در خودت) قرار دارد.

افزاید و ضعف عقل زیاد کند و آنچه در پیش شخص گذارد، ظاهرش شهد نماید و زهرش در باطن باشد که به نظر شخص نیاید، حَفَظْنَا اللَّهَ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا.

باب دوازدهم

در بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت یک چیزند که سه مرتبه دارند که از هم منفک نشوند، چون انسان که یک چیز است، لکن مشتمل است بر چندین مرتبه که ظاهر جسم دارد که محلّ شریعت است و مقام خیال و نفس و قلب دارد که محلّ طریقت است و مقام عقل مجرد دارد که حقیقت است.

و شریعت چون علم طب دانستن است و طریقت دوا دادن و معالجه کردن، و حقیقت شفایافتن یا شریعت چون کیمیا دانستن است و طریقت کیمیا به کار بردن و حقیقت زرشدن یا این سه چون جوز و بادام است که شریعت به منزله پوست روی جوز و بادام است، و طریقت چون پوست دوم جوز و بادام، و حقیقت مغز جوز و بادام.

یا شریعت چون شمع است که به دست گیری و طریقت به روشنی آن شمع راه رفتن و حقیقت به مقصد رسیدن. و شریعت بر تن انسان است و طریقت بر دل و خیال و حقیقت بر عقل. *أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَ عِلْمُ الْأَدْيَانِ*^۱ اشاره به شریعت و طریقت است؛ *مَنْ لَا دُنْيَا لَهُ لَا دِينَ لَهُ*^۲ به این دو اشاره است؛ *إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا رَزَقَهُ*

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰: علم دو نوع است: علم بدن و علم دین.

۲. کسی که دنیا ندارد دین ندارد.

تَدْبِيرِ الْمَعِيشَةِ^۱ نیز به این دو اشاره دارد، زیرا که دنیا و معاش و در معیشت پایان‌بینی کردن مراد از همه، این است که صورت معیشت و صورت دنیا را به نحوی منظم دارد که به آخرت و معاد بکشانند و آن وقتی است که صورت دنیا و معیشت را بر وفق شریعتی از شرایع و به امر آمر الهی داشته باشد که شریعت عبارت از احکام قالبی است که به تقلید عالم مجاز و به امر او بجا آورد که اگر به غیر آن باشد، اگر مطابق هم باشد، مقبول نخواهد بود و شریعت هم نخواهد بود و دنیا و معیشت با عاقبت نخواهد بود که فتوای علماء اعلام است - كَثُرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ - که عمل اگر بدون تقلید عالم وقت باشد، اگر مطابق هم باشد، فاسد خواهد بود. پس شریعت به وجهی علم است و طریقت عمل و حقیقت حال، یعنی اقللاً نمونه‌ای از علم و عمل برای انسان به ذوق و وجدان حاصل باشد که فرمود حضرت رسول: الشَّرِيعَةُ اقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ اَفْعَالِي وَالْحَقِيقَةُ اَحْوَالِي.^۲

و چون شریعت و طریقت و حقیقت به منزله شخص انسان است که یک شخص است و مشتمل بر سه مرتبه است: مرتبه قالب و خیال و عقل که جان انسان است؛ پس چنان که قالب انسان اگر بدون جان باشد زود متعفن و جیفه مودیه گردد، همچنین شریعت اگر بدون طریقت و حقیقت باشد متعفن و جیفه مودیه خواهد بود؛ چون من عندیة عامه که از جهت توسل به صورت شریعت مطهره، خود را از همه کس مستغنی می‌دانند و رئیس دین و ملت پندارند.

و از پیشتر معلوم شد که طریقت بدون قبول ولایت مرتضی علی نمی‌باشد و حقیقت لازم ولایت است، اگر قبول‌کننده ولایت لطیفه ولایت را در تحت هواهای نفسانی نپوشاند، به زودی نمونه علم و عمل خود را به ذوق و وجدان بیابد و همان نمونه علم و عمل که حال انسان باشد، اول مرتبه حقیقت است که فرمود:

۱. هرگاه خداوند بخواهد خیری به بنده‌ای برساند، تدبیر زندگانی را روزی او می‌گرداند.
 ۲. عوالی الئالی، ج ۴، صص ۵ - ۱۲۴: شریعت گفتار من، طریقت کردار من و حقیقت حالات من است.

الْحَقِيقَةُ أحوالی.^۱

و از جهت اینکه شریعت بدون طریقت و حقیقت جیفهٔ مودیه است، در اخبار بسیار فرمودند قریب به این مضمون که: «اگر کسی در تحت میزاب خانهٔ کعبه هفتاد سال عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و ولایت ولیّ امر را نداشته باشد، او را خداوند بر رو در آتش جهنّم اندازد» و همچنین صاحب طریقت اگر نمونهٔ علم و عمل خود را در خود نیابد، علم و عمل طریقت او چون قالب بی جان خواهد بود که چندان فایده‌ای به حال او نخواهد داشت.

و چنان که جان انسان بدون تن کمال نپذیرد و پیش از استکمال اگر تن از جان جدا شود، جان ناقص بماند و هیچ کمال حاصل نکند، همچنین اگر طریقت از شریعت جدا شود، طریقت و حقیقت ناقص بماند یا هیچ نماند؛ چون مجذوبین که حال مراعات شریعت در آنها نیست و ناقص بمانند و چون قلندرّیه که اعتقاد آنها این است که چون دست به دست ولیّ امر رسید، حاجت به عمل نیست و خود را ضایع و دیگران را به فساد می‌اندازند، چرا که دست به دست رسول یا خلیفهٔ او دادن و در تحت احکام شریعت داخل شدن، به منزلهٔ شاخه‌های زیادتی درختِ تلخ را انداختن است که شاخه‌های باقی مستعدّ پیوند خوردن شود.

پس اگر پیوند شیرین باغبان وجود بر وجود شخص نزنند، آن شاخه‌های تلخ قدرت بیشتر کند و اگر باغبان وجود پیوند شیرین بر دل این کس نزنند، پس اگر به آبیاری شریعت مطهره آبیاری نشود و به دستکاری باغبان وجود شاخه‌های زیادتی تلخ زده نشود یا آن پیوند که لطیفهٔ ولایت باشد که به واسطهٔ بیعت با ولیّ امر داخل دل شده، بخشکد یا شاخه‌های تلخ قدرت کند و آن پیوند ولایت را پنهان نماید.

پس من عندّین به دستیاری شریعت، اگرچه بعضی شاخه‌های تلخ وجود خود

زیرا که آن در مجلس طریقت و این در مجلس شریعت^۱ بدون اذن و اجازه صاحب طریقت و صاحب شریعت نشسته بود و آن متصدی دستگیری و این یک متصدی فتیاء شده بود.

پس صاحب شریعت اگر بخواهد که علم و عمل او بی مغز نباشد، باید در طلب برآید و طریقت را به دست آورد، اگر نه، علم و عمل او بی مغز و لایق آتش خواهد بود. و صاحب طریقت اگر بخواهد که علم و عمل او در نقصان نباشد، از شریعت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکند که به اندازه‌ای که از شریعت فرو گذاشت کند، در طریقت او نقصان پذیرد و باید بکوشد که علم و عمل او از حقیقت نمونه‌ای داشته باشد که اگر خالی از نمونه علم و عمل باشد، لایق آتش خواهد بود، مگر اینکه خداوند تفضل فرماید و به فضل و رحمت خود با او رفتار نماید.

پس صاحب شریعت و صاحب طریقت باید نیک مراقب باشند که اگر از علم و عمل خود نمونه‌ای نیابند و در عمل و مناجات لذت نداشته باشند، بدانند که عمل آنها بی مغز و جیفه مودیه و لایق آتش خواهد بود که برای این کس مؤاخذه‌ای بالاتر از این نیست که حامل علم و متحمل عمل باشد و از آن هیچ لذت نبرد: كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً^۲ باشد.

و در وحی به حضرت موسی فرمود که: «بگو به آن بنده که می‌گفت سال‌ها معصیت کرده‌ام و خداوند مرا مؤاخذه نکرده، که مؤاخذه‌ای از این بالاتر نیست که لذت مناجات خود را از او برداشته‌ام». و اگر با این حال متصدی فتیاء و دستگیری شوند بدون اجازه صاحبان اجازه، بدترین خلق خواهند بود که بسیاری از اهل علم و شریعت و اهل حال و طریقت را شیطان از همین راه به جهنم برده است و آیه مبارکه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

۱. الف: زیرا که این در مجلس طریقت و آن در مجلس شریعت.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

يُحْسِنُونَ صُنْعًا دربارۀ این دو فرقه جاری است.

پس مشایخ روایت که علماء شریعت باشند، تا اذن و اجازه در فتیاء و عمل و محاکمه و قضا حاصل نکرده باشند، نباید بر هیچ یک اقدام نمایند و همچنین سالک راه بدون اذن و اجازه صاحب اجازه، نباید مشغول ذکر و فکر و سلوک و عمل شود که تمام فریب شیطان است و اگر العیاذ بالله اقدام بر دستگیری کرد بدون اذن و اجازه که بدترین خلق و خبیث ترین همه مردم خواهد بود. پس حقیقت تصحیح طریقت است و طریقت تصحیح شریعت است که اگر نمونه علم و عمل خود را در خود نیابد سالک، طریقت او صحت پذیرفته و اگر طریقت ندارد صاحب شریعت، شریعت او صحیح نخواهد بود.

۱. سورة كهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴: بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد، در حالی که می‌پنداشتند که کاری نیکو می‌کنند.

خاتمه

در بیان احوال بعضی از بزرگان و اقوال مفیده ایشان

جناب رونق علیشاه

از جناب رونق علیشاه کرمانی، جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه از کتاب مرآت المحققین نقل فرموده که آن حضرت در عالم سیر شیطان را مشاهده کرده و سؤالاتی از او نموده و جواب شنیده؛ چون مطالب لطیفه است و مناسب این مقام بود، خوش داشتم که چیزی از آن تحریر شود.

فرمود که: «چون از مقام معلوم بیرون شدم، شخصی بر سر راهم آمد ملبّس به لباس ایض، عمامه گردی بر سر، به دستی عصا و سبجه به دست دیگر. از آن سؤال نمودم که چه کسی و چه نام داری و از این صورت و کسوت چه کام؟

جواب گفت: منم پیشوای اهل عجب و تکبر، و منم آنکه بنی آدم را به اشکال مختلفه فریب می دهم و دنیا و شهوت آن را در نظر آنها زینت و زیب می دهم و انصاف را از نفوس زایل می کنم و به استخفاف اوامر و نواهی مایل، منم آنکه در نفوس نفوذ می کنم به صفات مختلفه الذوات، منم مهلك ایشان در بوادی نفاق و عدوان و آورنده عجب در سر صاحبان مال و کمال و از آن بابشان می کنم به زیر لگد نقصان و زوال.

منم حیله و هم خیانت منم به رسم عبادات عادت منم
آن سلطانم که امام جمعه به ناحق یک بنده من است و عبادت کننده من، زیرا
که خود می داند که از امام رخصت نیافته و به امر من در امامت شتافته، خود را
نایب عام نام نهاده و در غلو و ازدحام عوام افتاده. منم عجب آلودی که از جبهه آن
نمایان است و این حال را مشاهده می کند هر که را عرفان است؛ زیرا که خبر دارد
که خبر ندارد و عجب خود را به ریشخند برمی دارد. و از دست بوسی عوام قلبش
آرام می گیرد و عجب بنده ای است که من اقالیم چند هزار سال عبادت را به یک
عجب که یک نفر انسان را پست رتبه شناختم در باختم و کریمه فاخرج منها فانک
رجیم^۱ را مخاطب و دوزخ را حماله الحطب شدم و آن به چند رکعت نماز عادتی
به حدی عجب را گریبان گیر شده که چندین هزار انسان را از غایت استحقاق پست
سر انداخته که یکی از آنها مهدی هادی است و علم پیشوایی آنها را برافروخته، و
با آنکه هر زمان از شش جهت می شنود که فَاذْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ^۲ جواب
می گوید: اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؟^۳

و منم آنکه چون به هیچ فتی بنی آدم را نتوانستم افکنند، می بندمشان به خم
یکی از سه کمند که در شاهراه شریعت فضول زیر خاک دارم و از این حیثیت
خاطر شغفناک دارم:

اول به حب دنیا به جهت تحصیل عقبی که شریکی است دو بالا؛ دوم به حب
جاه، به این اشتباه که منم زاهد عابد یا عالم مجتهد و به جهت حرمت زهد یا علم،
صدر جای من باید و عاقبت به ذلت طمع گراید؛ سوم به حب بهشت که چون من
مشرک است هر که این تخم در زمین تمنا کشت.

منم شک و منم شبهه منم ریب منم قبیح و منم علت منم عیب

۱. سوره حجر، آیه ۳۴: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی.

۲. سوره نحل، آیه ۲۹: از درهای جهنم داخل شوید و تا ابد در آنجا بمانید.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۹: ... باز هم از قبر برمی خیزیم؟

منم آنکه اهل سواد را به آراستن الفاظ از حقیقت معانی باز می‌دارم و از الفاظ معانی و بیان بند بر پای می‌گذارم، منم آن قوه ممتیزه ملهمه که فیما بین قلب و لسان مجتهدین علوم رسمی است و ملهمات ایشان همه از عالم جسمی است؛ مسائل آنها را من جواب گفته‌ام، زیرا که در مستقر مدرکه ایشان خفته‌ام و برهان آن این دلیل است که استقامت در رأی ندارند و در شبهه و پندارند؛ امروز حلّ مسأله می‌نمایند و فردا باب اشکال می‌کشایند، ساعتی قبول می‌کنند و دیگر ساعت رد و نمی‌دانند بد را از نیک و نیک را از بد.

و منم آنکه به کتاب انبیاء و اولیاء قائلم و به حجاب آنها از نظر خود در خلق مایل، زیرا که آنچه از اقوال آن بزرگان را با اینکه معانی آنها را نادانم، مصلحت دانم نزد عوام می‌خوانم و به آن دست آویز پیشوای ایشانم. من آن هولم که در باطن علماء ظاهر می‌افتد در وقت اقبال به طریقه حقه و منم که مطمئن می‌کنم نفس ایشان را به رسوم علوم جامد و مشتق؛ چه هر چند در علم رسمی دانایتر می‌شوند، در اطاعت من توانایتر می‌شوند.

منم آنکه هواهای نفوس را در وجدان جلوه اله می‌دهم و از اله به سوی آنهاشان پناه می‌دهم و منم آنکه اسماء الله بدون اجازه استاد کامل ورد می‌کنم و اسباب انقلاب را خود گرد می‌کنم. منم آن که به غرور علوم رسمی و عبادات جسمی، اجازه ادعیه و اوراد می‌دهم و باعث فساد حال خود می‌شوم و از دیگران هم. منم آنکه به هزار و یک اسم اهل دنیا خدا را می‌خوانند که توفیق یابند در اطاعت من و نمی‌دانند که نمی‌دانند. و منم تصدیق بلا تصور، منم جبن و تهور، منم شاکی از خدا به سبب اغتشاش امور دنیا و منم آنکه دروغ خود را در نفس خود باور می‌کنم، کجا از دروغ درباره دیگران حذر می‌کنم. و منم آنکه کلام خدا را برسبیل وعظ می‌خوانم و خود را به اتعاض نمی‌رسانم.

و منم آنکه به صفای لیف و داغ جبهه و آواز نحیف و عصای بادامی و عبای

رقيق چون گردد و منديل گردد و مسح^۱ زرد، جلوه گر می شوم و پیشاپیش خلق افتاده رو به سقر می روم. و منم که از علوم شریعت محمدیّه خلق را فریب می دهم و محملها بر الفاظ و معانی ترتیب تا دنیا را در نظرها زیب و طیب می دهم.

و منم بی پیر خرقه دوش و بی مرشد ژنده پوش، از شراب جهل و خودرایی مدهوش که کشکول گدایی را به کمر زنجیر بی پروایی آویخته می گرداند و کلام عرفاء و شعراء را با مزخرفات خود به هم آمیخته می خواند و کلاه ترکی را که به سر باید خرید، از نمدمال به زر خریده و به سر هشته و در بهای نان نه در ازای جان، از شترچران به او رسیده و رشته شاخ بزکوهی را عوض ذکر خدا، هیکل وار حمایت کرده و چوبی ناهموار چون اعتقاد ناتراشیده خود، به دست آورده و حشیش را نمونه هادی خویش که: *الغریق یشبب بکل حشیش*^۲ نشأه الهی را در آب و علف خوردن دانسته و شیشه صفا و سیر باطن را به سنگ اشتهای کاذب و امتلاء بطن شکسته، مانده دیو مفاصل اعضاء را به سوار آهنی و خلخال آراسته و از عین مکر و ریو ساعد و گردن را به عقود سنگ و سفال پیراسته؛ گاهی چون بعیر جهت خمیر عرعر می کند و گاهی چون خمیر به طلب شعیر به نفیر عرعر می زند، پوست پلنگ را برای نمونه دورنگی بر کتف انداخته و از غلغله^۳ "ای والله الا الله" بابا [ای] ما درویش است، گوش افلاک را کر ساخته و من به این واسطه کانون رهنزی را گرم و آهن اضلال را نرم کرده، قدری را غل و کمی را دورانداز سازم؛ به غل مریدان را سوی سقر کشم و به دورانداز منکرین را می کشم.

و منم آنکه از راه ریاضت به وادی علوم غریبه اش اندازم و بدون اجازه استاد در تحصیل آنها، هلاکش سازم. و منم آنکه علم نجوم را می آموزم تا چراغ خودنمایی را در بزم دانایی برافروزم؛ با آنکه می دانم که هیچ نمی دانم، فرس^۳

۱. مسح: عبا.

۲. غریق به هر خس و خاشاکی متوسل می شود.

۳. فرس: اسب.

فراست در میدان مغیبات می‌دوانم. و منم آنکه اهل تسخیر را به کمند عجب گلو گیر می‌کنم و به افسون ریانش تسخیر.

و منم آنکه بسیاری از بنی آدم را به این خاطر جمعی که می‌گویند که محبت پیغمبر و آل آن داریم، در غفلت انداخته‌ام و به مقابله کردنشان با یکی از اولیاء الله که عدوان با آنها دشمنی به حضرت رسالت پناهی است، هلاک ساخته‌ام، دلیل این معنی جرح کردن اولیاء و اوصیاء است در هر زمان؛ چه خلق هر زمان طالب اهل الله به زبان هستند و همیشه اهل الله را به تکذیب و ایذاء خاطر خستند.

و منم که چون در میان جمعی ثابت‌الایمان متفق‌القلب واللسان می‌رسم، مصدق می‌شوم و از حال خود در تأسف فرو می‌روم و از گمراهی خود افسوس می‌خورم و التماس هدایت می‌کنم و در طلب می‌زنم، و چون از میانه در کنار روم، بر سر انکار روم تا در غفلت افتم، به حدی که گویا این سخنان را هرگز نشنفتم.

و منم قائل سخنان بی‌معنی و طالب تصدیق از اهل معنی؛ اگر تصدیق کنند مسرور می‌شوم و الا بر سر غیظ و غضب روم. و منم مکذب اولیاء از زبان جهال عالم‌نما و منم که خواص را از عجب عبادات و کبر قیود و تعارفات بی‌ادبی می‌آموزم و از بی‌ادبی نسبت به اولیاء خلعت هلاکت بر قامتشان دوزم و عوام را به انواع معاصی می‌گمارم و در مقابل مرآت جهان‌نما - یعنی مرد خدا - می‌دارم؛ اطوار قبیحه خود را در آینه او مشاهده می‌کنند و سنگ تمسخر و ایذاء و تکفیر و استهزاء می‌زنند.

و منم آنکه در وقت شنیدن سخن اولیاء در خوابم یا در انکار و گفتن اخبار کوچه و بازار و شهر و دیار. و منم آنکه در مجلس اهل حق چون راه یابم، رشته دورنگی را می‌تابم و حضار را به پریشان‌اختلاطی مشغول می‌کنم. و منم آن پدری که فرزندان خود را از طلب مذهب حق منع می‌کنم و اسباب منع کردنشان جمع می‌کنم. و منم آنکه هرکس را صبح لباس فاخر باشد، تعظیم و تکریمش بر من

واجب و متکثر باشد؛ اگرچه در حیوانیت از جنس خرس و خر و قاطر باشد. و منم آنکه به قوت ادعیه و اوراد در دنیا صاحب جاه و جلال می شوم و بسیاری را باعث اضلال می شوم و منم آنکه به اشکال مختلفه سعی می کنم که ذکر را از ذاکر فراموش سازم.

و منم شبهه اندازنده در نهاد مرید و منم تقریب شرعی طلبیده از پیر که صاحب شریعت است از زبان مرید. و من آنم که متابعین مرا می باشند که هرگز سر از اطاعت من نمی تابند و همیشه در طلب مرد خدا می شتابند. گفتم: آنان کیانند؟ گفت: آن کسانی که طریق اطاعت پیر را مدتی از راه اخلاص ناقص می پیمایند و به اعتقاد زائل پیر را می آزمایند، ناگاه در مشورت و مصلحت با اغیار درمی آیند و منم که آنگاه از در مصلحت و مشورت درمی آییم و اوامر پیر را که به جهت سلب صفات ذمیمه از نفس آن امرش فرموده، نامشروع و قبیح می نمایم و درصدد عداوت پیرش درمی آورم و ابد الدهر زیر بار ادبارش می گذارم.

و منم عجبی که در نفس مرید رجوع می کنم که پیر را پست می انگارم و منم حمق صلاح خالص - یعنی اعتقاد ناقص - و منم تشکیک در خیال سالک در وقت امتحان کردن پیر او را که پیر را اسناد می دهد به جهل و غوایت از راه هدی، و منم طالب مرشدی که تابع رأی من باشد؛ یعنی منیت من او را حسب الخواش من بتراشد. و منم جمعیت از هم پاشیده - یعنی محبت ناتراشیده - و منم مرید هر جایی یعنی ارادت خودرایی.

گفتم: انسان از تو چه وقت ایمن است؟ گفت: آن وقت که فناء فی الله گشت و از خیال ماسوی درگذشت و در تحت حکم انسان کامل برآمد و از اندیشه این و آن خلاص شد و صلی الله علی محمد و آله»^۱

نورعلیشاه اول

و ایضاً جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی - قدس سره - در ریاض السیاحه در بیان حال نورعلیشاه - قدس سره - شرحی بیان کرده، خوش داشتیم که ثبت این اوراق شود و آن این است:

«العارف بالله نورعلیشاه - قدس سره - عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا می نمود. آن حضرت حالات غریب و مقامات عجیب داشته و قرن های فراوان است که مانند آن حضرت قدم در حلقه وجود نگذاشته. دانایی می گوید که آن حضرت نظیر فخرالدین عراقی و اوحدالدین مراغی است و مرید مجدد سلسله علیّه، السید معصوم علیشاه دکنی، است، از بدو حال طالب منهج قویم و صراط مستقیم بوده، در جمال صوری و کمال معنوی کسی با آن حضرت برابری ننموده است. الحق بر عارفان ایران و سالکان آن مکان منت عظیم و حق جسیم دارد:

بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صدق و صفا از کشور ایران برافتاده بود، ایشان را آگاه ساخت و آنهایی که از راه معرفت و طریقت بی خبر بودند به راه انداخت؛ زیرا که در زمان دولت شاه سلطان حسین صفوی تا اواخر حکومت کریم خان زند، قانون فقر و رسوم طریقت از ایران برافتاده بود و به سبب انکار سلطان حسین صفوی، سلاسل فقر و طریقت از ایران رفتند و خمولی و عزلت گرفتند تا آنکه جماعت افغان به ایران مستولی شده، خرد و بزرگ آنجا را ناچیز ساخت و خاندان دانا و نادان آن ولایت را برانداخت روز یَوْمَ یَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ^۱ ظاهر گشت و ظلم و ستم آن طایفه از حد و اندازه درگذشت، هرکس هرچه از معارف و طریقت دانسته بود به عدم آباد رفته و برخی دیگر از لوح ضمیر محو نموده، مدت هفت سال در کمال پریشانی مردم ایران اوقات گذرانیدند و در تیه حیرانی و نادانی

۱. سوره عبس، آیات ۵ - ۳۴: روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد و از مادرش و پدرش.

می‌گردیدند، همگی در فکر جان بودند، طریقت و معرفت کجا بود! چون دولت افغان به آخر رسید و نوبت به نادرشاه گردید، آن مرد ترکی بود و به جز جهانگیری و لشکرکشی اندیشه‌ای نمی‌نمود. به جهت ترددات سپاه دوست و دشمن و ظهور شور و فتن، کسی طالب طریقت نگشت و بر خاطرش تحصیل معرفت نگذشت؛ اگر احیاناً در گوشه و کناری کسی اسم طریقت مذکور کردی، علماء ظاهر منع کردند و این فرقه را مذمت نمودندی تا آنکه دولت نادری نیز درگذشت و ایران لربازار گشت؛ بر اهل خرد مخفی نیست که صاحب دولتی که افغان شود آن‌گاه ترک گردد بعد به لرسد، طریق عرفان چون اپری^۱ از نظرها پنهان خواهد بود و شاهد معرفت روی نخواهد نمود. نظم:

چون که نامحرم درآید از درم لاجرم پنهان شوند اهل حرم^۲
 قرب هفتاد سال کشور ایران از فقر و طریقت خالی بود و اسم طریقت گوش کسی نشنیده و چشم احدی اهل فقر ندیده، مگر چند کس از فقرا در مشهد مقدس از طریقه نوربخشی و چند نفر در شیراز از سلسله ذهبیه در زوایای گمنامی بودند و اگر جای دیگر نیز بوده باشند، خود را در السنه و افواه مذکور نمی‌نمودند؛ اسم طریقت در ایران مانند سیمرغ و کیمیا گشته بود، تا آنکه مجدد سلسله علیّه و مبرهن طریقه عالیّه، سید معصوم علیشاه دکنی - قدس سرّه - به اشاره شاه علیرضای ولی - قدس سرّه - از اقلیم دکن به ایران تشریف آوردند و فیض علیشاه و نورعلیشاه - قدس اسرارهما - را تلقین کرد و تربیت نمود و به کمال رسانید، آن‌گاه اذن ارشاد فرمود و نورعلیشاه را خلیفه الخلفاء گردانید. در عرض مدت هفتاد سال اسم طریقت به گوش اهل ایران نخورده و نام فقر به زبان نبرده بودند، فقر شنیدند و اهل طریق دیدند، جمعی طالب گردیدند و بعضی به فیض رسیدند، گروهی به اقرار آمدند و قومی در انکار زدند، اکثر مردم به سبب حبّ جاه دشمن

۱. در نسخه خطی کتاب ریاض السیاحه لفظ "پری" اضافه می‌باشد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۹ (با کمی اختلاف).

فقر شدند و جمعی دیگر حقیقت او را دانستند اما عمل نمودن نتوانستند، حسد بردند و عناد کردند، و بعضی دیگر خود را عالم می‌شمردند از کساد بازار خویش ترسیدند و چون صفات انبیاء و اخلاق اولیاء در ایشان می‌دیدند و خود را از این صفات عاری و خالی می‌یافتند، خوف کردند که اگر مدح طریقه ایشان نمایم، قدح خود نموده‌ایم و اگر اقرار بر کردار و گفتار ایشان کنیم، زبان انکار بر کردار خویش گشوده‌ایم؛ نه قوت آن داشتند که خود را به اوصاف ایشان متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را به محفل ایشان اندازند، الثَّارُ وَالْعَارُ^۱ گفته لاجرم بنیاد مذمت فقر نهادند و زبان به طعن و تشنیع ایشان گشادند.

اکنون اهل ایران چنانند که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهده و تهذیب اخلاق سخن گوید و طریق تکمیل باطن و تحصیل کمال معنوی جوید و اسم طریقت و حقیقت بر زبان آرد و قدم در راه زهد و تقوا گذارد، بی‌شاهد و بینه آن کس کافر و ملحد است؛ اگرچه علامه زمان بوده باشد. و اگر شخص از شک و سهو و حیض و نفاس گفت و گو کند و همواره از مسائل تجارت و تحصیل دنیا دم زند و گاهی به مسجد رفته خود را به مردم بنماید، بی‌شبهه و شائبه آن شخص مؤمن و موحد است؛ اگرچه بی‌معرفت بوده باشد و بر جمیع معاصی آلوده باشد. عجب تر آنکه ایشان می‌گویند که تقلید کردن دین آباء خویش مذموم است و هر که تحقیق مذهب ننماید جای او در دوزخ معلوم؛ با وجود این گفتار اگر شخص در صدد تحقیق دین برآید و تجسس و تفحص مذهب نماید، هر آینه به تیغ طعن هلاکش کنند و به ضرب لعن و جودش را از لوح هستی پاک نمایند؛ مضمون آیه شریفه یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ^۲ همانا در باره ایشان وارد است.

اگر خردمندی در تمام ولایات ایران سفر کند و با هر فرقه مجالست و معاشرت نماید و بر اعمال و احوال مردمش به دیده انصاف بنگرد، در هیچ فرقه از

۱. آتش را می‌پذیریم و از این بابت احساس شرمساری نمی‌کنیم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷: به زبان چیزهایی می‌گویند که به دل اعتقاد ندارند.

فرق آن دیار اهل زهد و ورع و طاعت و ریاضت و مجاهده نخواهد دید و سالکِ طریقِ عزلت و قناعت و تسلیم و رضا و توکل و صبر و بردباری نخواهد شنید مگر آنکه اطلاق کنند بر آن کس اسم صوفی و عارف.

از اینجا نیز معلوم می‌شود که اکثر علماء زمان عبیدالبطون و بنده شهوتند؛ علاوه بر آنکه عداوت با فقرا داشتند، ملوک و سلاطین را به سخنان واهی به واهمه انداخته با خود یار ساختند و کلمات پریشان و بی‌اصل گفتند که این طایفه داعیه دارند، زیرا که سر به کسی فرود نمی‌آرند. به مضمون المُلکُ عَقیم^۱ ایشان نیز این افسون را از مَلاها پذیرفتند و دست ایداء بر این گروه گشودند و بسا ذلت و اهانت به فقیران دادند و هر جا درویشی دیدند، بعد از آزار بسیار، اخراج بلد کردند و لوازم ذلت و خواری بجا آوردند.

نخست این امر شنیع را کریم‌خان زند به اغوای جانی هندوزاده اقدام نمود و عارفان بالله، سید معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه - قدس اسرارهما - را اخراج بلد کرد و خود نیز از نهال عمر خود برنخورد و یک سال از این مقدمه نگذشت که عمر و دولتش منقرض گشت. دوم علی‌مرادخان بود که در بدو حال اظهار ارادت نمود، چون ازدحام مریدان بدید، از علماء سوء سخنان بی‌اصل شنید و کرد آنچه کرد؛ عن‌قریب خود هم دید آنچه دید؛ به سبب دو حرکت دولت به آخر رسید و حکومت ایشان به نهایت انجامید»^۲.

و چون خوش داشتیم که به جهت تیمن و تبرک و اعلام مؤمنین، چیزی از احوال حضرت فردوس‌آشیان آخوند ملاً محمدباقر مجلسی و برخی از احوال فردوس‌نشان آخوند ملاً محمد تقی مجلسی در این مختصر ثبت اوراق شود تا بشارتی باشد برادران ایمانی را، لهذا بر آنچه جناب حاج آقا زین‌العابدین شیروانی

۱. حکومت‌داری و قدرت نازاست.

۲. ریاض السیاحه، زین‌العابدین شیروانی (مست‌علیشاه)، تصحیح اصغر حامد ربانی، ج ۲، انتشارات سعدی، تهران ۱۳۳۹ ش، صص ۷ - ۶۵۴.

در ریاض السیاحه ذکر کرده اقتصار نمود و آن این است:

مولانا محمد باقر مجلسی

«مولانا محمد باقر بن مولانا محمد تقی مجلسی، فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه بود، در اکثر علوم گوی تفوق از همگنان ربود، سیمای در فن فقه و حدیث به غایت دانا و در تألیف و ترجمه توانا. آن مقدار که کتب عربی و فارسی آورده و اخبار ائمه معصومین ترجمه فرموده، اگر اصل داشته باشد، ظاهراً در این عرض مدت هزار و دویست و سی و هفت کسی نیامده باشد، اما چنان منقول است که چون مولانا در زمان شاه سلطان حسین صفوی مآباشی بود و رفع و رجوع علماء و فضلاء مولانا می نمود، سی نفر شاگرد داشت ایشان همگی عالم بودند، من جمله پانزده نفر اصحاب یسار و پانزده نفر اصحاب یمین مشهور بودند^۱ و حضرت مولانا در ترویج شریعت غزّاء و نشر علوم ملت بیضاء، سعی بلیغ داشت و دقیقه‌ای از دقایق جدّ و جهد^۲ در انتظام امور دین و ملت مهمل و معطل نمی گذاشت؛ لاجرم اصحاب یمین و شمال به نام مولانا تألیف و تصنیف نموده به نظر ایشان می رسانیدند، چون منظور مولانا می گردید، امضاء می فرمودند. این سخن از دو وجه خالی از قوتی نیست:

نخست آنکه چنان مشهور است که دانایان عدد تألیف مولانا را حساب نمودند که از بدو تولّد مولانا تا هنگام وفات باید روزی هزار بیت تألیف فرموده باشد؛ این خود از جمله محالات است. دوم آنکه با منصب کذایی و کثرت مشاغل و ازدحام ارباب حوایج، این معنی صورت نیندد.

مخفی نماند که در افواه و السنه اکثر ناش مذکور، بلکه در میان عامه معامله شناس مشهور است که خدمت مولانا، منکر مطلق صوفیه بوده و مخرب

۱. الف: مشهور بودند.

۲. الف: و دقیقه‌ای از دقایق جهد و جدّ.

اساس ذکر و اوراد و ریاضات او شده؛ چنانکه در بعضی کتب خود نیز این فرقه را مذمت نموده است. دانایی می‌گوید که مولانا منکر مطلق این طایفه نبود و مذمت اهل ذکر و اوراد ننموده است، بلکه طایفه‌ای را مولانا انکار فرموده است و صفات چند در حق آن فرقه بیان کرده که فی الواقع آنان که متصف به این صفاتند، مردود جناب اقدس الهی و مطرود حضرت رسالت پناهی و مذموم ائمه هدی و مقدوح جمله اولیایند. بنای کلام مولانا بر این است، بلی فی الحقیقه چنین است. چنانچه یکی از افاضل زمان در مسأله‌ای که از امتهات مسائل اسلامی است، از مولانا استفسار نموده است: اول در طریقه حکماء و حقیقت و بطلان آن؛ دوم طریقه مجتهدین و اخباریین؛ سوم طریقه فقهاء و صوفیه. آنچه مولانا در جواب سه سؤال فرموده است، فقیر صورت آن را می‌نگارد. صورت اجوبه این است:

مخفی نماند که هر که در راه دین خود را از اغراض نفسانی خالی گرداند و طالب حق بشود، البتّه حق تعالی به مقتضای *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا* او را به راه راست هدایت نماید و بحمدالله شما را به اخبار و آثار اهل بیت آشنا گردانید و خود می‌توانید از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است در این مسائل، استخراج نمایید و چون مبالغه فرموده بودید طریق حق امامیه را در این سه مسأله که از امتهات مسائل اسلامی است، طریق حق امامیه را این شکسته تحریر می‌نماید. لهذا به جهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت ایمانی، به ذکر آنها مجملاً مصدّع می‌گردد و تفصیل آنها را به کتب مبسوطه حواله می‌نماید.

اما مسأله اولی: طریق حکماء و حقیقت و بطلان آن؛ باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل می‌دانست، انبیاء و رسل را بر ایشان نمی‌فرستاد و همه را حواله به عقول ایشان می‌نمود و چون چنین نکرده و ما را به اطاعت انبیاء

۱. سورة عنكبوت، آیه ۶۹: و کسانی که در راه ما کوشش کنند، البتّه ما آنان را به سوی راههای خودمان هدایت می‌کنیم.

و اوصیاء مأمور گردانیده و فرموده است: **وَ مَا أَنْتُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا**^۱، پس در زمان حضرت رسول الله رجوع به او باید نمود. و چون آن حضرت را ارتحال به عالم بقاء پیش آمد، فرمود که **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی**^۲ و ما را حواله به کتاب خدا و اهل بیت خود نموده و فرمود کتاب با اهل بیت است و معنی کتاب را ایشان می دانند، پس ما را رجوع به ایشان باید کرد در جمیع امور دین از اصول و فروع. چون معصوم غائب شد، فرمود که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبه شود به آثار و احادیث ما، پس در امور به عقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را به شبهات ضعیفه حکماء تأویل کردن و دست از کتاب برداشتن، عین خطاست.

اما مسأله دوم که از طریق مجتهدین و اخباریین سؤال فرموده بودند؛ از جواب سؤال سابق جواب این مسأله نیز قدری معلوم می شود و مسلک فقیر در این باب وسط است و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و بنده مسلک جماعتی را که گمان های بد به علماء امامیه می برند و ایشان را به قلت تدین متهم می دانند، خطا می دانم و ایشان اکابر دین بودند، مساعی ایشان را [مشکور]^۳ و زلات ایشان را مغفور می دانم و همچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می دهند و مخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمی دانند و مقلد ایشان می شوند، درست نمی دانم و نه عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد و لکن اصول و قواعد کلیه که از عموماًت کتاب و سنت معلوم شود، با عدم معارض نص بخصوصه، اینها را متبع می دانم و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است.

و اما مسأله سوم که از حقیقت طریقه فقهاء و صوفیه سؤال کرده بودند؛ باید

۱. سوره حشر، آیه ۷: آنچه که پیامبر برای شما آورد آن را بپذیرید و از آنچه که شما را بازداشت، از آن دست بردارید.

۲. خصال، ص ۶۶: دو چیز گرانبها را در بین شما می گذارم: کتاب خدا و اهل بیت را.

۳. در نسخ چاپ شده از کتاب ریاض السیاحه، کلمه "مشکور" اضافه می باشد.

دانست که راه دین یکی است، حق تعالی یک پیغمبر فرستاد و یک شریعت مقرر ساخت و لکن مردم در مراتب عمل و تقوا مختلف می‌باشند و جمعی از مسلمانان عمل به ظواهر شرع نبوی نمایند و به سنن و مستحبات عمل نمایند و ترک مکروهات و شبهات کنند و متوجه زواید دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضييع عمر است کناره جویند؛ ایشان را مؤمن زاهد متقی می‌گویند و مسمی به صوفیه نیز ساخته‌اند، زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت به پشم که خشن تر و ارزان تر جامه‌هاست، قناعت می‌کرده‌اند و این جماعت زبدهٔ مردمند. و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شوند که آنها را ضایع می‌کنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب باطله می‌باشند، تمیز میان آنها باید کرد؛ چنان‌که میان علماء باید کرد و چنانچه علماء اشرف مردمند، بد ایشان بدترین خلق می‌باشند و یکی از علماء شیطان است و یکی ابوحنیفه است. و همچنین میان صوفیه، شیعه و سنی و ملحد می‌باشند و چنانچه سلسلهٔ شیعه در میان این امت از سلسله‌های دیگر ممتاز بوده است، همچنین سلسلهٔ صوفیهٔ شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند و چنانچه در عصرهای ائمهٔ معصومین، صوفیهٔ اهل سنت معارض ائمه بوده‌اند، در زمان غیبت امام صوفیهٔ اهل سنت معارض و معاند صوفیهٔ اهل حق بوده‌اند و بر این معنی شواهد بسیار است:

اول آنکه ملاحامی که نفحات را نوشته که به اعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است، حضرت سلطان‌العارفین و برهان‌الواصلین شیخ صفی‌الدین — نورالله برهانه — را که از آفتاب مشهورتر بود و در علم و حلم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه بیش بود، ذکر نکرده است و از مشایخ نقشبندیه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که به غیر از اوزبکان نادان دیگری نام ایشان را ننشیده. و همچنین سید بزرگوار علی بن طاوس که صاحب کرامات و مقامات بوده

و شیخ ابن فهد حلّی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه امامیه از برای تعصب و مخالفت طریقت ایشان را ذکر نکرده.

دوم، صوفیه شیعه علم و عمل با یکدیگر جمع می کرده اند و در زمان های تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف می کرده اند و به حلیه علم و عمل ایشان را محلی می گردانیدند، و صوفیان که تابع اهل سنتند، مردم را منع از تعلّم علم می کنند، زیرا که می دانند که با وجود علم کسی عمر را بهتر از امیرالمؤمنین نمی داند، پس باید جاهل باشد که این قسم امر باطل را قبول کنند؛ چنانچه حضرت شیخ صفی الدین چندین هزار کس را به این طریقه مستقیم به دین حق تشیع آورد و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار عالم به نور ایمان منور شد. سوم آنکه طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده اند، در ذکر و فکر و ارشاد و ریاضت مباین است با طریقه صوفیانی که مشایخ آنها منسوبند به آن، مثل چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای افسانه عاشقانه خواندن که در میان ایشان نمی باشد و به غیر تهلیل و توحید حق تعالی و توسّل به انوار ائمه هدی و حمایت حامیان شیعیان امیرالمؤمنین چیزی در میان ایشان نیست و اینها همه به موافقت شریعت مقدّسه است.

و ایضاً بسیاری از علماء دین طریقه مرضیه صوفیه حقه داشته اند و به اطوار و اخلاق این جماعت بوده اند، مانند بهاء الدین محمد که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه و والد مرحوم از او تعلّم ذکر نموده بود و هر سال یک اربعین به عمل می آورد و جمع کثیری از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت می داشتند و فقیر نیز مکرّر اربعین ها بسر آوردم.

و در احادیث معتبره وارد شده است که: «هرکه چهل صباح اعمال خود را از برای خدا خالص گرداند، حق تعالی چشمه های حکمت از دل او بر زبان او جاری

می‌گرداند»^۱ پس از این شواهد و دلایل که ذکر آنها موجب تطویل کلام است، باید بر شما ظاهر باشد که این سلسله‌علیه را که مروّجان دین مبین و هادیان مسالک یقینند،^۲ با سایر سلسله‌های صوفیه که سالک اهل ضلالتند ربطی نیست و ایشان برای ترویج امر خود به این سلسله‌عالیه خود را منسوب می‌گردانند.

و باید دانست که آنها که تصوّف را عموماً نفی می‌کنند، از بی‌بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت؛ و چون اطوار و عقاید ناشایست از آنها دیده و شنوده، گمان می‌کنند که همه چنینند و غافل شده از آنکه طریق خواصّ شیعیان علی همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده و طریقه صوفیه حقّ طریقه ایشان است، و مجملاً باید دانست که در همه امور افراط و تفریط خوب نیست^۳ و طریقه حقّه طریق وسط است؛ چنانچه حق تعالی فرموده: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا.^۴ و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمایید، در هر باب حق بر شما ظاهر می‌شود، وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۵ وفات مولانا در زمان دولت افغان اتفاق افتاد و در مسجد جامع مدفون گردید، مزارش در غایت اشتهار یُزار و یُتَبَرَّک.^۶

مولانا محمد تقی مجلسی

«مولانا محمد تقی مجلسی سردفتر علماء زمان و سرحلقه عرفاء دوران بود و در علوم صوری و معنوی بر فضلاء عصر تقدّم می‌نمود و در زهد و تقوا درجه عالی حاصل کرده و چندین اربعین به ریاضت و مجاهده بسر آورده، در روش

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۲۴: من اخلص لئله اربعین یوما، ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.

۲. الف: سالکان مسالک یقینند.

۳. الف: افراط و تفریط جائز نیست.

۴. سورة بقره، آیه ۱۴۳: آری چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم.

۵. سورة بقره، آیه ۲۱۳: و خداوند هرکس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

۶. ریاض السیاحه، صص ۲۱ - ۶۱۶.

باطن از مریدان شیخ الملة، شیخ بهاء الدین عاملی بود، بعد از تحصیل کمال اجازه یافته به تکمیل ناقصان و تربیت طالبان اشتغال می نمود، سلسله طریقت شیخ بهاء الدین به معروف کرخی می رسد.

مولانا در فقه و حدیث و غیره تصانیف مفیده دارد من جمله بر من لایحضره الفقیه شرح عربی و فارسی نوشته و رساله فارسی مسمی به حدیقه المتقین در فروع فرموده است؛ اکثر علماء بر آنند که در فروع هرکس عمل بدان نماید کافی است و احتیاج به تقلید مجتهدی نیست. و رساله دیگر بر رد ملاطاهر و در اثبات طریقت تحریر کرده و رساله ای در بیان سلوک و روش باطن و مراقبه در تفسیر آیه شریفه *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَـدِينَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ*^۱ بیان فرموده است، آن رساله عزیزالوجود بود، لهذا نوشته و در این مجموعه ثبت افتاد.

مولانا فرموده است که سالک باید که عزلت و انقطاع تام داشته باشد از خلائق و مطلق با مردم الفت نداشته باشد و شب و روز به ذکر مشغول باشد و نماز را با حضور قلب به عمل آورد و همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید و اگر در آید، به تضرع و ابتهال رفع آن را از خداوند خود طلب کند و باز مشغول شود و گاهی مشغول دعاها باشد، مثل دعاهای پانزده مناجات و گاهی متوجه ذکر "یا الله" شود.

و می باید ملاحظه نماید و بداند که حق - سبحانه و تعالی - همه جا حاضر است، نه به عنوان آنکه جسمی تصور کند خداوند خود را خواه جسم لطیف و خواه کثیف. نه بزرگش داند به بزرگی جسمانی و نه کوچکش داند به کوچکی جسمانی، نه حاضرش داند به حضور جسمانی و نه غائبش داند به غیب جسمانی که اعظم حجت اعتقادات فاسده است و از لوازم بشریت است که آدمی خداوند خود را جسم داند. و چنانکه روح نه در بدن است و نه در خارج بدن، نه بزرگ است و نه

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

کوچک و نه سیاه است و نه سفید، پس می‌باید ذات مقدّس خداوند خود را حاضر داند، نه از قبیل حضور جسمانیات و نه روحانیات، چون چیزی هرچند اقواست رفیع‌تر است و با این همه تنزه که حق - سبحانه و تعالی - دارد، نهایت قرب به نیکان دارد و أَقْرَبُ [إِلَيْهِ] مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱ است و مدبّر و مربّی است انواع مکونات را و به این نحو ذکر کردن و خداوند خود را حاضر دانستن و در هر ذکر او را یاد کردن و دل را متوجّه او ساختن و ذکر را از دل ادا کردن، به اندک زمانی ترقّیات عظیمه حاصل می‌شود و آنچه این فقیر تجربه کرده‌ام، فتح ابواب در ده روز شده است و در حین اربعین تمام چیزها ظاهر شده است که وصف نمی‌توان کرد و لکن شیاطین جنّ و انس ممانعت‌های عظیمه می‌کنند و چون هرچند راه نزدیک‌تر است، ممانعت ایشان عظیم‌تر است، لهذا شیاطین در مباحثات متعارفه هرگز ممانعت نمی‌کنند، بلکه معاونت می‌نمایند و هر که متوجّه این راه شد هزار وجه می‌گویند که این خوب نیست و تحصیل علم واجب است و اوقات ضایع می‌شود؛ چنانچه اگر بخواهد تصدّقی خالص از جهت خدا کند، هزار وجه از ممانعت دارند و اگر خواهد چیزی در باطل صرف نماید، هزار وجه در تحسین او می‌گویند و مجاهده همین معنی دارد که بر نفس دشوار است و بر شیاطین دشوارتر. پس می‌باید که مبتدی هرچند که ایشان معارضه نمایند، او نیز به جناب اقدس الهی متوجّه شود و ایشان را به سهام لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم^۲ از خود دور نماید تا آنکه به مرتبه محبّت فائز شود و دیگر معارضه کم شود، و در اوقات صلوات می‌باید که همه با حضور قلب باشد و لمحّه‌ای که شیاطین خاطر را به جای دیگر می‌برند، باز تدارک کند و خود را متوجّه سازد و متوسّل به جناب احدیت شود تا به مرتبه محبّت برسد و بعد از آن مشقّت نماز بالکلّیه برطرف شود؛ چنانچه سید

۱. سورۀ ق، آیه ۱۶: و نزدیک‌تر از رگ گردن است.

۲. هیچ نیرو و قدرتی جز از طرف خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست.

المرسلین می فرماید: أَرِحْنَا يَا بِلَالُ فُقْرَةً عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.^۱

مجملاً تا کسی به مرتبهٔ محبت فائز نشود، نه اسلام دارد و نه ایمان و نه نمازش مقبول است و نه سایر عبادات. و نه تصوّر کنی که کتب حکمت خواندن منافات ندارد با راه خدا، بلکه از حجب ظلمائیه است که ضدّ صریح این راه است و همچنین کتب کلامیه و معارضات و مجادلات، لهذا مبالغات عظیمه در نهی از همه وارد شده است و اصلاً از دلایل آنها ایمان زیاده نمی شود، بلکه آن است که ایمان فطری که حق تعالی به او عطا فرموده است، زایل می شود و یک شبه عبادت تأثیرش زیاده از برهان است و زیادتی ایمان و ایقان به ریاضت می شود به قانون شریعت مقدسه و نصوص قرآنیّه و حدیثیه؛ پس اگر معارضات نفس و شیطان به کثرت دعوات و تضرّعات کم نمی شود، استعانت بجوید به تضرّعات و توجّهات مقربان که در این راه هستند. وفات مولانا در روزگار شاه سلیمان صفوی اتّفاق افتاد - رحمه الله»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۶: ای بلال (با اذان گفتن) مرا راحت کن زیرا نماز نور چشم من است.

۲. ریاض السیاحه، صص ۳ - ۶۲۱.

تذیل^۱

در بیان انواع بنی نوع آدم

بدان که بنی نوع آدم به قسمت اولی منقسم می شوند به سه قسمت، چنان که کتاب مجید به آن ناطق است:

اول اصحاب شمالند که در جهنم طبع وطن گزیده و این زندان نفس را پسندیده و درباره اینها فرمود: رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا،^۲ وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا عَلَىٰ مَا^۳ لَمْ يَفْعَلُوا^۴ نیز برای اینهاست، وَلَا يَتَمَنَّوْنَ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ^۵ و صف اینهاست، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ^۶ حال ایشان است، زبان حال این صنف است این شعر:

راضی ام کز من بماند نیم جان که ز کون استری بینم جهان^۷

و این فرقه تمام اهتمام آنها به تعمیر دنیا و چهار روزه زندگانی این جهان است که موش وار درخور سوراخ دنیا و زندان نفس، دانایی و کارکنی می نمایند.

۱. تذیل: ضمیمه، پیوست.

۲. سوره یونس، آیه ۷: و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته اند.

۳. بما.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸۸: و دوست دارند به سبب کارهای ناکرده خویش هم مورد ستایش قرار گیرند.

۵. سوره جمعه، آیه ۷: ولی به سبب اعمالی که مرتکب شده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد.

۶. سوره عنکبوت، آیه ۵۴: ... حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد.

۷. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۲۰۱.

اندرین سوراخ بتایی گرفت درخور سوراخ دانایی گرفت^۱ و این فرقه یا قبول ولایت مرتضی علی نموده و دست به دست آن بزرگوار داده‌اند و تسلیم اوامر و نواهی آن حضرت شده‌اند لکن از جهنم نفس بیرون نشده و در همان جا انس گرفته - و اینها در قسم ثانی بیان حالشان می‌آید - یا قبول ولایت نکرده و بی‌افسار و لجام در مرتع نفس می‌گردند و این فرقه چنان‌که ولایت تکلیفی که *حَبْلِ مِنَ النَّاسِ*^۲ عبارت از آن است ندارند، اگر *حَبْلِ مِنَ اللَّهِ*^۳ را که ولایت تکوینی باشد نیز فاسد کرده باشند، مخلّد در نار خواهند بود و محکوم علیه به‌نارند به حکم نبی. و اگر ولایت تکوینی را باطل نکرده باشند و استعداد قبول ولایت تکلیفی در آنها باشد، *مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ*^۴ خواهند بود که در حال احتضار و اعراف، یا خداوند بازگشت بر آنها خواهد کرد و از اهل بهشت خواهند شد یا او را نیز مثل فرقه اولی معذب خواهد ساخت؛ چنان‌که کتاب کریم به آن ناطق است و این اصحاب شمال را درکات و درجات در جحیم بسیار که چنان‌که اهل بهشت را مراتب بی‌شمار است، اهل جحیم را نیز بی‌شمار است.

و اینها در مقام نفس اماره وطن‌گزیده، بعضی مورچه‌وار به حرص جمع و ادخار گرفتار و برخی چون سیبغ به زدن و بستن مشعوف و جمعی چون بهائم و خرس و خوک به قید شکم و *فَرْجٍ مَقْتِدٍ* و گروهی میمون مانند و روباه شکل به حيله و مکر مسرور و پاره‌ای ابلیس صفت به کبر و *مَنِيَّتٍ* ممتاز و بسیاری هستند که جمع دارند میانه بعضی از این صفات. غرض این است که صفات ذمیمه از حدّ و حصر افزون به حسب افراد و ترکیب و مراتب گرفتاران جهنم نفس اماره به اندازه صفات به حسب افراد و ترکیب و به اندازه مراتب هر یک از صفات است به حسب

۱. همانجا (با کمی اختلاف).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲: ... و درامان مردم باشند.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲: مگر آنکه درامان خدا.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۶.

شدت و ضعف آنها.

و گروهی هستند که حریصند بر نماز و روزه، و راه گم کرده و خود گمراه و دیگران را اضلال می‌کنند، چون عبّاد عامّه که به اسم صوفی خود را مستمی ساخته‌اند؛ چون سفیان ثوری و امثال او در هر کیش و ملت که بوده‌اند و مثل او خلق را از راه می‌برده‌اند که درباره او و امثال او فرمود حضرت صادق که: «این خبیث‌ترین خلق اگر در خانه خود بنشینند و مردم را به حلال و حرام آنها خبر ندهند، مردم گردش کنند^۱ تا ما را بیابند».^۲

و طایفه دیگر به یادگرفتنی‌های خود مباهی و مفتخرند و جهالات مرکبه خود را علم پندارند و اهل علم را پست‌تر از خود می‌شمارند^۳ و بخل و حسد و کینه با همه بندگان خدا می‌ورزند و با اینکه در اسفل السّافلین واقعند، خود را در اعلیٰ علّیین می‌دانند و کبر و منیت بر همه خلق می‌فروشند و اشاره به این دو طایفه فرمود جناب امیر که فرمود: «مبغوض‌ترین خلق به سوی خدا دو مردند: اوّل، کسی که خدا او را به خود واگذار فرموده و او از راه راست بیرون و مشعوف شده به کلام بدعتی که می‌گوید و حریص شده بر روزه و نماز؛ پس او فتنه است برای کسی که فریفته شود به او و گمراه است از سیره کسی که پیش از آن بوده و گمراه‌کننده است کسی را که به او اقتدا کند در حیات، و بعد از موت او بردارنده خطاهای غیر است و خود گرفتار خطای خویش است.

و دوم، کسی که جمع کرده است جهالاتی را در میان جهال از مردم که او را مردم‌مانندها "عالم" نامیده‌اند و یک روز در دار علم سالم نبوده، تعجیل کرد یا سبقت گرفت بر دیگران در آموختن یادگرفتنی‌های خویش و زیاد کرد یادگرفتنی‌ها را و حال اینکه آنچه از یادگرفتنی‌ها کم می‌بود، بهتر بود برای او از

۱. الف: گردش می‌کنند مردم.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۵.

۳. الف: و اهل خرد را پست‌تر از خود می‌شمارند.

بسیارش؛ تا اینکه شکم خود را پر کرد از آب متعفن - که کنایه از یادگرفتنی های فاسد باشد - و بر روی هم اندوخت یادگرفتنی های^۱ فاسد بی فایده را، نشست در میان مردم به قضاوت و ضمانت کرد خالص گردانیدن آنچه بر غیرمشتبه بود بر غیرش؛ و اگر خود مخالفت کند قاضی سابق را، ایمن نخواهد بود از اینکه قاضی دیگر بعد از او نقض حکم او را کند؛ چنان که خود او نقض حکم قاضی پیش کرده است. و اگر وارد شود بر او یکی از مبهمات مشکله، مهیتا خواهد کرد برای او فضول کلام خود را یا آن قدر که یک انبان یا یک بالش پر کند از رأی خود، پس بعد قطع می کند به همان چه از رأی خود پسندیده.

پس او از برهم بافیدن شبهات مثل مگسی است که در تار عنکبوت افتاده و به در شد ندارد و نمی داند که به حق رسیده است یا خطا کرده است، گمان نمی کند علم را در هیچ چیز از آنها که انکار دارد و اعتقاد ندارد که ورای آنچه آن گمان برده است مذهبی باشد. اگر چیزی را به چیز دیگر قیاس کند، تکذیب نظر خود نخواهد کرد و اگر امری بر او مشتبه شود، آن را پنهان دارد: به جهت اینکه می داند نادانی خود را که کسی نگوید که ندانست، پس بعد جرأت می کند و قضاوت می کند. پس او کلید ظلمت هاست و مرتکب شونده شبهات است، روی هم آورنده جهالات است، از آنچه نمی داند عذر نمی خواهد که سالم بماند، از علم هیچ به دست نیاورده که غنیمت ببرد، درهم می پیچد روایات را مثل روی هم آوردن به ادخار و خاشاک را، مواریث از او می گرید و خون ها فریاد دارد، از فتوای او حلال می کند به حکم خود فرج حرام را و حرام می کند به قضاوت خود فرج حلال را، نه پر است از علم که شاداب تواند کند تشنه علمی را که بر او وارد شود و نه اهل است از برای آنچه از او ظاهر می شود که ادعای علم حق باشد»^۲ و تمام این اوصاف درباره علماء عامه است که علم آنها از روی ظن و استحسان و قیاس و رأی است.

۱. الف: و بر روی هم آموخت یادگرفتنی های.

۲. کافی، ج ۱، صص ۷ - ۵۶: إِنَّ مِنْ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَّمَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ ...

قسم دوم اصحاب یمینند؛ یعنی شیعیان علی بن ابی طالب که دست به دست علی یا خلفاء آن حضرت داده و بیعت ولوئیه کرده‌اند و این فرقه اگر پیوند ولایت را نخشکانیده باشند و تا وقت احتضار که ظهور ولایت است، نگاهداری کرده باشند، اینها اهل نجاتند؛ اگرچه گناه جنّ و انس با خود ببرند تا دم مرگ، حبّ علی که حسنه است که هیچ گناه به او ضرر ندارد، همین پیوند ولایت است. آنکه فرمود حضرت امیر که: «این دین خود را نیک نگاهداری کنید که سیئه در این دین بهتر است از حسنه در غیر این دین»^۱ اشاره به همین پیوند ولایت است و از جهت همین پیوند فرمود که سیئه در این دین آمرزیده می‌شود و حسنه در غیر این دین قبول نمی‌شود و اینها منقسم می‌شوند به قسمت اولی به دو قسم:

یک قسم طایفه‌ای می‌باشند که در جهنم نفس گرفتارند مثل فرقه اولی و در پی مشتهیات نفس می‌گردند، لکن فرقی که دارند این است که این فرقه چون پیوند ولایت به وجود آنها رسیده، اگر آن پیوند را نخشکانند، یا در حال احتضار یا در اعراف بعد از گرفتاری برازخ اهل نجات خواهند بود و همان پیوند پیشاپیش آنها خواهد رفت تا آنها را به مقام امن آنها برساند؛ لکن اگر خدای نخواست پیوند را بخشکانند، مرتد فطری شوند که حال آنها بدتر و پست تر از طایفه اولی باشد و از جهت خشکیدن این پیوند است که فرمودند: «همت به معصیتی که بستی آن معصیت را نکن که شاید خدا تو را بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این هرچه خواهی بکن که تو را نخواهم آمرزید»^۲ یعنی می‌شود به اندک معصیتی آن پیوند ولایت بخشکد اگر بیعت ولوئیه کرده باشد و می‌شود فطرت ولایت قطع شود اگر بیعت نکرده باشد و در هر دو صورت ولایت فطری منقطع می‌شود و از این جهت مسمی می‌شود به مرتد فطری. پس آن کس که بیعت ولوئیه کرده باشد، باید بیشتر از دیگران برحذر باشد که شاید معصیت جزئی آن پیوند را بخشکاند و فطرت را

۱. همان، ج ۲، ص ۴۶۴ (با کمی اختلاف).

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۴.

باطل کند.

قسم دوم طایفه‌ای هستند که مراقب لطیفه ولایت هستند و جهت قالب و کثرات را نیز مراقبت دارند که مشغول مرمت معاش و تزود^۱ معاد هر دو هستند و این فرقه میانه‌رو می‌باشند، نه چون سابقین عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِرٍ^۲ مقام گزیده و نه چون فرقه اولی در جهنم نفس مانده، بلکه در راه و رو به حضرت اله می‌باشند، لکن کثرات خود را نیز مراقبت دارند.

و قسم سوم از سه قسم بنی نوع انسان سابقینند که بر همه خلق پیش گرفته و جلو رو شده و خلق را به سوی خدا می‌خوانند و می‌کشانند و این طایفه انبیاء و اولیائند. و مجدوبین را خداوند متعال یا در زمره سابقین محسوب داشته یا به جهت قلت آنها و حکم و تکلیف نداشتن، در عداد وارثین کتاب نشمرده. و آیه مبارکه^۳ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ^۴ درباره این طایفه است که پیشرو هستند و آنها که دست به دست علی یا خلفاء آن حضرت داده و قبول ولایت کرده‌اند، زیرا که ایراث کتاب نبوت و ولایت بدون نسبت ابوت و نبوت با نبی وقت یا وصی آن حضرت نخواهد بود و این نسبت هم بدون اینکه دست به دست بدهند و قبول ولایت به شروط آن نمایند، حاصل نخواهد شد؛ اگرچه آیه مبارکه^۴ در اخبار بسیار به اولاد فاطمه (س) تفسیر شده است و هرگاه بر اولاد جسمانی آن حضرت به واسطه شرافت این نسبت و مشرف بودن بر قبول رسالت و نبوت و ولایت ایراث کتاب صادق آید، البته بر اولاد روحانی که فعلیت ایراث کتاب دارند به طریق اولی صادق خواهد آمد ایراث کتاب، و هرگاه اولاد جسمانی آن بزرگوار به حکم آیه مبارکه که فرمود: جَنَاتٌ عَدْنٍ

۱. تزود: توشه برگرفتن، مجهز شدن.

۲. سوره قمر، آیه ۵۵.

۳. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۴. الف: یا وصی آن حضرت نخواهد بود؛ اگرچه آیه مبارکه.

ولایت دعوت باطنه خاصه و لویه می نمود؛ در زمان خود آن پیغمبر سه صنف شیخ داشت: یک صنف آنها بودند که خلیفه آن نبی بودند در شأن رسالت و خلق را به دعوت ظاهره به اسلام دعوت می نمودند.

و یک صنف آنها بودند در شأن ولایت^۱ و خلق را به دعوت باطنه به ایمان دعوت می نمودند. صنف اول بیعت می گرفتند بر قبول احکام قلبیه و دخول در تحت احکام شرعیّه و صنف دوم بیعت می گرفتند بر قبول احکام باطنه قلبیه و دخول در تحت احکام قلبیه. و صنف سوم آنها بودند که در هر دو شأن خلافت داشتند و به هر دو شأن – مثل انبیاء – دعوت می نمودند.

و بعد از رحلت هر پیغمبر همین سه صنف خلیفه بودند و خلق را دعوت می نمودند و در هر ملت به اسمی مسمی بودند، چنانکه در ملت مهابادیان [به] مؤبد و هرید مسمی بودند و در ملت اهل کتاب به حبر و قسیس عالم خود را می نامیدند و مشایخ طریق را به راهب و در ملت محمدی عالم و عارف و عالم و تقی و عالم و زاهد و حلیم، و صاحبان هر دو منصب را به وصی و حکیم می نامیدند. و چند خبر که در کافی و غیره نقل شده است به این مضمون که: الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ^۲ اشاره به همین سه صنف است؛ چنانکه خبر دیگر که روایت شده است که: «محبوب ترین خلق به سوی خدا، پرهیزکاری است که طالب ثواب جزیل باشد و ملازم علماء باشد و پیرو حلما و قبول کننده از حکماء (بنابر بعض نسخه ها) یا گوینده از جانب حکماء». بنابر آنچه جناب فیض – قدس سره – روایت کرده و تصحیح نموده، اشاره دارد به همین سه صنف. و بعد از هر پیغمبر این سه صنف می بودند که آنها که شیخ روایت بودند و آنها که شیخ طریق بودند، رجوع به اوصیاء می نمودند؛ چنانکه بعد از رحلت حضرت رسول، دوازده امام که اوصیاء آن بزرگوار بودند، صاحب هر دو منصب بودند و مشایخ جزئیّه رجوع به

۱. الف: و یک صنف آنها بودند که خلیفه بودند در شأن ولایت.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۳: علماء، راهنمایان و متقیان قلعه ها و باروها، و اوصیاء آقایان و سرورانند.

آنها می نمودند و از جانب آنها اذن و اجازه روایت یا اذن و اجازه بیعت می یافتند و به کار خود مشغول می شدند، مگر اینکه بر بعضی هواهای نفسانی غالب می شد و سر از اوصیاء می پیچیدند و به خودسری برآمده آغاز دعوت می نمودند بدون اذن و اجازه از جانب امام؛ چون زید بن علی بن الحسین و چون پیروان اسماعیل بن جعفر و چون مشایخ حضرت امام موسی کاظم و چون عبدالله بن جعفر که هر یک به خودسری برآمده و سر از امام که وصی بود پیچیدند و نزاع با اوصیاء و پیروان آنها نمودند و حسد برداشتند و چون عبدالله بن حسن بن الحسین و محمد بن عبدالله که به حب ریاست و سلطنت با جناب صادق بد کردند و اذیت نمودند آن حضرت را.

و همچنین این سه سلسله از مشایخ تا زمان غیبت صغری جاری و بعد از غیبت صغری به هر یک از اینها باطل آمیخته و ارباب هوا به هواهای خود رفتار کردند و حق و باطل به هم آمیخته شد، زیرا که بعضی بدون اذن و اجازه چون زمان حضور ائمه انام، به خودسری برآمده و بر مسند فتیاء و قضاوت نشسته چون عامه عمیاء؛ و بعضی بعد از اجازه یافتن و منصب شیخوخت در روایت یا طریقت یا هر دو داشتن، حب دنیا و جاه و منصب یا هواهای دیگر بر آنها غالب و از امام یا منصوب از جانب امام سر پیچیده و به خودسری برآمدند و انکار امام یا منصوب از جانب امام را نمودند و به دعوت ظاهره و شغل فتیاء و قضاوت مشغول شدند یا به دعوت باطنه و شغل دستگیری اشتغال ورزیدند یا به هر دو کار دست اندازی نمودند و به تدریج با بزرگان دین و بندگان خدا حسد ورزیدند و در تجسس عیوب آنها که بری از عیب بودند برآمدند تا به تدریج فتواء قتل مثل حسین بن علی بن ابی طالب را دادند و فتواء قتل مثل میثم تمار و منصور حلاج را دادند و همچنین فتواء بر قتل بسیاری از ابوتراپین دادند.

و این آمیزش حق و باطل بعد از غیبت کبری که شخص امام غائب و مشایخ

معروفه از میان رفتند و بعضی به تقلید پدرها خود را شیعه شمردند و در صدد فتیاء و قضاوت و دستگیری برآمدند، بیشتر شد و آنها که به اجازه صحیحه مشغول فتیاء و دستگیری بودند، از عناد من عندین در زاویه خمولی نشستند و عناد درویش و ملاً فاش شد و الا آنها که به اجازه صحیحه مشغول فتیاء و دستگیری بودند، با هم متحد و شیخ طریق کمال حرمت داری از شیخ روایت داشت، بلکه شیخ روایت را بر خود مقدم می داشت و شیخ روایت نیز کمال تبجیل از شیخ طریق می کرد و با هم متحد و در کار تکمیل بندگان خدا بودند و سلسله اجازه هر یک تا معصوم متصل و منضبط بود که هر یک سلسله اجازه خود را ثبت و ضبط می نمودند. و از همان اول رحلت هر پیغمبر - چون اول زمان رحلت پیغمبر ما - ارباب هوا و خیال در اغلب ملت آن پیغمبر را بلند می نمودند و از دین که منهاج علی باشد منحرف می شدند و صاحب دین را منزوی می نمودند؛ چنان که خداوند مجید خبر داد از بلند کردن نااهل آن ملت را و منزوی داشتن صاحب دین را بقوله: فَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ لَهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَّةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ^۱ که تفسیر به دین و صورت ملت شده است، چنان که در بعد از رحلت حضرت رسول ملت را بلند کردند به حیثیتی که تا بلاد بعیده مثل هند و سند و ماوراءالنهر و ترکستان بردند ملت را و صاحبان دین و دین را ذلیل و گوشه نشین کردند،^۲ و همچنین بعد از رحلت امیر هر یک از ائمه هدی که صاحبان دین بودند، منزوی و مهجور بودند که زبان^۳ حال همه این بود که: يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.^۴ بلکه علاوه بر توجه نکردن، عناد با هر یک داشتند و مبتدع و بی دین و خبیث می گفتند و پیروان

۱. سوره حج، آیه ۴۵: چه بسیار قریه‌هایی ستم‌پیشه را هلاک کردیم و سقف‌هایشان فرو ریخت، و چه بسیار جاه‌ها که بیکاره ماند و قصرهای رفیع گنج‌کاری شده بی صاحب.

۲. الف: و دین را گوشه نشین کردند.

۳. الف: منزوی و مهجور گشتند که زبان.

۴. سوره فرقان، آیه ۳۰: ... ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند.

آنها را ابوترابی و شیعه و رافضی می‌گفتند و به اسم صوفی نیز می‌گفتند؛ اگرچه بعضی گفته‌اند که اسم صوفی را در دویست سال بعد از هجرت بر این طایفه گذاشتند و به زبان فارسی قلندر و درویش نیز گفتند و لکن اسم صوفی - چنان‌که از بعض اخبار مستفاد می‌شود - در زمان حضرت رسول و بعد از آن بزرگوار بوده که می‌آید ان شاء الله؛ چنان‌که زاهد و عابد و تقی و حلیم و عارف نیز بر آنها اطلاق می‌کردند.

و ما در بیان اخباری که در باب صوفی وارد شده، بر همان‌چه جناب فردوس آشیان حاج آقا زین‌العابدین شیروانی در ریاض‌السیاحه جمع کرده و نقل نموده‌اند اکتفا می‌کنیم و تیمن می‌جوئیم و آن این است که فرمود:

گفتار در اعتقاد علماء ظاهر در حق صوفیه

«بر ارباب دانش و اصحاب بینش مستور نماند که زمره علماء ظاهر می‌گویند که در حق صوفیه از جناب رسالت مآب مذمت وارد شده؛ وقتی حضرت مصطفی اباذر غفاری را مخاطب ساخته فرمود که: یا اباذر یكون فی آخر الزمان قوم یتلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السماء والأرض؛^۱ بنابراین فرقه صوفیه مردود حضرت الهی و مطرود جناب رسالت پناهی می‌باشند. و حدیث دیگر از علی بن موسی الرضا مروی است که آن جناب فرمود: مَنْ ذُکِرَ عِنْدَهُمُ الصَّوْفِيَّةُ وَ لَمْ يَنْكُرْهُمْ بِلِسَانِهِ أَوْ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ انْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ.^۲

از مضمون حدیث ثانی معلوم می‌گردد که جماعت صوفیه مانند کفار حربی

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۱: ای اباذر در آخر الزمان گروهی در زمستان و تابستان لباس پشمی می‌پوشند و آن را

برای خود فضیلتی نسبت به دیگران می‌پندارند، در حالی که ملائکه زمین و آسمان آنها را لعنت می‌کنند.

۲. کسی که ذکری از صوفیه نزد او بشود و آنها را با زبان یا قلبش انکار نکند از ما نیست و کسی که آنها را انکار کند گویی که در مقابل پیامبر خدا با کفار جهاد کرده است.

می باشند، اخبار و آثار در مذمت ایشان بسیار است، بلکه در حقیقت صوفیه از اهل نفاقند و بر وفق آیه *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ* جای ایشان دوزخ معین و مقرر است. این فرقه ضالّ و مضلّ و گمراه کننده جزء و کل، اشدّ از جماعت کفارند و شیطنت شیاطین را سالارند، زیرا که کفار به دین اسلام کار ندارند و در وادی اضلال مسلمین قدمی نمی گذارند و در ضلالت و غوایت اهل ایمان نمی کوشند و کسوت تزویر و خدعه جهت گمراهی نمی پوشند؛ لباس صلاح در بر نکرده و جماعت مسلمانان را در ضلالت و گمراهی نمی اندازند و مانند این فرقه به آیات فرقانی و احادیث نبوی تمسک نجسته، مؤمنان را تباه و گمراه نمی سازند، خود را به خاتم الانبیاء و سیدالاولیاء منسوب نمی نمایند و برای تبه نمودن خلق، از اقوال اهل بیت طاهرین استدلال نمی فرمایند.

این فرقه مضلّه بیست و یک فرقه اند، بعضی برآند که هفده طایفه اند، هر یک از ایشان طنبور دیگر می نوازند و خلق را به نوعی گمراه می سازند، مردم عوام به سخنان ضلالت بنیان ایشان فریفته می شوند و ساده لوحان به کام پریشان انجام این فرقه می گردند.

بباید دانست که علماء اصول مذهب این فرقه را دو گفته اند و بعضی به چهار قائل شده اند و جمعی شش و برخی هفت فرموده اند، ظاهر بر وفق جهات سته اهل آن طایفه شش می باشند:

اول حلولیه؛ دوم اتحادیه؛ سوم واصلیه؛ چهارم عشاقیه؛ پنجم تناسخیه؛ ششم وحدتیه. اما حلولیه می گویند که حق - سبحانه و تعالی - بر ما حلول نموده، مانند حلاوت در خرما و شیرینی در شکر؛ تعالی عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.^۲ اتحادیه؛ ایشان می گویند که جناب باری تعالی با ما یکی شده و مع گردیده،

۱. سورة نساء، آیه ۱۴۵.

۲. سورة اسراء، آیه ۴۳ : خداوند متعال از آنچه که می گویند برتر است.

حدیث إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ^۱ دلیل آرند. واصلیه؛ این گروه می‌گویند: ما به ایزد متعال واصل شدیم و مقصد اقصاء حاصل کردیم، طاعات و عبادات بر ما لازم نیست؛ طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَطْلُوبِ قَبِيحٌ^۲ و به آیه وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ^۳ متمسک می‌شوند. عشاقیه؛ این فرقه می‌گویند که زمره انبیاء و ائمه هدی مشغول به غیر شدند و از حق تعالی بازماندند و خلق را به تکلف به خدا می‌خوانند و از این جهت از خدا باز می‌مانند، هرچه آدمی را از حق بازدارد و از یاد حق فراموشی آرد باطل است، پس به قول انبیاء و ائمه التفات نباید نمود و باب انقیاد به روی ایشان نباید گشود. تناسخیه؛ ایشان فِرَقِ چندند، بعضی منکر حقند - سبحانه و تعالی - عالم و نفوس را قدیم می‌دانند و بعضی به توحید قائل شده، سخن در انکار بهشت و دوزخ می‌رانند و می‌گویند که ارواح در همین عالم اجسام دور می‌زنند و ترقی و تنزل و بهشت و دوزخ خود را در این عالم مشاهده می‌کنند غیر از عالم اجسام دیگر نمی‌باشد.

وحدتیه؛ این فرقه می‌گویند که وجود مطلق جناب حق - سبحانه و تعالی - است و وجود عین واجب است، تجزّی و انقسام را قابل نیست، بلکه منبسط شده است بر هیاکل موجودات و ظاهر گشته است در مکونات، خالی نیست از او شی‌ای از اشیاء، بلکه او حقیقت اشیاء است و امتیاز در میانه ایشان به تقیّدات و تعینات اعتباریه است؛ تعالی عَمَّا يَقُولُ الْمُجِدُّونَ عُلُوًّا كَبِيرًا^۴.

این بود خلاصه اقوال صوفیه که شنیدی و احوال آن فرقه را به کرات دیدی؛ در بطلان اعتقادات فاسده ایشان بر هر یک صد وجه ظاهر و باهر است. دیگر

۱. شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۰۶: خداوند خلق را در تاریکی آفرید و سپس از نور خود بر آنها تاباند.

۲. بعد از به دست آوردن مطلوب دنبال راهنما گشتن زشت است.

۳. سوره حجر، آیه ۹۹: و پروردگارت را بپرست تا به یقین برسی.

۴. خداوند از آنچه کافران به او نسبت می‌دهند، سخت به دور و برتر است.

آنکه این فرقه در معرفت وجود باری تعالی و اسماء و صفات و حقیقت اشیاء سخن می‌رانند و خود را اهل طریقت و معرفت و کشف و الهام می‌دانند، به ذکر خفی و جلی که بدعت است مشغول می‌شوند و از خلق منزوی شده به گرد لذات جسمانی و نفسانی نمی‌گردند؛ همه این اطوار و کردار اختراع در دین و بدعت در ملت سید المرسلین می‌باشد، جمیع سلاسل صوفیه اختراعی است و برائمه معصومین منسوب نیست، شعر:

گر بگویم تا قیامت زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام^۱
لاجرم بر این طایفه مصله اهانت رسانیدن لازم و اذیت نمودن متحتّم است.
این بود خلاصه کلام علماء ظاهر که مذکور گشت»^۲.

گفتار در بیان مبدأ اشتقاق لفظ صوفی و زمان وضع آن

«بر ضمیر منیر آفتاب تنویر اصحاب ایقان و بر رأی معرفت پیمای ارباب عرفان مستور و پوشیده نماند که این فرقه می‌گویند که صوفی مشتق است از "صفوة المآل" یعنی برگزیده و منتخب آن، چون بعد از مرتبه نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است، این فرقه اعزّ بنی آدمند؛ زیرا که هر چیز را سه مرتبه است: ادنی و اوسط و اعلی، زمره انبیاء و اوصیاء اعلای نوع انسانند و فرقه صوفیه اوسط نوعند، لاجرم برگزیده‌اند.

چون یاء نسبت بر "صفو" الحاق نمودند "صفوی" شد و چون این لفظ کثیرالاستعمال بود، در زبان‌ها ثقیل می‌نمود، پس "واو" آن را که "لام" آن بود به جای "فاء" که "عین" بود گذاردند و "صاد" را ضمّه دادند به مجانست "واو"، پس "صوفی" شد.

بعضی گفته‌اند که در زمان رسول جماعتی از مهاجرین اصحاب و متقیان

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۷۷.

۲. ریاض السیاحه، صص ۴ - ۳۰۱.

ایشان که اموال و مکتبی نداشتند و همواره علم عبادت و ریاضت بر سپهر قرب الهی می‌افراشتند، در صفه‌ای از مسجد رسول بسر می‌بردند و به‌صیقل مشاهده، زنگ شکوک و اوهام از دل‌های خویش می‌ستردند، ایشان مستمی به اصحاب صفه بودند و جناب رسالت مآب کمال لطف و مرحمت با ایشان می‌فرمود، به‌الحاق یاء نسبت ایشان را صفی گفتند و از باب اینکه در مضاعف یک حرف را به "یاء" یا به "واو" بدل می‌کنند، آن را صوفی گفتند. بعضی می‌گویند به‌سبب لبس صوف مستمی به این اسم شدند.

در فضل و مدح ایشان این بس که در تفاسیر مذکور است که جماعتی از اکابر و صنادید قبیله مضر به خدمت حضرت رسول آمدند، چون ایشان قبیله بزرگ بودند و اسلام ایشان باعث قوت اهل اسلام می‌بود، آن حضرت به سبب مصلحت در تعظیم ایشان مبالغه می‌نمود و ایشان را بر صدر مجلس جای می‌داد؛ ایشان چنانچه دأب اهل دنیا است، از مجالست اصحاب صفه که به ظاهر حقیر و متلبس به لباس گلیم و حصیر بودند، ننگ و عار می‌نمودند؛ از آن حضرت درخواست کردند که ما بزرگانیم و از جمله صدرنشینان، در مجلسی که ما باشیم این خرقة پوشان نیایند و زبان صحبت با ما نگشایند. بعد از آن، این آیه نازل گشت خطاب به حضرت رسول که: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِيسَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا^۱*

یعنی به صبر و ادا نفس خود را با آنهایی که می‌خوانند پروردگار خود را در صبح و شام و می‌جویند رضای او را و بر مدار چشم‌های خود را از روی ایشان مگر اراده کرده و می‌خواهی زندگانی دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده‌ایم ما دل او را از ذکر خود و متابعت کرده است هوای خود را و بوده است کار

۱. سوره کهف، آیات ۲۸ و ۲۹.

او بیرون از حد اعتدال و بگو حق را از جانب پروردگار خود، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود؛ به درستی که ما مهیا کرده‌ایم از برای ظالمان آتش دوزخ را.

فضیلت اصحاب صفة محتاج به بیان نیست؛ همان صفات که اصحاب صفة بدان موصوف بودند، صوفیان صفوت نشان به آن موصوفند. در میان این فرقه متعارف بوده که صوفی را اصحاب صفة می خوانده‌اند؛ چنان که مقرب درگاه باری خواجه عبدالله انصاری گفته^۱: «ای سالک روشن بین اصحاب صفة را بدین چشم مبین».

بعضی گفته‌اند که صوفی مشتق است از "صفا" که ضد کدورت است، زیرا که ایشان از کدورات نفسانی رسته و به صفای قلب پیوسته‌اند.

از بعضی از اکابر این فرقه منقول است که در زمان خاتم، مسلمانان افاضل و اهل کمال خود را به نام علی حده مسمی نمی فرمودند سواى "صحابه"، زیرا که هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحبت آن حضرت نمی دانستند.

و اهل عصر دوم که از صحابه کسی باقی نماند، جماعتی را که به خدمت صحابه حضرت رسول رسیده بودند و از ایشان احادیث و اخبار و آداب شنیده بودند "تابعین" می گفتند؛ این نام را شریف ترین لقب می دانستند.

در عصر سوم که آنها تابعین را دیده بودند "اتباع تابعین" می گفتند؛ تا اهل عصری که از عهد حضرت رسول بسیار دور شدند، خاصان امت را که نهایت پرهیزکاری و اهتمام به امور دین داشتند ایشان را "زهّاد" و "عبّاد" می گفتند تا آنکه ظاهر شد بدعت‌ها و بسیار شد مذهب‌های باطل مثل خوارج و غلات و ملاحده و زنادقه و غیر ایشان هر یک مدعی می بودند که در میان ما زهّاد و عبّاد هستند و اطلاق این اسم را بر خاصان خود می نمودند؛ تا آنکه اهل حق خاصان خود را که

۱. الف: خواجه عبدالله انصاری گفته است.

ممتاز بودند به زیادتیی زهد و محافظت نفس از متابعت هوا و صرف گردانیدن اوقات خود را در طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و عزلت و اجتناب نمودن از اهل دنیا، به اسم "صوفی" مخصوص ساختند و این نام از سنه دو بیست از هجرت بر ایشان اطلاق شده.

بالجمله آنچه از احادیث و کتب تذکره ظاهر می شود این است که این فرقه در زمان حضرت رسول و زوج بتول مختص به این اسم بوده اند؛ چنان که روایت شده در کتاب بشارة المصطفی لشعبة المرتضی که جناب ملاً محمد باقر مجلسی در فهرست بحار الانوار خود نسبت این کتاب را به شیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری داده به اسنادش؛ قال رسول الله: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ، یعنی حضرت رسول فرموده که هر که را خوش می آید که همنشین خدا باشد، با اهل تصوف بنشیند. مقوی این حدیث حدیث قدسی است که حق - سبحانه و تعالی - فرمود: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي،^۱ یعنی من همنشین آن کس که ذکر من کند؛ صوفیان اهل ذکرند، پس حضرت حق تعالی جلیس ایشان است.

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیاء^۲

صوفی ولی است، زیرا که ولی خدا آن کسی است که دست به دست علی یا مجاز از جانب آن بزرگوار داده و پیوند ولایت به وجود او رسیده و ایمان داخل دل او شده است. و نیز در آن کتاب روایت نموده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا تَطْعُنُوا عَلَى أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَالْخِرَقِ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لِبَاسُهُمْ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ، یعنی حضرت رسول فرمود: طعن مکنید و عیب منماید بر اهل صوفیه و خرقه پوشان؛ پس به درستی که اخلاق و اوصاف ایشان، اوصاف و اخلاق انبیاء است و لباس ایشان لباس انبیاء است.

و نیز در آن کتاب مروی است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: رَاغِبُوا فِي دَعَاءِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَ

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۳.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۱۲ (با کمی اختلاف).

اصحاب الجوع وَالْعَطَشِ فَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيَسْرِعُ فِي إِجَابَتِهِمْ، یعنی حضرت رسول فرمود که میل نمایید و دعا طلب کنید از اهل تصوّف و گرسنگان و تشنگان – یعنی روزه داران – پس به درستی که حق – سبحانه و تعالی – نظر رحمت می کند به سوی ایشان و زود اجابت می نماید دعای ایشان را.

و در کتاب عوالی اللّٰثالی ابن جمهور الاحساوی که ملامحمدباقر مذکور در فهرست بحارالانوار نسبت این کتاب را نیز به ابن جمهور داده، روایت شده که: قال امیرالمؤمنین (ع): التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرَفٌ: تاء و صاد و واو و فاء. التَّاءُ: تَرَكَ و تُوْبَةٌ و تُقِي؛ الصَّادُ: صَبْرٌ و صِدْقٌ و صَفَا؛ الواوُ: وِرْدٌ و وُدٌّ و وِفَا؛ الفاءُ: فَرَدٌ و فَقْرٌ و فَنَاءٌ.^۱

یعنی حضرت فرمود: التَّصَوُّفُ یعنی آن کسی که مسمی به صوفی است؛ چنان که این اسم چهار حرف است به ترتیب مذکور و هر حرفی از آن مشتمل است بر سه وصف که مجموع آن دوازده وصف می شود، پس می باید که شخص مسمای به این اسم بدین صفات دوازده گانه نیز موصوف باشد تا آنکه موضوع له حقیقی این لفظ تواند بود و هرکس که مستجمع صفات مذکوره باشد، اطلاق این لفظ بر او مجاز خواهد بود و کنایته است شریف، یعنی صوفی نمی باشد مگر شیعه اثنی عشری بوده باشد و از این است که در میان صوفیه مضبوط و مشهور است و در بسیاری از کتب مشایخ مسطور است که انتساب هر یک از سلسله صوفیه به حضرت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه معصومین می شود.

و از برای توضیح اقوال دیگر نیز ذکر می شود، من جمله میرسید شریف محقق در حاشیه شرح مطالع فرموده است که مضمونش این است: بدان به درستی که سعادت عظیم و مرتبه عالی از برای نفس ناطقه انسانی، معرفت صانع است تعالی و تقدس، با آنکه از برای اوست صفات کمالیه و منزه است از صفات نقایص امکانیه

۱. ج ۴، ص ۱۰۵: تصوّف شامل چهار حرف است: تاء، صاد، واو و فاء. تاء، عبارت است از ترک دنیا و پشیمانی از گناه و پرهیز از آنچه که خلاف رضای خداست. صاد، صبر و صدق و صفای قلب است. واو، ذکر خدا و دوستی وفای به عهد است. فاء، تنها بودن و دور شدن از کثرات و توجه به فقر خویش و فانی شدن از انانیت است.

و بالجمله معرفت مبدأ و معاد است که کمال نفس ناطقه است و طریق تحصیل آن به دو وجه میسر است:

یکی طریق اهل نظر و استدلال و دیگری طریق اهل ریاضت و مجاهدات. و روندگان طریق اول - یعنی نظر و استدلال - اگر ملازم و متابع ملت انبیایند در هر زمان و هر ملت، پس ایشان را متکلم می‌گویند، و اگر تابع دین و ملتی نیستند، ایشان را حکماء مشائی می‌گویند و سالکان طریق ثانی - یعنی اهل ریاضت و مجاهدات - اگر تابع ملت و دین هستند و ریاضت و مجاهده ایشان به قانون و قرارداد نبی آن زمان است، ایشان را صوفیه می‌گویند؛ نه این است که به همین لفظ بعینه می‌گفته باشند، زیرا که این لفظ عربی است. مثلاً در میان جماعتی که تکلم به عبری یا سریانی یا غیر آن، هر یک فرقه متصیف به این اوصاف را به لفظی که به قانون خود برای تسمیه اشیاء قرار داده‌اند، به کلمه‌ای تسمیه می‌نمودند که در لغت عرب به معنی صوفی است؛ یعنی زاهد و عابد و مرتاض بر طریق شریعت نبی وقت. و اگر ریاضت و مجاهده ایشان موافق قانون و قرارداد نبی آن زمان نیست، ایشان را حکماء اشراقی می‌گویند؛ و بدین مضمون نیز از محقق طوسی در بعض کتب نقل فرموده. بنابر این تقسیم و تعریف اهل ریاضت و مجاهده تابع شریعت را صوفی نامیده‌اند. پس وضع این لفظ از برای این فرقه از آدم الی یوم‌القیامة است، پس صوفی اطلاق می‌شود به مرتاض مجاهد مطلق موافق قوانین شرعیّه.

جمعی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ صِدْقُ التَّوْبَةِ، یعنی تصوّف توبه و بازگشت راست و درست است به خدای تعالی. و بعضی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ اِكْتِسَابُ الْفَضَائِلِ وَ مَحْوُ الرِّذَائِلِ، یعنی آراسته فضایل شدن و وارسته از رذایل. برخی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ تَرْكُ الْفُضُولِ وَ حِفْظُ الْأُصُولِ، یعنی تصوّف ترک نمودن آنچه در آخرت به کار نیاید و حفظ کردن آنچه در آخرت کارگشاید.

قومی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ ثُبُوتُ الْقَلْبِ عِنْدَ خِدْمَةِ الرَّبِّ، یعنی تصوِّف ثابت داشتن قلب است در وقت طاعت پروردگار. طایفه‌ای گفته‌اند: التَّصَوُّفُ حِفْظُ الْأَسْرَارِ وَ حُبُّ الْأَبْرَارِ وَ مُجَانِبَةُ الْأَشْرَارِ، یعنی تصوِّف پنهان داشتن آنچه از معارف بر او وارد شود از غیر محرم و دوست داشتن نیکوکاران و دوری از بدکاران. فرقه‌ای گفته‌اند: التَّصَوُّفُ رَفْضُ الْهَوَىٰ وَ مُلَازِمَةُ التَّقْوَىٰ، یعنی تصوِّف ترک هوا و تمنای نفسانی است و ملازمت پرهیزکاری.

زمره‌ای گفته‌اند: التَّصَوُّفُ شُكْرٌ عَلَى النَّعْمِ وَ صَبْرٌ عَلَى النَّقْمِ، یعنی تصوِّف شکرگزاری نعمت‌های الهی است و صبر نمودن بر بلاها و مصیبت‌ها. گروهی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ طَرْحُ النَّفْسِ فِي الْعِبَادَةِ وَ تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، یعنی تصوِّف انداختن نفس است در عبادت و متعلق گردانیدن دل است در آثار ربوبیت. جماعتی گفته‌اند: التَّصَوُّفُ فَنَاءُ النَّاسُوتِيَّةِ وَ ظُهُورُ الْإِلَهَوْتِيَّةِ، یعنی تصوِّف فانی داشتن عالم ناسوت است - مراد از ناسوت ماسوی الله است - و ظهور و غلبه الوهیت است.

شیخ شهید اول گفته: الصَّوْفِيَّةُ الْمَشْتَعِلُونَ بِالْعِبَادَةِ وَالْمُعْرِضُونَ عَنِ الدُّنْيَا وَالْمُتَبَلِّغُونَ عَلَى الْآخِرَةِ یعنی صوفیه آنانند که مشغولند به عبادت پروردگار خود و اعراض نموده‌اند از دنیا و رو آورنده به آخرت.

دانایی گفته: الصَّوْفِيُّ كَالْأَرْضِ يَطَّأهَا الْبِرُّ وَالْفَاجِرَ وَ كَالسَّحَابِ تَضَلُّ كُلُّ شَيْءٍ وَ كَالْمَطَرِ يَسْقِي كُلُّ شَيْءٍ^۱ که کنایه از منتفع شدن عموم خلائق از نفوس شریفه ایشان است.^۲ تا اینجا از کتاب ریاض السیاحه بود و خلاصه همه اخبار و اقوال این است که صوفی اسم است از برای کسی که به صدق ارادت دست به دست نبی وقت یا خلیفه او داده و رضای خدا را نصب العین خود قرار دهد و دنیا و هوا را پشت سر اندازد که آن کس که چنین کند، لامحاله اقوال نبی وقت و خلیفه آن نبی را به نیکی اطاعت

۱. صوفی مانند زمین است که نیکوکار و بدکار آن را درمی‌نوردد و مانند ابر است که بر هر چیز سایه می‌افکند و مانند باران است که همه چیز را سیراب می‌کند.

۲. ریاض السیاحه، صص ۱۰ - ۳۰۴ (با کمی اختلاف).

کند و تمام آنچه را که از نبی یا خلیفه نبی رسیده پیروی می‌کند، حال او باشد نه افعال اعضا و جوارح تنها که معنی تصوّف و طریقت تصحیح شریعت است و تصحیح شریعت به این است که ظاهر قالب را آراسته به اعمال ظاهراً شریعت نماید و باطن خود را آراسته به احوالی که نتیجه اعمال شرعیّه است نماید و اگر چنین کند، تمام آنچه گذشت از اخبار و اقوال، در آن موجود شود و اگر غیر این باشد اسم صوفی بر آن گذاشتن خطا و کذب و افتراء خواهد بود، چون قلندریّه که خود را به لباس این طایفه درآورده‌اند و از اعمال و اوصاف اینها هیچ بهره‌ای ندارند؛ چنان‌که در میان علماء شریعت و مشایخ روایت بسیاری بدون اذن و اجازه داخل شده و منصب فتواء و قضاوت را که حق پیغمبر و وصی پیغمبر است متصدی شده و خود را در مرتبه شقاوت واقع ساخته و دیگران را به فتنه و ضلالت انداخته و باعث بدنامی نکوکاران گردیده‌اند.

هَذَا آخِرُ مَا أَرَدْتُ جَمْعَهُ وَ تَأْلِيْفَهُ لِبَشَارَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَا وَ آخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ خُصُوصًا عَلَي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ عَزَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ.^۱
تمام شد در ۲۵ شهر ربیع المولود سنه ۱۳۲۵ هجری قمری علی ید مؤلفه سلطان محمد^۲.

۱. این پایان مطالبی است که مایل بودم آنها را جهت بشارت و مزده به مؤمنان جمع‌آوری و تألیف نمایم و از ابتدا تا انتها سپاس و ستایش مخصوص خداوند است و درود و سلام بر محمد(ص) و خاندان او باد خصوصاً بر علی(ع) که امیرمؤمنان و مهتر جانشینان و عزیزگرداننده مؤمنان و هلاک‌کننده کافران است.

۲. در پایان چاپ دوم کتاب نیز آمده است: «قد وقت باختم الطبع الثانی بتوفیق الزبانی فی جمادی الثانیة من سنة ۱۳۷۸ القمریة و سنة ۱۳۳۷ الشمسیة فی مطبعة المباركة الثابان فی بلدة طهران والحمد لله الخالق المَنَّان والصلوة علی سیدالزسل المبعوث علی الانس والجان و علی اوصیائه الهادین الی طریق الشریعة والعرفان و رحمة الله و برکاته علیهم الی يوم البعث والمیزان. و انا المسکین العاصی المحتاج الی رحمة الباری سید هبة الله الجذبی الاصفهانی غفر له ولوالديه.»

فهرست‌ها

- فهرست آیات قرآنی
- فهرست احادیث، اخبار، اشعار و عبارات عربی
- فهرست اشعار فارسی
- فهرست اقوام و گروه‌ها
- فهرست اشخاص
- فهرست اماکن
- فهرست کتاب‌ها

فهرست آیات قرآنی

فاولئك يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً / ١١، ٤٠، ٤١،	إِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ / ٢٧١
٤٥، ٦٣، ٧٣، ١١٣	إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ / ٢٠٤
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ /	إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ / ٢٤٨
٤٢	أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ / ١٠٩
الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ... / ٢٧٦	أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ / ٢٧٧
الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ /	أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا / ٩، ١٣٢
٩٠، ٩١، ١٠٨	أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ / ٣٣٠
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ / ٧٨	أَلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ / ١١، ٤٥، ١١٢، ١٧٦،
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ / ٥٣	٢٩٠، ٢٤٧
	أَلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ / ٣٩، ١٠٥
	إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً /
	٢٩٨
	إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً

اليوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي / ٢١٦

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ

نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ ... / ٤٥

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ

مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ

الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ... / ١٦٥

أَمْ تَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ... / ١٩

إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَاَمَّا الَّذِينَ

آمَنُوا... / ٤٦

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ / ٢٨٣

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ

أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... / ١٠، ٨٤

١٩١، ١٩٢

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ / ٩٢

إِنَّ الْمَنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ

وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا / ٢٧، ٣٤٤

إِنْ تَرَكَ خَيْرًا / ١٢١

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ /

٢١١

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ

يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا / ٣١١

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ / ٣٢،

٢٥٧

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ / ١٢١

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ / ٣٠١

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلُهُ

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ

يَسْتَعْفِفُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... / ٤٢، ٤٣،

٦٢

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى

جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ / ٢٤٥، ٢٤٦

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ

يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ / ٣٠، ٣٣، ٢٨٩،

٢٩١، ٢٩٣

السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ / ٥٧

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ / ٢٣٠

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا / ٤٤، ٧٥

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ

لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ / ١٢٢

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ

وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ / ١٩٢، ٢٨٣

اليوم احل لكم الطيبات / ٢٤٥

المؤمنين و أنزل جُنوداً لم تروها /

۲۸۳، ۲۸۴

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من

عبادنا و منهم ظالمٌ لنفسه... / ۹۰،

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۳۳۸

ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوءى أن كذبوا

بآيات الله و كانوا بها يستهزؤن / ۳۵،

۱۲۲، ۳۰۲

ثم لا يتينهم من بين أيديهم و من خلفهم و

عن أيمنهم و عن شمائلهم... / ۷۰

جنات عدنٍ يدخلونها يُحَلَوْنَ فيها من

أساورٍ من ذهبٍ / ۹۰، ۱۰۸، ۳۳۸

خَشَعَتِ الاصواتُ لِلرَّحْمَنِ / ۳۰۱

ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ / ۱۸۹

رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِن

أَمْرِنَا رَشَدًا / ۱۲۳، ۱۵۵

رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عدنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ و

مَنْ صَلَحَ مِنْ أبنائِهِمْ و أزواجِهِمْ و

ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ /

۴۲

رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه و منهم

مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ /

۱۱۳، ۱۱۴

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ / ۷۰

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ / ۳۸، ۱۹۰

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ / ۳۳۹

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و رَسُولُهُ و الَّذِينَ آمَنُوا

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ / ۴۴، ۱۹۷

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ و

يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ... / ۵۴

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ و آبَاؤُكُمْ /

۱۸۰

أَوْفُوا بِعَهْدِي / ۲۸۹

أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ / ۵۷

أُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ

التَّيْبِينِ و الصِّدِّيقِينَ... / ۲۵

أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ و اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى

الْجَنَّةِ و الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ / ۲۶۵

أَتَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ / ۳۱۴

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ لَمَّا يَا تِهِمْ

تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ... / ۲۶۱

تُبدَلُ الارضُ غَيْرَ الارضِ / ۹، ۱۳۲

تصلى ناراً حاميةً / ۶۷

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ /

۱۰۸، ۲۰۲

ثم أنزل الله سكينته على رسوله و على

- رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله
واقام الصلوة و ايتاء الزكاة / ١٨٤،
٢٤٦
رضوا بالحياة الدنيا و اطمانوا بها / ١١٠،
٣٣٣
سابقون اولون / ٥٦
ستستدرجهم من حيث لا يعلمون / ١٧٠
صافات صفا / ١٩٣، ٢٠٢
صم بكم عمى فهم لا يعتدرون / ١٦
ضربت عليهم الذلة أين ما تقفوا الا بحبل
من الله و حبل من الناس / ٨، ١٩٣،
٣٣٤
عاملة ناصبة / ٦٧
فاخرج منها فانك رجيم / ٣١٤
فادخلوها ابواب جهنم خالدين / ٣١٤
فاذكروني اذكركم / ٢٤٤
فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به /
١٩٢
فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل و لا
تستعجل لهم / ١٧
فانموا بالله و رسوله و التور الذي انزلنا /
٢٧٣
فانزل الله سكينته على رسوله و على
- المؤمنين و الزمهم ... / ٢٨٤
فخلف من بعدهم خلف اصاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا
٢٩٨ /
فكافين من قريية اهلكناها و هي ظالمة
فهي حاوية على عروشها ... / ١١٩،
٢٢٤، ٣٤٢
فلما اسفونا انتقمنا منهم / ٢٤٣
فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم / ٢٨٣
فمثلة كمثل الكلب ان تحمى عليه يلهث
او تتركه يلهث / ٢١٢
فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا
صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا /
١٣٠
فويل للمصلين / ١٢١
في بيوت اذن الله ان ترفع / ١٨٤
في مقعد صدق عند مليك مقتدر / ٩٢،
٩٥، ٣٣٨
قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا و لكن
قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان في
قلوبكم / ٥، ٦، ١٨٧، ٢٩٨، ٣٣٩
قالوا انؤمن لك و اتبعك الازدلون /
٢١١

- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ / ١٢٨، ١٨٨
- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... / ٢٦٦
- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا / ٣١١
- كَانَ مِمَّنْ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَاحِبَةٍ عَلَيْهِمْ / ١٦٤، ٢٩٦
- كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ / ٧٦
- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ / ١١، ٤٥، ١١٢، ١٧٦، ٢٤٧، ٢٩٠
- كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا / ١٣٦
- كَتَمَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا... / ١٢٧، ٣١١
- لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ / ٢٣٣
- لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ / ١٢٢
- لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ / ٩٨
- لَا تَقْعُدَنَّ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ / ٧٠
- لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً... / ٩٧
- لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ / ١٦٤
- لَتَتَّبِعُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَفِي أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوا الْكِتَابَ... / ١٦٤
- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ... / ٢٨٣
- لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا / ٢٠٧
- لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ / ٣٩، ١٨٧
- لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جِزَاءَ الْمُحْسِنِينَ / ١١٢
- لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا / ٣١
- لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ / ١١٢
- مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا / ٣٢٥
- مَا كُنْتُمْ فِيهَا أَبْدًا / ٥٤
- مَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا / ٦٥
- مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ

- أَتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ
الابصار / ٦٣
مُدَبَّرَاتِ أَمْرًا / ٢٠٢
- وَأَثُلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ
منها / ٢١٢
- وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْ
إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْكُمْ رَبُّكُمْ... / ١٢٣،
١٥٥
- وَأذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً
وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ / ٢٤٩، ٢٥٧،
٢٥٨
- وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ
إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ / ٢٢٤
- وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
بِالْغَدْوَةِ وَ الْعِشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ... /
٢٧٠، ٢٧٢، ٣٤٧
- وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ / ٣٤٥
وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ... / ١٠٨
- وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أَوْلِيكَ هُمْ
الْمُتَّقُونَ / ١١٢
- وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمْ
الصِّدِّيقُونَ وَ الشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ / ٨٣
- وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ
أَتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ
الابصار / ٦٣
مُدَبَّرَاتِ أَمْرًا / ٢٠٢
- مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَمَا يُعَذِّبُهُمْ وَ أَمَا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ / ١١٣، ١١٨، ١١٩، ٢١٠، ٢٦١،
٣٣٤
- مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي
الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ
مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
/ ٣٠٤، ٣٠٣، ٥٨ /
- مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً
ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى /
٢٩٣
- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ
مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً... / ٤٠
- مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ / ٢٣٣
- مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... / ١٨٩
- نِسَاءُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتَكُمْ أَنَّى
شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ / ١٣٧
- نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ / ١٢٤
نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ / ٧،

- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَلِيَانُهُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ /
۳۳۹، ۳۳۴ / اللَّهُ لَمَعَ المحسنينَ
- وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ / ۱۱، ۴۵،
۱۷۶، ۲۴۷، ۲۹۰
- وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / ۱۸۴
وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ /
۳۲۸
- وَأُمِّهِ وَآبِيهِ / ۳۱۹
وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ
أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا / ۱۱۸، ۲۰۹
- وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ / ۳۳۳
وَإِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا
الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ
كِفِيلًا / ۱۶۰
- وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ
لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...
۵۳ /
- وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ / ۶۷
وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ [كَمَا كَفَرُوا] فَتَكُونُونَ
سِوَاءً / ۲۷
- وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا
حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا... /
۴۲
- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا [مِنْكُمْ] وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...
/ ۴۱ /
- وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ
رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ / ۹۰، ۹۱، ۱۰۸
- وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ / ۲۰۴
وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ
شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
نَارًا / ۳۴۷
- وَقِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِيَ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ
فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ /
۴۲
- وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ /
۳۵
- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا / ۳۲۸
وَلَا الظُّلُمَاتِ وَلَا النُّورِ / ۴۶
وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ / ۴۶
وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى
بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا... /

- وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ
إِلَى اللَّهِ تَابًا / ٤١
- وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ /
٩٨
- وَمَنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا /
١٩٨، ٤٤
- وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ
فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ... / ٢٦٨
- وَمَنْ [يَكْفُرُ بِالطَّاعُونَ] يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ
اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى / ٨، ٤٠
- وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ
جَنَّاتٍ تَجْرِي... / ٤٤
- وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا
عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ / ٥٩
- وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا / ٥٤
- وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا عَلَى مَا لَمْ يَفْعَلُوا /
٣٣٣
- وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الأنهارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ
مَعَهُ... / ١٨٨
- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ
رَبِّي / ٢٢٩
- ٢٩٤
- وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ / ٢٧٢
- وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ / ٣٣٣
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ / ٢٤٥
- وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى
مَا كَذَّبُوا / ١٧
- وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ
تَسْرَحُونَ / ١٢١
- وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ / ٢٨٣
- وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا / ٢٦
- وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ / ١٤٧، ١٦٤
- وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا
الزَّكَاةَ... / ٢٢٣
- وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ / ٢١١
- وَمَا ظَلَمْنَا / ٢٣٣
- وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ / ٢١١
- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ... / ٢٢
- وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ / ٤٦
- وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ / ٤٦

يا ايها الناس كُلُوا مِنَّمَا فِي الارضِ حلالاً
طيباً و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ /

۱۳۷

يا ايها النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
بِابْتِغَاءِ نِكَاحٍ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً
و لا يَسْرِقْنَ و لا يَزْنِينَ... / ۳۰۰

يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ
مَهْجُوراً / ۳۴۲

يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا
تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذَّنْبَ جَمِيعاً... / ۵۵

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلِ وَجْهَاتٍ
لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ / ۵۴

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا / ۱۸۰

يُرَاءُونَ النَّاسَ / ۲۴۹

يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ /
۳۲۱

يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ اسْلُمُوا قَلَّ لَا تَمْتُونَا عَلَيَّ
اسْلَامَكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ / ۱۳، ۳۱، ۱۸۷، ۳۳۹

يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصراً عَظِيماً / ۲۸۳

يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ
رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ / ۶۵، ۲۹۷

هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى
صِرَاطِ الْحَمِيدِ / ۷۰

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا
يَعْلَمُونَ / ۴۵

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ / ۲۳۲

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ /

۲۸۳

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ / ۲۶۹

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ
الصَّادِقِينَ / ۱۳۲، ۲۶۸

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَ
رَابِطُوا / ۲۷۱

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ / ۱۳۶

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ
بِالْمَنِّ وَالْإِذْيِ / ۱۴۹

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلا
أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَن يَفْعَلْ

ذَلِكَ... / ۴۵، ۶۳

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ / ۱۹۷

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى
 نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ / ١٨٨،
 يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ / ٩٩
 يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ / ٣١٩

فهرست احاديث، اخبار، اشعار و عبارات عربى

- آتانى جبرئيل من قبل ربى جلّ جلاله
فقال: يا محمد بشر أخاك عليّاً... / ٧٨
- آتاهم الله العلم والايمان / ٢١٧
- آخر العلم تفويض الامر اليه / ٢٠٦
- آخر العمل اول الفكر / ١٩٥
- آس من رحمة الله / ٨٢
- ابشروا و بشروا فوالله لقد مات رسول الله
صلّى الله عليه و آله و هو ساخط على
امته / ٦٧
- ابشر يا على ما من عبدٍ يحبّك و ينتحل
مودّك الا بعثه يوم القيامة... / ٩٢
- أتدرون غمى و فى اىّ شىء تفكّرى و
الى اىّ شىء تفكّرى؟ / ١٠٥
- أتزعم انك جرم صغير / ٢٧٤
- أتقوا الله معاشر الشّيعه فانّ الجنّة لن
- تفوتكم و ان أبطأت بها عنكم... /
١٤٤
- احقّ الناس بالورع آل محمد صلّى الله
عليه... / ١٥٣
- احوج ما تكون الى هذا الامر اذا بلغت
النفس الى ههنا / ٣٠٣
- اخبرنى بحديث فيكم خاصّة قال: نعم،
نحن خزّان علم الله... / ٨٢
- ادع الله ان يرزقنى الشّهادة فقال: المؤمن
شهيد... / ٨٣
- اذا احبّ الله عبداً نظراً اليه أتحفه من
ثلاث بوحدة: اما صداع و اما حمى و
اما رمد / ١٧٥
- اذا اراد الله بعبد خيراً رزقه تدبير المعيشة
/ ٣٠٧

اذ جائه الرجل فقال الرجل: كيف انتم؟

فقال له محمد... / ١٧٥

اذ دخل ابوبصير و قد خفزه النفس فلماً

اخذ مجلسه قال له ابو عبدالله

عليه السلام... / ٦٢

اذهبى الى فاطمة فأسأليها عني من

شيعتكم... / ١٤٥

أرأيتم شدة حنين الجذع الى محمد

رسول الله؟ قال رسول الله: والذي

بعثني بالحق نبياً / ٥٩

ارحنا يا بلال فقرة عيني في الصلوة / ٣٣١

ارسل رسول الله صلى الله عليه وآله منادياً

ينادى: من قال لا اله الا الله... / ٨١

اسأل الله الجنة فقال ابو عبدالله عليه السلام:

انتم في الجنة فاسئلوا الله ان الله لا

يخرجكم منها... / ٧٥

اسباطنا خلفاء الدين و خلفاء النبيين و

مصاييح الامم و مفاتيح الكرم / ٢٢٣

اسناها و اشرفها الولاية / ١٩٦

اشد الناس بلاء النبيون ثم الامثل فالامثل

/ ١٦٦

اطلب لاخيک عذراً فان لم تجد له عذراً

فلتمس له عذرا / ١٠٢

اذا اعتدى عليه او رأى من الظالمين ما لا

يحب / ٢٧٧

اذا انت اخصيت ما على الارض من شيعة

علي فلست تلاقى الا من هو حطب

لجهنم / ٦٩

اذا حشر الله الناس في صعيد واحد اجل الله

اشياعنا ان يناقشهم... / ١٠١

اذا قدمت الكوفة ان شاء الله فاروعني هذا

الحديث: من شهد لا اله الا الله وجبت

له الجنة / ٧١

اذا كان يوم القيامة اقف انا و علي علي

الصراط فلا يمر احد من خلق الله الا...

/ ٩٨

اذا كان يوم القيامة جمع الله الناس في

صعيد واحد من الاولين والآخرين

عراة حفاة... / ٧٣

اذا كان يوم القيامة جمع الله الناس في

صعيد واحد و وضعت الموازين... /

٩٥

اذا كان يوم القيامة جئت انت و شيعتك

ركباناً على نوق من نور البرق... / ٩٨

اذا كان يوم القيامة و لنا حساب شيعتنا

فمن كانت مظلمته فيما بينه... / ٧٢

اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك /	٣٥١ /	٣٠٥
التصوف ترك الفضول و حفظ الاصول /	٣٥١	اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه / ٢٠٣
التصوف ثبوت القلب عند خدمة الرب /	٣٥٢	اعرف نفسك تعرف ربك / ٢٠٣
التصوف حفظ الاسرار و حب الابرار و	٣٥٢	افضل ما يقدمه العالم من محبتينا و موالينا
مجانبة الاشرار / ٣٥٢	٣٥٢	امامه ليوم فقره و فاقته و ذله و... / ٩٢
التصوف رفض الهوى و ملازمة التقوى /	٣٥٢	الا تخضبوا و لا تشبهوا باليهود / ١٢١
التصوف شكر على التعم و صبر على	٣٥٢	الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فانك لم
النقم / ٣٥٢	٣٥٢	تراه فانه يراك / ٣٠٣
التصوف صدق التوبة / ٣٥١	٣٥٢	الاخوان صنفان: اخوان الشقه و اخوان
التصوف طرح النفس فى العبودية و تعلق	٣٥٢	المكاشرة... / ١١٤
القلب بالربوبية / ٣٥٢	٣٥١	الاسلام بدأ غريبا و سيعود غريبا / ١٦٥
التصوف فناء الناسوتية و ظهور	٣٥٢	الامام كلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور
اللاهوتية / ٣٥٢	٣٥٢	الله و حجاب الله... / ٢١٩
الجهال يعجبهم حفظ الرواية / ٣٠١	٣٥٢	الا و من مات على حب ال محمد فانا
الديناء سجن المؤمن و جنة الكافر / ١٧٥	٣٥٢	كفيله بالجنة مع الانبياء / ٩٣
الديناء والآخرة ضربتان / ٢٥٥	٣٥٢	البلاء زين المؤمن و كرامة لمن عقل لان
الرجل من مواليكم يكون عارفاً يشرب	٣٥٢	فى مباشرته / ١٧٠
الخمير و يرتكب الموبق من الذنب...	٣٥٢	البلاء للمؤمن كالشكاك للذابة والعقال
٨٨ /	٣٥٢	للابل / ١٧١
السقم يحمو الذنوب، ساعات الوجع	٣٥٢	التصوف اربعة احرف، تاء و صاد و واو و
	٣٥٠ /	فاء... / ٣٥٠
		التصوف اكتساب الفضائل و محو الرذائل

- يذهبن ساعات الخطايا / ١٧٤
 الشريعة اقوالى والطريقة افعالى والحقيقة
 احوالى / ٣٠٨، ٣٠٩
 الشيعة ثلاث: محبّ واد فهو متّا و متزّين
 بنا و نحن زين لمن تزّين بنا... / ١٤٣
 الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و
 رأس الصّبر البلاء و ما يعقلها الآ
 العالمون / ١٧١
 الصورة الانسانية هى اكبر حجج الله على
 خلقه و هى الكتاب الذى... / ٢٧٤
 الصوفية المشتغلون بالعبادة والمعرضون
 عن الدنيا والمقبلون على الآخرة /
 ٣٥٢
 الصّوفى كالارض يطأها البرّ والفاجر و
 كالسحاب تضلّ كلّ شىء... / ٣٥٢
 الطّاعم الشّاكر كالصائم القائم / ١٣٧
 الظالم لنفسه يحوم حول نفسه / ١١١
 العبودية جوهرة كنهها الرّبوبيّة / ١٩٨
 العلماء منار والاتقياء حصون والاوصياء
 سادة / ٣٤٠
 العلماء يحزنهم ترك الرّعاية / ٦٥، ٣٠١
 العلم علمان: علم الابدان و علم الاديان /
 ٣٠٧
- الغريق يتشبّث بكل حشيش / ٣١٦
 اللّهمّ قد اتى على سبعون فى الرّخاء حتى
 اتى على سبعون فى البلاء / ١٧١
 المتقون شيعتنا / ٣٧
 المجاز قنطرة الحقيقه / ٢٧٩
 المقتصد من يحوم حول ربه / ١١١
 الملك عقيم / ٣٢٢
 المؤمن بمنزلة كفة الميزان كلّما زيد فى
 ايمانه زيد فى بلائه / ١٦٧
 المؤمن على اىّ كلّ حال مات و فى اىّ
 ساعة قبض فهو شهيد و لقد سمعت...
 ٨٣ /
 المؤمن لا يمضى عليه اربعون ليلة
 الاعرض له امر يحزنه يذكر به / ١٦٧
 المؤمن مكفر و لا يكون فى الدّنيا مؤمن
 الا و له جار يؤذيه / ١٧٥
 المؤمن مؤمنان: مؤمن صدق بعهدالله و
 وفى بشرطه... / ١١٤
 المؤمن يعرض كل خير لو قطع انملة انملة
 كان خيراً له... / ١٧٣
 التّار و لا العار / ٣٢١
 الورع الورع والمواسات الموساسات /
 ١٤٣

- اقا آتہ ليس من عبد يذكر عنده اهل البيت
فيرق لذكرنا الامسحت / ۱۰۱
- انا صاحب الخلق الاوّل قبل نوح اوّل /
۲۲۷
- انا عند المنكسرة قلوبهم / ۲۸۰
- انا عندي مفاتيح الغيب لا يعلم بعد
رسول الله الا انا ذوالقرنين مذكور
في صحف الاولى... / ۲۳۰
- انّ الانبياء و اولاد الانبياء و اتباع الانبياء
خصّوا بثلاث خصال... / ۱۷۲
- ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم
يصعد منه مرقة بعد مرقة... / ۱۱۵
- انّ البلاء للظالم ادب و للمؤمن امتحان و
للانبياء درجة و للاولياء كرامة / ۱۷۳
- انّ الرّجل ليحبّكم و ما يدري ما تقولون
فيدخله الله الجنّة... / ۵۸
- انّ الشياطين على المؤمنين اكثر من
الزّنابير على اللّحم / ۱۷۲
- انّ العبد المؤمن ليطلب الامارة و التجارة
حتى اذا اشرف من ذلك على من كان
يهودي... / ۱۷۴
- انّ الله اذا احبّ عبداً غتّه بالبلاء غتّاً و انا و
اياكم يا سدير لنصبح به و نمسى /
۱۶۶
- انّ الله تعالى اعظم و اعزّ و اجلّ و امنع من
- انا اغنى الشّركاء عن الشرك فمن عمل
عملا اشرك فيه غيري فانا منه بري...
/ ۱۳۰
- انا الّذي دعيت الامم كلّها الى طاعتي
فكفرت فعذبت بالتار و انا خازنها
عليهم حقّاً / ۲۲۶
- انا الصراط المستقيم / ۳۲، ۲۸۲
- انا الصلوة / ۳۲
- انا الطريق المستقيم / ۲۸۶
- انا المقدّم على بنى آدم يوم القيامة انا
محاسب للخلق انا منزلهم و منازلهم...
/ ۲۳۱
- انا جليس من ذكرني / ۳۴۹
- انا حاشر الى الله و الّتي تزويج اهل الجنّة و
الّتي عذاب اهل التار و الّتي اياب الخلق
جميعاً / ۲۲۶
- انّ اراد الله اذا اراد بعبد خيراً فاذهب ذنبا
اتّبعه بنقمةٍ و يذكره الاستغفار... /
۱۷۰
- ان اشدّ الناس بلاءً الانبياء ثمّ الّذين
يلونهم ثمّ الامثل فالامثل / ۱۶۵

ان يظلم و لكتته... / ٢٣٣	ان يظلم و لكتته... / ٢٣٣
ان الله تعالى شراباً لأولياؤه اذا شربوا سكروا و اذا سكروا طابوا... / ١٢٥	ان الله تعالى شراباً لأولياؤه اذا شربوا سكروا و اذا سكروا طابوا... / ١٢٥
ان الله خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره / ٣٤٥	ان الله خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره / ٣٤٥
ان الله سبحانه يبعث شيعتنا يوم القيامة من قبورهم على ما كان منهم من الذنوب والعيوب... / ٨١	ان الله سبحانه يبعث شيعتنا يوم القيامة من قبورهم على ما كان منهم من الذنوب والعيوب... / ٨١
ان الله عز وجل اعطى المؤمن من ثلاث خصال: العز في الدنيا... / ٥٦	ان الله عز وجل اعطى المؤمن من ثلاث خصال: العز في الدنيا... / ٥٦
ان الله عز وجل خلقنا فاحسن خلقنا و بنا اثرنا الاشجار و جرت الانهار و بنا نزل غيث السماء / ٢٢٢	ان الله عز وجل خلقنا فاحسن خلقنا و بنا اثرنا الاشجار و جرت الانهار و بنا نزل غيث السماء / ٢٢٢
ان الله عز وجل عباداً فى الارض من خالص عباده ما ينزل... / ١٦٦	ان الله عز وجل عباداً فى الارض من خالص عباده ما ينزل... / ١٦٦
ان الله لا يستحيى ان يعذب امة دانت بامام ليس من الله و ان كانت... / ٧٧	ان الله لا يستحيى ان يعذب امة دانت بامام ليس من الله و ان كانت... / ٧٧
ان الله لا يفعل بالمؤمن الا ما هو خيراً له / ١٧٣	ان الله لا يفعل بالمؤمن الا ما هو خيراً له / ١٧٣
ان الله لا يقدر احد قدره كذلك لا يقدر احد نبيته... / ٤٧	ان الله لا يقدر احد قدره كذلك لا يقدر احد نبيته... / ٤٧
ان الله يستحيى ان يعذب امة دانت بامام من الله و كانت فى اعمالها ظالمة	ان الله يستحيى ان يعذب امة دانت بامام من الله و كانت فى اعمالها ظالمة
مسيئة / ٢٩	مسيئة / ٢٩
ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطى هذا الامر الا صفوته من خلقه... / ١٠٣	ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطى هذا الامر الا صفوته من خلقه... / ١٠٣
ان المتحايين فى الله يوم القيامة على منابر من نور قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم... / ٨٩	ان المتحايين فى الله يوم القيامة على منابر من نور قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم... / ٨٩
ان المغيرة يقول: ان المؤمن لا يبتلى بالجذام و لا بالبرص... / ١٦٦	ان المغيرة يقول: ان المؤمن لا يبتلى بالجذام و لا بالبرص... / ١٦٦
ان الملائكة لخدّامنا و خدام محبينا / ٢٦٥	ان الملائكة لخدّامنا و خدام محبينا / ٢٦٥
ان المؤمن لو اصبح له ما بين المشرق والمغرب و كان ذلك خيراً له... / ١٧٣	ان المؤمن لو اصبح له ما بين المشرق والمغرب و كان ذلك خيراً له... / ١٧٣
ان المؤمن ليكرم على الله حتى لو سألته الجنة بما فيها أعطاه... / ١٦٩	ان المؤمن ليكرم على الله حتى لو سألته الجنة بما فيها أعطاه... / ١٦٩
ان المؤمن منكم يوم القيامة ليمر به الرجل له المعرفة به فى الدنيا و قد امر به اى / ١٠٠	ان المؤمن منكم يوم القيامة ليمر به الرجل له المعرفة به فى الدنيا و قد امر به اى / ١٠٠
ان المؤمنين اذا التقيا فتصافحا ادخل الله عز وجل يده من بين ايديهما / ٨، ٤٨	ان المؤمنين اذا التقيا فتصافحا ادخل الله عز وجل يده من بين ايديهما / ٨، ٤٨
انا مدينة العلم و على بابها / ٣٧	انا مدينة العلم و على بابها / ٣٧
انا من اهوى و من اهوى انا / ١٣٣، ٢٨١	انا من اهوى و من اهوى انا / ١٣٣، ٢٨١
انا من شيعتكم، قال: اتق الله و لا تدعين	انا من شيعتكم، قال: اتق الله و لا تدعين

- شيئاً يقول الله لك كذبت... / ١٤٦
 انّ اناساً أتوا على بن الحسين عليه السلام
 و عبدالله بن عباس فذكروا لها نحو ما
 ذكرتهم... / ١٧٥
- انّ عكرمة مولى ابن عباس قد حضرته
 الوفاة... / ٨٠
- انّ علماء شيعتنا يحشرون فيخلع عليهم
 من الكرامات على قدر... / ٩٤
- انّ عمّار الدهنى شهد اليوم عند ابي ليلى
 قاضى الكوفه... / ١٤٧
- ان عندنا اقواماً يقولون بامير المؤمنين
 عليه السلام يفضلونه على الناس كلّهم
 و ليس يصفون... / ١١٦
- ان عن يمين العرش و يسار العرش
 لرجالاً على منابر من نور تتلأأ
 وجوههم نورا / ٦٨
- انّ فلاناً سرف على نفسه بالذنوب
 الموبقات و هو مع ذلك من
 شيعتكم... / ١٤٥
- انّ فى الجنة منزلة لا يبغها عبد الاّ
 بالابتلاء فى جسده / ١٦٧
- انّ فينا ناجى الله به موسى بن عمران ان يا
 موسى ما خلقت خلقا هو احب الىّ
 من عبدى المؤمن... / ١٧٤
- ان كان النبى من الانبياء ليبتلى بالجوع
 حتّى يموت جوعاً... / ١٧٢
- انّ للجنة ثمانية ابواب و خمسة ابواب
 شيئاً يقول الله لك كذبت... / ١٤٦
- انّا نرى فى المسجد رجلاً يعلن بسبّ
 اعدائكم و يستبهم... / ٢٣٤
- انا و علىّ ابوا هذه الامة / ٣٨، ١٩٠
 انّ اهل الحق لم يزالوا منذ كانوا فى شدة
 اما... / ١٦٧
- انت عدوّ لى كفر احدهما / ٢٩٤
- انتم اهل تحية الله و سلامه و انتم اهل اثره
 الله برحمته و اهل توفيق الله... / ٨٥
- انتم والله الذين قال الله عزّ و جلّ: و نزعنا
 ما فى صدورهم من غلّ اخواناً على
 سرر متقابلين / ٦٠
- انّ حبنا اهل البيت يساقط عن العباد
 الذنوب كما تساقط الريح الورق من
 الشجر / ٧٩
- انّ ذكرنا من ذكر الله / ٢٥٠
- انّ رجلاً من ولد عبدالله بن سبا يقول
 بالتفويض فقال: و ما التفويض / ٢٤٠
- انّ عشرة نفرأ بالباب يزعمون انك ربهم
 فقال: ادخلهم... / ٢٤٠

- يدخل منها شيعتنا و محبونا / ١٠٠
 ان لم يؤمن المؤمن من البلايا فى الدنيا و
 لكن امنه من العمى فى الآخرة من
 الشقاء / ١٦٥
 انما شيعه على عليه السلام الشاحبون
 التاحلون الذابلون... / ١٤١
 ان ممن ينتحل هذا الامر لمن هو شر من
 اليهود والتصارى... / ١٥٢
 ان من ابغض الى الله عز و جل لرجلين:
 رجل وكله الله الى نفسه... / ٣٣٦
 ان من عبد الاسم دون المسمى اشرك و
 كفر و جحد... / ١٣١
 ان نبينا اخذ بحجزه ربه اخذون بحجزه
 نبينا و شيعتنا... / ٥٩
 ان ولينا ليرتكب ذنوباً يستحق بها من الله
 العذاب فيبتليه الله فى بدنه بالسقم
 حتى... / ١٥٦
 انه ليس من قوم ائتموا بامام فى الدنيا الا
 جاء يوم القيامة يلعنهم... / ٩٩
 انه ليكون للعبد منزلة عند الله فما ينها لها
 الا باحدى خصلتين... / ١٦٨
 انه لينعم على اهل خلافكم بجواركم اياهم
 و لو لا ما على الارض من شيعه على /
- ٦٩
 انهم حصون حصينة و صدور امنية و
 احلام رزينة ليسوا... / ١٥٤
 ان هؤلاء الاخابث لو جلسوا فى بيوتهم
 فجال الناس فلم يجدوا احداً
 يخبرهم... / ١٨٥
 اتى اخاط الناس فيكثر عجبى من اقوام لا
 يتولونكم و يتولون فلانا... / ٧٦
 اتى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و
 عترتى / ٣٢٥
 اتى من شيعتكم؟ فقال الحسين بن على
 عليه السلام: يا ابا عبدالله ان كنت لنا...
 / ١٤٥
 ان يمين الله عز و جل او عن يمين العرش
 قوماً متاً على منابر نور / ٨٢
 اتى والله احبك و احب من يحبك، يا
 سيدى ما اكثر من شيعتكم... / ١٥٢
 اول العلم معرفة الجبار / ٢٠٥
 اول ما خلق الله نورى / ٢٢١
 اياكم والغلو كغلو التصارى / ٢٣٨
 اياك نعبدا لا غيرك / ٢٠٤
 ايتلى المؤمن بالجذام والبرص و اشباه
 هذا؟ / ١٦٩

- ايما عبد اطّلت على قلبه فرأيت الغالب
عليه التمسك بذكرى... / ٢٥٩
- بادروا الى رياض الجنة فقالوا: وما رياض
الجنة؟ قال: حلق الذكر / ٢٥١
- بريح تفوح من الجنة لها وجه كوجه
الانسان / ٢٨٤
- بسيط الحقيقة كل الاشياء / ٢٣٢
- بشر شيعتك اتي الشقيع لهم يوم القيامة
وقت لا تنفع فيه الا شفاعتى / ٧٢
- بعبادتنا عبدالله / ٢٢٢
- بنا عرف الله و بنا وحدالله و بنا عبدالله و لو
لانا لما عرف الله / ٣٨، ٢١٦
- بنى الاسلام على خمس: اقام الصلوة... /
٢٨
- بنى الاسلام على خمس: الصلوة والزكوة
والصوم... / ١٩٦
- تجنبوا البوائق يمد لكم فى الاعمار / ٥٧
- تخلّقوا باخلاق الله و اخلاق الرّوحانيين /
٢٨٥
- ترك المعصية اسهل من التوبه / ٣٠٥
- تغربلوا غربالاً حتى يصير اسفلهم اعلاهم
و اعلاهم اسفلهم / ١٣٩
- توجّهت الى امير المؤمنين على
- عليه السلام لاسلم عليه فلم البث ان... /
٦٣
- جاءت الكثرة كم شئت / ١٨١
- جعلت فداك قد كبر سنّى و دق عظمى و
اقترب اجلى... / ٨٣
- جعلت فداك يا بن رسول الله، انى وجدت
فى كتاب الى ان علياً عليه السلام... /
٥٨
- حبّ على لا يضرّ معه سيئة / ٩٢، ١١٠
- حبّنا اهل البيت يكفر الذنوب و يضاعف
الحسنات و ان الله تعالى ليحتمل عن
محبّينا... / ٧٣
- حتى ان احدكم اذ لقي اخاه قبله فى موضع
التور من جبهة / ٨
- حدّثنى جبرئيل عن ربّ العزة جلّ جلاله
انه قال: من علم لا اله الا انا وحدى... /
٨٠
- حدّثنا صعب و سرّ لا يحتمله الا ملك
مقرب و لا نبيّ مرسل و لا مؤمن
امتحن الله قلبه للايمان / ٢١٥
- حضرنا ليلة على غرفة الحسن بن على بن
محمّد عليه السلام و قد ملك الزمان...
/ ١٥١

- حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ / ١١٩
- حَى لَا يَمُوتُ وَإِذَا مَتَّ لَمْ أَمِتْ / ١٢٩
- خَرَجْتُ أَنَا وَابِي ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى الْمَسْجِدِ
فَإِذَا هُوَ بَانَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بَيْنَ الْقَبْرِ
وَالْمَنْبَرِ / ٦٦
- خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَالْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا /
١٩٥
- خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظُمَتْهُ وَلَا هُمْ أَمْرٌ
مَمْلُوكَةٌ فَهَمَّ سَرَّ اللَّهُ الْمَخْزُونُ... / ٢٢٠
- خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ / ٢٤٩
- دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ
لِي: يَا زَيْدُ! جَدَّدِ التَّوْبَةَ... / ٧٧
- دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ:
جَعَلْتَ فِدَاكَ سَمِعْتِكَ تَقُولُ... / ٧٨
- دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ
الْبُقْبَاقُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ... / ٧٩
- دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا إِنْ أَخَذْتُ مَجْلِسِي أَقْبَلَ
عَلَيَّ بِوَجْهِهِ وَقَالَ: يَا سَدِيرُ... / ٦٩
- دَعَى النَّبِيَّ (ص) إِلَى طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ
مَنْزَلَ الرَّجُلُ نَظَرَ... / ١٦٨
- دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنْ
الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ
مَغْفُورَةٌ... / ٢١٠، ٢٦٦
- ذُرُوءُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفَاتِحُهُ وَبَابُ
الْأَشْيَاءِ وَرَضِيَ الرَّحْمَانُ... / ١٩٧
- ذَلَّ مِنْ طَمَعٍ / ١٦٠
- رَاغَبُوا فِي دَعَاءِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَأَصْحَابِ
الْجُوعِ وَالْعَطَشِ... / ٣٤٩
- رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ ضَرَبَ كَتْفَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ...
٥٧ /
- رَبِّ شَهْوَةٍ سَاعَةً اعْقَبْتَ حَزَنًا طَوِيلًا /
١٢٠
- رَبِّ مَصَلٍّ وَالصَّلَاةِ تَلْعَنُهُ / ٣٠١
- رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ شِيعَتِنَا لِأَنَّهُمْ أَخَذُوا عَلَيْهِمُ
الْعَهْدَ بِالتَّقِيَّةِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ يَا مَنْ
النَّاسِ... / ١٥٥
- رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ شِيعَتِنَا مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا
أَرْتَكِبُ ذَنْبًا أَوْ... / ١٠٢
- رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ شِيعَتِي / ٣٠، ٢٦٦
- رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الشَّيْعَةِ بِعَصْمَةِ اللَّهِ وَوَلَايَتِهِ...
٩٥ /
- رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ
ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ... / ١٤٢
- سَابِقُونَ آخِرُونَ / ٦٦
- سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

- السابقون السابقون، اولئك المقربون / ۵۷/
 طلب الدليل بعد حصول المطلوب قبيح / ۳۴۵
- شكوت الى ابي عبدالله عليه السلام ما
 القى من الاوجاع... / ۱۶۷
 شيعة عليّ رفع عنهم القلم قلت: فما العلة
 عن ذلك؟ قال: ... / ۸۷
 شيعتك خلقوا من فضل طينتنا فمن احبهم
 احبنا / ۵۵
 شيعتكم معكم؟ قال: ان هو خاف الله و
 راقب نيته و توفى الذنوب... / ۷۸
 شيعتنا الذين اولوا الالباب / ۳۷
 شيعتنا المتبادلون في ولايتنا المتعابون
 في مودتنا... / ۱۵۴
 شيعتنا اهل الهدى و اهل التقى و اهل
 الخير و اهل الايمان و اهل الفتح
 والظفر / ۱۵۴
 شيعتنا بمنزلة التحل لو يعلم الناس ما في
 اجوافها لاكلوها / ۵۶
 شيعتنا من نورالله خلقوا و اليه يعودون
 والله انكم لملاحقون بنا يوم القيامة /
 ۹۹
 شيعتي والله الحلماء العلماء بالله و دينه
 العالمون بطاعته و امره... / ۱۵۳
- طوبى للموالين علياً عليه السلام كيف
 يذكرهم اله باسرف الذكر من فوق
 عرشه / ۶۰
 عجباً للعبد المؤمن من شيعة محمّد و علي
 عليهما السلام ان ينصر في الدنيا على
 اعدائه... / ۱۷۲
 عزّ من قنع / ۱۶۰
 علماء امتي افضل من انبياء بنى اسرائيل /
 ۹۶
 علم الانبياء في علمهم و سرّ الاوصياء في
 سرّهم و عزّ الاولياء في عزّهم... /
 ۲۲۱
 علمت سبعا من المثاني و مثلت لى امتي
 فى الطّين / ۶۰
 عن يمين العرش قوم على و جوههم نور و
 لباسهم نور على كراسى نور... / ۵۵
 فأخذ الناس باربع و تركوا هذه (الولاية)
 / ۱۹۶
 فاذا دعا قال: لبيك عبدى لئن عجلت
 لك ما سألتك... / ۱۶۶
 فاذا كان يوم القيامة دعى الناس باسماء

- أمهاتهم سوى شيعتنا فأنهم يدعون...
٩٨ /
- فاستلوا الله ربكم / ١٤
- فاعينونا على ذلك بالورع والاجتهاد /
٨٨
- فانا سمى المؤمن مؤمناً لأنه يؤمن على الله
فيؤمن امانه / ١٠٠
- فإن الله سيارات من الملائكة يطلبون
حلق الذكر فاذا أتوا عليهم حقوا بهم /
٢٥١
- فإن عظيم الاجر لمن عظيم البلاء و ما
احب الله قوماً الا ابتلاهم / ١٦٦
- فجعل في اربع منها رخصة و لم يجعل في
الولاية رخصة / ١٩٦
- فطوبى للغرباء فقيل: و من هم يا رسول
الله؟... / ١٦٥
- ففتق منه نور على (ع) ثم خلق العرش
واللوح والشمس وضوء النهار و
نور الابصار / ٢٢١
- فقد رد علينا و من رد علينا فقد رد على الله
/ ٢٣٠
- فك رقة / ٨٦
- فكيف يجرى عليه بالقلم / ٨٧
- فلا يبقى احد يومئذ كان محبنا و يتولانا و
يتبرأ من عدونا و يبغضهم... / ٦٢
- فمن ادعى للانبياء ربوية او ادعى للائمة
ربوية او نبوة / ٢٣٨
- فمن رضى فله عند الله الرضا و من سخط
البلاء فله عند الله السخط / ١٦٧
- فنرى بعض شيعتنا في تلك العرصات
فمن كان منهم مقصراً... / ١٠١
- في القليل غنية عن الكثير / ٥١
- فيهم التمييز والتمحيص / ١٣٩
- كان قوم من خواص صادق عليه السلام
جلوساً بحضرته في ليلة مغمرة
مصيحة... / ٥٦
- كل امر ذى بال لم يبدأ فيه باسم الله فهو
ابتر / ٢٨٩
- كل مكروه جائز / ٣٠٣
- كل من رفض جميع ماكرهه الله / ١٤٦
- كنا في ايام على بن موسى الرضا بمرور
فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم
جمعة... / ٢١٧
- كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل
عليه الرجل من هؤلاء ملاعين / ٨٧
- كونوا التمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى

- و يلحق بكم التالى... / ۱۵۴
لا اله الا الله محمد رسول الله / ۷۱، ۸۱، ۲۲۹
- لا يبدل القول لدى و حساب الخلق الى /
لا يجلس فيه الا نبى او وصى او شقى / ۲۴۹، ۱۷۶
- لا يزال المؤمن فى الصلوة ما كان فى
ذكر الله... / ۲۴۵
- لا يسعنى ارضى و لا سمائى و يسعنى
قلب عبدى المؤمن / ۲۸۰
- لا يشغله شأن عن شأن و لا يمنعه شىء
عن شىء / ۱۸۳، ۲۰۶، ۲۰۷
- لا يعلم احد من خلق الله ماله من الاجر فى
الآخرة لا ملك مقرب... / ۵۰
- لا يقع عليه اسم و لا شبه / ۲۳۰
- لا يكتب الملك الا ما سمع و قال الله
تعالى: واذكر ربك فى نفسك... / ۲۵۸
- لضعف وجودها مثل وجود الاعراض و
قوة وجود تلك الصورة مثل وجود
جوهر / ۲۸۳
- لعن الله عبدالله بن سبا / ۲۳۸
- لقد اسرى ربى بي فاوحى الى من وراء
الحجاب ما اوحى و شافهني... / ۲۳۳
- لما اسرى بي الى السماء دخلت الجنة و
يلاحقونكم بالابواب... / ۱۰۲
- لا تشع على اولياء الله / ۱۰۲
- لا تطعم النار احداً وصف هذا الامر / ۸۷
- لا تطعنوا على اهل التصوف و الخرق فان
اخلاقهم اخلاق الانبياء... / ۳۴۹
- لا تجعلوا على شيعتنا ان تنزل لهم قدم
تثبت لهم اخرى / ۱۰۲، ۱۵۵
- لا حاجة لله فيمن له فى ماله و بدنه
نصيب / ۱۶۸
- لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم / ۳۳۰
- لا عدبن كل رعيتى فى الاسلام اطاعت كل
امام ليس من الله... / ۸۵
- لا عدبن كل رعيتى فى الاسلام دانت بولاية
كل امام جائر ليس من الله... / ۷۶
- لان اطعم رجلاً مسلماً احب الى من اعتق
افقاً... / ۵۰
- لان اطعم مسلماً يشبع احب الى من ان
اطعم افقاً من الناس... / ۵۰

- اذا مكتوب على الستر بخ بخ من مثل
شيعه على / ٧٠
- لمحبتينا افواج من رحمة الله و لمبغضينا
افواج من غضب الله / ٥٦
- لم يرد على الحوض مبغض لك و لن
يغيب عنك محب لك / ٨١
- لم يؤمن الله المؤمن من هزاهز الدنيا و
لكنه امنه من العمى... / ١٦٧
- لنا مع الله حالات: حالة نحن هو و هو نحن
و حالة نحن نحن و هو هو / ٢٣٥
- لن تطعم النار من يصف هذا الامر / ٦٩
- لن تكونوا مؤمنين حتى تعدوا البلاء نعمة
و الرخاء مصيبة... / ١٧٢
- لو ان رجلاً قام ليله و صام نهاره و تصدق
بجميع ماله و حج... / ١٩٧
- لو ان عبداً عبد الله تحت الميزاب قائماً
ليله صائماً نهاره و لم يكن له... / ٢٩٠
- لو ان كافراً وصف ما تصفون عند خروج
نفسه ما طمعت النار في جسده شيئاً /
٧٨
- لو ان لا يجد عبدي المؤمن في قلبه
لعصبت رأس الكافر... / ١٦٨
- لو ان مؤمناً على لوح في البحر لقيض الله
له منافقاً يؤذيه / ١٧٣
- لو ان مؤمناً كان في قلة الجبل لبعث الله
اليه من يؤذيه ليأجره على ذلك /
١٦٩
- لو خلت الارض طرفه من حجة لساخت
الارض باهلها / ٢١٦
- لو دنوت انملة لاحتقرت / ٢١٥
- لو علم الناس كيف خلق الله هذا الخلق لم
يلم احد احداً / ١١٥
- لو كان المؤمن في حجر فارة لقيض الله
فيه من يؤذيه / ١٧٥
- لو لا اتى استحيى من عبدي المؤمن، ما
ترك عليه خرقه... / ١٦٩
- لو لاك لما خلقت الافلاك و لولا على لما
خلقتك / ١٩٤، ٢١٦
- لو نشر سلمان و ابوذر رحمها الله لهؤلاء
الذين ينتحلون مودتكم... / ١٥١
- ليس على هذه العصابة خاصة سلطان.
قلت: وكيف وفيهم ما فيهم؟ / ٧٠
- ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون
فيه آلاف و يكون في المصر اورع
منه / ١٥١
- ليودن اهل العاقبة يوم القيامة ان جلودهم

- قرضت بالمقاريض لما يرون... /
 ۱۷۲
 ما احد على ملة ابراهيم الا نحن و شيعتنا و
 سائر الناس منهم براء / ۷۰
 ما الذّ خواطر الالهام بذكرك على القلوب
 ۲۵۹ /
 ما انتم والبرائة يبرء بعضكم من بعض انّ
 المؤمنين بعضهم افضل من بعض... /
 ۱۱۵
 ما انزل الله سبحانه و تعالى آية في
 المنافقين الا و هي فيمن ينتحل
 التشيع / ۱۵۳
 ما بال؟ قال: حكي عنك يا رسول الله... /
 ۸۱
 ما تقول في الحديث الذي يرويه اهل
 الحديث... / ۲۳۴
 ما ثبت الله حبّ على عليه السلام في قلب
 احد فزلت له قدم لا ثبتت له قدم
 اخرى / ۱۵۵
 ما حالكم عند الناس؟ قال: اما احد اسوء
 حالانا عندهم [نحن عندهم] اشتر من
 اليهود... / ۶۴
 ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله او رأيت
 بعده او رأيت الله فيه / ۲۳۵
 ما كان و لا يكون الى يوم القيامة مؤمن الا
 و له جارٌ يؤذيه / ۱۶۹
 ما كان و لا يكون و لا هو كائن نبياً و لا
 مؤمن الا و له قرابة يؤذيه او جار
 يؤذيه / ۱۷۵
 ما كان و لن يكون مؤمن الا و له بلايا و
 اربع / ۱۷۳
 مالي اراك مسروا؟ فقال: يا ابن رسول الله
 سمعت اباك يقول الحق... / ۱۵۹
 ما من شيء الا و له حدّ ينتهي اليه الا الذّكر
 فليس له احد / ۲۴۹
 ما من مجلس يجتمع فيه ابرار و فجّار ثمّ
 تفرّقوا على غير ذكر الله... / ۲۴۶
 ما من مؤمن يطعم مؤمناً... عتق رقبة من
 ولد اسماعيل / ۵۱
 ما يمنعكم من ان تشهدوا على من مات
 منكم هذا الامر... / ۷۶
 مبغض لشأنه و مشفق على غيره / ۲۹۲
 مثل المؤمن كمثل خاماة الزرع تكفنها
 الرياح كذا... / ۱۶۸
 مرضت فلم تعدني / ۱۹۹، ۲۸۲
 معاشر الشيعة كونوا لنا زينا و لا تكونوا

- علينا شينا... / ١٤٢
 معرفتى بالتورانيه معرفة الله و معرفة الله
 معرفتى بالتورانية و من لم يعرفنى
 بالتوراتية فهو شك مرتاب / ٧، ٣١،
 ٣٩، ٤٨، ١٢٥، ١٣١، ٢١٣، ٢٢٣، ٢٧٩،
 ٢٨٥
- ملعون كل مال لا يزكى ملعون كل جسد لا
 يزكى... / ١٦٨، ١٦٩
 من امن بنا امن بالله و من رد علينا رد
 على الله و من شك فينا... / ٢٢١
 من امن بي و بنبيى و بوليى ادخلته الجنة
 على ما كان عمله / ٧٤
 من احى نفسا فكأنما احى الناس جميعا و
 من اهلك نفسا فكأنما اهلك الناس
 جميعاً / ٥٨
 من اخلص لله اربعين يوماً ظهرت ينابيع
 الحكمة من قلبه على لسانه / ٣٢٨
 من اذى مؤمناً فقد آذانى و من آذانى فقد
 اذى الله / ٩
 من اصبح من هذه الامة و لم يكن له امام
 ظاهر عادل اصبح ضالاً تائها / ٢٠٩
 من اهان لى ولياً فقد ارصد لمحاربتى / ٩،
 ١٩٩، ٢٣٢
- من اهان لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربة /
 ٢٣٣
 من بايع خلفاء الله و اتصل صورة الامام
 بواسطة البيعة بقلب البائع... / ٨
 من ذكر الله عز و جل سراً فقد ذكر الله
 كثيراً ان المنافقين كانوا... / ٢٤٩،
 ٢٥٠، ٢٥٨
 من ذكر عندهم الصوفية و لم ينكرهم
 بلسانه او قلبه فليس مناً... / ٣٤٣
 من ذكرنى فى ملام من الناس ذكرته فى
 ملام من ملائك / ٢٤٨
 من رانى فقد رأى الحق / ٣١، ٢٦٩
 من زار اخاه المؤمن لله لا لغيره يطلب به
 ثواب الله / ٤٩
 من زار اخاه... قال الله عز و جل: انت
 ضيفى و زائرى / ٥٠
 من زارنى فى حياتى او بعد موتى فقد
 زار الله / ٢٣٤
 من سبك فقد سببى و من سببى فقد سب
 الله / ٢٣٤
 من سب لى الله فقد سب الله / ٢٣٤
 من سر مؤمناً فقد سرنى و من سرنى فقد
 سر الله / ٩

- من سرّه ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل
التّصوف / ۳۴۹
- من مات عارفاً لامامه كان كمن هو مع
القائم في فسطاطه / ۱۰
- من مات على حب آل محمّد مات شهيداً
الا و مات على حب آل محمّد مات
مغفوراً... / ۸۲
- من مات و لا يعرف امامه او شكّ فيه
مات ميتة جاهلية وكفر و نفاق / ۱۹۶
- من مات و ليس له امام مات ميتة جاهليّة
كفر و شرك و ضلالة / ۱۱۲
- من موجبات دخول الجنّة اطعام المسلم /
۵۱
- من نفس عن مؤمنه كربة نفسه الله عنه
الكرب الاخرة و خرج من قبره و هو
ثلج الفؤاد / ۸۹
- من يمت يرني / ۲۸۰
- نحن حرم الله الاكبر و عهده المسئول عنه
/ ۲۲۱
- نحن من الله كالشعاع من الشمس و شيعتنا
مناكالضياء من الشعاع / ۲۸۸، ۳۸
- نحن وجه الله / ۲۷۲
- نزلونا عن الرّبوبيّة (يعنى عن الرّبوبيّة
المطلقة) و قولوا فينا ما شئتم / ۲۱۵
- و آنسنا بالذّكر الخفى / ۲۵۸
- من شهد لا اله الا الله و جبت له الجنّة / ۷۱
- من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من
عبد الاسم والمعنى... / ۱۸۰
- من عرف نفسه فقد عرف ربّه / ۲۰۳
- من عرف هذا الامر فقد فرج عنه بانتظار /
۱۰
- من عرفهم و اخذ عنهم فهو منهم / ۱۳۰
- من قال لاختيه افّ قطع الولاية بينهما /
۱۵۹
- من كان ذاكر الله على الحقيقة فهو مطيع /
۲۴۴
- من كان غافلاً عنه فهو عاص و الطّاعة
علامة الهداية / ۲۴۵
- من كان من شيعتنا عالماً بشريعتنا فاخرج
ضعفاء شيعتنا من ظلمة / ۹۳
- من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه / ۱۷۹
- من لا دين له لا دين له / ۳۰۷
- من لم يشكر منعمة المجازى لم يشكر
منعمة الحقيقي / ۱۶۰
- من لم يكن له شيخ تمكّن الشيطان من
عنقه / ۱۱، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۴۴، ۲۵۰

- و اذا قد عرفت الدعاء والذكر وعرفت ان
الافضل ... / ٢٥٨
- و اذا هممت بسيئة فلا تعلمها فانه ربما
اطلع الله على العبد و هو على شىء... /
٣٠
- واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر / ٢٥٩
واعلموا ان الله تبارك و تعالى يبغض من
عبادة المتلون فلا تزولوا عن الحق و
ولاية اهل الحق / ٦٤
- و اعلموا ان خير اعمالكم عند مليككم و
ازكاها و ارفعها فى درجاتكم... /
٢٤٨، ٢٤٦
- و الا ضربنا عنقه و القيناه فى النار / ٩٨
والامام بشر ملكى و جسد سماوى و امر
الهى و روح قدسى و مقام على... /
٢٢٠
- و التمسوا من وراء الحجب الآثار / ٢٥٦
و السابق بالخيرات يحوم حوله ربه / ١١١
والله ان المؤمن لا عظم حقا من الكعبة /
٦٥
- والله لا يجتمع فى النار منكم ثلاثة لا والله
و لا اثنان و لا والله و لا واحد / ٧٨
والله لا يصف عبد هذا الامر فتطعمه النار،
- قلت: ان فيهم من يفعل و يفعل... / ٧٥
والله لا يهلك هالك على حب علي الآ
رآه فى احب المواطنين اليه / ٧٣
والله لنشفعن ليشعتنا والله لنشفعن لشيعتنا
والله لنشفعن لشيعتنا / ١٠٠
- والله لنعم الاسم الذى منحكم الله مادتم
تأخذون بقولنا و لا تكذبون علينا /
٧٢
- و ان المؤمن ليشفع فى مثل ربيعة و مضر
/ ٩٩
و ان رأوا مؤمناً اكرموه و ان رأوا منافقاً
هجره و عند الموت لا يجز عون /
١٥٢
- وانوا عند افتتاح الصلوة ذكر الله عز و جل
و ذكر رسول الله واجعل واحد من
الائمة نصب عينيك / ٢٧٧
- وجودك ذنب لا يقاس به الذنب / ٢٩٧
وجه الله الذى يؤتى منه / ٢٧٢
و رب جوهر علم لو ابوح به / ٢٨٢
و روح القدس فى جنان الصاقورة ذاق
من حدائقنا الباكورة... / ٢٢٣
و صور فى قلبى مثال مادخرت لى من
ثوابك / ٢٧٨

- و فرغ قلبى لمحبتك واشغله بذكرك / سعيد... / ٦٥
- ٢٥٩
وقرت بالنظر الى محبوبهم اعينهم و
رؤيتك حاجتى و لقاءك قرّة عينى... / ١٧١
- ٢٧٨ /
وكلنا واحد من نور واحد / ٢٠٧
- ولا تظنّ بكلمةٍ خرجت من اخيك سوءاً
وانت تجدلها فى الخير محملاً / ٢٦٢
- ولا شرف اشرف منه ولا بشاره فوقه /
٢٨٦
- ولا يبقى ناصب من التواصب يصيبه من
شعاع تلك التيجان الاعميت / ٩٥
- ولشيعتنا شفاعة اهاليهم و ان المؤمن
ليشفع حتى لخادمه / ٩٩
- ولما جعل المأمون الى على بن موسى
الرضا عليهما السلام ولاية العهد دخل
عليه... / ١٤٨
- ولم يكن مع احد من الانبياء و هو معنا /
٢٠٢
- ولم يناد بشيءٍ كما نودى بالولاية / ١٩٦
- ولى على لا يأكل الآ حلال / ٢٩
- وما كنت بجانب الطور نادينا فقال
عليه السلام: كتاب لنا كتبه الله يا با
- و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله
له تلذذه اكثر من تلذذه بالنعمة... /
١٠٠
- و من رحمته انه خلق مائة رحمة جعل
منهما رحمة واحدة فى الخلق... /
١٠٠
- و نحن العقبة من اقتحمها فنجا قال: هلا
ايدك حرفاً خيراً من الدنيا... / ٥٦
- و نحن صنايع ربنا والخلق بعد صنايعنا /
٢٣٤
- و ويل لمن ابغضك وكذب بك... / ١٤١
- و هو الذين المحمديّيه السمحة و قوله و
يقيموا الصلوة / ٢٢٣
- و هى الطريق المستقيم الى كل خير /
٢٨٢
- و يشفع كل رجل من شيعتى و من تولاىي
و نصرنى و حارب من حاربنى... / ٩٩
- هكذا هو عياناً فى كتاب على / ٥٨
- هل الدين الآ الحب / ٢٩٩
- هلك فى اىّ وادٍ سلك / ٢٧٧
- هلك من هلك و يحيى من يحيى لقد
علمت ما فوق الفردوس الاعلى... /

- ٢٢٧
هم درجات للمؤمنين و بموالاتهم و
بمعرفتهم ايانا يضاعف الله للمؤمنين
حسناتهم... / ١١٦
- هؤلاء الاخابث لو جلسوا فى بيوتهم و لم
يخبر الناس بحلالهم و حرامهم لجال
الناس حتى يجدونا / ٣١٠
- هو والله هذا الامر الذى انتم عليه / ٧٠
يا ابا خالد التور والله الائمة من آل محمد
صلّى الله عليه و آله... / ٢٧٣
- يا اباذر اذكر الله ذكراً خاملاً. قلت:
مالخامل؟ قال: الخفى / ٢٥٨
- يا اباذر يكون فى آخر الزمان قوم
يلبسون الصوف فى صيفهم و
شتائهم... / ٣٤٣
- يا ابا عبد الله اقبل الى / ٨٦
- يا ابا عبد الله ما بال الرجل من شيعتكم
ليستخرج ما فى جوفه فى مجلس
واحد حتى يعرف مذهبه / ٦٦
- يا ايها الناس انيبوا الى شيعتى والتزموا
بيعتى / ٢٢٦
- يا بن آدم اذكرنى فى ملاء اذكرك فى ملاء
خير من الملائك / ٢٤٨
- يا بن رسول الله صف لنا ربك آت من
يصف ربّه فقال الرجل: بابى انت و
امى... / ٢٣٩
- يا بن يزيد انت (شيعتنا) والله منا اهل
البيت... / ٥٧
- يا بنى عبدالمطلب انكم لن تسعوا الناس
باموالكم فالقوهم... / ١٥٣
- يأتى علماء شيعتنا القوامون لضعفاء
محبينا و اهل ولايتنا يوم القيامة
و الانوار تسطع من... / ٩٥
- يأتى يوم القيامة قوم عليهم ثياب من نور
على وجوههم نور يعرفون بآثار
السجود... / ٦٩
- يا حارث فقلت: نعم، فقال: اما ليحملنّ
ذنوب سفهائكم على علمائكم ثمّ
مضى... / ١٥٧
- يا رسول الله فلان ينظر الى حرم جاره فان
امكن واقعة حرام لم يرع عنه... /
١٤٤
- يا روح الله من نجالس؟ قال: من يذكركم
الله رؤيته / ٢٧٠
- يا زواره انما صمد لك و لاصحابك فاما
الاخرين فقد فرغ منهم / ٧١

- يا زياد مالي ارى رجليک متفلقين؟ قال:
جئت على نضولى اعاتبه الطريق و ما
حملنى... / ٦٥
- يا سدير لاتزال شيعتنا مرعيين محفوظين
مستورين معصومين... / ١٤٣
- يا سلمان و يا جندب لا يكمل المؤمن
ايمانه حتى يعرفنى بالتورانيه و اذا
عرفنى بالتورانيه... / ٢٧٣
- يا على ابشر و بشر فليس على شيعتك
حسرة عندالموت و لا وحشة... / ٩٠
- يا على اعمال شيعتك تعرض علىّ فى كل
جمعة فافرح بصالح اعمالهم
و استغفر لسيئاتهم / ٦١
- يا على الا ابشرک... / ٥٥
- يا على ان الله عزّ و جلّ غفرلك و
لشيعتك و لمحبيّ شيعتك و لمحبيّ
محبيّ شيعتك... / ٧٤
- يا على شيعتك هم الفائزون يوم القيامة
فمن اهان واحداً منهم... / ٥٤
- يا على طوبى لمن احبّك و صدّق بك /
١٤١
- يا على كنت مع كلّ نبيّ سرّاً و معى سرّاً و
جهراً / ٢١٤
- يا على مثلك فى هذه الامة كمثل عيسى
بن مريم... / ٢٣٨
- يا على من كرامة المؤمن على الله أنّه لم
يجعل لاجله وقتاً حتى يهّم ببقائه فاذا
هم قبضة اليه / ٥٦
- يا عمرو ليست ساعة الكذب اشهد على
جعفر بن محمّد أنّه قال لا يدخل النار
منكم احد / ٧٧
- يا عيسى اذكرنى فى نفسك اذكرک فى
نفسى و اذكرنى... / ٢٥٩
- يا عيسى انّ لى فى قلبک و اكثر ذكرى
فى الخلوات / ٢٥٩
- يجوز امتک بنور علىّ و نور علىّ من
نورک و من لم يجعل الله له نوراً فماله
من نور / ٩٨
- يخرجهم من الظلمات الذنوب الى نور
التوبة والمغفرة / ٧٥
- يشفع كلّ رجل من شيعتى سبعين الفا من
جيرانه و اقربائه / ٩٩
- يقال للعابد يوم القيامة: نعم الرّجل كنت
همّتک ذات نفسك و كفيت الناس
مؤونتک... / ٩٤
- يقتبسون من انوارنا و يقتفون اثارنا /

يؤتى بالمؤمن المذنب يوم القيامة حتى	٢٢٢
يقام بموقف الحساب فيكون الله	ينادى منادى يوم القيامة: اين محبّو علىّ
تعالى... / ٧٣	ابن ابي طالب عليه السلام... / ٩٠
يهلك في اثنان ولا ذنب لي: محبّ	ينبغي لمن ادعى هذا الامر في السر ان
مفرط و مبغض مفرط / ٢٣٨	يأتى عليه ببرهان... / ١٥١

فهرست اشعار فارسی

- آب خواه از جو بجو یا از سبو / ۱۹۰
آن ابوجهل از محمد ننگ داشت / ۱۶۰
آنجا که تویی چه من نباشد / ۱۳۳
آنچنان کس را که کوته بین بود / ۱۲۶
آن چهارم گفت حمدالله که من / ۲۹۵
آن خلیفه زادگان مقبلش / ۹۱، ۲۸۶
آن خیالاتی که دام اولیاست / ۲۷۲
آن سیم گفت آن دوم را کای عمو / ۲۹۵
آن کس که زکین به ما در افتاد / ۱۹۹،
۲۳۲، ۲۶۶
آن کسی که مثل خود پنداشتی / ۱۶۰
آهن ارچه تیره و بی نور بود / ۱۵۹
اتصال بی تکلیف بی قیاس / ۷
از جوالش زود بیرون آمدی / ۱۷۷
از حلاوت ها که دارد جور تو / ۱۷۸
از صفای می و لطافت جام / ۱۳۱، ۲۸۲
از طمع بیزار شو چون راستان / ۱۶۱
از وجود خود چه نی گشتم تهی / ۱۳۳
از هواها کی رهی بی جام هو / ۱۲۷
اشتری ام لاغر و هم پشت ریش / ۲۸۱
افلاک و عناصر و موالید اعضاء / ۱۸۴
اگر یک سر موی برتر پریم / ۲۱۵
الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش
بین / ۱۳۱
اندرین سوراخ بتایی گرفت / ۳۳۴
ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ /
۱۷۸
ای برادر تو همه اندیشه ای / ۲۷۶
ای بساکس را که صورت راه زد / ۳۹،
۱۹۹، ۲۱۲، ۲۶۶

- ای جفای تو زد دولت خوب تر / ۱۷۸
 ای خنک جانی که عیب خویش دید /
 ۲۹۵
- پس همین حیران و واله باش و بس /
 ۲۹۶
- پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / ۲۹۵
 تا به کی این ابتلا یارب مکن / ۲۸۰
 تا در او اشکال غیبی رو دهد / ۱۵۹
 تا دلت آیینه گردد پر صور / ۱۵۸
 تا کنون کردی چنین اکنون مکن / ۱۵۹
 تا که نور او کشد نار تو را / ۱۱
 تو از آن اعراض او افغان مکن / ۱۷۷
 تو به نور او همی رو در امان / ۲۸۷
 تو حسودی کز فلان من کمترم / ۱۵۹
 تو مثال دوزخی او مؤمن است / ۱۱
 تو و طویی و ما و قامت یار / ۲۷۸
 تو یک چیزی ولی چندین هزاری / ۳۵
 جان حیوانی ندارد اتحاد / ۱۹۱
 جان گرگان و سگان از هم جداست /
 ۱۹۱
- جمع گفتم جان هاشان من به اسم / ۱۹۱
 جمله دانسته که این هستی فسخ است /
 ۲۷۹، ۲۵۷
- جنبش دیگری نمود وجود / ۱۳۳
 جنبشی کرد بحر قلزم عشق / ۱۳۳
 چار هندو در یکی مسجد شدند / ۲۹۵
- این بلیس از ننگ عار کمتری / ۱۵۹
 این جفای خلق بر تو در جهان / ۱۷۷
 این خریداران مفلس را بهل / ۱۲۷
 این کژاوه گه شود این سوگران / ۲۸۱
 بارها از فعل بد نادم شدی / ۱۱
 بفکن از من حمل ناهموار را / ۲۸۱
 بلکه شکر حق کن و نان بخش کن / ۱۷۷
 بندگانیم جان و دل بر کف / ۲۰۵
 بندگی در غیب آید خوب و کش / ۹۷
 بوالحکم نامش بد بوجهل شد / ۱۶۰
 به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را /
 ۱۸۳
- بهر این فرمود پیغمبر که من / ۲۸۵
 پاس دارد قلعه را از دشمنان / ۹۷
 پس به غیبت نیم ذره حفظ کار / ۹۷
 پس به هر دوری ولی ای قائم است / ۱۶۰
 پس چو آهن گرچه تیره هیکی / ۱۵۸
 پس خداوند پری و آدمی / ۲۸۷
 پس طمع کورت کند نیکو بدان / ۱۶۱
 پس نماز هر چهاران شد تباه / ۲۹۵

- چون به صورت آمد آن نور سره / ۱۹۱
 چون پری را این دم و قانون بود / ۲۸۷
 چون پری غالب شود بر مردمی / ۲۸۷
 چون پی دانش نه بهر روشنی است /
 ۱۲۶
 چون چراغی نور شمعش را کشید / ۱۹۰
 چون خدا از خود سؤال و کد کند / ۴۳
 چون خدا این جسم را تبدیل کرد / ۲۸۵
 چون خلیل آمد خیال یار من / ۱۳۱
 چون رسد در علم پس برپا شود / ۱۲۷
 چون شدی من کان لله از وله / ۱۹۰
 چون که با شیخی تو دور از زشتی ای /
 ۲۸۵
 چون که نامحرم در آید از درم / ۳۲۰
 چون نماند خانه‌ها را قاعده / ۱۹۱
 چه از قومی یکی بی دانشی کرد / ۱۳۴
 چه عجب گر مرگ را آسان کند / ۳۰۴
 حاصل آنکه کم مکن ای بی سرور / ۱۵۹
 حرص نایناست بیند مو به مو / ۲۹۶
 حرف درویشان بدز دیده بسی / ۱۳۵
 حق تو را باطل نماید از طمع / ۱۶۱
 حق جان جهان است و جهان جمله بدن /
 ۱۸۴
- حلول و اتحاد اینجا محال است / ۱۳۳
 حیف می آید که پیشت بیستند / ۴۴
 خاربن دان هر یکی خوی بدت / ۱۱
 خلق را با تو چنین بدخو کند / ۱۷۷
 خواه ز آدم گیر نورش خواه از او / ۱۹۰
 خود ثنا گفتن زمن ترک ثناست / ۲۹۷
 خود حسد نقصان و عیب دیگر است /
 ۱۵۹
 خود عابد و معبودی خود ساجد و
 مسجودی / ۳۰
 در بلا هم می چشم لذات او / ۱۷۸
 در پناه جان جانبخشی قوی / ۲۸۵
 در تنگنای عکس نقیض خیال دوست /
 ۱۳۲
 ده بود آن نه دل که اندر وی / ۲۷۶
 ذره ذره کاندترین ارض و سماست / ۴۹
 راضی ام کز من بماند نیم جان / ۳۳۳
 روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
 / ۱۲۰
 زان که کس را از خدا عاری نبود / ۱۶۰
 زبس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر
 من / ۱۳۳
 زین خرد، جاهل همی باید شدن / ۱۲۶

- سالها دل طلب جام جم از ما می کرد / ۱۸۸
- شاخ گل هر جا که می روید گل است / ۹۲
- شاه آن باشد که از خود شه بود / ۲۸۲
- شکر یزدان را که او چون شد پدید / ۱۳۱
- صد هزاران آفرین بر جان او / ۲۸۶، ۹۱
- صیقلی را بسته ای ای بی نماز / ۱۵۹
- طالب علم است بهر عام و خاص / ۱۲۶
- طیبات آمد به سوی طیبین / ۲۷۶
- عاشق آن عاشقان غیب باش / ۴۴
- عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ / ۱۷۸
- علم تقلیدی بلا جان ماست / ۱۲۶
- علم تقلیدی بود بهر فروخت / ۱۲۶
- علم تقلیدی و تعلیمی است آن / ۱۲۶
- علم جویای یقین باشد بدان / ۱۲۸
- علم چون بر دل زند یاری شود / ۱۲۷
- علم و گفتاری که او بی جان بود / ۱۲۶
- علم های اهل دل حمالشان / ۱۲۷
- عیب باشد کونینند جز که عیب / ۲۹۶
- عیب بر خود نه، نه بر آیات دین / ۲۹۶
- عیب جویان را از این دم کور دار / ۲۸۶
- عیب خود یک ذره چشم کور او / ۲۹۶
- عیب شد نسبت به مخلوق جهول / ۲۹۶
- غائب از شه در کنار ثغرها / ۹۷
- فرق و اشکالات خیزد زین مقال / ۱۹۱
- فکر آن باشد که پیش آید رهی / ۲۸۲
- فکر چون جامد شود رو ذکر کن / ۲۸۲
- قلعه داری که از کنار مملکت / ۹۷
- کافر و مؤمن یهود و گبر و مغ / ۲۰۵
- کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ / ۱۶۱
- کرامل را دان که مرگ ما شنید / ۲۹۶
- کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور / ۲۸۱، ۱۳۱
- کفر اگر اینست بالله کافر / ۱۳۱
- کفر گیرد ملتی ملّت شود / ۳۰
- کنگره ویران کنید از منجیق / ۱۹۱
- کنم مصالحه یکسر به زاهدان می کوثر / ۲۸۱، ۱۳۱
- کو که مدح شاه گوید پیش او / ۹۷
- گراز او واقف بدی افغان زدی / ۱۲۰
- گر بگویم تا قیامت زین کلام / ۳۴۶
- گر بگیرد خون جهان را مال مال / ۲۶۷
- گرچه باشد وقت بحث این علم زفت / ۱۲۶
- گرچه غفلت سوی بالا می پرد / ۱۲۶

- گرچه گردد در قیامت آن فزون / ۲۸۷
 گر ز بغداد و هری یا از ری اند / ۲۸۶، ۹۲
 گر گل است اندیشه تو گلشنی / ۲۷۶
 گر نماز و روزه می فرمایدت / ۲۹۷
 گر همان عیبت نبود ایمن نباش / ۲۹۵
 گفت آن هندوی دیگر از نیاز / ۲۹۵
 گفتم به کام و صلت خواهم رسید روزی /
 ۱۸۷
 گفتمش کی بینمت ای خوش خصال /
 ۱۳۲
 گفت عبدالله شیخ مغربی / ۲۸۷
 گفت یزدان یحمل اسفاره / ۱۲۷
 گوش را بندد طمع از استماع / ۱۶۱
 گه تو را گویم تویی گاهی منم / ۱۹۰
 لب ببسته مست در بیع و شری / ۱۲۶
 لیک یک باشد همه انوارشان / ۱۹۱
 ما نتوانیم حق حمد تو گفتن / ۲۰۶
 ما و اصحابیم چون کشتی نوح / ۲۸۵
 مریم دل نشود حامله ز انوار مسیح / ۱۳
 مشتری علم تحقیقی حق است / ۱۲۶
 مشتری من خدای است و مرا / ۱۲۷
 منتظر چشمی به هم یک چشم باز / ۱۲۴،
 ۲۶۴، ۲۹۱
- من کی ام لیلی و لیلی کیست من / ۱۳۳،
 ۲۸۱
 منم حيله و هم خیانت منم / ۳۱۴
 منم شک و منم شبهه منم ریب / ۳۱۴
 موذن آمد زان یکی لفظی بجست / ۲۹۵
 میم و واو و میم و نون تشریف نیست /
 ۱۳
 نار تو این است نورت چون بود / ۱۷۸
 نالم و ترسم که او باور کند / ۱۷۸
 نزد شه بهتر بود از دیگران / ۹۷
 نور خواه از مه طلب خواهی زخور / ۱۹۰
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
 ۲۸۱، ۱۳۱ /
 وعده وصل تو هرکس که به فردا
 انداخت / ۱۳۰
 وهم و حس و فکر و ادراکات ما / ۱۲۷
 وین عجب ظنی است در تو ای مهین /
 ۱۲۷
 هرچه در این راه نشانت دهند / ۱۲۸
 هرچه گوید او پری گفته بود / ۲۸۷
 هرچه گیرد علّتی علّت شود / ۳۱
 هر کجا تو با منی من خوشدلیم / ۱۳۲
 هر که خواهد همنشینی با خدا / ۲۸۳،

- هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر / ۱۳۲
- هر گمان تشنه یقین است ای پسر / ۱۲۷
- هین بسر کردی به پیش شاه خاک / ۱۲۰
- هر یکی بر تبتی تکبیر کرد / ۲۹۵
- هین مپر الآکه با پرهای شیخ / ۲۸۵
- هست اشارات محمّد المراد / ۲۸۶، ۹۱
- هین مکش بهر خدا این بار علم / ۱۲۷
- همچنان که خلق عام اندر جهان / ۱۶۱
- یا به گلبن وصل کن این خار را / ۱۱
- همچنین تا صد چراغ ار نقل شد / ۱۹۰
- یا تبر بردار و مردانه بزن / ۱۱
- همچو آن یک نور خورشید سما / ۱۹۱
- یار تو چون دشمنی پیدا کند / ۱۷۷
- همه جام است و نیست گویی می / ۱۳۱،
- یک گهر بودیم همچون آفتاب / ۱۹۱
- ۲۸۲
- یوم لا یخزی النبی راست دان / ۲۸۷
- هیچ در گوش کسی زیشان نرفت / ۱۶۱

فهرست اقوام و گروه‌ها

۱۳۴، ۱۰۹، ۱۲، ۶ / فطحیه	۳۳ / اباحیه
۱۸۵، ۱۳۳ / قلندریه	۳۴۴، ۱۳۳ / اتّحادیه
۶ / کمیلیه	۱۳۴، ۱۰۹، ۳۸، ۱۲، ۶ / اسماعیلیّه
۱۳۴، ۱۰۹، ۳۸، ۱۲، ۶ / کیسانیه	۳۰۴، ۱۷۵ / بنی اسرائیل
۱۵۲، ۱۱۷ / مجوس	۷۸، ۴۷ / بنی امّیه
۳۱۰ / مداریه	۶ / بنی عباس
۶۹ / مضر	۳۴۵، ۳۴۴ / تناسخیّه
۱۵۲، ۱۰۷، ۶۳ / نصاری	۳۱۰ / جلالیه
۳۱۰، ۶ / نصیریّه	۳۴۴، ۱۳۳ / حلولیه
۳۲۶ / نقشبندیّه	۳۱۰ / خاکساریّه
۳۲۰ / نوربخشیّه	۲۲۲، ۱۰۹، ۴۶ / خوارج
۳۵۵، ۳۵۴ / واصلیه	۳۲۰ / ذهبیه
۱۳۴، ۱۱۷، ۱۰۹، ۱۲، ۶ / واقفیه	۶۹ / ربیعّه
۳۴۵، ۳۴۴ / وحدتیّه	۱۱۷ / زردشتیان
۱۵۲، ۱۱۷، ۶۳ / یهود	۱۳۴، ۱۰۹، ۱۲ / زیدیّه
	۳۴۵، ۳۴۴ / عشاقیّه

فهرست اشخاص

ابوحنیفه / ۱۳۴، ۱۸۵، ۳۱۰، ۳۲۶	آدم (ع) / ۲۱۵
ابو خالد کابلی / ۲۷۳	اباحمزہ ثمالی / ۸۳، ۸۵
ابوذر ← اباذر ← ابی ذر / ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۲۴، ۲۵۱، ۲۵۸	ابان بن تغلب / ۷۱
۳۴۳	ابراہیم (ع) / ۶۲، ۷۰، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۹
ابوہریرہ / ۱۳۴	ابراہیم امام / ۱۲
ابی سعید / ۸۹	ابن ابی لیلہ / ۱۰۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۲۷
ابی طالب / ۲۴۸	ابن زیاد / ۴۷
احساوی، ابن ابی الجمہور / ۲۹، ۳۵۰	ابن طاوس، سید علی / ۳۲۶
احمد سقّاح / ۱۲	ابن علامہ / ۳۰
اسماعیل (ع) / ۵۱	ابن فہد حلّی / ۱۰۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۲۷
اسماعیل بن جعفر / ۱۲، ۱۱۷، ۳۴۹	ابن ملجم / ۷۹
اصبیغ بن نباتہ / ۶۲	ابوالخطّاب / ۱۱۷، ۲۳۷
انصاری، خواجه عبداللہ / ۳۴۸	ابوبکر ← خلیفہ اوّل / ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۸۲
اوحد الدّین مراغی / ۳۱۹	ابوبکر خضرمی / ۷۷
	ابوجہل / ۱۶۰

- اویس [قرنی] / ۲۲۸
 حسین (ع)، حضرت امام / ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۷۴
 ایوب (ع) / ۱۷۱، ۲۲۹
 باقر (ع)، حضرت امام ← ابی جعفر / ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۴، ۷۱-۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۴، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۳-۵، ۱۰۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۶۸، ۲۷۳
 بقیاق / ۷۸، ۷۹
 بلال / ۳۳۱
 بلعم باعورا / ۳۲، ۶۳، ۱۱۷
 بهائی، شیخ ← بهاء الدین محمد عاملی / ۳۲۷، ۳۲۹
 تفتازانی، ملا سعد / ۱۷۹
 جابر ← ابامحمد ← ابوبصیر / ۶۱، ۶۲، ۷۸، ۸۶، ۹۲
 جامی / ۳۲۶
 جندب / ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۹
 جواد (ع)، حضرت امام ← حسن بن علی بن محمد النقی / ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱
 حارث بن مغیره / ۷۷، ۸۳، ۱۵۷
 حرّ عاملی، شیخ / ۱۱، ۵۱، ۲۰۳
 حسن (ع)، حضرت امام / ۹۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۳۴۱
 حسن عسکری (ع)، حضرت امام / ۲۲۲
 حفص مؤذن / ۱۴
 حلاج، [حسین بن] منصور / ۳۴۱
 حیدر محمد [پدر آقای سلطان علیشاه] / ۳
 خضر (ع) / ۹۷، ۹۸، ۲۲۵
 خونساری، محمد حسین شیخ الاسلام / ۲
 دربندی، ملا آقا / ۱۰۳
 دزفولی، اسماعیل بن محمد تقی / ۲
 ذوالقرنین / ۲۲۹
 رجب برسی / ۱۲۵، ۲۲۱
 رضا (ع)، حضرت امام ← علی بن موسی / ۱۲، ۷۲، ۷۳، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۴۳
 رونق علیشاه کرمانی / ۳۱۳
 زبیر / ۸۲
 زرارہ / ۷۱، ۸۷، ۲۴۰
 زید بن علی / ۱۲، ۳۳۵
 زید شحام / ۷۷
 سبزواری، حاج ملا هادی / ۱۲۵
 سجّاد (ع)، حضرت امام ← علی بن

- حسین ← سید سجّاد / ۴۲، ۵۸، ۶۰، ۸۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۲
- سدیر / ۶۸، ۶۹، ۱۴۳، ۱۶۶
- سفیان ثوری / ۱۸۵، ۳۱۰، ۳۳۵
- سلطان علیشاه ← سلطان محمد / ۳، ۳۵۳
- سلمان / ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۹
- سلیمان (ع) / ۲۲۵، ۲۲۹
- سماعه / ۶۳
- شاه سلطان حسین صفوی / ۳۱۹، ۳۲۳
- شاه سلیمان صفوی / ۳۳۱
- شریح قاضی / ۳۱۰
- شعیب (ع) / ۲۱۵
- شمر / ۴۷
- شمس تبریزی / ۱۲۰
- شهید اول / ۳۵۲
- شیث (ع) / ۲۱۵
- صادق (ع)، حضرت امام / ۱۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲-۹
- ۸۳، ۷-۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰
- ۱۱۱، ۷-۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳
- ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷
- ۹-۱۶۵، ۳-۱۷۱، ۱۷۶، ۲۱۵، ۲۳۳
- ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶
- ۲۴۹، ۲۶۶، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۴۱
- صدوق، شیخ / ۲۸، ۳۲، ۳۸، ۵۵، ۵۷
- ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۲۲
- صفوان جمّال / ۷۷
- صفی الدّین، شیخ / ۳۲۶، ۳۲۷
- طبرسی / ۲۳۴
- طبری، عماد الدّین محمد بن ابی القاسم
- علی / ۳۴۹
- طوسی، شیخ / ۳۷، ۳۵۱
- عبدالرحمان [بن عوف] / ۸۲
- عبدالرحمان دماندی / ۲۷۴
- عبدالعزیز بن مسلم / ۲۱۶
- عبدالله افطح ← عبدالله بن جعفر / ۱۲، ۳۴۱
- عبدالله بن ابی یغفور / ۷۵، ۱۶۷
- عبدالله بن حسن / ۳۴۱
- عبدالله بن سبا / ۲۳۸، ۲۴۰
- عبدالله بن عباس / ۱۷۴، ۱۷۵
- عبدالله مغربی، شیخ / ۲۸۷
- عبدالله نصیر / ۲۳۶
- عبدالمطلب / ۱۵۳
- عبید بن زرارہ / ۷۸

- عکرمہ مولیٰ بن عباس / ۸۰
 علی (ع)، حضرت امام ← امیر المؤمنین
 ← حضرت امیر ← مرتضیٰ / ۵، ۷،
 ۳-۱۱، ۳۵، ۳۷-۹، ۵۴-۶۴، ۶۶-۹،
 ۷۲-۴، ۷۹-۸۲، ۸۸-۹۰، ۹۲، ۹۳،
 ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۰-۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۵۳-۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹-۸۲، ۱۹۰،
 ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۹-۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸،
 ۲۳۲، ۲۳۴-۴۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۵،
 ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۰،
 ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳
- فاطمہ (س)، حضرت ← سیدہ نساء ←
 صدیقہ طاہرہ / ۵۵، ۹۳، ۱۰۹، ۱۴۵،
 ۲۲۳، ۳۳۸
 فخر الدین مراغی / ۳۱۹
 فرات بن احنف / ۸۶
 فرعون / ۶۱، ۱۴۹
 فروخ الصّفار، محمّد بن حسن / ۳۷
 فیض علیشاہ / ۳۲۰
 فیض کاشانی، ملا محسن / ۳۲، ۲۶۲،
 ۳۴۰
 قائم (ع)، حضرت ← قائم آل محمّد /
 ۱۰، ۱۴۰، ۲۹۱
 قنبر / ۶۶، ۲۴۰
 کاظم (ع)، حضرت امام ← حضرت
 موسیٰ / ۸۸، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۷۲، ۲۷۹،
 ۳۴۱
 کریم خان زند / ۳۱۹، ۳۲۲
 کلینی، محمّد بن یعقوب / ۸، ۱۴
 مأمون / ۱۴۷
 مجلسی، ملا محمّد باقر ← مولانا /
 ۴-۳۲۲، ۳۴۹، ۳۵۰
 مجلسی، ملا محمّد تقی / ۲۶۲، ۳۲۲،
 ۳۲۳، ۳۲۸
- علی التّقی (ع)، حضرت امام / ۷۳
 علی بن یقطین / ۲۷۹، ۲۸۰
 علیرضای ولی [دکنی]، شاہ / ۳۲۰
 علی مرادخان / ۳۲۲
 عمّار دهنی / ۱۴۶، ۱۴۷
 عمّار [یاسر] / ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۲۸
 عمر / ۶۷، ۸۱، ۳۲۷
 عیسیٰ (ع)، حضرت ← مسیح / ۱۳،
 ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۷۰

مفید، شیخ / ۹۶	محمد(ص)، حضرت ← رسول ← سید
مقداد / ۱۶۸، ۱۶۹	المرسلین، خاتم الانبیاء / ۷-۳۲، ۳۱
ملا طاهر / ۳۲۹	۳۵، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۷-۷۰، ۷۲-۴، ۷۹
منصور دوانیقی / ۶۵	۸۱، ۸۲، ۹۶، ۸۸-۹۲، ۸-۹۶، ۱۰۱
منهال قصاب / ۸۳	۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰
موسی(ع)، حضرت / ۷۱، ۷۵، ۹۷، ۹۸	۸-۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
۱۴۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۲۵	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲-۲۱۰
۲۲۹، ۲۸۳، ۳۱۱	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳-۵
مولوی / ۱۱، ۱۳، ۹۱، ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۵۹	۳۵-۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۱
۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۸۶، ۲۸۷	۲۵۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۴۰
میثم تمار / ۵۷، ۵۸، ۳۴۱	۴-۳۴۲، ۳۴۶-۵۰، ۳۵۳
میرسید شریف / ۳۵۰	محمد بن ابی بکر / ۱۴۸
نادرشاه / ۳۲۰	محمد بن عبدالله (از مشایخ امام صادق) /
نوح(ع) / ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹	۳۴۱
۲۹۵	مریم(س) / ۱۳
نورعلیشاه اول / ۳۱۹، ۳۲۲	مستعلیشاه، زین العابدین شیروانی /
هود(ع) / ۲۱۵	۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۳
یزید / ۴۷	معاویه / ۲۳۴
یعقوب بن میثم تمار / ۵۷، ۵۸	معروف کرخی / ۳۲۹
یونس(ع) / ۲۲۵	معصومعلیشاه دکنی / ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲
	مغیره / ۱۶۶

فهرست اماکن

کوه طور / ۶۵	ایران / ۲۱-۳۱۹
ماوراء النهر / ۳۴۲	بغداد / ۲۸۶،۹۲
مدینه / ۲۳۶	ترکستان / ۳۴۲
مرو / ۲۱۶،۲۱۷	خیبر / ۱۱
مسجد الحرام / ۲۴	ری / ۲۸۶،۹۲
مشهد / ۳۲۰	طهران / ۳۵۳
هری (هرات) / ۲۸۶،۹۲	کوفه / ۱۴۷،۱۴۶،۷۱

فهرست کتابها

بستان السیاحه / ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۱۸،	احتجاج / ۲۱۴
۳۲۰	المزار / ۹۵
بشارة المصطفى لشيعة المرتضى / ۳۴۹	امالی (شيخ صدوق) / ۲۱۰، ۲۱۷
بشارة المؤمنین / ۱، ۳، ۳۵۳	امالی (شيخ طوسی) / ۳۷
بصائر الدرجات / ۳۷	ايضاح الفوائد / ۳۰
تحصين / ۱۰۵	بحار الانوار / ۷-۹، ۳۲-۲۹، ۳۹، ۴۷-۵۰،
توحيد / ۲۲۲	۸-۵۴، ۶۰، ۶۲، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۲، ۹۸،
جذبات الهيته / ۱۲۰	۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۱،
جواهر السنیه / ۲۰۳	۱۵۱، ۱۵۷، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۷۰، ۱۸۰،
حديقة المتقين / ۳۲۹	۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷،
خصال / ۲۸، ۱۱۶، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۲،	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۴،
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۴	۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۲،
رياض السیاحه / ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲-۴،	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۷،
۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۲	۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۳۱،
شرح اسماء الحسنی / ۱۲۵، ۱۹۵، ۲۱۴،	۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰

- ٢١٥، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٧٤، ٢٨٢، ٢٨٦،
 ٢٩٧، ٣٤٥
- شرح اصول كافي / ٣٠٥
- شرح مطالع / ٣٥٠
- صافي / ٣٢، ١١١، ١٩٨، ٢٣٤، ٢٨٠
- صحيفه سجاديه / ٢٥٨، ٢٧٧
- عدّة الداعي / ٢٥٠، ٢٥٦، ٣٠٥
- علل الشرايع / ٣٨، ١٦٦، ١٩٠، ٢١٦، ٢٦٥
- عوالي اللثالي / ٢٩، ٩٢، ١١٠، ٢٥٥، ٢٨٠
- ٣٠٨، ٣٥٠
- فضائل الشيعة / ٥٧
- قرآن ڪلام مجيد ڪتاب كريم / ٨،
 ٢١، ٢٦، ٦٣، ١٣٢، ١٨٢، ٢١٦، ٢٥١
- ٢٧٩، ٣٢٤، ٣٣٤، ٣٤٢
- كافي / ٨، ١٤، ٢٩، ٣٨، ٤٨، ٤٩، ٦٠، ٦٢،
 ٧-٧٥، ٨٩، ١٢١، ١٣١، ١٦٦، ١٧٠،
 ١٧٩، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٩، ٢٣٢، ٢٤٨،
 ٢٤٩، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٣،
 ٢٨٤، ٢٩٤، ٣٠١، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠
- كليات شمس / ١٣
- كنز العمال / ٣٢٨
- مثنوى معنوى / ٧، ١١، ١٣، ٣١، ٣٩، ٤٣،
 ٤٤، ٤٩، ٩٢، ٩٧، ١٢٠، ١٢٤، ١٢٦،
 ١٣١، ١٣٢، ١٣٥، ١٥٩-٦١، ١٧٧،
 ١٩٠، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٢، ٢٥٧،
 ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨١-٣،
 ٢٨٥، ٢٩١، ٢٩٥-٧، ٣٠٤، ٣٢٠، ٣٣٣
- ٣٤٦، ٣٤٩
- مرآت المحققين / ٣١٣
- مشارك انوار اليقين / ١٢٥، ٢٢٧، ٢٨٢
- ٢٨٦
- مصادقة الاخوان / ٣٢
- معاني الاخبار / ٥٥
- مفتاح الاسرار الحسيني / ٢٧٤
- من لا يحضره الفقيه / ٣٢٩
- منية المرید / ٢٨٠
- نفحات [الانس] / ٣٢٦
- وافي / ٤٩
- وسائل الشيعة / ١١، ٥١، ٥٧، ١٦٠، ١٨٩،
 ١٩٧، ٢٠٩، ٢٤٥، ٢٨٩، ٣١٠